



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله رب العالمين والصلاة والسلام على البشير النذير
والسراج المنير سيدنا و نبينا أبا القاسم محمد صلى الله عليه
و آله و سلم و على اهل بيته الطيبين الطاهرين المعصومين
سيما بقية الله في الارضين والنعن على اعدائهم اجمعين من
الآن الى قيام يوم الدين.

خداوند متعال را شکر می کنیم که عمده ی اشتغال ما را در
علم فقه که بسیار علم شریف و مبارکی است قرار داده
است، پیغمبر صلوات الله علیه و آله فرمودند: "إِذَا أَرَادَ اللَّهُ
بِعَبْدٍ خَيْرًا فَقَهَّهُ فِي الدِّينِ"، وقتی خداوند درباره کسی اراده
خیر فرماید، وی را در امر دین فقیه و دانا می کند و
حضرت جواد علیه السلام فرمودند: "التَّفَقُّهُ ثَمَنٌ لِكُلِّ غَالٍ وَ
سَلْمٌ إِلَى كُلِّ عَالٍ"، تفقه و آگاهی دینی بهای هر کالای
گرانقدر و نردبان ترقی برای جایگاههای بلند پایه است،
خلاصه خداوند متعال را شاکریم.

فقه ما در واقع به خداوند متعال بر می گردد کما اینکه امام
صادق علیه السلام در این رابطه فرمودند: "حَدِيثِي حَدِيثُ
أَبِي وَ حَدِيثُ أَبِي حَدِيثُ جَدِّي وَ حَدِيثُ جَدِّي حَدِيثُ
الْحُسَيْنِ وَ حَدِيثُ الْحُسَيْنِ حَدِيثُ الْحُسَيْنِ وَ حَدِيثُ الْحُسَيْنِ
حَدِيثُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ حَدِيثُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ حَدِيثُ
رَسُولِ اللَّهِ وَ حَدِيثُ رَسُولِ اللَّهِ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ"
بنابراین تمام آنچه که در احادیث ما از اهل بیت علیهم
السلام نقل شده به قول الله عز و جل بر می گردد و این
فقط به فقه ما که فقه اهل بیت علیهم السلام است
اختصاص دارد و دیگر فقه ها اینطور نیستند بنابراین
خداوند متعال را شکر می کنیم که توفیق و سعادت ما این
است که اشتغال عمده ما اشتغال فقهی می باشد.

خب و اما قبل از تعطیلی بحث قرار شد که امسال بچثمان
از ارث باشد که کتاب بسیار مهمی می باشد، مقدمه
مطالبی را عرض می کنیم، اول اینکه در عنوان این کتاب
برخی گفته اند "کتاب الفرائض" و برخی گفته اند "کتاب
الموارث" و بعضی ها هر دو را گفته اند، فرائض جمع
فریضه است و فریضه به معنی مفروضه است و مفروضه
یعنی آنچه که خداوند متعال قطعه قطعه کرده و تفصیل
داده زیرا کسی که از دنیا می رود در حقیقت مالش قطعه
قطعه می شود و آن قطعات تابع تعیین پروردگار متعال
هستند بنابراین کتاب الفرائض یعنی علمی که در آن قطعات
مال از جانب خداوند بعد از مرگ مورث معین شده است.
اما موارث نیز جمع میراث است و اگر معنای مصدری
برای آن بگیریم یعنی کتابی که در آن انسان بواسطه مرگ
دیگری مسحق ارث بردن از مال او می شود "استحقاق
انسان بموت الآخر بنسب أو سبب شیئا"، اما بعضی ها
هر دو را ذکر کرده اند "کتاب الفرائض والموارث"، که
بنده نوشته ام در شرایع، خلاف، قواعد و مختلف "کتاب
الفرائض" ذکر شده و عده ای دیگر مثل نراقی در مستند
گفته اند "کتاب الموارث" و اما شیخ در مبسوط هر دو را
گفته "کتاب الفرائض والموارث"، خلاصه فرقی نمی کند و
مقصود همان است که به عرض محترم رسید.

دوم اینکه این علم بسیار با اهمیت است لذا شیخ در
مبسوط روایاتی را در باب اهمیت ارث نقل کرده من جمله
این دو خبر؛

خبر اول: ﴿رَوَى عَنْ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله أَنَّهُ قَالَ :
تَعَلَّمُوا الْفَرَائِضَ (ارث)، وَ عِلْمُهَا النَّاسَ، فَإِنَّهَا نِصْفُ
الْعِلْمِ، وَ هُوَ يَنْسَى، وَ هُوَ أَوَّلُ شَيْءٍ يَنْتَزِعُ مِنْ أُمَّتِي﴾^۱،
اولین چیزی که از امت من گرفته می شود همین ارث است
و علتش این است که بعد از پیغمبر خدا چند چیز بوجود
آمد که همگی با ارث منافات دارند؛ خیر را غصب کردند،

^۱ مبسوط، شیخ طوسی، ج ۴، ص ۶۷، کتاب الفرائض والموارث.

مقدره زائد بر مال باشند یا بالعکس و تعصیب یعنی اینکه برای عصبه ارث قائلند، صاحب جواهر می فرماید این دو مسئله از همان غصب خلافت سرچشمه می گیرد، علی ای حال در باب ارث در ۱۵۲ مورد ما با عامه اختلاف داریم و چون ارث مربوط به مال است مردم عنایت زیادی به مال دارند در احادیث و کتب ما سوال و جوابهای زیادی شده و مسئله خیلی روشن شده است، بنابراین در ارث بیشتر از همه ابواب فقهی بین ما و عامه اختلاف نظر وجود دارد و إن شاء الله فردا احادیثی را خواهیم خواند که اهل بیت علیهم السلام فرمودند اگر روزی ما قدرت پیدا کنیم با شمشیر اینها را وادار می کنیم به آنچه که فقه ما اقتضاء می کند عمل کنند، مثلاً در طلاق ما می گوئیم اولاً باید در طهر غیر مواقعه باشد و ثانیاً با صیغه خاصی باشد و ثالثاً باید دو شاهد عادل حاضر باشند و بشوند اما اهل تسنن هیچکدام از اینها را شرط نمی دانند و بعلاوه در مورد سه طلاقه کردن زن و بعد از آن نیز با عامه اختلاف نظر داریم.

بقیه بحث بماند برای فردا إن شاء الله تعالی ...

والحمد لله رب العالمین و صلی الله علی
مُحَمَّد و آله الطاهیرین

فدک را غصب کردند که حضرت فاطمه زهراء سلام الله علیها وقتی به مسجد آمد به ابوبکر فرمود تو ارث میبری اما من ارث نمی برم؟ همه پیغمبران از هم ارث می بردند اما من ارث نمی برم؟ خلاصه خبیر و فدک را غصب کردند، بعلاوه یک حدیثی جعل کردند که "نحن معاشر الأنبياء لا نورث و ما تکرناه صدقة" و اولین کسی که این حدیث را گفت ابوبکر بود و همین را وسیله و بهانه ای برای غصب فدک و خبیر کردند و گفتند هرچه از پیغمبر خدا باقی مانده بیت المال است، این یک حدیث مجعول است زیرا چطور می شود پیغمبر چنین حدیثی فرموده باشد اما فاطمه زهراء و حضرت امیرالمومنین سلام الله علیهما آن را ندانند ولی ابوبکر بدانند؟! بعلاوه این حدیث بر خلاف نص قرآن می باشد.

خبیر دوم: ﴿و روی عبد الله بن مسعود أن النبي صلى الله عليه و آله قال: تعلموا القرآن و علموه الناس و تعلموا الفرائض و علموها الناس فإن امرؤ مقبوض، و سيقبض العلم و يظهر الفتن حتى يختلف الرجلان في فريضة و لا يجدان من يفصل بينهما﴾^۲.

در مورد این روایات باید عرض کنیم که علاوه بر کتب ما این اخبار در کتاب سنن بیهقی نیز ذکر شده، سنن بیهقی تقریباً مانند وسائل ماست و در آن احادیث عامه در ابواب مختلف ذکر شده و بسیار کتاب مهمی می باشد، در جلد ۶ صفحه ۲۰۸ تا ۲۰۹ این دو حدیث ذکر شده.

صاحب جواهر در جلد ۳۹ جواهر ۴۳ جلدی بحث ارث را مطرح کرده و روایات مذکور را نقل کرده.

نکته: بین ما اهل تسنن در ابواب مختلف فقه اختلافاتی وجود دارد اما در باب ارث و طلاق اختلافات از همه ابواب فقهی بیشتر است، ۱۰۲ مورد در طلاق و ۱۵۲ مورد در ارث بین ما و عامه اختلاف وجود دارد، آنها "عول و تعصیب" را قائلند، عول یعنی اینکه سهم ها و فرائض

^۲ مبسوط، شیخ طوسی، ج۴، ص ۶۷، کتاب الفرائض والموارث.



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

در بحث دیروز چند حدیث از پیغمبر صلوات الله علیه و آله درباره ارث خواندیم که فرمودند بعد از من به زودی تبدل و تغییری در مسئله ارث بوجود خواهد آمد و از این موضوع اظهار تاسف می کردند و ما نباید از این به زودی که حضرت فرموده به سادگی بگذریم و عبور کنیم، دو خبر از شیخ در مبسوط خواندیم و عرض کردیم که این دو خبر در جلد ۶ سنن بیهقی نیز ذکر شده اند.

بحث ما در جلد ۱۳ مسالک طبع جدید و جلد ۱۴ ریاض طبع جدید و جلد ۳۹ جواهر طبع جدید مطرح شده است و فقهاء ما نیز این دو حدیث را ذکر کرده اند و اما بحث در توجیه و معنای این دو خبر است که حضرت فرمودند به زودی تبدل و تغییری در ارث بوجود خواهد آمد منظور چیست؟ منظور فتنه هائی بود که بوجود آمد، بعد از پیغمبر اولین چیزی که در آن تبدل و تغیر بوجود آمد همین مسئله ارث بود، حضرت امیر علیه السلام در خطبه شششقیه می فرماید: ﴿فَصَبْرُتُ وَفِي الْعَيْنِ قَدَى، وَفِي الْحَلْقِ شَجَا، أَرَى تُرَاثِي نَهْبًا﴾^۱، این خطبه شششقیه نشان می دهد که حضرت امیر علیه السلام تا آخر عمر شریفشان ناراحتی داشتند منتهی بخاطر مصالح اسلام صبر می کردند برخی از مغرضین گفتند این خطبه و حتی خود نهج البلاغه را سید رضی جعل کرده و از کلمات خود سید رضی می باشد! اما علامه امینی رضوان الله علیه در الغدير از ۲۶ کتاب از کتب اهل سنت که قبل از تولد سید رضی نوشته شده خطبه شششقیه را نقل می کند، علی ای حال لازم است برای روشن شدن احادیث مذکور کلمات اهل بیت علیهم السلام را بخوانیم.

در کلمات اهل بیت علیهم السلام روایاتی وجود دارد که صاحب وسائل نیز آنها را در جلد ۱۷ و مسائل ۲۰ جلدی در

باب ۳ از ابواب موجبات الإرث ذکر کرده و عنوان باب این است: "وجوب جبر الوالی الناس علی الفرائض الصحیحة".

خبر اول: ﴿عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَعْقُوبَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، وَعَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ جَمِيعًا، عَنْ ابْنِ أَبِي عَمِيرٍ، عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: لَا يَسْتَقِيمُ النَّاسُ عَلَى الْفَرَائِضِ (۱۵۲) (مسئله در ارث) وَالطَّلَاقِ (۱۰۲) (مسئله در طلاق) إِلَّا بِالسَّيْفِ﴾^۲.

خبر با دو نصفه سندی که کلینی ذکر کرده و به هم پیوند داده سنداً صحیح است بلکه در اعلى درجه صحت قرار دارد.

خبر دوم: ﴿وَعَنْ حَمِيدِ بْنِ زِيَادٍ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ سَمَاعَةَ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ عَنِ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ، عَنْ دُرَيْسِ بْنِ أَبِي مَنْصُورٍ، عَنْ مَعْمَرِ بْنِ يَحْيَى، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: لَا تَقُومُ الْفَرَائِضُ وَالطَّلَاقُ إِلَّا بِالسَّيْفِ﴾^۳.

سند حدیث: حمید بن زیاد از اساتید کلینی و مهم است، حسن بن محمد بن سماعة واقفی است ولی ثقه می باشد، عن بعض اصحابه خبر را مرسل به اجماع واسطه می کند، ابراهیم بن محمد بن اسماعیل توثیق نشده، دُرست بن ابی منصور کلمه فارسی هست که به عربی برده و اسم این شخص می باشد که موثق هم می باشد، معمر بن یحیی نیز ثقه می باشد.

خبر سوم: ﴿وَعَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى، عَنِ يَحْيَى الْحَلْبِيِّ، عَنِ شَعِيبِ الْحَدَّادِ، عَنِ بَرِيدِ الصَّانِعِ [بِرِيدِ الصَّانِعِ] قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ النِّسَاءِ هَلْ يَرِثُنَّ رِبَاعًا؟ (جمع ربع است و ربع به غیر منقول مثل باغ و خانه گفته می شود) فَقَالَ: لَا وَلَكِنْ يَرِثُنَّ قِيَمَةَ الْبِنَاءِ قَالَ: فَقُلْتُ: فَانَ النَّاسِ لَا يَرِثُونَ بِهَذَا قَالَ: فَقَالَ: إِذَا وَلِينَا فَلَمْ يَرْضِ النَّاسُ بِذَلِكَ ضَرِينَاهُمْ بِالسُّوْطِ فَإِنَّ لَمْ يَسْتَقِيمُوا ضَرِينَاهُمْ بِالسَّيْفِ﴾^۴.

۲

[وسائل الشیعه، شیخ حر عاملی، ج ۱۷، ص ۴۱۹، ابواب موجبات الإرث، باب ۳،](#)

[حدیث ۱، ط الإسلامیة.](#)

۳

[وسائل الشیعه، شیخ حر عاملی، ج ۱۷، ص ۴۱۹، ابواب موجبات الإرث، باب ۳،](#)

[حدیث ۲، ط الإسلامیة.](#)

۴

[وسائل الشیعه، شیخ حر عاملی، ج ۱۷، ص ۴۱۹، ابواب موجبات الإرث، باب ۳،](#)

[حدیث ۳، ط الإسلامیة.](#)

^۱ نهج البلاغه، تنظیم مرحوم دشتی، ص ۹، خطبه شششقیه.

تا شعیب الحداد سند خوب است اما برید الصانع توثیق نشده. این بحث زمانی بوجود آمد که آن دو نفر (پدر عایشه و پدر حفصه) را بردند در خانه پیغمبر و کنار حضرت دفن کردند با اینکه ما می گوئیم زن از اصل خانه ارث نمی برد خب حالا چطور می شود این مطلب را درست کرد؟! حالا بعدا بیشتر توضیح خواهیم داد.

وقتی که خواستند حضرت مجتبی علیه السلام را دفن کنند عایشه سوار بغل (استر) شد آمد و گفت نمی گذارم او را در خانه پیغمبر دفن کنید، ابن عباس به او گفت: "تجملت تبغلت و لو عشت تفیلت / لك التسع من الثمن و فی الكل تصرفت" یعنی ای عایشه روزی سوار شتر شدی (جمل)، روز دیگری هم قاطر سواری شدی، اگر بمانی، سوار فیل هم خواهی شد! تو از هشت یک ارث خانه پیغمبر، يك نهم می بری، ولی همه را تصرف کردی!، قران فرموده اگر میت ولدی داشته باشد یک هشتم از مالش برای همسرش است و شکی نیست که پیغمبر فاطمه زهراء سلام الله علیها را داشته لذا عایشه فقط یک هشتم ارث می برد و از طرفی پیغمبر نه همسر داشت لذا باید یک هشتم را بین نه نفر تقسیم کنند که می شود ۷۲ سهم و عایشه اگر درست بگوید یک هفتاد و دویم از خانه پیغمبر سهم دارد و خانه حضرت نیز بسیار کوچک بوده و طبق این تقسیم مذکور عایشه و حفصه سهم بسیار کوچکی از خانه پیغمبر داشته اند اما چندین متر را گرفته و پدرانشان را در آنجا دفن کرده اند! و از طرفی عایشه از دفن امام مجتبی علیه السلام در خانه پیغمبر جلوگیری کرد البته خود امام مجتبی علیه السلام وصیت کرده بود که خونریزی نشود.

در تمه مطلب خبری را از بحار نقل می کنیم، خبر این است: ﴿اقول: قال السيد في كتاب الفصول: أخبرني الشيخ أدا الله عزه مرسلا قال: مر الفضال بن الحسن بن فضال الكوفي (از اصحاب بزرگ امام صادق و ائمه علیهم السلام بوده که بسیار حاضر جواب بوده) بأبي حنیفة وهو في جمع كثير يملي عليهم شيئا من فقهه وحديثه، فقال لصاحب كان معه: والله لا أبحر أو أخجل أباحنیفة، قال صاحبه: إن أباحنیفة ممن قد علت حاله وظهرت حجته، قال: مه هل رأيت حجة كافر

علت علی مؤمن؟ ثم دنا منه فسلم عليه فرد ورد القوم السلام بأجمعهم، فقال: يا أباحنیفة رحمك الله إن لي أخوا يقول: إن خيرا للناس بعد رسول الله علي بن أبي طالب، وأنا أقول: إن أبابكر خير الناس وبعده عمر، فما تقول أنت رحمك الله؟ فأطرق مليا ثم رفع رأسه فقال: كفي بمكانهما من رسول الله كرما وفخرا، أما علمت أنهما ضجيعاه في قبره، فأبي حجة أوضح لك من هذه؟ فقال له فضال: إني قد قلت ذلك لآخي، فقال: والله لئن كان الموضع لرسول الله دونهما فقد ظلما بدفنهما في موضع ليس لهما فيه حق، وإن كان الموضع لهما فوهباه لرسول الله فقد أسأآ وما أحسا إذ رجعا في هبتهما ونكنا عهدهما، فأطرق أبوحنیفة ساعة ثم قال له: لم يكن له ولا لهما خاصة، ولكنهما نظرا في حق عائشة وحفصة فاستحقا الدفن في ذلك الموضع بحق ابنتيهما، فقال له فضال قد قلت له ذلك فقال: أنت تعلم أن النبي مات عن تسع حشايا، ونظرنا فإذا لكل واحدة منهن تسع الثمن، ثم نظرنا في تسع الثمن فإذا هو شبر في شبر فكيف يستحق الرجلان أكثر من ذلك؟ وبعد فما بال حفصة وعائشه ترثان رسول الله وفاطمة بنته تمنع الميراث؟ فقال أبوحنیفة: يا قوم نحوه عني فإنه والله رافضي خبيث^۵.

اینها شواهدی بودند بر این مطلب که متاسفانه بعد از پیغمبر صلوات الله علیه و آله چقدر در مسئله ارث تبدل و تغیر بوجود آوردند.

بحث دیگری که بعدا توضیح خواهیم داد این است که قران و پیغمبر و اسلام تحول عظیمی در مسئله ارث بوجود آوردند زیرا در روم و یونان و میان اعراب ارث به این کیفیت نبود بلکه ارث را به رئیس قبیله می دادند و به زنها و بچه ها ارث نمی دادند که بعدا مطالبی را در این رابطه به عرض خواهیم رساند إن شاء الله تعالی

والحمد لله رب العالمين و صلى الله على

محمد و آله الطاهرين

^۵ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج ۱۰، ص ۲۳۱، حدیث ۲، ط دارالاحیاء التراث.



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

امروز روز میلاد پر برکت امام هادی علیه الصلاة والسلام است که در سال ۲۱۲ هجری قمری به دنیا آمدند، تاریخ ائمه عليهم السلام بسیار آموزنده و مفید است و بر ما لازم است همانگونه که به روایات و فقه توجه داریم به تاریخ و فرهنگ و زمان و سیاست و روش و منش اهل بیت عليهم نیز توجه داشته باشیم و خودشان نیز مکرر فرمودند: "أحيوا أمرنا" که این فقط به فقه اختصاص ندارد و همچنین فرمودند: "لو أن الناس علموا محاسن كلامنا لأتبعونا" بنابراین همه ما باید توجه ویژه ای به تاریخ و فرهنگ اهل بیت عليهم السلام نیز داشته باشیم.

بعد از امام رضا علیه السلام تشیع روز به روز بهتر شناخته می شد لذا ما دو اثر مهم از امام هادی علیه السلام داریم یکی زیارت جامعه کبیره که تمام شئون اهل بیت عليهم السلام را ذکر کرده بلکه اصول اسلامی مثل توحید و نبوت و معاد و همچنین فروع اسلامی همگی در زیارت جامعه کبیره وجود دارند و تا آن زمان به این صورت از اهل بیت عليهم السلام تبلیغ نشده بود و به مردم شناسانده نشده بودند، دوم زیارت غدیر است که مفصل ترین زیارت ما می باشد و یک دوره کامل تاریخ و سرگذشت اسلام و اهل بیت عليهم السلام و جنگ جمل و صفین و نهروان و جریان فدک و غصب خلافت همگی در این زیارت عید غدیر بیان شده است.

حضرت هادی علیه السلام چند تن از خلفای عباسی را درک کرده، یکی از آنها متوکل عباسی است که

نسبت به اهل بیت عليهم السلام عداوت شدیدی داشت، حضرت هادی علیه السلام را در مجلس او که شرب خمر می کرد حاضر کردند، بالاخره به امام هادی علیه السلام اصرار کرد و گفت پس حالا نصیحتی کنی و شعری بخوانی و حضرت همان قصیده مشهور را خواندند که:

باتوا على قليل الاجبال تحرّسهم / غلب الرجال فلم تنفعهم
القلل،

و استنزلوا بعد عزّ عن معاقلهم / و أودعوا حفراً يابئس ما
نزلوا،

ناداهم صرخ من بعد ما قبروا / أين الاسرة و التيجان و
الحلل،

أين الوجوه التي كانت منعمة / من دونها تُضرب الأستار و
الكلل،

فافصح القبر عنهم حين ساء لهم / تلك الوجوه عليها الدود
يقتتل...^۱

حضرت امر به معروف و نهی از منکر را حتی در مجلس شراب متوکل هم ترک نکردند، خلاصه این بخشی از تاریخ امام هادی علیه السلام بود که به عرضتان رسید.

خب و اما عید غدیر را در پیش داریم، غدیر و مسئله سیاست و ولایت و امامت بعد از پیغمبر خدا صلوات الله علیه و آله خیلی مهم است و از ارکان اسلام می باشد، سوره مائده اینطور شروع می شود: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَوْفُوا بِالْعُقُودِ﴾^۱، استاد بزرگوار ما آیت الله طباطبائی اعلی الله مقامه در تفسیر المیزان می فرمایند این کلمه "أوفوا بالعقود" بسیار وسیع و بزرگ است و فقط مربوط به بیع و نکاح و اینها نیست، خود همین جریان غدیر و معرفی حضرت امیر علیه السلام به عنوان خلیفه و جانشین پیغمبر صلوات الله علیه و آله و بیعت مردم با

^۱ سوره مائده، آیه ۱.

حضرت یک عهد و پیمان است لذا باید به آن وفا کرد و چه عهد و پیمانی از این بالاتر که پیغمبر امر کند و حضرت امیر علیه السلام را به عنوان خلیفه و جانشین خود معرفی کند و بعد مردم با حضرت بیعت کنند و پیمان ببندند، پس اول سوره مائده اینجور شروع می شود و اما بعد در آیه ۶۷ سوره مائده اینطور گفته می شود: ﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ﴾^۲، با توجه به اینکه حضرت امیر علیه السلام در جنگها و جهادها حکم خدا را اجرا کرده بود و بعضی ها را کشته بود از طرفی تعصب و کینه هائی در بین بعضی از مردم نسبت به حضرت وجود داشت و از طرفی پیغمبر خدا نامه هائی برای سلاطین دنیا مثل ایران و روم نوشته بود و آنها به اسلام دعوت کرده بود و اغلب نپذیرفته بودند و منتظر بودند تا پیغمبر از دنیا برود و حمله کنند و کلاً اسلام را نابود کنند و همچنین منافقین و مشرکین و یهود نیز در داخل مدینه بودند و همگی در کمین از بین بردن اسلام بودند، حالا در چنین روزگاری و با چنین شرایطی حضرت امیر علیه السلام توسط پیغمبر خدا به عنوان خلیفه و جانشین معرفی شد و پیغمبر کمی تأمل داشت لذا در آیه شریفه ذکر شده: ﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ﴾^۲، پیغمبر ۲۳ سال رسالت داشتند اما در آیه ذکر شده که اگر امام و رهبر و جانشینی برای خودت مشخص نکنی به رسالت خودت عمل نکرده ای واقعا آیه بسیار

^۲ سوره مائده، آیه ۶۷.^۳ سوره مائده، آیه ۶۷.^۴ سوره مائده، آیه ۳.

عجیب است، و اما در آیه سوم از همین سوره مائده نیز اینطور گفته شده: ﴿الْيَوْمَ يَأْسُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ فَلَا تَخْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنَ الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا﴾^۴، آیت الله طباطبائی اعلی الله مقامه چندین صفحه در مورد همین کلمه "اليوم يأس الذين كفروا من دينكم" بحث کرده چراکه دشمنان خارجی و داخلی با خود فکر می کردند با توجه به اینکه پیغمبر پسری ندارد اگر از دنیا برود جانشینی ندارد و اسلام کلاً نابود خواهد شد برای همین منتظر بودند حضرت از دنیا برود و چراغ اسلام کلاً خاموش شود لذا وقتی حضرت امیر علیه السلام به عنوان جانشین پیغمبر معرفی شد کفار نا امید شدند بنابراین ما قبل از "اليوم اكملت لكم دينكم" باید به "اليوم يأس الذين كفروا من دينكم" توجه داشته باشیم، این غدیر است غدیر خیلی عظمت دارد در صحیفه نور در چند مورد امام رضوان الله عليه در روز عید غدیر صحبت کرده اند و مطالب فراوانی را بیان فرمودند من جمله اینکه فرمودند مردم باید بدانند این برای حضرت امیر علیه السلام یک مقام و منقبت بالایی نیست بلکه مناقب ائمه روحی و باطنی هستند که در هر صورت دارند چه منصوب باشند یا نباشند و چه مردم بپذیرند یا نپذیرند، اما از جهت ظاهر و سیاست اسلامی این بسیار مهم است که حضرت امیر علیه السلام از طرف پیغمبر خدا به عنوان جانشین معرفی و منصوب شدند و اگر انحراف بوجود نیامده بود عظمت و قدرت اسلام و مسلمین غیر از این بود، امروز ما می بینیم در میانمار مسلمانان را فقط به جرم مسلمان بودن می کشند و بعد می سوزانند که معلوم نشود چقدر کشته اند و

بسیاری از آنها نیز آواره شده اند و به کشور بنگلادش پناه برده اند اما متأسفانه دنیا و سازمان ملل فقط محکوم کرده اند! امروز شاهد نسل کشی مسلمانان مظلوم میانمار هستیم و موضوع غم انگیزتر آن است که مدعیان دروغین حقوق بشر این جنایات را می بینند و سکوت مرگبار اختیار کرده اند، امروز سران کشورهای اسلامی وظیفه سنگینی نسبت به این جنایات دارند و باید به کمک این مسلمانان مظلوم بشتابند، خلاصه انحرافات که بعد از پیغمبر در مسئله خلافت و رهبری پیش آمد باعث خیلی از پیامدهای منفی شد و تا به حالا ادامه دارد بنابراین غدیر باید به همه شناسانده شود و ما باید اهمیت و ارزش بسیار بالائی برای غدیر قائل باشیم.

خب و اما بچثمان در ارث بود، مقدماتی را به عرضتان رساندیم و یکی دیگر از مقدماتی که امروز عرض می کنیم این است که در مسئله ارث مردم در کل دنیا فطراً و ارتکازاً می دانستند که اگر کسی بمیرد اینطور نیست که مالش را به هرکسی بدهند بلکه باید به اشخاص خاصی داده شود یعنی باید به افرادی داده شود که تا حدی بقاء وجود انسان حساب شوند، حالا برخی گفتند به خانواده می رسد و کسی که خانواده را حفظ می کند و قدرت دارد پسر بزرگ می باشد و برخی دیگر گفتند به رئیس قبیله مربوط است و اوست که حافظ خانواده و قبیله می باشد، خلاصه آنچه که در بین همه مردم چه در ایران و چه در هند و یونان و دیگر جاها مسلم بود این بود که به زنها و بچه ها ارث نمی رسد زیرا اینها از متعلقات میت بودند که در واقع میت آنها را اداره می کرد و حالا که از دنیا رفته باید به کسی بدهند که خانواده و قبیله را حفظ کند لذا یا باید

به رئیس قبیله بدهند یا به پسر بزرگ، بنابراین تحولی که قران و اسلام در مسئله ارث بوجود آورد همین بود که فرمود: ﴿لِلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِّمَّا اكْتَسَبُوا وَلِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ مِّمَّا اكْتَسَبْنَ﴾^۱، یعنی از نظر اسلام فرقی بین زن و مرد و بچه در مسئله ارث وجود ندارد.

اسلام افرادی که ارث می برند را به سه طبقه تقسیم کرد: طبقه اول: أبوان و اولاد، طبقه دوم: إخوة و أجداد، طبقه سوم: أعمام و أخوال، در واقع اسلام به ولادت و ارحام نقش داده و موثر دانسته.

طبقه اول کسانی هستند که بلا واسطه به میت می رسند یعنی مَن ولد المیت (پدر و مادر) و مَن ولده المیت (فرزندان)، طبقه دوم کسانی هستند که یک واسطه می خورند زیرا مثلاً برادر شما بواسطه پدرتان یا بواسطه مادرتان با شما مرتبط است یا مثلاً جد شما بواسطه پدرتان با شما مرتبط است زیرا او پدرتان را بوجود آورده، طبقه سوم کسانی هستند که دو واسطه می خورند زیرا أعمام و أخوال فرزندان جد ابی و اُمی شما هستند لذا دو واسطه می خورند واسطه اول خود جد است و واسطه دوم کسی که آن جد را بوجود آورده، بنابراین اینها طبقات سه گانه ارث بودند که عرضتان رسید، البته در بین این بحث پیش خواهد آمد که مثلاً اگر در اولاد خود ولد نباشد آیا ولد ولد جای ولد می نشیند یا نه و یا اینکه مثلاً اگر إخوة نباشد آیا اولاد إخوة جای آنها می نشیند یا نه، و قاعده "الأقرب يمنع الأبعد" نیز در اینجا جاری خواهد بود که بعداً توضیحاتش را به عرضتان خواهیم رساند إن شاء الله تعالی... .

والحمد لله رب العالمین و صلی الله علی

مُحَمَّد و آله الطاهرين

^۱ آیه ۳۲، سوره نساء.



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

حضرت آیت الله طباطبائی اعلی الله مقامه در جلد ۴ تفسیر المیزان صفحه ۲۳۷ تا ۲۴۸ هفت مطلب در مورد ارث مطرح کرده و فرموده بحث علمی فی فصول که مقداری از کلام ایشان را می خوانیم:

مطلب اول: در میان مردم معمول بود وقتی کسی از دنیا رفت مالش باید تحت ملک دیگری قرار بگیرد زیرا با مرگش دیگر مالش به درش نمی خورد و این را همه می دانستند و از سنن جاریه در کل عالم بوده، از طرفی می دانستند که مال میت را به هر کسی نباید داد بلکه باید یک اولویت و ارتباطی بین کسی که می خواهد مال را به او بدهد با میت برقرار باشد منتهی در تعیین اینکه چنین اولویتی با چه کسی است و مال میت را به چه کسی باید بدهند شدت اختلاف در میان مردم و ملل و اقوامی که بودند وجود داشت، برخی نظرشان این بود که آن خانواده باید محفوظ بماند لذا ارث را باید به ربّ البیت که معیار و محور وجودی هر خانواده است بدهند تا آن خاندان و خانواده باقی و برقرار بماند، برخی می گفتند باید ارث میت را به رئیس قبیله داد زیرا عمده همان رؤسای قبائل بودند بنابراین در این جهت اختلافات فراوانی وجود داشت و هر کسی بر اساس همان قانونی که خودش در نظر می گرفت ارث را تقسیم می کرد.

مطلب دوم: از نظر خودشان تدریجاً یک تحولی در اجتماعات بشری بوجود می آمد و رو به تکامل می رفت لذا قدر متیقن در بین مردم این بود که ارث را به بچه ها و زن ها و ضعفاء نمی دادند بلکه به اغنیاء می دادند و علتش هم این بود که با زن ها معامله عبید و إماء و با صغار معامله حیوان مسخر و اُمتعه می کردند و به این دید به آنها نگاه می کردند و هیچ حق و شخصیتی برای آنها قائل نبودند، بالاخره ایشان می فرماید در اینکه حالا رئیس قبیله چه کسی باید باشد بحثهایی بوجود می آمد که شجاع ترین یا قدرتمند ترین باید رئیس باشد و این باعث می شد طبعاً تغیراتی در سنت مربوط به ارث در بین مردم بوجود بیاید حتی در بین ملل متمدنی مثل روم و یونان نیز مطلب همین بود و ارث قانون مشخصی نداشت.

روم: شناخت روم بسیار مهم است، روم همان طرف شام و سوریه و ایتالیا بود که یک دولت و قدرت مهمی بودند و در قران کریم نیز از

آنها اسم برده شده بالاخره دولت کفر بودند و اسلام را نپذیرفتند و بعد از رحلت پیغمبر خدا صلوات الله علیه و آله مجاهدینی تربیت شدند و به کشورها و دولتهائی که مانع پیشرفت اسلام بودند رفتند و با آنها جنگیدند و چهار مملکت لبنان، اردن، فلسطین و سوریه را از روم جدا کردند و البته پیغمبر خدا نیز در زمان حیاتش به جنگ تبوک و جنگ موته که همان جنگ با روم بود رفت، خلاصه اینکه ایشان می فرمایند در روم نیز مطلب در مورد ارث همین بود یعنی به زن ها و بچه ها ارث نمی دادند بلکه یا به حکومت و یا به رب البیت می دادند.

از جمله چیزهائی که بین ملل مختلف شایع بود مسئله پسر خواندگی بود، ادعیاء جمع دعی و به معنای پسر خوانده می باشد که پسر خوانده نیز جزء اعضای خانواده بلکه شاخصی در خانواده بحساب می آمد و به او نیز ارث داده می شد اما نساء و بنت و زوجه و صغار هیچوقت ارث نمی بردند.

یونان: به همان آسیای صغیر و ترکیه یونان گفته می شد، ایشان می فرمایند یونان نیز در مسئله ارث مثل همان روم بود یعنی به نساء و بچه ها ارث نمی دادند.

هند و مصر و چین: در اینها نیز به زن و بچه ارث نمی دادند.

فارس: مجوس و فارس در ایران نکاح با محارم را جائز می دانستند! از این جهت هم تعدد زوجات و هم نکاح محارم و هم پسر خوانده قرار دادن خیلی شایع بوده، در اینجا یکی از چیزهائی که رایج بوده ارث بردن أحب النساء الی الزوج بوده بلکه کلاً چنین زوجه ای محور خانواده قرار می گرفته.

عرب: اینها نیز نساء و صغار را مطلقاً از ارث محروم می دانستند و می گفتند ارث را باید به ارشد اولاد داد یعنی کسی که یرکب الفرس و یدفع عن الحرمة.

خلاصه حال دنیا در روزی که آیات ارث نازل شد اینگونه بود و بالاخره در آن روز سنت دنیا بر این بود که زن ها و بچه ها از ارث محروم باشند و اما اسلام تحول بزرگی در مسئله ارث بوجود آورد.

خب و اما با اینکه چنین ظرفیتی در کل دنیا حاکم بود اسلام آمد و اینطور گفت که در احکام و قوانین اساس فطرت انسان است و در فطرت انسان به خویشاوندان که از آن به اولی الأرحام تعبیر می شود باید توجه شود چه مرد باشند یا زن و چه کوچک باشند یا بزرگ و اینها هیچ فرقی با هم ندارند این یکی از اصولی است که اسلام به آن توجه کرده، از طرفی اسلام آمد و گفت: ﴿وَمَا جَعَلَ أَدْعِيَاءَكُمْ أَبْنَاءَكُمْ ذَلِكُمْ قَوْلُكُمْ بِأَفْوَاهِكُمْ وَاللَّهُ يَقُولُ الْحَقَّ وَهُوَ يَهْدِي

و مالشان را خرج می کنند پس هر چند که مرد دو سوم ارث برد و زن یک سوم اما در نتیجه با احتساب موارد مذکور (مخارج زندگی زن و مخارج مختلف زندگی) در واقع دو سوم برای زن می ماند و یک سوم برای مرد زیرا زن یک سوم را ارث برد و مرد تقریباً یک سوم از آن دو سوم که ارث برده باید برای مخارج زندگی زن و کلاً دیگر مخارج زندگی هزینه و مصرف کند و کم کم دو سوم اموال دنیا در اختیار زنان قرار می گیرد و یک سوم اموال دنیا در اختیار مرد قرار می گیرد بنابراین هر چند تقسیم اولیه آن طور بود اما در نتیجه زن سهم بیشتری می برد.

ایشان در ادامه به سراغ این مطلب می رود که قوانین ارثی که در دنیا وجود دارد هیچکدام مثل این نیستند و تعجب از این است که برخی گفته اند قوانین ارث اسلام از فرانسه گرفته شده است! و این حرف بسیار بی اساس و متعصبانه می باشد بلکه آنها از قوانین اسلام استفاده کرده اند.

خب و اما اوائل فرمایش آیت الله طباطبائی اعلی الله مقامه که مربوط به تاریخچه ارث است درست می باشد اما بحث در تمه کلام ایشان می باشد که بنده نوشته ام اشکالاتی به کلام ایشان (در نتیجه دو سوم ثروت دنیا متعلق به زنان است) وارد است:

اول اینکه در بعضی موارد زن در همان ابتدا بیشتر ارث می برد و آن صورتی است که مثلاً شخصی فوت کرده و یک پسر داشته و یک دختر که خب اگر این پسر و دختر زنده بودند دو سوم مال پسر و یک سوم مال دختر می باشد اما اگر هر دو مرده باشند و از پسر یک دختر و از دختر یک پسر باقی مانده باشد در اینصورت آن نوه دختری اش که پسر هست دو سهم می برد و آن نوه پسری اش که دختر است یک سهم می برد زیرا اولاد سهم آباء خودشان را می برند، علی ای حال فرمایش ایشان درست نیست، بله مخارج زن به عهده مرد است اما اینطور نیست که یک سوم از اموال مرد برای مخارج زن مصرف شود تا سهم زن بشود دو سوم.

بقیه بحث بماند برای فردا إن شاء الله تعالی ...

والحمد لله رب العالمین و صلی الله علی

مُحَمَّد و آله الطاهیرین

السَّبِيلِ (۴۰) ادْعُوهُمْ لِآبَائِهِمْ هُوَ أَقْسَطُ عِنْدَ اللَّهِ فَإِنْ لَمْ تَعْلَمُوا آبَاءَهُمْ فَاِخْوَانُكُمْ فِي الدِّينِ وَ مَوَالِيكُمْ وَ لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ فِيمَا أَخْطَأْتُمْ بِهِ وَ لَكِنْ مَا تَعَمَّدَتْ قُلُوبُكُمْ وَ كَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا (۵)؛^۱ یعنی پسرخوانده فرزند و قوم و خویش محسوب نمی شود بلکه ملحق به آباء خودش می باشد.

آیت الله طباطبائی در ادامه می فرماید اسلام وصیت را نیز از تحت ارث بیرون برد، تا چندی که انسان زنده است نسبت به مال خودش اختیار دارد پس وصیت غیر از ارث می باشد.

ایشان می فرماید دو اصل و دو عنصر در اسلام در مورد ارث وجود دارد:

اول همان رحم و خویشاوند بودن که اسلام به آن نظر دارد و دیگر فرقی بین مرد و زن و صغار و کبار از خویشاوندان وجود ندارد و حتی با جنین داخل بطون نساء نیز رابطه خویشاوندی برقرار است.

دوم اختلاف ذکر با انثی یعنی در عین حال که اسلام خویشاوندی را در نظر گرفت میان زن و مرد تفاوت قائل شد، ایشان می فرماید زیرا در مرد آن تعقل و تدبیر و دیدن همه جوانب امور قوت و قدرت بیشتری دارد و در زن نیز قوه عواطف و احساسات قلبی قدرت بیشتری دارد و هر دوی اینها نیز برای زندگی انسان ها لازم است و اما این باعث شد که اسلام برای مرد نسبت به زن سهم بیشتری از ارث قائل شود زیرا در زندگی انسان ها تعقل و تدبیر و عاقبت اندیشی بیشتر کارایی دارد تا قدرت احساسات و عواطف، علی ای حال اسلام با توجه به این اصل ترتب طبقات برای ارث درست کرد زیرا وقتی توالد و تناسل میزان است همه در یک رتبه نیستند بلکه در طبقه اول أبوان و اولاد قرار دارند که بدون واسطه با میت ارتباط دارند و در طبقه دوم إخوة و أجداد هستند که یک واسطه می خورند و در طبقه سوم أعمام و أخوال هستند که دو واسطه می خورند که همه این طبقات ارث مربوط به تناسل و توالد و ارحام می شوند، از طرفی می بینیم که مرد تدبیر و تعقل و عاقبت اندیشی بیشتری دارد لذا اسلام سهم بیشتری به او داده یعنی دو سوم را برای مرد و یک سوم را برای زن قرار داد: ﴿لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثِيَيْنِ﴾^۲، خلاصه ایشان در تمه می فرماید آنچه که مال زن هست در اختیارش قرار می گیرد اما خب کل مخارج زن به عهده مرد است و همچنین در جریانهای مختلف اجتماعی نیز مردها پیش قدم می شوند

^۱ سوره احزاب، آیه ۴ و ۵.

^۲ سوره نساء، آیه ۱۱.



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

روز گذشته کلام آیت الله طباطبائی اعلى الله مقامه در تفسیر المیزان را ذکر کردیم، ایشان مطالبی را در مورد ارث در هفت فصل ذکر کردند که عرض کردیم مطالعه کنید، بنده چند مطلب در مورد کلام ایشان نوشته ام:

اول اینکه ایشان در ضمن کلامشان جد و جده بالا را جزء طبقه سوم حساب کرده اند، هر انسانی در اول ولادت با دو نفر یعنی پدر و مادر مربوط است و بعد یک طبقه بالاتر می رود چهار نفر دیگر یعنی جد و جده اُمی و جد و جده اُمی اضافه می شوند و سپس یک طبقه دیگر بالاتر می رود و هشت نفر می شوند زیرا هرکدام از آنها نیز پدر و مادری دارند و بالاخره اینها اجداد ثمانیه هستند که همگی جزء طبقه دوم هستند درحالی که آیت الله طباطبائی اجداد را در طبقه سوم و جزء اعمام و احوال قرار داده.

دوم اینکه ایشان در مورد ارث مرد و زن فرمودند: ﴿لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثِيَيْنِ﴾^۱، یعنی مرد دو سوم و زن یک سوم ارث می برد و بعد ایشان فرمودند تمام مخارج زن (حتی موقع مرگ کفن زن نیز به عهده شوهر است ولو اینکه زن خودش ثروتمند باشد) و همچنین تمام مخارج زندگی نیز به عهده مرد می باشد و زن هیچ خرجی نمی کند لذا یک سوم ارثی که برده دست نخورده باقی می ماند و از طرفی شوهر نیز یک سوم از اموالش را خرج زن و زندگی می کند پس در نتیجه دو سوم اموال دنیا در اختیار زنان قرار می گیرد و مردها یک سوم دارند لذا زن ها فکر نکنند که به آنها بی مهری شده و کمتر توجه شده، بنده عرض می کنم تمام ثروت دنیا متعلق ارث نیست که بعد اینطور بگوئیم، مثلاً بخشی از ثروت دنیا انفال است که در فقه ما متعلق به پیغمبر و ائمه

علیهم السلام و نایبان آنها می باشد و اینها اصلاً متعلق ارث واقع نمی شوند و دیگر اموال نیز ممکن است اصلاً متعلق ارث نباشند بنابراین فرمایش ایشان و نتیجه ای که گرفته اند (دو سوم اموال دنیا برای زن و یک سوم آن برای مرد است) درست نیست، بعلاوه اینکه ایشان فرموده مرد دو سوم ارث می برد ولی عدالت اقتضاء می کند که نصفش را به زن بدهد نیز صحیح نیست زیرا شارع مقدس وظیفه و تکلیف مشخصی در مورد تأمین مخارج زندگی زن و دادن نفقه مشخص کرده که حالا چند روایت در اینجا وجود دارد که آنها را بخوانیم مطلب روشن می شود.

صاحب وسائل در کتاب الفرائض والمواریث بابی را منعقد کرده که عنوانش متفاوت می باشد و یکی از اشکالات آیت الله بروجردی اعلى الله مقامه به وسائل نیز همین بود که گاهی چیزی را در عنوان می نویسد ولی روایات با عنوان باب تطابق ندارند.

خبر اول: ﴿مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ ابْنِ أَبِي عَمِيرٍ عَنْ حَمَادٍ وَهَشَامِ جَمِيعًا، عَنْ الْأَحْوَلِ (مُحَمَّدِ بْنِ نَعْمَانَ) قَالَ: قَالَ ابْنُ أَبِي الْعَوْجَاءِ (أَزْ زَنَادِقَهُ) بُوَدَ: مَا بَالُ الْمَرْأَةِ الْمَسْكِينَةَ الضَّعِيفَةَ تَأْخُذُ سَهْمًا وَاحِدًا وَيَأْخُذُ الرَّجُلُ سَهْمَيْنِ؟ قَالَ: فَذَكَرَ ذَلِكَ بَعْضُ أَصْحَابِنَا لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ: إِنَّ الْمَرْأَةَ لَيْسَ عَلَيْهَا جِهَادٌ وَلَا نَفَقَةٌ وَلَا مَعْقَلَةٌ (دِيَهُ عَاقِلُهُ) وَإِنَّمَا ذَلِكَ عَلَى الرَّجُلِ فَلِذَلِكَ جَعَلَ لِلْمَرْأَةِ سَهْمًا وَاحِدًا وَلِلرَّجُلِ سَهْمَيْنِ. وَرَوَاهُ الصَّدُوقُ بِإِسْنَادِهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عَمِيرٍ، عَنْ هَشَامِ بْنِ سَالِمٍ نَحْوَهُ. وَرَوَاهُ الرَّقِيقِيُّ فِي (الْمَحَاسِنِ) عَنْ أَبِيهِ وَيَعْقُوبُ بْنُ يَزِيدَ، عَنْ ابْنِ أَبِي عَمِيرٍ، مِثْلَهُ﴾^۲.

همه روایات را می شناسیم و خبر سنداً صحیح می باشد.

خبر دوم: ﴿وَعَنْهُ عَنْ أَبِيهِ، عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ مَرَارٍ، عَنْ يُونُسَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ:

^۲ وسائل الشیعة، شیخ حر عاملی، ج ۱۷، ص ۴۳۶، ابواب میراث الأبویین والأولاد، باب

۲، حدیث ۱، ط الإسلامیة.

^۱ سوره نساء، آیه ۱۱.

مثلي ما تعطى الأنثى لان الأنثى في عيال الذكر إن احتاجت وعليه أن يعولها وعليه نفقتها، وليس على المرأة أن تعول الرجل ولا تؤخذ بنفقتها إن احتاج، فوفر على الرجال لذلك وذلك قول الله عز وجل: "الرجال قوامون على النساء بما فضل الله بعضهم على بعض وبما أنفقوا من أموالهم."^۳

بنابراین با توجه به روایات مذکور کلام آیت الله طباطبائی که فرمودند مخارج زن به عهده مرد است و مخارج زندگی نیز به عهده مرد است پس در نتیجه دو سوم از اموال دنیا متعلق به زنان است و یک سوم متعلق به مردان است را نمی توانیم بپذیریم.

بحث دیگر در مورد ابن ابی العوجاء و دوستانش و طریقه بحث و گفتگوی اهل بیت علیهم السلام با آنها می باشد که فردا متعرض آن خواهیم شد إن شاء الله تعالی ...

والحمد لله رب العالمین و صلی الله علی
محمد و آله الطاهیرین

قلت له: كيف صار الرجل إذا مات وولده من القرابة سواء يرث النساء نصف ميراث الرجال، وهن أضعف من الرجال، وأقل حيلة؟ فقال: لأن الله عز وجل، فضل الرجال على النساء درجة (از نظر قدرت)، لأن النساء يرجعن عيالا على الرجال^۳.

خبر سنداً خوب است.

دیروز هم عرض کردیم مردها در قدرت فکری و تعقل و تدبیر و عاقبت اندیشی قوی تر هستند و زن ها در احساسات و عواطف قوی تر می باشند ولی آنچه که در زندگی انسان نقش بیشتری دارد همان قدرت فکری و تدبیر می باشد.

خبر سوم: ﴿وعن علي بن محمد ومحمد بن أبي عبد الله، عن إسحاق بن محمد النخعي قال: سأل النهيكي أبا محمد عليه السلام (امام عسکری علیه السلام) ما بال المرأة المسكينة الضعيفة تأخذ سهما واحدا ويأخذ الرجل سهمين؟ فقال أبو محمد عليه السلام: إن المرأة ليس عليها جهاد ولا نفقة ولا عليها معقلة إنما ذلك على الرجال، فقلت في نفسي: قد كان قيل لي: إن ابن أبي العوجاء سأل أبا عبد الله عليه السلام عن هذه المسألة فأجابه بهذا الجواب، فأقبل على أبو محمد عليه السلام فقال: نعم هذه المسألة مسألة ابن أبي العوجاء والجواب منا واحد إذا كان معنى المسألة واحداً^۴.

خبر چهارم: ﴿محمد بن علي بن الحسين باسناده عن محمد بن سنان، أن الرضا عليه السلام كتب إليه فيما كتب من جواب مسائله: علة إعطاء النساء نصف ما يعطى الرجال من الميراث لأن المرأة إذا تزوجت أخذت والرجل يعطي فلذلك وفر علي الرجال وعلة أخرى في إعطاء الذكر

^۳ وسائل الشريعة، شيخ حر عاملی، ج ۱۷، ص ۴۳۶، ابواب ميراث الأبوين والأولاد، باب

۲، حدیث ۲، ط الإسلامیة.

^۴ وسائل الشريعة، شيخ حر عاملی، ج ۱۷، ص ۴۳۷، ابواب ميراث الأبوين والأولاد، باب

۲، حدیث ۳، ط الإسلامیة.

^۵ وسائل الشريعة، شيخ حر عاملی، ج ۱۷، ص ۴۳۷، ابواب ميراث الأبوين والأولاد، باب

۲، حدیث ۴، ط الإسلامیة.



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

دیروز چند روایت درباره تفاوت ارث زن و مرد خواندیم ولی چند مطلب قابل ذکر است:

مطلب اول اینکه ما معتقدیم هر آنچه که از طرف پروردگار متعال تنظیم و تشریح می شود و بوجود می آید همگی بر اساس نظام أحسن می باشد بنابراین نظامی که خداوند متعال با سلسله مراتب بوجود آورده تکویناً و تشریحاً أحسن و أتمن و أكمل و أفضل می باشد و اگر کسی در آن چون و چرا دارد دلیل بر جهلش می باشد البته این یک مطلبی است که در فلسفه از آن بحث می کنند، در نامه ۳۱ نهج البلاغه حضرت امیر علیه السلام در وصیتی که به امام مجتبی علیه السلام دارد می فرماید فرزند عزیزم دنیا مستقر نمی شود مگر به آن نظامی که خداوند متعال برقرار کرده اگر اشکالی به نظرت آمد آن را بر جهالت و نادانی خودت حمل کن "فإنک اول ما خلقت جاهلاً".

مطلب دوم اینکه خداوند متعال احکام شرع را بر اساس فطرت و خلقت تنظیم کرده، زن و مرد خلقة و فطرة باهم فرق دارند، مصلحت خداوند متعال ایجاب می کرده که هر کدام از مردها و زن ها دارای ویژگی های خاصی باشند: ﴿وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَرَحْمَةً ۗ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يُتَفَكَّرُونَ﴾^۱، در قران کریم درباره زوج سخنان زیادی مطرح شده در عالم انسان ها و گیاهان و جانوران زوجیت وجود دارد و بالاخره "ومن كل شيء خلقنا زوج" زوج و جفت یعنی هرکدام ویژگیهایی دارند و مکمل یکدیگر می باشند مثلاً زن و مرد مکمل همدیگر هستند و اگر هرکدام از زوجین تنها بودند خلقت ناقص بود پس

زوجیت مقتضای خلقت می باشد البته باید توجه داشت که نوع زن حساب می شود نه فرد حالا مثلاً اگر زنی پیدا شود که از مردها قوی تر باشد او فقط یک فردی از افراد زن ها می باشد اما در نوع مخلوقات مرد از لحاظ فکر و توانمندی بدنی از زن قوی تر است و زن از لحاظ احساسات و عواطف قوی تر است و هر دو مکمل هم هستند.

مطلب سوم اینکه در مکتب اسلام نمی توان دنیا را بدون آخرت حساب کرد بلکه توأم با هم می باشند، زندگی جاوید و دائم است و مختص به این دنیا نیست لذا همه چیز بر همین اساس باید محاسبه شود، خب حالا با توجه به مطالبی که عرض کردیم اسلام بین زن و مرد تفاوت قائل شده.

دیروز چند خبر درباره علت تفاوت ارث مرد و زن خواندیم و امروز نیز یک خبری می خوانیم، خیلی از مواقع بود که زنان خدمت پیغمبر صلوات الله علیه و آله می رسیدند و فکر می کردند نسبت به آنها کم لطفی شده و به مردها عنایت بیشتری شده اما حضرت جواب می دادند، یکی از آن اخبار این خیر است: ﴿عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ فِي (الْأَمْثَالِ) عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ، عَنِ الصَّفَّارِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي الْخَطَّابِ، عَنِ الْحَكَمِ بْنِ مَسْكِينٍ، عَنِ أَبِي خَالِدِ الْكَعْبِيِّ عَنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَالَ: أَيُّمَا امْرَأَةٍ دَفَعْتُ مِنْ بَيْتِ زَوْجِهَا شَيْئًا مِنْ مَوْضِعٍ إِلَى مَوْضِعٍ تَرِيدُ بِهِ صِلَاحًا نَظَرَ اللَّهُ إِلَيْهَا، وَمَنْ نَظَرَ اللَّهُ إِلَيْهَا لَمْ يَعْذِبْهَا، فَقَالَتْ أُمُّ سَلَمَةَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ذَهَبَ الرِّجَالُ بِكُلِّ خَيْرٍ فَأَيُّ شَيْءٍ لِلنِّسَاءِ الْمَسَاكِينِ؟ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: بَلَى إِذَا حَمَلَتِ الْمَرْأَةُ كَانَتْ بِمَنْزِلَةِ الصَّائِمِ الْقَائِمِ الْمُجَاهِدِ بِنَفْسِهِ وَمَالِهِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ، فَإِذَا وَضَعَتْ كَانَتْ لَهَا مِنَ الْأَجْرِ مَا لَا يَدْرِي أَحَدٌ مَا هُوَ لِعَظْمِهِ، فَإِذَا أَرْضَعَتْ كَانَتْ لَهَا بِكُلِّ مِصَّةٍ كَعْدَلِ عَتَقِ

^۱ سوره روم، آیه ۲۱.

با خشت و گل ساخته شده می چرخید؟ و مثل شتری که رم می کند بین صفا و مروه هروله می کنید؟ اگر کسی فکر کند اینطور می فهمد که غیر حکیم این اعمال و جریانات را ترتیب داده و شما رأس و قله این امور هستید و پدر شما یعنی پیغمبر این دین و آئین را تأسیس کرده، خب امام صادق علیه السلام در جوابش فرمودند کسی که خداوند او را گمراه کند و دلش را ناپینا کند همیشه بر حق اشکال می گیرد و حق برایش سنگین می باشد و شیطان نیز از این حالت استفاده می کند و او را گمراه می کند، کعبه یک خانه ای است که خداوند او را وسیله عبادت قرار داده تا امتحان کند و ببیند چه کسی می تواند به این خانه بیاید و خداوند مردم را ترغیب کرده که بیایند و کعبه را تعظیم کنند، کعبه خانه انبیاء الهی و قبله ای برای مصلین است و دو هزار سال قبل از خلق زمین خداوند این خانه کعبه را ساخته... روزی زراره به امام صادق علیه السلام عرض کرد یابن رسول الله من پنجاه سال هست که خدمت شما می رسم و هنوز احکام حج را بیان می فرمائید و تمام نشده، حضرت فرمودند خانه ای که پیش از خلقت عالم خلق شده خیلی مسائل و احکام دارد، خلاصه ابن ابی العوجاء مطالب دیگری را نیز ذکر کرد که بماند برای بعد از تعطیلات إن شاء الله تعالی...

والحمد لله رب العالمین و صلی الله علی

مُحَمَّدٍ و آلِهِ الطاهِرین

محرر من ولد إسماعیل، فإذا فرغت من رضاعه ضرب ملك كريم علی جنبها وقال: استأنفي العمل فقد غفر لك^۲.

سند خبر خیلی خوب است.

بنده فکر می کنم ما طلبه ها خیلی مسئول هستیم چراکه ما این مطالب را به مردم نگفته ایم و اینها را از مستحبات دانسته ایم واقعا اگر اخبار اهل بیت علیهم السلام تماماً برای مردم بازگو می شد در زمینه تعلیم و تربیت و فرهنگ و حرکت اوضاع مردم خیلی تغییر می کرد و غیر از اینی می شد که الان شاهد آن هستیم، همین خبری که خواندیم یک نمونه ای از مطالبی است که خیلی برای مردم ذکر نمی شود، خب این دیدگاه خداوند و اسلام نسبت به زن می باشد، اینکه اهل بیت علیهم السلام فرمودند "أحيوا أمرنا" خب همین است باید فرمایشات اهل بیت علیهم السلام برای مردم بیان شود.

خب و اما بخش دیگری از بحث امروزمان مربوط به احتجاج امام صادق علیه السلام با ابن ابی العوجاء می باشد که خیلی برای ما آموزنده است و به ما یاد می دهد که چگونه باید حرف بزیم و بحث کنیم، یک وقتی مفضل خدمت امام صادق علیه السلام رسید و عرض کرد یابن رسول الله من در مسجد بودم شخصی بنام ابن ابی العوجاء آنجا بود و اعتراضات زیادی داشت منکه حرف زدم به من گفت شما از امام صادق علیه السلام یاد بگیر ما خدمت آن حضرت می رویم همین حرفها را می زنیم و ایشان با اخلاق جواب کافی و وافی به ما می دهد، حضرت فرمودند بله همین طور است، حالا همین ابن ابی العوجاء در مکه و در شلوغی جمعیتی که در حال طواف و انجام حج بودند خدمت امام صادق علیه السلام رسید و اینجور گفت که؛ تا کی این خرمن را شما می کویید؟ و تا کی به این سنگ پناه می برید؟ و به دور این خانه ای که

^۲ وسائل الشیعة، شیخ حر عاملی، ج ۱۵، ص ۱۷۵، ابواب احکام اولاد، باب ۶۷،

حدیث ۱، ط الإسلامیة.



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بحثمان با توفیق پروردگار متعال درباره ارث بود که بسیار مسئله مهمی می باشد و خداوند را شکر می کنیم که به ما توفیق تفقه در دین را عنایت فرموده و در روایات نیز اینطور ذکر شده که: "إذا اراد الله بعبد خيراً ففقهه في الدين" و "الفقهاء أمناء الرسول" و "الفقهاء حصون الإسلام".

درباره ارث اول آیات قرآن کریم را عرض می کنیم، فقط در سوره نساء آیاتی درباره ارث وجود دارد و شاید نکته اش این باشد که زن ها را از ارث محروم می کردند لذا خداوند متعال در سوره نساء آیاتی درباره ارث بیان فرمود، در آیات یازدهم و دوازدهم مسئله ارث ذکر شده است که از هر آیه شش حکم کلی درباره ارث استفاده می شود و در آخر سوره نساء در آیه ۱۷۶ نیز دو مطلب درباره ارث ذکر شده است که کلاً ۱۴ مطلب در این آیات درباره ارث ذکر شده است که اینها امهات مسائل ارث در قرآن کریم می باشند.

آیه یازدهم: ﴿يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثَيَيْنِ فَإِنْ كُنَّ نِسَاءً فَوْقَ اثْنَتَيْنِ فَلَهُنَّ ثُلُثَا مَا تَرَكَ وَإِنْ كَانَتْ وَاحِدَةً فَلَهَا النِّصْفُ وَلِأَبَوَيْهِ لِكُلِّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا السُّدُسُ مِمَّا تَرَكَ إِنْ كَانَ لَهُ وَلَدٌ فَإِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ وَلَدٌ وَوَرِثَهُ أَبَوَاهُ فَلِأُمِّهِ الثُّلُثُ فَإِنْ كَانَ لَهُ إِخْوَةٌ فَلِأُمِّهِ السُّدُسُ مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ يُوصِي بِهَا أَوْ دَيْنٍ آبَاؤُكُمْ وَ أَبْنَاؤُكُمْ لَا تَدْرُونَ أَيُّهُمْ أَقْرَبُ لَكُمْ نَفَعًا فَرِيضَةٌ مِنَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا^۱ .

نکته : گفته شده "في أولادكم" درحالی که اگر گفته بود ابنائکم به فرزندان مع الواسطه هم صدق می کرد اما اولاد فقط شامل فرزندان بلاواسطه می شود و بعدا ابناؤکم ذکر می شود.

مطلب اول: "لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثَيَيْنِ": اگر اولاد مرد و زن باشند مرد دو برابر سهم زن ارث می برد، آیت الله طباطبائی اعلی الله مقامه در تفسیر المیزان می فرماید اینکه گفته نشده "للانثی نصف حظ الذکر" نکته اش این است که "انثی" اصل

^۱ سوره نساء، آیه ۱۱.

قرار داده شده و ارث بردن زن بر خلاف جاهلیت و ملل دیگر که از ارث محروم بوده یک امر مسلمی در نظر گرفته شده و مقدم قرار داده شده و در واقع اصالت داده شده.

مطلب دوم: " فَإِنْ كُنَّ نِسَاءً فَوْقَ اثْنَتَيْنِ فَلَهُنَّ ثُلُثَا مَا تَرَكَ " اگر اولاد فقط زن باشند و بیشتر از دو نفر باشند دو سوم از ماترک میت ارث می برند البته در روایات ما ذکر شده که دو دختر نیز همان حکم بیشتر از دو نفر را دارند یعنی دو سوم ارث می برند.

مطلب سوم: " وَإِنْ كَانَتْ وَاحِدَةً فَلَهَا النِّصْفُ " اگر ولد فقط یک دختر باشد نصف ماترک میت برای او می باشد.

مطلب چهارم: " وَ لِأَبَوَيْهِ لِكُلِّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا السُّدُسُ مِمَّا تَرَكَ إِنْ كَانَ لَهُ وَلَدٌ " برای هر یک از پدر و مادر میت اگر میت فرزند داشته باشد یک ششم است.

مطلب پنجم: " فَإِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ وَلَدٌ وَ وَرِثَهُ أَبَوَاهُ فَلِأُمِّهِ الثُّلُثُ " اگر میت فرزندی نداشته باشد ارثش را تنها پدر و مادر می برند پس برای مادرش یک سوم مال است (و بقیه از آن پدر است که بعدا بحث خواهیم کرد).

مطلب ششم: " فَإِنْ كَانَ لَهُ إِخْوَةٌ فَلِأُمِّهِ السُّدُسُ " اگر میت برادرانی داشته باشد برای مادر یک ششم است، یعنی إخوه حاجب می شوند برای اینکه مادر یک سوم ارث برد و علتش هم این است که پدر باید این برادران میت را اداره کند لذا از سهم مادر کم شده و به سهم پدر افزوده شده.

تمام این شش صورت بعد از عمل به وصیت و ادای دین میت می باشد، وقتی انسان از دنیا می رود ترکه او چند حکم به ترتیب دارد؛ اول کفن برداشته می شود، دوم دین، سوم عمل به وصیت تا ثلث اموال، چهارم ارث.

نکته: در آیه وصیت بر دین مقدم شده با اینکه در فقه ما بر اساس اخبار دین بر وصیت مقدم می باشد منتهی چون با حرف "أو" عطف شده دال بر ترتیب نمی باشد.

آیه دوازدهم: " وَ لَكُمْ نِصْفُ مَا تَرَكَ أَزْوَاجُكُمْ إِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُنَّ وَلَدٌ فَإِنْ كَانَ هُنَّ وَلَدٌ فَلِكُمُ الرُّبْعُ مِمَّا تَرَكَنَّ مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ يُوصِينَ بِهَا أَوْ دَيْنٍ وَ هُنَّ الرُّبْعُ مِمَّا تَرَكَنَّ إِنْ لَمْ يَكُنْ لَكُمْ وَلَدٌ فَإِنْ كَانَ لَكُمْ وَلَدٌ فَلَهُنَّ الثُّمُنُ مِمَّا تَرَكَنَّ مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ تُوصُونَ

اند پس از (بیرون کردن) وصیتی که بدان توصیه می شود یا دینی (که بر عهده اوست) در صورتی که (در این وصیت و دین) قصد زبانی به ورثه نباشد (وصیت بیش از ثلث مضار به ورثه است)، سفارشی است از جانب خداوند.

خب تا اینجا ۱۲ حکم از احکام کلی ارث را از آیات ۱۱ و ۱۲ از سوره نساء بیان کردیم و دو حکم باقی می ماند که در آیه ۱۷۶ از سوره نساء ذکر شده، آیه این است: ﴿يَسْتَفْتُونَكَ قُلِ اللَّهُ يُفْتِيكُمْ فِي الْكَلَالَةِ إِنَّ أَمْرًا هَلَكَ لَيْسَ لَهُ وَلَدٌ وَ لَهُ أُخْتُ فَلَهَا نِصْفُ مَا تَرَكَ وَ هُوَ يَرِثُهَا إِنْ لَمْ يَكُنْ لَهَا وَلَدٌ فَإِنْ كَانَتَا اثْنَتَيْنِ فَلَهُمَا الثُّلُثَانِ مِمَّا تَرَكَ وَ إِنْ كَانُوا إِخْوَةً رِجَالًا وَ نِسَاءً فَلِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثَيَيْنِ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ أَنْ تَصَلُّوا وَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ﴾^۳.

مطلب اول: "فِي الْكَلَالَةِ إِنَّ أَمْرًا هَلَكَ لَيْسَ لَهُ وَلَدٌ وَ لَهُ أُخْتُ فَلَهَا نِصْفُ مَا تَرَكَ وَ هُوَ يَرِثُهَا إِنْ لَمْ يَكُنْ لَهَا وَلَدٌ فَإِنْ كَانَتَا اثْنَتَيْنِ فَلَهُمَا الثُّلُثَانِ مِمَّا تَرَكَ" ای پیغمبر از تو فتوا می طلبند ، بگو: خداوند به شما درباره کلاله (خواهران پدر و مادری یا پدری تنها) فتوا می دهد: اگر مردی که فرزند (و پدر و مادر و جد) ندارد بمیرد و او را یک خواهر باشد ، نصف میراث وی (به تشریح اولی) از آن اوست (و بقیه را به تشریح ثانوی ارث می برد) ، و این برادر نیز از آن خواهر اگر اولاد نداشته باشد (تمام مال را) ارث می برد.

مطلب دوم: "وَ إِنْ كَانُوا إِخْوَةً رِجَالًا وَ نِسَاءً فَلِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثَيَيْنِ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ أَنْ تَصَلُّوا وَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ" اما اگر خواهران دو نفر باشند دو سوم میراث میت از آن آنهاست (و بقیه را به تشریح ثانوی ارث می برند) ، و اگر آنها برادران و خواهران متعدد باشند (همه میراث از آن آنهاست لکن) برای مرد مانند نصیب دو زن است. خداوند برای شما بیان می کند که مبادا گمراه شوید ، و خدا به همه چیز داناست.

جمعاً ۱۴ حکم کلی درباره ارث در قران کریم و در سوره نساء ذکر شده که به عرضتان رسید بقیه بحث بماند برای فردا این شاء الله تعالی ...

والحمد لله رب العالمين و صلى الله على

محمد و آله الطاهرين

بِهَا أَوْ ذَيْنِ وَ إِنْ كَانَ رَجُلٌ يُورَثُ كَلَالَةً أَوْ امْرَأَةً وَ لَهُ أَخٌ أَوْ أُخْتُ فَلِكُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا السُّدُسُ فَإِنْ كَانُوا أَكْثَرَ مِنْ ذَلِكَ فَهُمْ شُرَكَاءُ فِي الثُّلُثِ مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ يُوصِي بِهَا أَوْ ذَيْنِ غَيْرِ مُضَارٍّ وَصِيَّةً مِنَ اللَّهِ وَ اللَّهُ عَلِيمٌ حَلِيمٌ﴾^۴.

آیه دوازدهم نیز شش مطلب دارد:

مطلب اول: "وَ لَكُمْ نِصْفُ مَا تَرَكَ أَزْوَاجُكُمْ إِنْ لَمْ يَكُنْ لهنَّ وَلَدٌ" و برای شما نصف ما ترک زنانان است اگر برای آنها فرزندی (از شما یا از شوی دیگر) نباشد.

مطلب دوم: "فَإِنْ كَانَ لهنَّ وَلَدٌ فَلِكُمْ الرُّبُعُ مِمَّا تَرَكَنَّ مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ يُوصِيْنَ بِهَا أَوْ ذَيْنِ" اگر آنها (زنانان) را فرزندی باشد یک چهارم ما ترک آنها از آن شماست پس از (بیرون کردن) وصیتی که آنها می کنند یا دینی (که بر گردن آنهاست).

مطلب سوم: "وَ هُنَّ الرُّبُعُ مِمَّا تَرَكَنَّ إِنْ لَمْ يَكُنْ لهنَّ وَلَدٌ" برای آنها (زنانان) یک چهارم ما ترک شماست اگر شما را (از او یا غیر او) فرزندی نباشد.

مطلب چهارم: "فَإِنْ كَانَ لهنَّ وَلَدٌ فَلهنَّ الثُّمْنُ مِمَّا تَرَكَنَّ مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ تُوصُونَ بِهَا أَوْ ذَيْنِ" اگر شما را فرزندی باشد برای آنها یک هشتم از ما ترک شماست پس از (بیرون کردن) وصیتی که می کنید یا دینی (که بر عهده دارید).

مطلب پنجم: "وَ إِنْ كَانَ رَجُلٌ يُورَثُ كَلَالَةً أَوْ امْرَأَةً وَ لَهُ أَخٌ أَوْ أُخْتُ فَلِكُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا السُّدُسُ" و اگر مردی یا زنی که از او ارث برده می شود پدر و مادر و اولاد نداشته باشد و او را یک برادر (مادری) یا یک خواهر (مادری) باشد برای هر یک از آن دو یک ششم ما ترک است (و بقیه نیز اگر اجدادی نداشته باشد به آنها بر می گردد).

نکته: کلاله در دوجا از سوره نساء ذکر شده، در این قسمت از آیه شریفه مراد از کلاله در واقع فقط کلاله مادری می باشد اما در آخر سوره کلاله پدری و پدرمادری ذکر شده.

مطلب ششم: "فَإِنْ كَانُوا أَكْثَرَ مِنْ ذَلِكَ فَهُمْ شُرَكَاءُ فِي الثُّلُثِ مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ يُوصِي بِهَا أَوْ ذَيْنِ غَيْرِ مُضَارٍّ وَصِيَّةً مِنَ اللَّهِ" اگر (کلاله مادری) بیش از یک نفر باشند (برادر یا خواهر یا هر دو) آنها در یک سوم مال (به تساوی) شریک

^۳ سوره نساء، آیه ۱۲.

^۴ سوره نساء، آیه ۱۷۶.



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

دیروز عرض کردیم که از آیه ۱۱ و ۱۲ و ۱۷۶ از سوره نساء ۱۴ حکم کلی درباره ارث و سهام برخی از افراد بیان شده و باید توجه داشته باشید که هرچه ما به اینها تسلط داشته باشیم و حفظ باشیم در آینده کار محاسبه ارث برای ما آسان تر خواهد بود.

اول: "فالنصف لأربعة : الزوج مع عدم الولد) للزوجة (وإن نزل) سواء كان منه أم من غيره. (والبنت) الواحدة. (والأخت للأبوين والأخت للأب) مع فقد أخت الأبوين (إذا لم يكن ذكر) في الموضوعين"^۱.

دوم: "والربع لاثنين: الزوج مع الولد) للزوجة وإن نزل. (والزوجة) وإن تعددت (مع عدمه) للزوج"^۲.

سوم: "والثمن لقبيل واحد) وهو (الزوجة وإن تعددت مع الولد) وإن نزل"^۳.

چهارم: "والثلثان لثلاثة: البنين فصاعدا. والأختين لأبوين فصاعدا. والأختين للأب) - مع فقد المتقرب بالأبوين - فصاعدا (كذلك) إذا لم يكن ذكر في الموضوعين"^۴.

پنجم: "والثلث لقبيلين: للأم مع عدم من يحجبها) من الولد والإخوة (وللأخوين، أو الأختين، أو للأخ والأخت فصاعدا من جهتها) ولو قال: للاثنين فصاعدا من ولد الأم ذكورا أم إناثا أم بالتفريق كان أجمع"^۵.

ششم: "والسدس لثلاثة: للأب مع الولد) ذكرا كان أم أنثى وإن حصل له مع ذلك زيادة بالرد، فإنها بالقراءة، لا بالفرض (وللأم معه) أي مع الولد، وكذا مع الحاجب من الإخوة (وللواحد من كلاله الأم) أي أولادها"^۶.

در قرآن کریم درباره ارث دو جور مطلب داریم؛ اول بیان حکم بدون معین کردن فرض و مشخص کردن مقدار.

مطلب دوم: عبارت "وَأُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ" در دوجای قرآن کریم یکی در آیه ۷۵ سوره انفال و دیگری در آیه ۶ سوره احزاب ذکر شده که این نیز بیان حکم است و در روایات ما به "الأقرب يمنع الأبعد" تفسیر شده است که این اخبار در جلد ۱۷ وسائل الشیعة ۲۰ جلدی در باب اول از ابواب موجبات الإرث ذکر شده اند:

خبر اول: ﴿عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَعْقُوبَ، عَنْ عِدَّةٍ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ ابْنِ مَجْبُوبٍ، عَنْ ابْنِ بَكِيرٍ، عَنْ زُرَّارَةَ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: "وَلِكُلِّ جَعَلْنَا مَوَالِيَّ مِمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانُ وَالْأَقْرَبُونَ" قَالَ: إِنَّمَا عَنَىٰ بِذَلِكَ أَوْلُوا الْأَرْحَامِ فِي الْمَوَارِيثِ وَلَمْ يَعْزِمْ أَوْلِيَاءَ النِّعْمَةِ، فَأَوْلَاهُمْ بِالْمِيتِ أَقْرَبُهُمْ إِلَيْهِ مِنَ الرَّحِمِ الَّتِي يَجْرُهَا إِلَيْهَا"^۷.

خبر سنداً صحیح است.

خبر دوم: ﴿وَعَنْهُمْ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، وَسَهْلَ بْنِ زِيَادٍ، وَعَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ، وَعَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَىٰ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ جَمِيعًا، عَنْ ابْنِ مَجْبُوبٍ، عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ، عَنْ يَزِيدِ الْكِنَاسِيِّ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: ابْنُكَ أَوْلَىٰ بِكَ مِنْ ابْنِ ابْنِكَ، وَابْنُ ابْنِكَ أَوْلَىٰ بِكَ مِنْ أَخِيكَ، قَالَ: وَأَخْوُكَ لِأَبِيكَ وَأَمُّكَ أَوْلَىٰ بِكَ مِنْ أَخِيكَ لِأَبِيكَ، وَأَخْوُكَ لِأَبِيكَ أَوْلَىٰ بِكَ مِنْ أَخِيكَ لِأَبِيكَ، قَالَ: وَابْنُ أَخِيكَ لِأَبِيكَ وَأَمُّكَ أَوْلَىٰ بِكَ مِنْ ابْنِ أَخِيكَ لِأَبِيكَ، قَالَ: وَابْنُ أَخِيكَ مِنْ أَبِيكَ أَوْلَىٰ بِكَ مِنْ عَمِّكَ، قَالَ: وَعَمُّكَ أَخُو

^۱ الروضة البهية في شرح اللمعة الدمشقية، شهيد ثاني، ج ۸، ص ۶۷.

^۲ الروضة البهية في شرح اللمعة الدمشقية، شهيد ثاني، ج ۸، ص ۶۷.

^۳ الروضة البهية في شرح اللمعة الدمشقية، شهيد ثاني، ج ۸، ص ۶۷.

^۴ الروضة البهية في شرح اللمعة الدمشقية، شهيد ثاني، ج ۸، ص ۶۷.

^۵ الروضة البهية في شرح اللمعة الدمشقية، شهيد ثاني، ج ۸، ص ۶۸.

^۶ الروضة البهية في شرح اللمعة الدمشقية، شهيد ثاني، ج ۸، ص ۶۸.

^۷ وسائل الشیعة، شیخ حر عاملی، ج ۱۷، ص ۴۱۴، ابواب موجبات الإرث، باب ۱،

حدیث ۱، ط الإسلامية.

دختر پیغمبر است نداند و فقط ابوبکر بدانند؟! آنها به این خبر جعلی تکیه کرده و می گویند حق با ابوبکر بوده، بنده نوشته ام که دو چیز را اینجا به عنوان اصل درست کردند؛ اول اینکه "صحابه کلهم مجتهدون" و بعد حدیثی را درست کرده اند که "المجتهد مأجور إن أخطأ فله أجرٌ واحد و إن أصاب أجران" و حتی شمر و یزید و ابن ملجم را نیز مجتهد دانسته اند!، دوم اینکه "الصحابة کلهم عدول"، با این دو اصل صحابه را توجیه کرده اند و هر چه به آنها می گوئیم مثلاً در جیش اسامه شرکت نکردند و امثال ذلک نمی پذیرند، سید شرف الدین کتابی دارد بنام "النص والاجتهاد" که بسیار کتاب مهم و مفیدی می باشد و در آن ۵۰ مورد را ذکر کرده که آنها با پیغمبر مخالفت کرده اند ولی می گویند اشکالی ندارد چون صحابه مجتهد و عادل هستند! خلاصه تمام مخالفتها و اشتباهات و انحرافات را با این دو اصل درست کرده اند! و در اینجا نیز می گویند ابوبکر هم اگر این حدیث را گفته مأجور است! البته حدیث را دو جور می توان خواند؛ صدقه و صدقه، اگر صورت اول باشد خب درست است ما نیز قبول داریم بله آنچه از ماترک که صدقه باشد لا نورث به عبارت دیگر آنچه را که ما به عنوان صدقه ترک کردیم صدقه است و در حال حیاط نیز به ما به عنوان صدقه داده بودند لکن آنها می گویند صدقه یعنی ما چیزی را به ارث نمی گذاریم و هر چه از ما باقی بماند به ورثه نمی رسد بلکه تمامش صدقه می باشد از این جهت غصب کرده اند...

بقیه بحث بماند برای فردا إن شاء الله تعالی ...

والحمد لله رب العالمین و صلی الله علی
مُحَمَّدٍ و آلِهِ الطاهیرین

أبيك من أبيه وأمه أولى بك من عمك أخي أبيك من أبيه، قال: وعمك أخو أبيك من أبيه أولى بك من عمك أخي أبيك لأمه، قال: وابن عمك أخي أبيك من أبيه وأمه أولى بك من ابن عمك أخي أبيك لأبيه، قال: وابن عمك أخي أبيك من أبيه أولى بك من ابن عمك أخي أبيك لأمه^۱.

سند خبر خوب است فقط یزید الکناسی موثق نیست منتهی چون خبر مورد عمل فقهاء می باشد ضعفش جبران می شود.

این روایات به ترتیبی که ذکر شد "الأقرب يمنع الأبعد" را ذکر کرده که مراجعه و مطالعه کنید.

مطلب دیگر اینکه آیت الله طباطبائی اعلی الله مقامه در ذکر آیات ارث یک اشاره ای دارد و می فرماید با توجه به این ترتیبی که در آیات ذکر شده چطور شد که به فاطمه زهراء سلام الله علیها ارث داده نشد؟! حضرت بعد از رحلت پیغمبر صلوات الله علیه و آله وقتی خطبه خواندند چند چیز را مطالبه کردند من جمله فدک که اصلاً ارث نبود و پیغمبر در حال حیاط به ایشان بخشیده بود، و دوم اینکه مطالبه ارث کردند و سوم اینکه حضرت خمس را طلب کردند ولیکن ابوبکر با جعل یک حدیثی فاطمه زهراء سلام الله علیها را از تمام اینها محروم کرد و گفت: "قال النبی صلی الله علیه و آله: نحن معاشر الأنبياء لا نورث ما ترکناه صدقة"، یکی از بحثهای مهم همین موضوع می باشد و بنده در کتاب خمس چندین صفحه در این رابطه بحث کرده ام، مطلب اول اینکه این خبر جعلی را فقط ابوبکر نقل کرده و هیچ کس غیر از او این خبر را از پیغمبر صلوات الله علیه و آله نقل نکرده حالا چطور می شود که پیغمبر خدا مطلب به این مهمی را نقل کرده باشد و حضرت امیر علیه السلام که باب العلم است آن را نداند و یا فاطمه زهراء سلام الله علیها با آن عظمت که

^۱ وسائل الشیعة، شیخ حر عاملی، ج ۱۷، ص ۴۱۴، ابواب موجبات الإرث، باب ۱، حدیث ۲، ط الإسلامیة.



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

موجبات ارث یا نسب است یا سبب که در این دو باید بحث شود تا کاملاً روشن شوند.

صاحب جواهر در جلد ۳۹ از جواهر ۴۳ جلدی از صفحه ۷ الی ۱۰ این بحث ما را مطرح کرده و ابتدا در مورد نسب فرموده نسب یعنی اتصال و ارتباط شخصی با شخص دیگر بواسطه ولادت مثل پدر و فرزند که البته این ارتباط و اتصال باید بواسطه قوانین شرع باشد لذا اگر از راه زنا باشد ارث نمی برند زیرا زنا را شرع به عنوان نسب قبول نکرده و اما اگر وطی به شبهه باشد تمام آثار نسب شرعاً ثابت می شود و همچنین کسانی که ما نکاح آنها را باطل می دانیم ولی بر اساس مذهب خودشان صحیح است اگر به ما مراجعه کردند ما مطابق مذهب خودشان حکم می کنیم مثل مجوس که با خواهر و مادر ازدواج می کنند و یا مثل اهل سنت که در طلاق خیلی با ما فرق دارند.

عبارت صاحب جواهر این است: «(الأولی) : فی موجبات الإرث (وأسبابه (وهي إما نسب) وهو الاتصال بالولادة بانتهاء أحد الشخصين إلى الآخر ، كالأب والابن ، أو بانتهائهما إلى ثالث مع صدق النسب عرفاً على الوجه الشرعي أو ما في حكمه ، فالتولد من الزنا لا إرث به بخلاف الشبهة ونكاح أهل الملل الفاسدة»^۱.

یک مطلبی به ذهن بنده رسید که خوب است در مورد آن بحث کنیم، در زمان ما یک ناباروری هائی بوجود

آمده که با تلقیح مصنوعی فرزند می آورند حالا ما باید ببینیم آیا در تلقیح مصنوعی نیز احکام شرعی ثابت است یا نه؟ این از مسائل مستحدثه است مثل مسئله اهداء اعضا بعد از مرگ یا بعد از مرگ مغزی که الان رواج دارد.

امام رضوان الله علیه در تحریر الوسيلة در مورد تلقیح مصنوعی مسائلی را مطرح کرده و اینطور می فرماید: «فمنها التلقيح والتوليد الصناعيان:

(مسألة ۱): لا إشكال في أن تلقيح ماء الرجل بزوجه جائز وإن وجب الاحتراز عن حصول مقدمات محرمة ككون الملقح أجنبياً أو التلقيح مستلزماً للنظر إلى ما لا يجوز النظر إليه، فلو فرض أن النطفة خرجت بوجه محلل ولقحها الزوج بزوجه فحصل منها ولد كان ولدهما، كما لو تولد بالجماع، بل لو وقع التلقيح من ماء الرجل بزوجه بوجه محرم كما لو لقح الأجنبي أو أخرج المني بوجه محرم كان الولد ولدهما، وأن أتما بارتكاب الحرام»^۲.

مقدمات حرام مثل نظر به عورت یا لمس عورت یا استمناء برای گرفتن نطفه از مرد همگی حرام هستند منتهی حرمت تکلیفی دارند لذا تلقیح مصنوعی بین خود زن مردی که با هم محرم هستند فارغ از حرمت موارد مذکور اشکالی ندارد و حکم شرعی برای فرزندى که بوجود می آید ثابت می باشد.

(مسألة ۲): «لا يجوز التلقيح بماء غير الزوج، سواء كانت المرأة ذات بعل أو لا، رضي الزوج والزوجة بذلك أو لا، كانت المرأة من محارم الماء كأمه وأخته أو لا»^۳.

^۱ تحریر الوسيلة، امام خمینی (ره)، ج ۲، ص ۶۲۱.

^۲ تحریر الوسيلة، امام خمینی (ره)، ج ۲، ص ۶۲۱.

^۱ جواهر الكلام، شیخ محمد حسن نجفی جواهری، ج ۳۹، ص ۷.

در سوره مومنون ذکر شده: ﴿وَالَّذِينَ هُمْ لِأُزْوَاجِهِمْ حَافِظُونَ﴾ (۵) إِلَّا عَلَىٰ أَرْوَاحِهِمْ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ فَإِنَّهُمْ غَيْرُ مَلُومِينَ (۶)﴾، یعنی شارع مقدس اینطور تجویز کرده که فقط نطفه شوهر در رحم زن قرار بگیرد لذا تا زوجیت و محرمیت شرعی در بین نباشد داخل کردن نطفه مرد نامحرم در رحم زن نامحرم جائز نیست.

(مسألة ۳): لو حصل عمل التلقيح بماء غير الزوج وكانت المرأة ذات بعل وعلم أن الولد من التلقيح فلا إشكال في عدم لحوق الولد بالزوج كما لا إشكال في لحوقه بصاحب الماء إن كان التلقيح شبهة كما في الوطاء شبهة، فلو لقحها بتوهم أنها زوجته وأن الماء له فبان الخلاف يلحق الولد بصاحب الماء والمرأة، وأما لو كان مع العلم والعمد ففي اللاحق إشكال، وإن كان الأشبه ذلك، لكن المسألة مشككة لا بد فيها من الاحتياط ومسائل الإرث في باب التلقيح شبهة كمسائله في الوطاء شبهة، وفي العمدي الحرم لا بد من الاحتياط»^۵.

این بحث تتمه دارد که بماند برای بعد إن شاء الله تعالی... .

والحمد لله رب العالمين و صلى الله على

مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطاهرين

^۴ سوره مومنون، آیه ۵ و ۶.

^۵ تحرير الوسيطة، امام خميني (ره)، ج ۲، ص ۶۲۱.



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

عرض کردیم موجبات ارث یا نسب است یا سبب، نسب یعنی ارتباط و اتصال دو نفر با هم بواسطه ولادت مثل پدر و فرزند که ارتباط آنها بلاواسطه است و از طبقه اول ارث هستند (آبوان و اولاد) و اما اگر یک واسطه در بین باشد مثل إخوة و أجداد طبقه دوم و اگر دو واسطه در بین باشد مثل اعمام و أخوال طبقه سوم ارث هستند.

عرض کردیم صاحب جواهر در جلد ۳۹ از جواهر ۴۳ جلدی از صفحه ۷ الی ۱۰ بحث مربوط به نسب را مطرح کرده فرموده: «الأولی: فی موجبات الإرث (وأسبابه (وهی إما نسب) وهو الاتصال بالولادة بانتفاء أحد الشخصین إلى الآخر، كالأب والابن، أو بانتفائهما إلى ثالث مع صدق النسب عرفاً علی الوجه الشرعی أو ما فی حکمه، فالتولد من الزنا لا إرث به بخلاف الشبهة ونکاح أهل الملل الفاسدة»^۱.

خب و اما بحث به اینجا رسید که سابقاً همینطور فکر می کردند که نسب غیر شرعی منحصر به زنا کردن است اما خب در زمان ما جریان هائی بوجود آمده که زنا نیست ولی از زن و مردی که به هم نامحرم هستند فرزند بوجود می آید مثلاً بانک هائی وجود دارد که منی مردها در آنجا ذخیره و نگهداری می شود و افرادی که از راه معمول بارور نمی شوند مراجعه می کنند و متخصصین آن نطفه ای که ذخیره شده را با یک وسیله ای در رحم زن وارد می کنند و زن آبتن می شود و فرزند می آورد خب این زنا به آن معنای خاص در ذهن که یک نوع آمیزش با شکل خاصی است نمی باشد اما آیا در این موارد ارث ثابت است و أدله داله بر ارث شامل این موارد نیز می شوند یا نه؟.

امام رضوان الله علیه در تحریر الوسيله در مسائل مستحدثه این بحث را مطرح کرده و فرموده: "فمنها التلقيح والتوليد الصناعیان"، عرض کردیم این صوری دارد که امام رضوان الله علیه نیز دو صورت را بیان کردند:

اول اینکه مرد مثلاً بخاطر ضعف یا مرض و امثالها قدرت اینکه نطفه خود را به آن محل برساند ندارد حالاً نطفه او را می گیرند و

فرض بر این است که به صورت حلال و شرعی میگیرند و بعد با یک وسیله ای با تخمک زن خودش مخلوط می کنند و بعد تلقیح می کنند و زن باردار می شود خب در این صورت اشکالی نیست زیرا نطفه مال خود مرد است و رحم نیز مال زن خودش است و نسب در واقع نسب شرعی می باشد.

صورت بعدی این است که مرد استمناء می کند و یا شخص دیگری با وسیله ای منی مرد را می گیرد و یا کلاً انجام این کار مستلزم نگاه و یا لمس عورت می باشد خلاصه اینکه اگر به این صورت نطفه مرد را به رحم زن برسانند حرمت تکلیفی دارد اما از نظر حکم وضعی اشکالی ندارد و در واقع فرزند همان مرد و زن محسوب می شود و ارث ثابت است.

صورت سوم اینکه نطفه مرد اجنبی در رحم زن اجنبی قرار داده می شود که این دو صورت دارد؛ اول اینکه صاحب نطفه معلوم است و می دانند برای کیست، دوم اینکه نمی دانند نطفه برای کیست، که خب هر دو صورت اشکال دارد و در واقع رساندن نطفه غیر به رحم زن اشکال دارد زیرا این رحم بواسطه ازدواج فقط متعلق به همسرش می باشد و فقط همسر خودش حق دارد نطفه اش را داخل رحم زن خودش قرار بدهد، علی ای حال فرض بر این است که نطفه غیر در رحم زن قرار گرفته که خب اگر بدانند حرام است و اگر ندانند هم حرام است، برخی این بحث را مطرح کرده اند و با تمسک به أدله برائت عقلی و شرعی فرموده اند این صورت اشکالی ندارد زیرا زنا صورت نگرفته و آنچه که باعث می شود نسب شرعی واقع نشود زنا می باشد حالاً ما باید ببینیم اهل بیت علیهم السلام در این رابطه چه می فرمایند، البته مطلبی که در اینجا وجود دارد این است که اگر در چنین مواردی شک کنیم نمی توانیم به اصل برائت مراجعه کنیم زیرا بر خلاف موارد دیگر در شبهات بدویه ی (چه حکمی و چه موضوعیه) مربوط به امور سه گانه فروج و اموال و دماء نیز باید احتیاط کنیم.

خب و اما چند روایت می خوانیم تا مطلب روشن شود:

خبر اول: ﴿عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ بِإِسْنَادِهِ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ، عَنِ النَّضْرِ بْنِ سُوَيْدٍ، عَنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي حَمْرَةَ، عَنِ شَعِيبِ الْحَدَّادِ قَالَ: قَالَتْ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: رَجُلٌ مِنْ مَوَالِيكَ يَقْرُوكَ السَّلَامَ وَقَدْ أَرَادَ أَنْ يَنْزُجَ امْرَأَةً وَقَدْ وَافَقْتَهُ وَأَعْجَبَهُ بَعْضُ شَأْنِهَا، وَقَدْ كَانَ لَهَا زَوْجٌ فَطَلَّقَهَا عَلَى غَيْرِ السَّنَةِ، وَقَدْ كَرِهَ أَنْ يَقْدَمَ عَلَى تَرْوِيجِهَا حَتَّى يَسْتَأْمَرَكَ فَتَكُونِ أُنْتِ تَأْمَرُهُ، فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: هُوَ الْفَرْجُ، وَأَمْرُ الْفَرْجِ شَدِيدٌ، وَمَنْ يَكُونُ الْوَلَدُ، وَنَحْنُ نَحْتَاظُ فَلَا

^۱ جواهر الكلام، شیخ محمد حسن نجفی جواهری، ج ۳۹، ص ۷.

خبر اول: ﴿مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سَنَانَ عَنْ طَلْحَةَ بْنِ زَيْدٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَتَى بِرَجُلٍ عَيْثُ بَدَّكَرَهُ، فَضَرَبَ يَدَهُ حَتَّى أَحْمَرَتْ (این تعزیر است و با حد فرق دارد) ثُمَّ زَوْجَهُ مِنْ بَيْتِ الْمَالِ﴾^۵.

سند خبر خوب است.

نکته مهمی که از این خبر استفاده می شود این است که مدیر جامعه اسلامی همانطور که وظیفه اجراء حد الهی را به عهده دارد وظیفه دارد برای جوانانی که نیاز به ازدواج دارند نیز زن اختیار کند.

خبر دوم: ﴿وَعَنْهُ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الرَّازِيِّ، عَنْ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ ابْنِ أَبِي حَمْرَةَ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْمُؤْمِنِ، عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَارٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ: عَلَيْهِ السَّلَامُ: الزَّانَا شَرٌّ أَوْ شَرُّ الْخَمْرِ؟ وَكَيْفَ صَارَ فِي شَرْبِ الْخَمْرِ ثَمَانُونَ وَفِي الزَّانَا مِائَةٌ؟ فَقَالَ: يَا إِسْحَاقُ الْحَدُّ وَاحِدٌ وَلَكِنْ زَيْدٌ هَذَا لِتَضْيِيعِهِ النُّطْفَةَ وَلَوْضَعِهِ إِيَّاهَا فِي غَيْرِ مَوْضِعِهِ الَّذِي أَمَرَهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ بِهِ: وَرَوَاهُ الشَّيْخُ بِإِسْنَادِهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ مِثْلَهُ﴾^۶.

سند این خبر نیز خوب است.

در سوره مومنون ذکر شده: ﴿وَالَّذِينَ هُمْ لِأُزْوَاجِهِمْ حَافِظُونَ (۵) إِلَّا عَلَىٰ أَزْوَاجِهِمْ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ فَإِنَّهُمْ غَيْرُ مَلُومِينَ (۶)﴾^۷، یعنی شارع مقدس اینطور تجویز کرده که فقط نطفه شوهر در رحم زن قرار بگیرد لذا تا زوجیت و محرمیت شرعی مثل ملک یمین در بین نباشد داخل کردن نطفه مرد نامحرم در رحم زن نامحرم جائز نیست.

روایات دیگری نیز داریم که بماند برای فردا إن شاء الله تعالی ...

والحمد لله رب العالمین و صلی الله علی

مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ

یتزوجها. ورواه الكليني عن عدة من أصحابنا، عن أحمد ابن محمد، عن الحسين بن سعيد مثله^۲.

سند حدیث: شیخ طوسی طبقه ۱۲ و حسین بن سعید طبقه ۶ است و این خبر را در واقع شیخ از کتاب حسین بن سعید گرفته و اسناد شیخ به حسین بن سعید خوب است و خود او نیز بسیار خوب می باشد، نضر بن سويد نیز از طبقه ۶ و بسیار خوب است، مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي حَمْرَةَ ثَمَالِيٍّ پسر أبي حمزه ثمالی و از طبقه ۵ و بسیار خوب و ثقة می باشد، شعيب حداد نیز از طبقه ۵ و ثقة می باشد، خبر در اعلى درجه صحت قرار دارد.

خب از این خبر استفاده می شود که در امر فرج و آنچه که مربوط به نکاح است اهل بیت عليهم السلام بسیار احتیاط می کردند.

خبر دوم: ﴿وَبِإِسْنَادِهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ يَحْيَى، عَنْ هَارُونَ بْنِ مُسْلِمٍ، عَنْ مَسْعُودَةَ ابْنِ زَيْدٍ، عَنْ جَعْفَرٍ، عَنْ آبَائِهِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَالَ: لَا تَجَامَعُوا فِي النِّكَاحِ عَلَى الشَّبْهَةِ وَقَفُوا عِنْدَ الشَّبْهَةِ، يَقُولُ: إِذَا بَلَغَكَ أَنَّكَ قَدْ رَضَعْتَ مِنْ لَبْنِهَا وَأَنَّهَا لَكَ مُحْرَمٌ وَمَا أَشْبَهَ ذَلِكَ فَانْوَظِرْ عِنْدَ الشَّبْهَةِ خَيْرٌ مِنَ الْاِقْتِحَامِ فِي الْهَلَكَةِ﴾^۳.

سند این خبر نیز خوب است.

خبر سوم: ﴿مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ بِإِسْنَادِهِ عَنِ الْعَلَاءِ بْنِ سِيَابَةَ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ امْرَأَةٍ وَكَلَّتْ رَجُلًا بَأْنَ يَزُوجُهَا مِنْ رَجُلٍ " إِي إِلَى أَنْ قَالَ: " فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنْ النِّكَاحِ أَحْرَى (سزاوارتر) وَأَحْرَى أَنْ يَخْتَبَطَ فِيهِ وَهُوَ فَرْجٌ، وَمَنْهُ يَكُونُ الْوَلَدُ، الْحَدِيثُ. وَرَوَاهُ الشَّيْخُ كَمَا تَقَدَّمَ فِي الْوَكَاةِ. أَقُولُ: وَأَحَادِيثُ الْأَمْرِ بِالْاِحْتِيَاظِ كَثِيرَةٌ جَدَا يَأْتِي بَعْضُهَا فِي الْقَضَاءِ﴾^۴.

سند این خبر هم خوب می باشد.

اخبار دیگری در باب ۲۸ از ابواب مقدمات نکاح در این رابطه ذکر شده که تمام آنها را نمی خوانیم بلکه چند خبر به عنوان نمونه می خوانیم:

^۲ وسائل الشیعة، شیخ حرعاملی، ج ۱۴، ص ۱۹۳، ابواب مقدمات نکاح و آدابه، باب ۱۵۷، حدیث ۱، ط الإسلامية.

^۳ وسائل الشیعة، شیخ حرعاملی، ج ۱۴، ص ۱۹۳، ابواب مقدمات نکاح و آدابه، باب ۱۵۷، حدیث ۲، ط الإسلامية.

^۴ وسائل الشیعة، شیخ حرعاملی، ج ۱۴، ص ۱۹۴، ابواب مقدمات نکاح و آدابه، باب ۱۵۷، حدیث ۳، ط الإسلامية.

^۵ وسائل الشیعة، شیخ حرعاملی، ج ۱۴، ص ۲۶۷، ابواب مقدمات نکاح، باب ۲۸،

حدیث ۳، ط الإسلامية.

^۶ وسائل الشیعة، شیخ حرعاملی، ج ۱۴، ص ۲۶۷، ابواب مقدمات نکاح، باب ۲۸،

حدیث ۴، ط الإسلامية.

^۷ سوره مومنون، آیه ۵ و ۶.



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بحث در این بود که آیا می شود نطفه مرد را در رحم زن اجنبی که با او ارتباط ازدواجی و شرعی ندارد قرار داد یا نه و آیا این کار حلال است و فرزندی که از این راه بوجود می آید به صاحب نطفه که همان مرد است ملحق می شود یا نه تا در نتیجه ببینیم آیا این مسئله در بحث ما که در ارث است و ارث مترتب بر ولادت می باشد اثری دارد یا نه و آیا آثاری که شرعاً بر نکاح صحیح مترتب می شود بر این مورد نیز مترتب می شود یا نه، این در چند جا اثر گذار است من جمله در محرم یا نامحرم بودن و در ارث و در مهریه.

امام رضوان الله علیه در تحریر الوسيلة در مسائل مستحدثة این بحث را مطرح کرده و فرموده: "فمنها التلقيح والتوليد الصناعيان" و بعد مسائلی را در این رابطه بیان فرموده.

ما عرض کردیم از روایات ما چند مطلب استفاده می شود؛ اول اینکه معلوم است که زنا حرام می باشد ولی معنای زنا عرفاً مشخص است و شکی نیست که شارع مقدس این نوع ارتباط را قبول ندارد و زنا را نسب شرعی نمی داند حالا در مانحن فیه زنا به معنای عرفی و شرعی واقع نشده اما نطفه مرد اجنبی در رحم زنی وارد شده و فرزندی بوجود آمده که به نظر ما علاوه بر زنا این مورد نیز حرام می باشد زیرا یکی از محرمات همین است که "أقر نطفته فی رحم یحرم علیه أو أفرغ مائه فی رحم یحرم علیه" یعنی مرد نطفه خود را داخل رحم زن اجنبی کند که بین او و صاحب رحم رابطه ازدواج شرعی وجود ندارد که این در روایات ما به عنوان حرام ذکر شده.

دیروز مقداری از روایات مربوط به این بحث را خواندیم امروز نیز روایاتی را در این رابطه می خوانیم تا مطلب روشن شود:

خبر اول: ﴿مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَثْمَانَ بْنِ عِيسَى، عَنْ عَلِيِّ بْنِ سَالِمٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: إِنَّ أَشَدَّ النَّاسِ عَذَابًا يَوْمَ الْقِيَامَةِ رَجُلًا أَقْرَ نُطْفَتَهُ " نطفة عقاب " فِي رَحْمِ يَحْرَمِ عَلَيْهِ﴾^۱.

بنابراین ما دو حرام داریم یکی زنا و دیگری اینکه مرد نطفه خود را در رحم زن اجنبی قرار دهد که بین آنها هیچ رابطه ازدواج شرعی وجود ندارد و آنچه که الان معمول است همین می باشد.

خبر دوم: ﴿مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: لَنْ يَعْمَلَ ابْنُ آدَمَ عَمَلًا أَكْبَرَ عِنْدَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ مِنْ رَجُلٍ قَتَلَ نَبِيًّا أَوْ إِمَامًا أَوْ هَدَمَ الْكَعْبَةَ الَّتِي جَعَلَهَا اللَّهُ قِبْلَةً لِعِبَادِهِ أَوْ أَفْرَغَ مَاءَهُ فِي امْرَأَةٍ حَرَامًا﴾^۲.

خبری را از بحار نقل می کنیم که مرحوم مجلسی آن را از علل الشرایع شیخ صدوق رحمة الله علیه و ایشان از امام رضا علیه السلام نقل کرده و در بخشی از آن که در مورد علت حرمت زنا می باشد اینطور آمده که: ﴿وحرَم الزنا لما فيه من الفساد من قتل الانفس ، وذهاب الانساب ، وترك التربية للاطفال ، وفساد الموارث ، وما أشبه ذلك من وجوه الفساد﴾^۳.

بنابراین احکامی که خداوند متعال در طبقات مختلف ارث بیان کرده در نسب غیر شرعی جاری نمی شود و در واقع در خبر اینطور ذکر شده که همان علت حرمت زنا در جایی که نطفه مرد را در رحم زن اجنبی داخل کرده اند درحالی

^۱ وسائل الشیعة، شیخ حرعاملی، ج ۱۴، ص ۲۳۹، ابواب نکاح محرم، باب ۴، حدیث ۱، ط الإسلامیة.

^۲ وسائل الشیعة، شیخ حرعاملی، ج ۱۴، ص ۲۳۹، ابواب نکاح محرم، باب ۴، حدیث ۲، ط الإسلامیة.

^۳ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج ۶، ص ۹۸، ط دار الإحياء التراث.

که هیچ نسب شرعی بین آنها وجود نداشته نیز وجود دارد و آن علت بهم خوردن موارث و انساب می باشد.

باز در بحار خبری در این رابطه از کتاب عیون اخبار الرضا علیه السلام نقل شده، خبر در مورد مجالس مناظره ای است که مأمون برای مناظره با حضرت رضا علیه السلام تشکیل می داد، در یک جلسه ای از این جلسات مناظره عمران صابی و یک نفر دیگر که هندی و بودائی بوده از حضرت سولاتی می کنند من جمله اینکه: ﴿وَسَأَلَاهُ لِمَ حَرَّمَ الزَّانَا؟ قَالَ: لِمَا فِيهِ مِنَ الْفَسَادِ، وَذَهَابِ الْمَوَارِيثِ، وَانْقِطَاعِ الْأَنْسَابِ، لَا تَعْلَمُ الْمَرْأَةُ فِي الزَّانَا مِنْ أَحْبَلِهَا؟ وَلَا الْمَوْلُودُ يَعْلَمُ مِنْ أَبَوَيْهِ؟ وَلَا أَرْحَامُ مَوْصُولَةٍ، وَلَا قَرَابَةٍ مَعْرُوفَةٍ﴾.^۴

بنابراین همین علتی که برای زنا ذکر شده در مانحن فیه نیز وجود دارد و این علت نیز علت منصوصه است و علت منصوصه دارای اعتبار و استحکام می باشد.

در بحار احتجاجات حضرت صادق علیه السلام با زنادقه ذکر شده که در آنجا نیز همین مطلب ذکر شده: ﴿قَالَ: فَلِمَ حَرَّمَ الزَّانَا؟ قَالَ: لِمَا فِيهِ مِنَ الْفَسَادِ وَذَهَابِ الْمَوَارِيثِ وَانْقِطَاعِ الْأَنْسَابِ لَا تَعْلَمُ الْمَرْأَةُ فِي الزَّانَا مِنْ أَحْبَلِهَا وَلَا الْمَوْلُودُ يَعْلَمُ مِنْ أَبَوَيْهِ وَلَا أَرْحَامُ مَوْصُولَةٍ وَلَا قَرَابَةٍ مَعْرُوفَةٍ. قَالَ: فَلِمَ حَرَّمَ اللِّوَاطُ؟ قَالَ: مِنْ أَجْلِ أَنَّهُ لَوْ كَانَ إِتْيَانُ الْغُلَامِ حَالًا لَا اسْتَعْنَى الرَّجَالُ عَنِ النِّسَاءِ، وَكَانَ فِيهِ قَطْعُ النَّسْلِ وَتَعْطِيلُ الْفُرُوجِ وَكَانَ فِي إِجَازَةِ ذَلِكَ فَسَادٌ كَثِيرٌ﴾.^۵

در جلد ۷۶ از بحار نیز از امام رضا علیه السلام همین مطلب نقل شده است.

ما حصل عرض ما این است که ما دو حرام داریم یکی زنا که معلوم و مشخص است و دیگری قرار دادن نطفه مرد در رحم زن اجنبی که بین آنها هیچ ارتباط شرعی برقرار نیست که این نیز شرعا حرام است زیرا همان مفاسدی که بر

زنا مترتب می شود بر این کار نیز مترتب می شود البته یک صورت از این تلیقح مصنوعی را صحیح دانستیم و آن اینکه از شوهر خود زن نطفه را بگیرند و به زن تزریق کنند ولو اینکه مقدمات این کار مستلزم حرام باشد که گفتیم چنین حرمتی تکلیفی است و اثر وضعی ندارد، و اما امروزه یک بحثی وجود دارد در مورد رحم اجاره ای که این را نیز ما قبول نداریم خلاصه ما می خواهیم بگوئیم که مرد و زن باید فروج خودشان را حفظ کنند: ﴿وَالَّذِينَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حَافِظُونَ (۵) إِلَّا عَلَىٰ أَزْوَاجِهِمْ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ فَإِنَّهُمْ غَيْرُ مَلُومِينَ (۶)﴾^۶، تنها راهی که خداوند قرار داده نکاح می باشد، و یا در جای دیگر گفته شده: ﴿وَقُلْ لِلْمُؤْمِنَاتِ يَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ وَيَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ﴾^۷، یعنی در ارتکاز متشرعه اینطور است که فروج زن فقط متعلق به شوهرش می باشد و غیر از این را ارتکاز متشرعه نمی پذیرد.

بقیه بحث بماند برای روز شنبه إن شاء الله تعالی... .

والحمد لله رب العالمین و صلی الله علی
محمد و آله الطاهرین

^۴ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج ۶، ص ۱۱۳، ط دارالاحیاء التراث.

^۵ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج ۱۰، ص ۱۸۱، ط دارالاحیاء التراث.

^۶ سوره مومنون، آیه ۵ و ۶.

^۷ سوره نور، آیه ۳۱.



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

در بحث ارث مقدمه شناخت طبقات و اصناف و افرادی که در این طبقات وجود دارند و در قران کریم نیز ذکر شده اند لازم است، و ما تا اینها را نشناسیم بحثهای بعدی برایمان روشن نخواهد شد لذا اول باید طبقات ارث را بشناسیم.

در طبقه اول ابوبین و اولاد قرار دارند که ابوبین دو نفر شخص هستند ولی اولاد صنف هستند در بعضی طبقات شخص و در بعضی دیگر صنف مورد نظر می باشد.

در طبقه دوم اخوه و اجداد قرار دارند، باید بدانیم که اخوه سه طبقه هستند؛ اول اخوه ابوبینی، دوم اخوه اُبی، سوم اخوه اُمی که به آنها کلاله گفته می شود و در قران کریم نیز از اخوه اُمی به کلاله تعبیر شده و سهم مشخصی برای آنها تعیین شده، اگر اخوه ابوبینی باشند دیگر به اخوه اُبی ارث نمی رسد، و اما از طرفی در طبقه دوم اجداد که صنف هستند نیز قرار دارند و با وجود جد نزدیکتر نوبت به جد دورتر نمی رسد.

در طبقه سوم احوال و اعمام قرار دارند و در اینجا نیز طبقاتی وجود دارد؛ عموی ابوبینی، عمو اُبی، عمو اُمی و عمه ابوبینی، عمه اُبی، عمه اُمی و همچنین خال ابوبینی، خال اُبی و خال اُمی که تمام اینها را ما باید بشناسیم چراکه ارث بر اساس قاعده: "الأقرب یمنع الأبعد" می باشد.

مطلب دیگر اینکه در قران کریم شش فرض به ترتیب: نصف، ربع، ثمن و ثلثان، ثلث، سدس برای افراد مختلف ذکر شده که ما باید افرادی که این فرض برای آنها ذکر شده را دقیقا بشناسیم زیرا افراد به قرابت و طبق همین فرض ارث می برند که گاهی بعد از تقسیم مقداری از ارث اضافه می آید و گاهی کم می آید و گاهی نیز نه زیاد می آید و

نه کم می آید، عامه وقتی کم می آید مسئله عول و هرجا اضافه می آید تعصیب را پیش می کشند ولی اهل بیت علیهم السلام از عول و تعصیب انتقاد کرده اند و برنامه دیگری ارائه داده اند که بعدا عرض خواهیم کرد.

مطلب دیگر اینکه برخی حاجب دیگری می باشند که این دو نوع است؛ حجب حرمان که حاجب باعث می شود دیگری اصلا ارث نبرد و حجب نقصان که حاجب باعث نقصان و کم شدن سهم دیگری می شود و همچنین موانع دیگری مثل اینکه قاتل ارث نمی برد یا کافر ارث نمی برد نیز وجود دارد، خلاصه مباحث زیادی وجود دارد که همه اینها را باید توضیح بدهیم و بحث کنیم.

در قران کریم نیز در آیات ۱۱ و ۱۲ و ۷۶ از سوره نساء تمام فروض مذکور ذکر شده اند که مطالعه بفرمائید تا این شاء الله بحث ارث را ادامه بدهیم...

امروز نیز یک روز خاصی است، زیرا جریانی درباره برجام و آمریکا و عداوت آمریکا و حرف های رئیس جمهور آمریکا بوجود آمده، در این مورد بعضی ها که نوکران آمریکا هستند به به گفتند و چه چه زدند اما بعضی ها آمریکا را خوب شناختند، بایستی خوب توجه کنیم که ما از اول با شناخت کامل وارد شده ایم، حرفمان را با کلمات امام رحمة الله علیه آغاز می کنیم، بهترین معرفی را امام راحل اعلی الله مقامه از آمریکا برای ما دارد، کسی که با فرهنگ امام آشنا باشد می داند که آمریکا چگونه کشوری است، امام رضوان الله علیه در صحیفه نور صد تعبیر از آمریکا دارد که به برخی از آنها اشاره می کنیم:

ام الفساد قرن آمریکاست (جلد ۱۰ صفحه ۲۱۱).
 آمریکا دشمن همه ادیان است (جلد ۱۷ صفحه ۱۹۵).
 اسرائیل ولد نامشروع آمریکاست (جلد ۱۶ صفحه ۵۸).
 هر فسادی که هست آمریکا در آن وجود دارد (جلد ۱۳ صفحه ۱۴۹).

منازعه بین ما و آمریکا نیست منازعه بین اسلام و کفر است (جلد ۱۰ صفحه ۲۲۴).

از فکر و فرمایشات امام می توانیم بفهمیم که هیچ وقت این کشور دولت آمریکا هیچ وقت برای ما قابل اعتماد نخواهد بود ما آمریکا را این چنین شناخته ایم و قرآن کریم نیز می فرماید: ﴿وَلَا تَرْكَبُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا فَمَا تَمْسُكُمُ النَّارُ﴾^۱ دیگر از آمریکا ظالمتر که وجود ندارد، ما از اول هم می دانستیم که آمریکا این چنین است قرآن این طور گفته بود ولی بخاطر اتمام حجت یک جریانی به عنوان برجام بوجود آمد از اول هم رهبر معظم انقلاب فرمودند: "آمریکا قابل اعتماد نیست" و ثابت شد که این چنین است، از آن وقت که نظام اسلامی برقرار شده است آمریکا عداوت دارد؛

برو این دام بر مرغ دگر نه

که عنقاء را بلند است آشیانه

ایران همان ایران است که نوکر شما محمد رضا پهلوی را بیرون کرده و آن وقت شما کمک می کردید که یک طوری او را برگردانید و انقلاب را بهم بزنید، جنگ تحمیلی هشت ساله بوجود آوردید شما با ۳۵ دولت به صدام کمک می کردید بلکه این چراغ انقلاب را خاموش کنید اما نتوانستید در زمان محمد رضا پهلوی ۶۰ هزار آمریکایی در ایران بودند در میان لشگر ما بودند همان اول که شاه را از ایران بیرون کردند این ها رفتند، ایران همان ایران است، درست است که صهیونیست ها و عربستان و بحرین به به و چه چه می زنند اما این اهمیتی ندارد برای اینکه ما می دانیم شما همان آمریکا هستید و امروز بحمدالله ایران یک نظام قدرتمند و عزتمندی دارد که در رأس آن یک فقیه شجاع یک فقیه دانا و قدرتمند یک فقیه که با تجربه های فراوان چندین سال است که این کشتی را کشتیبانی کرده یعنی آیت الله خامنه ای دامت برکاته قرار دارد و با داشتن یک همچنین

سکان داری برای این کشتی راهنما و رهبری قدرتمند از طرفی و از طرفی دیگر داشتن مردم آگاه و بیدار که امتحان خودشان را داده اند خصوصا درجنگ تحمیلی در برابر آمریکا و از طرفی هم با داشتن قدرتی مانند سپاه پاسداران که این قدرت بود در آن جنگ تحمیلی توانست حماسه هایی بوجود بیاورد و پیروزی و ظفر بدست بیاورد و آن قدرت روز به روز قدرتمند تر شده با ساختن تجهیزات جنگی و همه مردم هم به سپاه علاقه مندند و نظام این چنین است حالا اینکه بهائی ها جمع شوند و یا منافقین جمع شوند و بحرین و عربستان سعودی به به بگویند، آنها باید بدانند که خود آمریکا از آنان پشتیبانی نخواهد کرد همان آمریکا از صدام پشتیبانی کرد و همان آمریکا صدام را کشت، آنها باید بدانند که این به درد نخواهد خورد برای اینکه نظام ما قدرتمند است و ما یک قاسم سلیمانی داریم که در عراق و سوریه با آن فکر و فرهنگی که دارد آنها را به ستوه آورده ولی صدها قاسم سلیمانی در داخل مملکت و سپاه هستند، ما به سوریه کمک می کنیم به عراق کمک می کنیم و به تمام مظلومان و محرومان جهان به تمام مستضعفان جهان که چشم به ایران دوخته اند کمک می کنیم، ما به آن مردمی کمک می کنیم که با یک لنگه کفشی به چهره بوش زد و آن لنگه کفش هزاران دینار قیمت پیدا کرد، ما به آن مردم کمک خلاصه اینکه قرآن می فرماید وقتی آنها خلوت می کنند انگشت کینه را به دندان می گزند و اما این که شما قدرت و عزت دارید می فرماید شما ساکت نباشید به آنها بگویید از خشم خود بفرید از عصبانیت خود بفرید، علی ای حال ما اعلام می کنیم که آمریکا هیچ غلطی نمی تواند کند و مردم ما روز به روز باید قدرتمندتر و متحدتر بشوند

إن شاء الله تعالی... .

والحمد لله رب العالمین و صلی الله علی

محمد و آله الطاهیرین

^۱سوره هود، آیه ۱۱۳.



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

درباره مسئله تلقیح صناعی که قبلاً بحث کردیم یکی از آقایان نوشته ای دارد و اینطور نوشته اند که بالاخره مطلب برای ما روشن نشد زیرا آنچه که حرام است زنا می باشد و تلقیح صناعی زنا نیست، اما آن چیزی که به نظر ما رسید این بود که دو چیز حرام است؛ اول زنا و دوم قرار دادن نطفه مرد اجنبی در رحم زن دیگر، بعلاوه ما عرض کردیم اگر ادله حرمت نیز تمام نباشد ما در شبهات بدویه ی آنچه که مربوط به اموال و فروج و دماء است نیز احتیاط می کنیم و نمی توانیم در این امور ثلاثه به برائت رجوع کنیم و حتی این مطلب یعنی قرار گرفتن چیزی در رحم زن که از شوهرش نباشد در ارتکاز متشرعه یک امر مستنکر بحساب می آید و در واقع خداوند متعال برای رحم زن یک حصاری قرار داده و فقط دخالت در آن حصار در شأن زوج و شوهر می باشد و غیر از این را عرف متشرعه استنکار می کند و همین استنکار اقلای برای ما شک ایجاد می کند و در صورت شک نیز عرض کردیم که احتیاط می کنیم.

خب و اما عرض کردیم که خداوند متعال در قران کریم شش فرض برای افراد مختلف ذکر کرده:

(۱): نصف، (۲): ربع، (۳): ثمن، (۴): ثلثان، (۵): ثلث، (۶): سدس.

اول نصف: "فالنصف لأربعة: الزوج مع عدم الولد) للزوجة (وإن نزل) سواء كان منه أم من غيره. (والبنت) الواحدة. (والأخت للأبوين والأخت للأب) مع فقد أخت الأبوين (إذا لم يكن ذكر) في الموضعين".^۱

نصف در قران کریم:

اول: ﴿وَلَكُمْ نِصْفُ مَا تَرَكَ أَزْوَاجُكُمْ إِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُنَّ وَلَدٌ﴾^۱.
دوم: ﴿وَإِنْ كَانَتْ وَاحِدَةً فَلَهَا النِّصْفُ﴾^۲.
سوم: ﴿فِي الْكُلَّالَةِ إِنْ أَمْرُو هَلَكَ لَيْسَ لَهُ وَلَدٌ وَ لَهُ أُخْتُ فَلَهَا نِصْفُ مَا تَرَكَ وَ هُوَ يَرِثُهَا إِنْ لَمْ يَكُنْ لَهَا وَلَدٌ﴾^۳.
دوم ربع: "(والربع لاثنتين: الزوج مع الولد) للزوجة وإن نزل. (والزوجة) وإن تعددت (مع عدمه) للزوج"^۴.

ربع در قران کریم:

اول: ﴿فَإِنْ كَانَ لَهُنَّ وَلَدٌ فَلِكُلِّ الرُّبْعِ مِمَّا تَرَكَنَّ مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ يُوصِينَ بِهَا أَوْ دَيْنٍ﴾^۵.
دوم: ﴿وَ هُنَّ الرُّبْعُ مِمَّا تَرَكَتُمْ إِنْ لَمْ يَكُنْ لَكُمْ وَلَدٌ﴾^۶.
سوم ثمن: "(والثمن لقبيل واحد) وهو (الزوجة وإن تعددت مع الولد) وإن نزل"^۷.

ثمن در قران کریم:

﴿فَإِنْ كَانَ لَكُمْ وَلَدٌ فَلَهُنَّ الثُّمْنُ مِمَّا تَرَكَتُمْ مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ تُوصُونَ بِهَا أَوْ دَيْنٍ﴾^۸.

چهارم ثلثان: "(والثلثان لثلاثة: البنيتن فصاعدا. والأختين لأبوين فصاعدا. والأختين للأب) - مع فقد المتقرب بالأبوين - فصاعدا (كذلك) إذا لم يكن ذكر في الموضعين"^۹.

ثلثان در قران کریم:

اول: ﴿فَإِنْ كُنَّ نِسَاءً فَوْقَ اثْنَتَيْنِ فَلَهُنَّ ثُلُثَا مَا تَرَكَ﴾^{۱۰}.
دوم: ﴿فَإِنْ كَانَتَا اثْنَتَيْنِ فَلَهُمَا الثُّلُثَانِ مِمَّا تَرَكَ﴾^{۱۱}.

پنجم ثلث: "(والثلث لقبيلين: للأُم مع عدم من يحجبها) من الولد والإخوة (ولالأخوين، أو الأختين، أو للأخ والأخت

^۱ سوره نساء، آیه ۱۲.

^۲ سوره نساء، آیه ۱۱.

^۳ سوره نساء، آیه ۱۷۶.

^۴ الروضة البهية في شرح اللمعة الدمشقية، شهيد ثانی، ج ۸، ص ۶۷.

^۵ سوره نساء، آیه ۱۲.

^۶ سوره نساء، آیه ۱۲.

^۷ الروضة البهية في شرح اللمعة الدمشقية، شهيد ثانی، ج ۸، ص ۶۷.

^۸ سوره نساء، آیه ۱۲.

^۹ الروضة البهية في شرح اللمعة الدمشقية، شهيد ثانی، ج ۸، ص ۶۷.

^{۱۰} سوره نساء، آیه ۱۱.

^{۱۱} سوره نساء، آیه ۱۷۶.

^۱ الروضة البهية في شرح اللمعة الدمشقية، شهيد ثانی، ج ۸، ص ۶۷.

حساب می باشد و این حرف درستی می باشد بنابراین ما باید حساب را مطرح کنیم.

تمام موارد مذکور بر اساس کسر متعارف می باشد نه کسر اعشار که این دو با هم فرق دارند، در کسر اعشار حساب ده ده می باشد و ممیز می گذاریم مثلاً می گوئیم $10/2$ و $10/0.2$ و $10/0.02$ و همینطور پیش می رویم اما در کسر متعارف اینطور است که مثلاً دو نفر یک سیب دارند و می خواهند با هم نصف کنند که نصف را ما می نویسیم $\frac{1}{2}$ یعنی عدد ۱ را می نویسیم و زیرش یک خط افقی قرار می دهیم و بعد عدد ۲ را زیر خط می نویسیم که عدد بالایی می شود صورت و عدد پایین خط می شود مخرج و این کلاً می شود کسر متعارف، حالا در لغت عرب از یک تا ده برای اینها اسم گذاشته اند مثلاً نصف و ثلث و ربع و غیرهم اما در فارسی اسم ندارند بلکه می گویند یک دوم یا سه چهارم و امثال ذلك.

خب و اما حالا بحث در این است که اگر در جایی چند نفر سهام مختلفی ببرند مثلاً یکی ثلث و یکی نصف و دیگری سدس چگونه باید محاسبه کنیم؟ بنابراین خیلی لازم است که ما به این حساب ها و کسرها تسلط داشته باشیم، و اما همان طور که عرض کردیم صاحب جواهر تبعاً لشراعی از صفحه ۳۳۰ به بعد از جلد ۳۹ جواهر ۴۳ جلدی این بحث را مطرح کرده.

اما نسبت مخرج این کسرها چهار صورت دارد؛ متباینین یا متداخلین یا متمائلین یا متوافقین می باشند.

بنابراین ما باید به حساب و ریاضی مسلط باشیم تا بتوانیم این کسرها را به خوبی محاسبه کنیم ان شاء الله تعالی...

فصاعدا من جهتها) ولو قال: للاثین فصاعدا من ولد الأم ذکورا أم إناثا أم بالتفریق کان أجمع" ۱۳.

ثلث در قران کریم:

اول: ﴿فَإِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ وَلَدٌ وَوَرِثَهُ أَبَوَاهُ فَلِأُمِّهِ الثُّلُثُ﴾ ۱۴.
دوم: ﴿فَإِنْ كَانُوا أَكْثَرَ مِنْ ذَلِكَ فَهُمْ شُرَكَاءُ فِي الثُّلُثِ مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ يُوصِي بِهَا أَوْ دَيْنٍ غَيْرِ مُضَارٍّ وَصِيَّةً مِنَ اللَّهِ﴾ ۱۵.
ششم سدس: "(والسدس لثلاثة: للأب مع الولد) ذکرا کان أم أنثی وإن حصل له مع ذلك زيادة بالرد، فإنها بالقرابة، لا بالفرض (وللأم معه) أي مع الولد، وكذا مع الحاجب من الإخوة (وللواحد من كلاله الأم) أي أولادها" ۱۶.

سدس در قران کریم:

اول: ﴿وَ لِأَبَوَيْهِ لِكُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا السُّدُسُ مِمَّا تَرَكَ إِنْ كَانَ لَهُ وَلَدٌ﴾ ۱۷.

دوم: ﴿فَإِنْ كَانَ لَهُ إِخْوَةٌ فَلِأُمِّهِ السُّدُسُ﴾ ۱۸.

سوم: ﴿وَ إِنْ كَانَ رَجُلٌ يُورَثُ كِلَا أُمَّةٍ وَ لُهُ أَخٌ أَوْ أُخْتٌ فَلِكُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا السُّدُسُ﴾ ۱۹.

در شرایع و شرح لمعه اول طبقات و بعد سهام و فروض و اهل آنها را ذکر کرده کرده اند و در آخر کتاب فرموده اند خاتمة فی الحساب و جواهر نیز تبعاً لشراعی همینطور بحث کرده منتهی مسالک که شرح شرایع است یک مطلبی را در بین مطرح کرده و اینطور فرموده که فقهاء ما وقتی از ارث بحث می کنند اول ارث و بعد سهام و بعد اهالی سهام را مطرح می کنند و بعد در آخر کتاب می گویند حساب چیست در حالی که خوب است حساب در اول کتاب مطرح شود زیرا تمام مسائلی که مطرح شده بر اساس

۱۳ الروضة البهية فی شرح اللمعة الدمشقية، شهيد ثانی، ج ۸، ص ۶۸.

۱۴ سوره نساء، آیه ۱۱.

۱۵ سوره نساء، آیه ۱۲.

۱۶ الروضة البهية فی شرح اللمعة الدمشقية، شهيد ثانی، ج ۸، ص ۶۸.

۱۷ سوره نساء، آیه ۱۱.

۱۸ سوره نساء، آیه ۱۱.

۱۹ سوره نساء، آیه ۱۲.



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

عرض کردیم یکی از موضوعاتی که در ارث لازم است مسئله حساب است و احتیاج به حساب و مهارت و تخصص در آن بسیار در ارث تاثیر گذار است، برخی از فقهاء ما مثل امام رضوان الله علیه در تحریر و نراقی در مستند حساب را در بحث ارث ذکر نکرده و فرموده اند خودتان در کتب دیگر بخوانید، در شرایع و لمعه و شرح لمعه در آخر بحث ارث حساب ذکر شده و در دُروس در اول بحث ارث ذکر شده بالاخره اگر ما بخواهیم ارث را درست بفهمیم باید با حساب آشنائی داشته باشیم.

خب و اما فعلاً مسائل مربوط به ارث را می خوانیم و در ضمن حساب آنها را نیز بیان می کنیم و بعداً به طور مبسوط و مفصل در مورد حساب بحث خواهیم کرد.

عرض کردیم فروض مقدره در قرآن شش فرض می باشند:

(۱) نصف $\frac{1}{2}$ ، (۲) ربع $\frac{1}{4}$ ، (۳) ثمن $\frac{1}{8}$ ، (۴) ثلثان $\frac{2}{3}$ ، (۵) ثلث $\frac{1}{3}$ ، (۶) سدس $\frac{1}{6}$.

نصف در قرآن کریم به این ترتیب ذکر شده است:

اول: ﴿وَلَكُمْ نِصْفُ مَا تَرَكَ أَزْوَاجُكُمْ إِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُنَّ وَوَلَدٌ﴾^۱.

برای شما نصف ما ترک زنانان است اگر برای آنها فرزندی (از شما یا از شوی دیگر) نباشد، البته بعداً بحث می شود که اگر نصف را به شوهر دادیم درحالی که زن هیچ خویشاوندی ندارد و تنها وارث او شوهرش است که وارث سببی او می باشد آن نصف دیگر چطور می شود آیا مال همین شوهر خواهد بود یا مال امام علیه السلام است؟ قول مشهور این است که نصف دیگر نیز به همین شوهر داده می شود ولی برخی گفته اند به امام علیه السلام که وارث من لا وارث له است داده می شود.

دوم: ﴿وَإِنْ كَانَتْ وَاحِدَةً فَلَهَا النِّصْفُ﴾^۲.

اگر شخصی از دنیا برود و فقط یک ولد دختر داشته باشد نصف ماترک میت برای او می باشد و اگر بنت واحده ابوبنی نباشد آبی ارث می برد و اما نصف دیگر نیز به همان بنت واحده داده می شود بالقرابة بنابراین نصف را فرضاً و نصف دیگر را بالقرابة می برد.

^۱ سوره نساء، آیه ۱۲.

^۲ سوره نساء، آیه ۱۱.

^۳ سوره نساء، آیه ۱۷۶.

^۴ سوره نساء، آیه ۱۲.

^۵ سوره نساء، آیه ۱۲.

^۶ سوره نساء، آیه ۱۱.

^۷ سوره نساء، آیه ۱۷۶.

سوم: ﴿فِي الْكَلَالَةِ إِنْ امْرُؤٌ هَلَكَ لَيْسَ لَهُ وَلَدٌ وَ لَهُ أُخْتُ فَلَهَا نِصْفُ مَا تَرَكَ وَ هُوَ يَرِثُهَا إِنْ لَمْ يَكُنْ لَهَا وَوَلَدٌ﴾^۳.

درباره کلاله (خواهران پدر و مادری یا پدري تنها) اگر مردی که فرزند (و پدر و مادر و جد) ندارد بمیرد و او را فقط یک خواهر باشد (یعنی کلاله اُمی به تنهایی)، نصف میراث وی به تشریح اولی از آن اوست و بقیه را به تشریح ثانوی یعنی رداً و بالقرابة ارث می برد.

ربع در قرآن کریم به این ترتیب ذکر شده است:

اول: ﴿فَإِنْ كَانَ هُنَّ وَلَدٌ فَلَكُمْ الرُّبُعُ مِمَّا تَرَكَنَّ مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ يُوصِيَنَّ بِهَا أَوْ دَيْنٍ﴾^۴.

اگر آنها (زنانان) را فرزندی باشد یک چهارم ما ترک آنها از آن شماسست پس از (بیرون کردن) وصیتی که آنها می کنند یا دینی (که بر کردن آنهاست).

دوم: ﴿وَ هُنَّ الرُّبُعُ مِمَّا تَرَكَنَّ إِنْ لَمْ يَكُنْ لَكُمْ وَوَلَدٌ﴾^۵.

برای آنها (زنانان) یک چهارم ما ترک شماسست اگر شما را (از او یا غیر او) فرزندی نباشد.

ثلثان در قرآن کریم به این ترتیب ذکر شده:

اول: ﴿فَإِنْ كُنَّ نِسَاءً فَوْقَ اثْنَتَيْنِ فَلَهُنَّ ثُلُثَا مَا تَرَكَ﴾^۶.

اگر اولاد فقط زن باشند و بیشتر از دو نفر باشند دو سوم از ماترک میت ارث می برند البته در روایات ما ذکر شده که دو دختر نیز همان حکم بیشتر از دو نفر را دارند یعنی دو سوم ارث می برند.

دوم: ﴿فَإِنْ كَانَتَا اثْنَتَيْنِ فَلَهُمَا الثُّلُثَانِ مِمَّا تَرَكَ﴾^۷.

اگر وارث برادر دو خواهر بودند، دو ثلث از اموال وی به آنان می رسد.

بنابراین ما تا به حالا نصف $\frac{1}{2}$ ، ربع $\frac{1}{4}$ و ثلثان $\frac{2}{3}$ را ذکر کردیم.

امروز در مدرسه فیضیه در رابطه با صحبت‌های رئیس جمهور آمریکا یک تجمع اعتراضی بر قرار است لذا ما بچثمان را زودتر تمام می کنیم تا آقایان بتوانند شرکت کنند.

والحمد لله رب العالمین و صلی الله علی

مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطاهِرین



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بچثمان در فروض مقدره ای بود که در قران کریم برای ارث ذکر شده است، عرض کردیم این مسئله در آیات ۱۱ و ۱۲ و ۱۷۶ از سوره نساء ذکر شده است.

ابتدا در آیه ۱۱ اینطور ذکر شده: ﴿يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ لِلذَّكَرِ مِثْلُ خِطِّ الْأُنثِيَيْنِ فَإِنْ كُنَّ نِسَاءً فَوْقَ اثْنَتَيْنِ فَلَهُنَّ ثُلُثَا مَا تَرَكَ وَإِنْ كَانَتْ وَاحِدَةً فَلَهَا النِّصْفُ وَلِأَبَوَيْهِ لِكُلِّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا السُّدُسُ مِمَّا تَرَكَ إِنْ كَانَ لَهُ وَلَدٌ فَإِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ وَلَدٌ وَوَرِثَهُ أَبَوَاهُ فَلِأُمِّهِ الثُّلُثُ فَإِنْ كَانَ لَهُ إِخْوَةٌ فَلِأُمِّهِ السُّدُسُ مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ يُوصِي بِهَا أَوْ دَيْنٍ آبَاؤُكُمْ وَأَبْنَاؤُكُمْ لَا تَدْرُونَ أَيُّهُمْ أَقْرَبُ لَكُمْ نَفْعًا فَرِيضَةٌ مِنَ اللَّهِ إِنْ اللَّهُ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا﴾^۱.

نکته ۱: گفته شده "فِي أَوْلَادِكُمْ" درحالی که اگر گفته بود ابنائکم به فرزندان مع الواسطه هم صدق می کرد اما اولاد فقط شامل فرزندان بلاواسطه می شود.

نکته ۲: "أُنثَى" اصل قرار داده شده و ارث بردن زن بر خلاف جاهلیت و ملل دیگر که از ارث محروم بوده یک امر مسلمی در نظر گرفته شده و مقدم قرار داده شده و در واقع اصالت داده شده.

در آیه ۱۱ که خواندیم شش فرض به صورت کلی ذکر شده:

اول: "لِلذَّكَرِ مِثْلُ خِطِّ الْأُنثِيَيْنِ"، اگر اولاد مرد و زن باشند مرد دو برابر سهم زن ارث می برد.

دوم: "فَإِنْ كُنَّ نِسَاءً فَوْقَ اثْنَتَيْنِ فَلَهُنَّ ثُلُثَا مَا تَرَكَ"، اگر اولاد فقط زن باشند و بیشتر از دو نفر باشند دو سوم از ماترک میت ارث می برند البته در روایات ما ذکر شده که دو دختر نیز همان حکم بیشتر از دو نفر را دارند یعنی دو سوم ارث می برند.

سوم: "وَ إِنْ كَانَتْ وَاحِدَةً فَلَهَا النِّصْفُ"، اگر ولد فقط یک دختر باشد نصف ماترک میت برای او می باشد.

چهارم: "وَ لِأَبَوَيْهِ لِكُلِّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا السُّدُسُ مِمَّا تَرَكَ إِنْ كَانَ لَهُ وَلَدٌ"، برای هر یک از پدر و مادر میت اگر میت فرزند داشته باشد یک ششم است.

پنجم: "فَإِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ وَلَدٌ وَ وَّرِثَهُ أَبَوَاهُ فَلِأُمِّهِ الثُّلُثُ"، اگر میت فرزندی نداشته باشد ارثش را تنها پدر و مادر می برند پس برای مادرش یک سوم مال است (و بقیه از آن پدر است که البته در قران ذکر نشده ولی بعدا بحث خواهیم کرد).

ششم: "فَإِنْ كَانَ لَهُ إِخْوَةٌ فَلِأُمِّهِ السُّدُسُ"، اگر میت برادرانی داشته باشد برای مادر یک ششم است، یعنی إخوه حاجب می شوند برای اینکه مادر یک سوم ارث ببرد که بعدا موارد حاجب را ذکر خواهیم کرد.

نکته: تمام این شش صورت بعد از عمل به وصیت و ادای دین میت می باشد، وقتی انسان از دنیا می رود ترکه او چند حکم به ترتیب دارد؛ اول کفن برداشته می شود، دوم دین، سوم عمل به وصیت تا ثلث اموال، چهارم ارث، این نکته نیز قابل ذکر است که در آیه وصیت بر دین مقدم شده با اینکه در فقه ما بر اساس اخبار دین بر وصیت مقدم می باشد منتهی چون با حرف "أَوْ" عطف شده دالّ بر ترتیب نمی باشد.

در آیه ۱۲ اینطور ذکر شده: ﴿وَ لَكُمْ نِصْفُ مَا تَرَكَ أَزْوَاجُكُمْ إِنْ لَمْ يَكُنْ هُنَّ وَلَدٌ فَإِنْ كَانَ هُنَّ وَلَدٌ فَلِكُمْ الرُّبُعُ مِمَّا تَرَكَنَّ مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ يُوصِيْنَ بِهَا أَوْ دَيْنٍ وَ هُنَّ الرُّبُعُ مِمَّا تَرَكَنَّ إِنْ لَمْ يَكُنْ لَكُمْ وَلَدٌ فَإِنْ كَانَ لَكُمْ وَلَدٌ فَلَهُنَّ الثُّمُنُ مِمَّا تَرَكَنَّ مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ تُوصُونَ بِهَا أَوْ دَيْنٍ وَ إِنْ كَانَ رَجُلٌ يُورِثُ كَاللَّاءِ أَوْ امْرَأَةٌ وَ لَهُ أَخٌ أَوْ أُخْتُ فَلِكُلِّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا السُّدُسُ فَإِنْ كَانُوا أَكْثَرَ مِنْ ذَلِكَ فَهُمْ شُرَكَاءُ فِي الثُّلُثِ مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ يُوصِي بِهَا أَوْ دَيْنٍ غَيْرِ مُضَارٍّ وَصِيَّةً مِنَ اللَّهِ وَ اللَّهُ عَلِيمٌ حَلِيمٌ﴾^۲.

در آیه ۱۲ نیز شش فرض به صورت کلی ذکر شده:

^۲ سوره نساء، آیه ۱۲.

^۱ سوره نساء، آیه ۱۱.

پس از (بیرون کردن) وصیتی که بدان توصیه می شود یا دینی (که بر عهده اوست) در صورتی که (در این وصیت و دین) قصد زبانی به ورثه نباشد (وصیت بیش از ثلث مضار به ورثه است)، سفارشی است از جانب خداوند.

خب اما در آیه ۱۷۶ اینطور ذکر شده: ﴿يَسْتَفْتُونَكَ قُلِ اللَّهُ يُفْتِيكُمْ فِي الْكَلَالَةِ إِنَّ امْرَأًا هَلَكَ لَيْسَ لَهُ وَلَدٌ وَ لَهُ أُخْتُ فَلَهَا نِصْفُ مَا تَرَكَ وَ هُوَ يَرِثُهَا إِنْ لَمْ يَكُنْ لَهَا وَلَدٌ فَإِنْ كَانَتَا اثْنَتَيْنِ فَلَهُمَا الثُّلُثَانِ مِمَّا تَرَكَ وَ إِنْ كَانُوا إِخْوَةً رِجَالًا وَ نِسَاءً فَلِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثَيَيْنِ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ أَنْ تَضِلُّوا وَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ۚ﴾.

خب واما در آیه ۱۷۶ دو فرض به صورت کلی ذکر شده: اول: "فِي الْكَلَالَةِ إِنْ امْرَأًا هَلَكَ لَيْسَ لَهُ وَلَدٌ وَ لَهُ أُخْتُ فَلَهَا نِصْفُ مَا تَرَكَ وَ هُوَ يَرِثُهَا إِنْ لَمْ يَكُنْ لَهَا وَلَدٌ فَإِنْ كَانَتَا اثْنَتَيْنِ فَلَهُمَا الثُّلُثَانِ مِمَّا تَرَكَ"، ای پیغمبر از تو فتوا می طلبند ، بگو: خداوند به شما درباره کلاله (خواهران پدر و مادری یا پدری تنها) فتوا می دهد: اگر مردی که فرزند (و پدر و مادر و جد) ندارد بمیرد و او را یک خواهر باشد ، نصف میراث وی (به تشریح اولی) از آن اوست (و بقیه را به تشریح ثانوی ارث می برد) ، و این برادر نیز از آن خواهر اگر اولاد نداشته باشد (تمام مال را) ارث می برد.

دوم: "وَ إِنْ كَانُوا إِخْوَةً رِجَالًا وَ نِسَاءً فَلِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثَيَيْنِ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ أَنْ تَضِلُّوا وَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ"، اما اگر خواهران دو نفر باشند دو سوم میراث میت از آن آنهاست (و بقیه را به تشریح ثانوی ارث می برند) ، و اگر آنها برادران و خواهران متعدد باشند (همه میراث از آن آنهاست لکن) برای مرد مانند نصیب دو زن است، خداوند برای شما بیان می کند که مبادا گمراه شوید ، و خدا به همه چیز داناست.

در این آیات شریفه جمعاً ۱۴ فرض بصورت کلی ذکر شده که به عرضتان رسید بقیه بحث بماند برای روز شنبه ...

والحمد لله رب العالمین و صلی الله علی

مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطاهیرین

اول: "وَ لَكُمْ نِصْفُ مَا تَرَكَ أَزْوَاجُكُمْ إِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُنَّ وَلَدٌ"، و برای شما نصف ما ترک زنانان است اگر برای آنها فرزندی (از شما یا از شوی دیگر) نباشد.

نکته: در قران به زن نیز زوج گفته شده مثل همین آیه و یا مثل آیه شریفه: "یا آدم اسکن أنت و زوجک الجنة" و اصطلاح زوجه بعدا بوجود آمده.

دوم: "فَإِنْ كَانَ هُنَّ وَلَدٌ فَلَكُمْ الرُّبُعُ مِمَّا تَرَكَنَّ مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ يُوصِيَنَّ بِهَا أَوْ دَيْنٍ"، اگر آنها (زنانان) را فرزندی باشد یک چهارم ما ترک آنها از آن شماست پس از (بیرون کردن) وصیتی که آنها می کنند یا دینی (که بر گردن آنهاست).

سوم: "وَ هُنَّ الرُّبُعُ مِمَّا تَرَكَنَّ إِنْ لَمْ يَكُنْ لَكُمْ وَلَدٌ"، برای آنها (زنانان) یک چهارم ما ترک شماست اگر شما را (از او یا غیر او) فرزندی نباشد.

چهارم: "فَإِنْ كَانَ لَكُمْ وَلَدٌ فَلَهُنَّ الثُّمُنُ مِمَّا تَرَكَنَّ مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ تُوصُونَ بِهَا أَوْ دَيْنٍ"، اگر شما را فرزندی باشد برای آنها یک هشتم از ما ترک شماست پس از (بیرون کردن) وصیتی که می کنید یا دینی (که بر عهده دارید).

پنجم: "وَ إِنْ كَانَ رَجُلٌ يُورِثُ كَلَالَةً أَوْ امْرَأَةٌ وَ لَهُ أَخٌ أَوْ أُخْتُ فَلِكُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا السُّدُسُ"، و اگر مردی یا زنی که از او ارث برده می شود پدر و مادر و اولاد نداشته باشد و او را یک برادر (مادری) یا یک خواهر (مادری) باشد برای هر یک از آن دو یک ششم ما ترک است (و بقیه نیز اگر اجدادی نداشته باشد به آنها بر می گردد).

نکته: کلاله در دوجا از سوره نساء ذکر شده، در این قسمت از آیه شریفه مراد از کلاله در واقع فقط کلاله مادری می باشد اما در آخر سوره کلاله پدری و پدرمادری ذکر شده.

ششم: "فَإِنْ كَانُوا أَكْثَرَ مِنْ ذَلِكَ فَهُمْ شُرَكَاءُ فِي الثُّلُثِ مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ يُوصِي بِهَا أَوْ دَيْنٍ غَيْرِ مُضَارٍّ (از ثلث کمتر باشند) وَصِيَّةٍ مِنَ اللَّهِ"، اگر (کلاله مادری) بیش از یک نفر باشند (برادر یا خواهر یا هر دو) آنها در یک سوم مال (به تساوی) شریک اند

۳ سوره نساء، آیه ۱۷۶.



بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

عرض کردیم سهام مقدر فی کتاب الله شش سهم هستند که در آیات ۱۱ و ۱۲ و ۱۷۶ از سوره نساء برای وراث ذکر شده اند:

(۱): نصف $\frac{1}{2}$ ، (۲): ربع $\frac{1}{4}$ ، (۳): ثمن $\frac{1}{8}$ ، (۴): ثلثان $\frac{2}{3}$ ، (۵): ثلث $\frac{1}{3}$ ، (۶): سدس $\frac{1}{6}$.

باید توجه داشته باشیم که موقع در نظر گرفتن سهام مذکور گاهی کم می آید و گاهی زیاد می آید و گاهی نیز مساوی است و از طرفی نیز باید توجه داشته باشیم که گاهی طوائف مختلفند یعنی یا یکی وجود دارد یا دوتا وجود دارد یا بیشتر خلاصه صور مختلفی در اینجا بوجود می آید لذا ما باید تسلط زیادی به سهام و حساب داشته باشیم تا تمام صور برای ما روشن بشوند.

مطلب اول اینکه نصف متعلق به چهار طائفه می باشد؛ اول زوج در صورتی که زوجه ولد نداشته باشد، دوم بنت واحده در صورتی که فرزند دیگری نباشد، سوم أخت أبوینی و چهارم اگر أخت أبوینی نبود أخت أبی.

مطلب دوم اینکه ربع برای دو طائفه است؛ اول شوهر در صورتی که زنش فرزند داشته باشد و دوم زن در صورتی که شوهر فرزند نداشته باشد.

مطلب سوم اینکه ثمن متعلق به یک طائفه است و آن زوجه در صورتی که زوج فرزند داشته باشد چه فرزند مع الواسطه و چه فرزند بلاواسطه.

از جمله کتابهایی که باید مطالعه بفرمائید جلد ۱۹ مستند الشیعة مرحوم نراقی می باشد، ایشان در آنجا فرموده گاهی ممکن است هشت زن به مقدار ثمن ارث ببرند! به این صورت که اگر کسی در حالت مرضی چهار زن دائمی که داشته طلاق بدهد و بعد در ایام عده آنها چهار زن دیگر

بگیرد (گاهی ممکن است مردی که مریض هم هست برای اینکه زنش را از ارث محروم کند او را طلاق بدهد و از طرفی برای اینکه از مالش به فرزندانش کمتر داده شود زن دیگری بگیرد) شارع مقدس در اینجا فرموده فقط در صورتی که چنین شخصی قدرت بر وطی داشته باشد و وطی کند به زنهائی که بعدا گرفته نیز ارث می رسد اما اگر قدرت بر وطی نداشت و وطی نکرد به آن چهار زنی که بعدا گرفته ارث نمی رسد، علی ای حال مرحوم نراقی وجود هشت زن به ترتیبی که بیان شد را فرض کرده و فرموده در فرض مذکور تمام هشت زن به مقدر یک هشتم ارث می برند.

مطلب چهارم اینکه ثلثان متعلق به سه طائفه است؛ اول بنتین فصاعداً یعنی میت پسر ندارد بلکه دو دختر یا بیشتر از دوتا دارد، دوم أختین أبوینی فصاعداً و سوم اگر أختین أبوینی نبودند أختین أبی جانشین آنها می شوند.

مطلب پنجم اینکه ثلث متعلق به دو طائفه می باشد؛ اول مادر در صورتی که میت فرزند نداشته باشد یک سوم ارث می برد و دوم کلاله أمی یعنی خواهر و برادران أمی نیز یک سوم ارث می برند.

مطلب ششم اینکه سدس متعلق به دو طائفه می باشد؛ اول پدر و مادر در صورتی که میت فرزند داشته باشد و دوم مادر در صورتی که میت برادرانی داشته باشد.

خب و اما اینها سهامی بودند که در قران ذکر شده اند منتهی در اینجا فرضی بوجود می آید؛ اول همین فرضی که قران بیان کرده و دیگر بستگان و اقوامی بیشتر از این ندارد که خب مسلماً چونکه یک نفر است اضافه خواهد آمد که حالا باید ببینیم که آن مقدار اضافه به چه کسی می رسد، دوم اینکه فرض بر یک نفر نیست بلکه متعدد می باشند که این سه صورت پیدا می کند؛ اول تعدد دقیقاً به اندازه سهام است، دوم تعدد بیشتر از سهام است که در

ششم از ۱۲ تا که می شود ۲ تا متعلق به أخت أمی است و ربع از ۱۲ تا که می شود ۳ تا متعلق به زوجه می باشد که خب در این صورت یک سهم اضافه می آید.

صورت دوم: $\frac{1}{2}$ ، $\frac{1}{6}$ ، $\frac{1}{6}$ ، خب ۶ در ۲ متداخل است لذا مال به ۶ قسمت تقسیم می شود که سه ششم یعنی نصف متعلق به بنت واحده است و یک ششم متعلق به پدر و یک ششم نیز متعلق به مادر است، خب در اینجا یک ششم اضافه می آید که در اینصورت این مقدار اضافه نیز به همان نسبت بین خودشان تقسیم می شود یعنی باقیمانده به پنج قسمت تقسیم می شود و در اصلش یعنی شش ضرب می شود و نتیجه می شود ۳۰ که از این مقدار ۱۵ قسمتش متعلق به بنت واحده است و یک ششم از ۳۰ تا یعنی ۵ تا متعلق به مادر و ۵ تا هم متعلق به پدر است که می شود ۲۵ تا و پنجتای باقیمانده اخماساً تقسیم می شوند یعنی یک پنجم به مادر و یک پنجم به پدر و سه پنجم به بنت واحده تعلق می گیرد.

بعدا بیشتر بحث خواهیم کرد إن شاء الله تعالی ...

والحمد لله رب العالمین و صلی الله علی

مُحَمَّد و آلہ الطاهیرین

اینصورت کم می آید و سوم اینکه تعدد کمتر از سهام است که در اینصورت زیاد می آید.

برای روشن شدن مطلب چند مثال بیان می کنیم، مرحوم نراقی در مستند الشیعة چند صورت را فرض کرده که می خوانیم تا کم کم مطلب روشن شود، ایشان فرموده:

«وأما الجائز من أقسام الثلاثي وهي خمسة وخمسون بعد حذف المكررات من مائتين وستة عشر التي هي حاصل ضرب الستة في الستة والثلاثين سبعة:

۱. اجتماع النصف والربع والسدس ، كزوجة (ربع) وأخت لأب (نصف) وأخت لأم (سدس).
۲. النصف والسدس والسدس ، كبنت (نصف) وأم وأب.
۳. النصف والسدس والثلث ، كبنت وأحد الأبوين وزوجة.
۴. الثلثين والسدس والسدس ، كبنتين وأب وأم.
۵. الثلثين والسدس والثلث ، كبنتين وأحد الأبوين وزوجة.
۶. الربع والسدس والسدس ، كزوج وأب وأم مع الولد.
۷. السدس والسدس والثلث ، كأب وأم وزوجة مع الولد. والممتنع منها ثمانية وأربعون»^۱.

صورت اول: $\frac{1}{2}$ ، $\frac{1}{4}$ ، $\frac{1}{6}$ ، وقتی مخرج ها را در نظر می گیریم چون ۲ در ۴ متداخل هست کنار می رود و ۴ و ۶ باقی می ماند که با هم متوافق هستند زیرا هر دو بر یک عددی قابل قسمت هستند که در اینجا این دو عدد متوافق یعنی ۴ و ۶ تقسیم می شوند و خارج قسمت در دیگری ضرب می شود بنابراین ۴ تقسیم بر ۲ می شود و خارج قسمت که ۲ است ضرب در ۶ که نتیجه می شود ۱۲ و یا ۶ را بر ۲ تقسیم می کنیم و خارج قسمت که ۳ است ضرب در ۴ می کنیم و نتیجه می شود ۱۲، حالا نصف از این ۱۲ یعنی ۶ تا متعلق به أخت أبي است و یک

^۱ مستند الشیعة، مرحوم نراقی، ج ۱۹، ص ۱۳۹.



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

در مسئله ارث دانستن و تسلط بر حساب نقش بسیار مهم و زیادی در فهم مطالب دارد، شرایع و جواهر در آخر کتاب الإرث یک بحثی تحت عنوان خاتمه در مورد حساب دارند که اگر اول آن را بحث کنیم برای ما بهتر خواهد بود و به روشن شدن مطالب کمک خواهد کرد.

عبارت صاحب جواهر این است: «خاتمة في حساب الفرائض ، وهي تشتمل على مقاصد:

في مخارج الفروض الستة (نصف، ربع، ثمن، ثلثان، ثلث، سدس) المقدره في كتاب الله عز وجل وطريق الحساب فنقول: اعلم أن عادة أهل الحساب إخراج الحصص (مثل نصف و ثلث و ربع و...) من أقل عدد (زیرا هرچه عدد کوچکتر باشد تسلط ما بیشتر خواهد بود) ينقسم على أرباب الحقوق (مثل ۱۲ که هم ثلث و هم ربع و هم سدس دارد) من دون كسر (چون می خواهیم عدد صحیح باشد) ، و یضیفون حصه كل واحد إلى ذلك العدد (یعنی همان ارباب الحقوق)، فإذا كان ابنین مثلاً قالوا : لكل ابن سهم من سهمین من تركته ، ولا یقولون التركة بينهما نصفان ، و یسمون العدد المضاف إليه أصل المال و مخرج السهام.

ونعني بالمخرج أقل عدد يخرج منه ذلك الجزء المطلوب صحيحاً (همان کوچکترین مخرج مشترك) فهي إذا خمسة : النصف من اثنين ، والربع من أربعة ، والثلث من ثمانية ، والثلث والثلثان من ثلاثة ، والسدس من ستة ، ثم الورثة إن لم يكن فيهم ذو فرض (یعنی در قران برای آنها سهمی معین نشده) و تساوا في الإرث فعدد رؤوسهم أصل المال ، كأربعة أولاد ذكور ، وإن كانوا یقسمون للذكر مثل حظ الأنثیین فاجعل لكل ذكر سهمین ولكل أنثی سهماً ، فما اجتمع فهو أصل المال ، وإن كان فيهم ذو فرض أو

أصحاب فروض (یعنی در قران برای آنها فرض معین شده است) فاطلب عددا له ذلك السهم أو تلك السهام ، واقسم الباقي بعد السهم أو السهام على رؤوس بين الورثة إن تساوا ، وعلى سهامهم إن اختلفوا»^۱.

مطالب مذکور مقدمه بود و بعد از آن صاحب جواهر مطلب را شروع کرده و اینطور فرموده: «وذلك بأن تطلب أولاً مخرج الفروض ، فما بقي إن لم ينكسر على ما بقي من غير أرباب الفروض كفي ما طلبته ، كزوج وأبوين وبنين خمسة أو ابنين و بنت ، فتطلب أولاً مخرج السدس ابوين والربع وهو اثنا عشر ، فتعطى الزوج ثلاثة ، والأبوين أربعة ، والباقي خمسة لا تنكسر على الباقي ، وإن انكسر ضربت سهامهم في العدد الذي حصلته أولاً ، فإن كان في المثال ابنان فاضربهما في الاثنی عشر ، وإن كان ابن و بنت فاضرب الثلاثة التي هي مخرج قسمتهما في الاثنی عشر ، وهكذا»^۲.

توضیح کلام صاحب جواهر:

مثلاً زنی از دنیا رفته و یک شوهر و پدر و مادر و پنج پسر دارد، در اینجا زوج یک چهارم و ابوين هرکدامشان یک ششم می برند و پنج پسر نیز دارد، خب مخرج کسر زوج ۴ است و مخرج کسر هرکدام از ابوين ۶ است پس ما دو مخرج ۶ و یک مخرج ۴ داریم و هرجائی که دو مخرج متماثل داشته باشیم یکی از آنها را حذف می کنیم و فقط یکی از آنها را می گیریم، حالا ۶ و ۴ چونکه به هم قابل قسمت هستند و مقسوم علیه مشترکی دارند متوافقین هستند و مقسوم علیه ۴ و ۶ عدد ۲ می باشد، خب در این موارد یکی را بر مقسوم علیه مشترک تقسیم می کنند و خارج قسمت را در دیگری ضرب می کنند که در اینجا ۶

^۱ جواهر الکلام، شیخ محمد حسن نجفی جواهری، ج ۳۹، ص ۳۳۳. ط ۴۳ جلدی.

^۲ جواهر الکلام، شیخ محمد حسن نجفی جواهری، ج ۳۹، ص ۳۳۴. ط ۴۳ جلدی.

۶ سهم به پدر و ۶ سهم به مادر می دهیم که جمعا می شود ۲۱ سهم و باقیمانده می شود ۱۵ سهم که از این مقدار ۱۰ سهم به پسر و ۵ سهم به دختر داده می شود و درست می شود .

بقیه بحث بماند برای فردا إن شاء الله تعالی

والحمد لله رب العالمین و صلی الله علی

مُحَمَّدٍ و آلِهِ الطاهِرین

تقسیم بر ۲ می شود ۳ و ضرب در ۴ می شود ۱۲ و یا ۴ تقسیم بر ۲ می شود ۲ و ضرب در ۶ می شود ۱۲ ، بنابراین اصل مال در اینجا به ۱۲ سهم تقسیم می شود و حالا ربع یعنی سه دوازدهم را به زوج می دهیم و به هر کدام از پدر و مادر نیز سدس یعنی دو دوازدهم می دهیم و الباقی را که پنج دوازدهم است به پنج پسر می دهیم .

مثال دوم صاحب جواهر این بود که زنی از دنیا رفته و یک شوهر و پدر و مادر و دو پسر و یک دختر دارد که در اینصورت نیز باقی مانده پنج تا می شود زیرا ابنین می شود چهارسهم چون هر پسر دو برابر دختر سهم می برد و بنت نیز می شود یک سهم و جمعا می شود همان پنج سهمی که در مثال اول ذکر .

صاحب جواهر در ادامه کلامشان دو مثالی که زدند را تغییر می دهند و اینطور می فرمایند که حالا اگر زوج و ابوین و دو پسر باشند در این صورت زوج سه دوازدهم و پدر و مادر هر کدام دو دوازدهم می برند و پنج سهم از دوازده سهم باقی می ماند در حالی که دو پسر باقی مانده اند که نمی شود پنج سهم را به دو پسر داد لذا باید فکری بکنیم، خب ۵ و ۲ باهم متباین هستند که در اینجا باید ۲ را در ۱۲ که عدد رئوس بود ضرب می کنیم که حاصل ضرب می شود ۲۴ و درست می شود زیرا ربع از این ۲۴ یعنی ۶ سهم برای زوج است و هر کدام از پدر و مادر ۴ سهم می برند که تا اینجا می شود ۱۴ سهم و ۱۰ سهم باقیمانده را بین دو پسر تقسیم می کنیم و به هر کدام ۵ سهم می دهیم و درست می شود.

مثال آخری که ایشان می زند این است که از زن زوج و ابوین و یک پسر و یک دختر باقی مانده، که در این صورت سهم یک پسر و یک دختر می شود ۳ سهم یعنی یک سهم دختر و دو سهم پسر، خب حالا مثل مورد قبلی ۳ را در ۱۲ که عدد رئوس و مخرج اولی بود ضرب می کنیم که می شود ۳۶ و از این مقدار ۹ سهم به زوج و



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بچثمان در کلام صاحب جواهر بود ایشان تبعاً لشرايع مقدماتی ذکر می کنند تا ببینیم بر چه اساسی ترکه باید قسمت شود، عرض کردیم در قران کریم شش سهم برای وراث ذکر شده:

نصف، ربع، ثمن، ثلث، ثلثان و سدس، در قسمت ترکه اول باید ببینیم کدامیک از این سهم ها وجود دارد و بعد به ترتیب کسر متعارفی می نویسیم یعنی اول آن جزئی که از کل می خواهد برداشته شود را در صورت کسر می نویسیم و بعد یک خط افقی زیر آن می کشیم و بعد زیر آن خط کل را می نویسیم مثل نصف که می نویسیم $\frac{1}{2}$ ، یا مثل سدس که می نویسیم $\frac{1}{6}$ و هكذا، حالا صاحب جواهر اول مثالهایی می زند تا بعد وارد کلی مسئله بشوند ما نیز برای روشن روشن مطلب کلام ایشان را نقل می کنیم.

صاحب جواهر در ادامه کلامشان که دیروز خواندیم اینطور می فرماید: «و کیف كان فكل فریضة حصل منها نصفان، كزوج وأخت لأب (چون میت فرزند ندارد به سراغ أخت آبی آمده، زوج و زوجه با تمام طبقات جمع می شوند)، أو نصف وما بقی (یعنی سهم مشخص و مفروض در قران ندارند) كزوج وأخ، فهی من اثنين (ترکه به دو قسمت تقسیم می شود زیرا مخرج مشترک هر دو صورت ۲ می باشد).

وإن اشتملت علی ربع ونصف، كزوج (که ربع می برد زیرا میت ولد دارد) و بنت (که چون بنت واحده است نصف می برد) أو ربع وما بقی، كزوج و ولد (مثل فرزندان پسر که سهمی در قران برای آنها ذکر نشده)، فهی من أربعة (در مثال اول یعنی زوج و بنت واحده یک مخرج ۴ و یک مخرج ۲ داریم که متداخل هستند لذا به ۴ قسمت تقسیم

می شوند و یک چهارم مال زوج و دوچهارم مال بنت خواهد بود و آن یک چهارم اضافه نیز متعلق به بنت خواهد بود به ترتیبی که بعدا خواهیم خواند و در مثال دوم یعنی زوج و فرزندان پسر، مال به چهار قسمت تقسیم می شود و یک چهارم متعلق به زوج است و الباقی متعلق به فرزندان پسر می باشد که دیروز گفتیم اگر تعداد این فرزندان زیاد باشد عدد رؤس را باید در ۴ ضرب کنیم تا حاصل بدست بیاید).

وإن اشتملت علی نصف و ثمن، كزوجة (چون زوج اولاً دارد زوجه یک هشتم ارث می برد) و بنت (چون بنت واحده است نصف می برد) أو ثمن وما بقی، كزوجة (که ثمن متعلق به او می باشد) و ولد (نصف متعلق به فرزندان پسر است که در قران سهمی برای آنها ذکر نشده)، فهی من ثمانية (در مثال اول یعنی زوجه و بنت دو مخرج داریم یکی ۲ و دیگری ۸ که متداخل هستند لذا مال به ۸ قسمت تقسیم می شود و نصف آن متعلق به بنت واحده و یک هشتم از آن متعلق به زوجه می باشد و اضافه نیز متعلق به بنت واحده می باشد و در مثال دوم یعنی زوجه و فرزندان پسر، ترکه به ۸ قسمت تقسیم می شود و یک هشتم آن متعلق به زوجه و بقیه متعلق به فرزندان پسر می باشد).

وإن اشتملت علی ثلث و ثلثین، كإخوة من الأم (که ثلث می برند) و أخوات من الأب (که ثلثین می برند)، أو ثلث وما بقی، كإخوة من الأم (که ثلث می برند) و إخوة من الأب (که مابقی هستند یعنی سهمی در قران برای آنها ذکر نشده لذا بقیه اموال یعنی ثلثین به آنها که ممکن است مرد و زن باشند می رسد)، أو ثلثین (مثلاً یک نفر از دنیا رفته و چند دختر دارد یا چند خواهر آبویی دارد که اینها ثلثان می برند) وما بقی (مثل برادرها که برای آنها سهمی در قران ذکر نشده)، فهی من ثلاثة .

می شود ۱۲ و همچنین ۶ را بر ۲ تقسیم می کنیم که می شود ۳ و بعد در ۴ ضرب می کنیم که می شود ۱۲).
ولو كان بدله (نصف) مع الثلثین ثمن، كزوجة (که چون مرد اولاد دارد زوجه ثمن می برد) و بنتین (که ثلثین می برند) أو كان ثمن وسدس وما بقي، كزوجة وأحد الأبوين وابن، كانت من أربعة وعشرين (در این صورت دو مخرج ۸ و ۳ داریم که باهم متباین هستند لذا در هم ضرب می شوند و حاصلش می شود ۲۴)»^۱.

صاحب جواهر در ادامه نتیجه گیری می کند و میفرماید: «وعلى كل حال فالفروض الستة المذكورة (در قران کریم) إما أن يقع في المسألة واحد منها أو اثنان فصاعداً، فان لم يقع فيها (ترکه) إلا واحد فالمخرج المأخوذ من ذلك الكسر هو أصل المسألة (مثلاً فقط یک ربع بر یا نصف بر داریم)، فالنصف من اثنين والثلث من ثلاثة والربع من أربعة، وعلى هذا القياس».

خب و اما اینکه سهم برهائی که در قران سهم مشخصی دارند متعدد باشند چگونه محاسبه خواهد شد بمانند برای بعد إن شاء الله تعالی ...

والحمد لله رب العالمين و صلى الله على

محمد و آله الطاهرين

وإن اشتملت على سدس وثلث أو سدس وثلثين، كأحد الأبوين (که سدس می برد) مع البنتين (که ثلثین می برند)، أو سدس وما بقي، كأحد الأبوين مع الولد (که سدس می برد و بقیه متعلق به فرزندان است که در قران سهمی برای آنها ذکر نشده و ما باید ببینیم چند نفر هستند تا طبق عدد رئوسی که دارند بینشان تقسیم کنیم)، فهي من ستة (در سدس و ثلثین دو مخرج ۳ و ۶ داریم که متداخل هستند لذا مال به ۶ قسمت تقسیم می شود).

والنصف مع الثلث، كالزوج (که چون زن فرزند ندارد نصف می برد) والاخوة للام (که چون متعدد هستند ثلث می برند و در این مثال دو مخرج داریم یعنی ۲ و ۳ که متباین هستند لذا در هم ضرب می شوند و حاصل ضرب می شود ۶ و مال بر ۶ قسمت تقسیم می شود)، أو الثلثين والسدس، كالأم (که سدس می برد) والبنتين (که ثلثین می برد)، أو مع أحدهما أي مع السدس وواحد من الثلث والثلثين، فمن ستة (چون سدس بوده و مخرجش رقم بالاتر بوده و آن مخرج دیگر داخل در این بوده).

ولو كان بدل النصف مع الثلثين مثلاً ربع، كزوج (چون زوجه فرزند دارد زوج ربع می برد) و بنتین (که ثلثین می برند) كانت الفريضة من اثني عشر (زیرا دو مخرج ۳ و ۴ داریم و چون متباین هستند در هم ضرب می شوند و ربع از ۱۲ یعنی ۳ سهم را به زوج می دهیم و الباقی متعلق به بنتین می باشد)، وكذا لو كان ربع وسدس، كزوج (چون زن فرزند دارد زوج ربع می برد) وأم (که سدس می برد) وابن (الان در اینصورت دو مخرج ۴ و ۶ داریم که با هم متوافق هستند زیرا هر دو بر عدد ۲ تقسیم می شوند یعنی یک مقسوم علیه مشترک دارند لذا متوافق می باشند و در متوافقان یکی را بر مقسوم علیه مشترک تقسیم می کنیم و حاصلش را در دیگری ضرب می کنیم یعنی در اینجا ۴ را بر ۲ تقسیم می کنیم که می شود ۲ و بعد در ۶ ضرب می کنیم که

^۱ جواهر الكلام، شیخ محمد حسن نجفی جواهری، ج ۳۹، ص ۳۳۴. ط ۴۳ جلدی.



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

یکی از آقایان مطلبی نوشته اند و مرقوم فرمودند که شما چند حق برای میت مسلمان ذکر کردید؛ اول کفن، دوم دین، سوم وصیت و چهارم بعد از اینها باقیمانده به عنوان ارث بین ورثه تقسیم می شود، ایشان نوشته اند شما چیزی راجع به دفن میت نفرمودید درحالی که یکی از حقوق میت دفن آن می باشد، در جواب عرض می کنیم که دفن جزء حقوق نیست بلکه وظیفه ای برای مسلمانان به عنوان یک واجب کفائی می باشد.

بخدمت در کلام صاحب جواهر بود، ایشان مقدمه و قبل از ذکر چهار موضوع در کسر متعارفی یعنی متمثلین و متداخلین و متباینین و متوافقین مثلهائی را ذکر کردند و ما عرض کردیم بخت همین است که جواهر را بخوانیم زیرا مطالب خوب و مثالهای دقیقی ذکر کرده که به روشن شدن بحث کمک زیادی می کند.

مقداری از کلام صاحب جواهر را خواندیم تا رسیدیم به اینجا: «وعلى كل حال فالفروض الستة المذكورة (در قران کریم یعنی آیات ۱۱ و ۱۲ و ۱۷۶ از سوره نساء که شش فرض یعنی نصف و ربع و ثمن و ثلث و ثلثان و سدس در آنها ذکر شده) إما أن يقع في المسألة واحد منها (فروض ستة) أو اثنان فصاعدا، فإن لم يقع فيها إلا واحد (یعنی فقط یک فرض بر داریم) فالمخرج المأخوذ من ذلك الكسر هو أصل المسألة (مثلا فقط زن میت به تنهایی به عنوان فرض بر وجود دارد و میت فرزندی ندارد لذا سهم زن ربع می باشد البته میت از طبقات دیگر وارث دارد مثلا اعمام و احوال هستند منتهی به عنوان فرض بر در قران کریم ذکر نشده اند که در این صورت ترکیه به چهار قسمت تقسیم می شود و سهم زن یعنی یک چهارم داده می شود

و بعد سه چهارم باقیمانده بین بقیه که سهم مفروض در قران کریم ندارند طبق قاعده ای که بعدا عرض خواهیم کرد تقسیم می شود)، فالنصف من اثنین، والثلث من ثلاثة، والرابع من أربعة، وعلى هذا القياس»^۱.

صاحب جواهر در ادامه مثلهائی بیان می کند و اینطور می فرماید: «وإن وقع فيها اثنان فصاعدا (یعنی دو فرض بر داریم) فان كانا من مخرج واحد، كالثلثین والثلث (به آنها متمثلین گفته می شود)، فالثلاثة أصل المسألة (یکی از آنها را أخذ می کنیم).

وإن كانا مختلفي المخرج أخذنا المخرجين ونظرنا فيهما، فإن كانا متداخلين كما إذا اجتمع الثمن (زوجه اگر زوج فرزند داشته باشد) والنصف (بنت واحده)، أو السدس (پدر میت) والنصف (بنت واحده)، فأكثر المخرجين أصل المسألة، وهو الثمانية في الأولى والستة في الثانية.

وإن كانا متوافقين كما إذا اجتمع السدس والرابع في مثل زوجة (که چون میت فرزند ندارد ربع می برد) و واحد من كلاله الأم (که سدس می برد)، أو زوج (که چون زن اولاد دارد ربع می برد) وأحد الأبوين مع ابن (که سدس می برد)، ضربت وفق أحد المخرجين في جميع الآخر، فالاجتمع هو أصل المسألة، ففي المثال تضرب ثلاثة في أربعة أو اثنین في ستة يبلغ اثني عشر، فهو أصل المسألة، ولو اجتمع الثمن والسدس، كزوجة (که چون فرزند هست ثمن می برد) وأحد الأبوين مع ابن (که چون فرزند هست سدس می برد)، فأصل الفريضة أربعة وعشرون، لأن الثمانية توافق الستة بالنصف فتضرب نصف إحداهما بالأخرى (ثمن مخرجش ۸ است و سدس مخرجش ۶ است که متوافقین هستند و هر دو بر ۲ قابل قسمت هستند لذا ۸ تقسیم بر ۲ می شود ۴ و ضرب در ۶ می شود ۲۴ و ۶

^۱ جواهر الکلام، شیخ محمد حسن نجفی جواهری، ج ۳۹، ص ۳۳۵، ط ۳، جلدی.

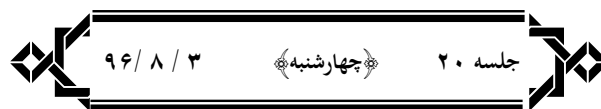
تقسیم بر ۲ می شود ۳ و ضرب در ۸ می شود ۲۴)،
وهكذا.

وإن كانا متباينين، كما إذا اجتمع الربع والثالث في مثل
زوجة (که چون میت اولاد ندارد ربع می برد) وأم (ثلث
می برد)، أو الثمن مع الثلثين في مثل زوجة (که چون میت
اولاد دارد ثمن می برد) وبنّين (که ثلثین می برند)، أو الثلث
مع النصف في مثل زوج وأم، ضربت أحد المخرجين في
الآخر وجعلت الحاصل هو أصل الفريضة وهو اثنا عشر
في الأول ، وأربعة وعشرون في الثاني ، وستة في الثالث»^۲.
بقیه بحث بمانند برای فردا إن شاء الله تعالی ...

والحمد لله رب العالمين و صلى الله على

مُحَمَّدٍ و آله الطاهرين

^۲ جواهر الكلام، شيخ محمد حسن نجفی جواهری، ج ۳۹، ص ۳۳۵. ط ۴۳
جلدی.



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

یکی از آقایان مطالبی را نوشته؛ اول اینکه اگر میت فرزندی نداشته باشد در قران ذکر شده لأمه الثلث (البته به شرط عدم وجود حاجب مثل إخوه که اگر باشند در اینصورت سدس می برد) ولی برای پدر در اینصورتی که میت فرزندی نداشته باشد چیزی در قران ذکر نشده، ما عرض می کنیم بله در فرض مذکور برای پدر چیزی در قران ذکر نشده و ما بعدا خواهیم گفت که به چه صورت تقسیم خواهد شد.

دوم اینکه " المطلقه رجعیة زوجة " یعنی تمام احکامی که بر زوجه مترتب می شود من جمله ارث بر مطلقه رجعی نیز مترتب می شود حالا چطور در آن صورت مذکور چهار زن ارث نمی برند؟ در مورد آن صورت باید عرض کنیم که ما نص داریم که اگر کسی چند زن داشت و برای محروم کردن از ارث یا رساندن نفع به دیگری در حالی که مریض است این چند زن خود را طلاق باین بدهد و چند زن دیگر بگیرد در اینصورت شارع مقدس برای اینکه جلوی این حيله شرعی را بگیرد فرموده اگر قبل از شوهر رفتن آن چند زن مطلقه که در عده هستند و مانده اند مرد بمیرد و از طرفی مرد نیز قدرت آمیزش جنسی با زن های جدید را داشته باشد در اینصورت اگر مرد وطی کند ارث وجود دارد یعنی هم زهای مطلقه (که برای محروم کردن از ارث طلاقشان داده و آنها شوهر نکرده و تا یکسال مانده اند) و هم زهای جدیدی که گرفته اگر آنها را وطی کند از او ارث می برند، این یک مسئله استثنائی می باشد که نص خاص دارد و بعدا در آخر کتاب ارث آن را مطرح خواهیم کرد.

مطلب سوم اینکه گاهی بعد از تقسیم فروض مقدره اضافه می آید یا کم می آید حالا اینکه در این دو حالت چه کار باید کنیم را بعدا بحث خواهیم کرد.

خب و اما صاحب جواهر بعد از اینکه فروضی را ذکر کردند و مثالهایی زدند به اینجا رسیدند که: «وإن وقع فيها اثنان فصاعدا» (یعنی دو فرض بر داریم) فان كانا من مخرج واحد،

کالثین (سهم إخوه ابوی) و الثلث (سهم اخوه أُمی) ، فالثلاثة أصل المسألة (که به این دو مخرج متمثلین گفته می شود و ما یکی از آنها را أخذ می کنیم).

وإن كانا مختلفي المخرج أخذنا المخرجين ونظرنا فيهما ، فإن كانا متداخلين كما إذا اجتمع الثمن (سهم زوجه اگر زوج فرزند داشته باشد) والنصف (سهم بنت واحده)، أو السدس (سهم پدر میت) والنصف (سهم بنت واحده)، فأكثر المخرجين أصل المسألة، وهو الثمانية في الأولى والستة في الثانية.

وإن كانا متوافقين كما إذا اجتمع السدس والرابع في مثل زوجة (که چون میت فرزند ندارد ربع می برد) و واحد من كلاله الأم (که سدس می برد)، أو زوج (که چون زن اولاد دارد ربع می برد) و أحد الأبوين مع ابن (که سدس می برد)، ضربت وفق (یعنی مقسوم علیه مشترک) أحد المخرجين في جميع الآخر، فالاجتمع هو أصل المسألة، ففي المثال تضرب ثلاثة في أربعة أو اثنين في ستة يبلغ اثني عشر (ربع مخرجش ۴ است تقسیم بر ۲ می شود ۲ و ضرب در ۶ می شود ۱۲ و سدس مخرجش ۶ است تقسیم بر ۲ می شود ۳ و ضرب در ۴ می شود ۱۲)، فهو أصل المسألة، ولو اجتمع الثمن والسدس، كزوجة (که چون فرزند هست ثمن می برد) وأحد الأبوين مع ابن (که چون فرزند هست سدس می برد)، فأصل الفريضة أربعة وعشرون ، لأن الثمانية توافق الستة بالنصف فتضرب نصف إحداهما بالأخرى (ثمن مخرجش ۸ است و سدس مخرجش ۶ است که متوافقین هستند و هر دو بر ۲ قابل قسمت هستند لذا ۸ تقسیم بر ۲ می شود ۴ و ضرب در ۶ می شود ۲۴ و ۶ تقسیم بر ۲ می شود ۳ و ضرب در ۸ می شود ۲۴)، وهكذا. بقیه بحث بماند برای روز شنبه إن شاء الله تعالی ...

والحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد و آله الطاهرين



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

آیات ارث در قران کریم را یک بار دیگر می خوانیم:

آیه ۱۱ از سوره نساء: ﴿يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثِيَيْنِ فَإِنْ كُنَّ نِسَاءً فَوْقَ اثْنَتَيْنِ فَلَهُنَّ ثُلُثَا مَا تَرَكَ وَإِنْ كَانَتْ وَاحِدَةً فَلَهَا النِّصْفُ وَلِأَبَوَيْهِ لِكُلِّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا السُّدُسُ مِمَّا تَرَكَ إِنْ كَانَ لَهُ وَلَدٌ فَإِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ وَلَدٌ وَ وَّرِثَهُ أَبُوَاهُ فَلِلْأُمِّهِ الثُّلُثُ فَإِنْ كَانَ لَهُ إِخْوَةٌ فَلِلْأُمِّهِ السُّدُسُ مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ يُوصِي بِهَا أَوْ دَيْنٍ آبَاؤُكُمْ وَ أَبْنَاؤُكُمْ لَا تَدْرُونَ أَيُّهُمْ أَقْرَبُ لَكُمْ نَفَعًا فَرِيضَةٌ مِنَ اللَّهِ إِنْ اللَّهُ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا^۱.

آیه ۱۲ از سوره نساء: ﴿وَلَكُمْ نِصْفُ مَا تَرَكَ أَزْوَاجُكُمْ إِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُنَّ وَلَدٌ فَإِنْ كَانَ هُنَّ وَلَدٌ فَلِكُمُ الرُّبْعُ مِمَّا تَرَكَنَّ مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ يُوصِي بِهَا أَوْ دَيْنٍ وَ هُنَّ الرُّبْعُ مِمَّا تَرَكَنَّ إِنْ لَمْ يَكُنْ لَكُمْ وَلَدٌ فَإِنْ كَانَ لَكُمْ وَلَدٌ فَلَهُنَّ الثَّمَنُ مِمَّا تَرَكَنَّ مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ تُوصُونَ بِهَا أَوْ دَيْنٍ وَإِنْ كَانَ رَجُلٌ يُورِثُ كَالْأَلَّةِ أَوْ امْرَأَةٌ وَ لَهُ أَخٌ أَوْ أُخْتٌ فَلِكُلِّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا السُّدُسُ فَإِنْ كَانُوا أَكْثَرَ مِنْ ذَلِكَ فَهُمْ شُرَكَاءُ فِي الثُّلُثِ مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ يُوصِي بِهَا أَوْ دَيْنٍ غَيْرِ مُضَارٍّ وَصِيَّةً مِنَ اللَّهِ وَ اللَّهُ عَلِيمٌ حَلِيمٌ^۲.

آیه ۱۷۶ از سوره نساء: ﴿يَسْتَفْتُونَكَ قُلِ اللَّهُ يُفْتِيكُمْ فِي الْكَلَالَةِ إِنْ امْرَأُ هَلَكَ لَيْسَ لَهُ وَلَدٌ وَ لَهُ أُخْتٌ فَلَهَا نِصْفُ مَا تَرَكَ وَ هُوَ يَرِثُهَا إِنْ لَمْ يَكُنْ لَهَا وَلَدٌ فَإِنْ كَانَتَا اثْنَتَيْنِ فَلَهُمَا الثُّلُثَانِ مِمَّا تَرَكَ وَ إِنْ كَانُوا إِخْوَةً رِجَالًا وَ نِسَاءً فَلِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثِيَيْنِ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ أَنْ تَضِلُّوا وَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ^۳.

مقداری از کلام صاحب جواهر را خواندیم تا تسلط بیشتری پیدا کنیم و مطلب روشن شود و بعد به سراغ حساب برویم منتهی چند مطلب در اینجا قابل ذکر است:

اول اینکه اگر در میان ورثه ذوفرض نباشد (خود فروض مذکور در قران شش تا بودند: ثلث، ثلثان، سدس، نصف، ربع و ثمن منتهی کسانی که از این فروض ارث می برند پانزده نفر می باشند) مثل اعمام و احوال یا مثل اجداد که ذوفرض نیستند یعنی در قران فرضی برای آنها ذکر نشد، در اینصورت اینها بالقرابة ارث می برند یعنی با توجه به روایاتی که داریم ارث می برند و برای تقسیم اصل مسئله به عدد رئوس آنهاست مثلا یک نفری از دنیا رفته و پنج عمو دارد یا اینکه از دنیا رفته و پنج پسر دارد خب در اینصورت مال به پنج قسمت تقسیم می شود اما اگر مثلا دو عمو و دو عمه دارد در اینجا عمو طبق "للذکر مثل حظ الأنثیین" دو برابر عمه ارث می برد یا مثلا اگر پنج عمو و پنج عمه داشته باشد مال به ۱۵ سهم تقسیم می شود و ۱۰ سهم برای اعمام و پنج سهم برای عمه ها می باشد علی ای حال در هر موردی که ذوفرض نباشند تقسیم به عدد رئوس آنها می باشد.

دوم اینکه گاهی ترکه برای ذوفرض است و دقیقا به قدر سهام آنها می باشد بدون کسر مثل اینکه زنی از دنیا رفته و اولاد ندارد که در اینصورت زوج نصف می برد و اخت واحده أبوینی یا اخت واحده أبی نیز نصف می برند.

خب و اما کلام جواهر را می خوانیم تا مطلب روشن شود، صاحب جواهر اینطور می فرماید: «وعلى كل حال فالفروض الستة المذكورة (وهی الثلث والثلثان والسدس والنصف والربع والثلث) إما أن يقع في المسألة واحد منها (فروض ستة) أو اثنان فصاعدا، فإن لم يقع فيها إلا واحد فالمخرج المأخوذ من ذلك الكسر هو أصل المسألة (یعنی فقط یک فرض بر داریم مثلا فقط زن میت به تنهایی به عنوان فرض بر وجود دارد و میت فرزندی ندارد

^۱ سوره نساء، آیه ۱۱.

^۲ سوره نساء، آیه ۱۲.

^۳ سوره نساء، آیه ۱۷۶.

می شود ۱۲)، فهو أصل المسألة، ولو اجتمع الثمن والسدس، كزوجة (که چون فرزند هست ثمن می برد) وأحد الأبوين مع ابن (که چون فرزند هست سدس می برد)، فأصل الفريضة أربعة وعشرون، لأن الثمانية توافق الستة بالنصف فتضرب نصف إحداهما بالأخرى (ثمن مخرجش ۸ است و سدس مخرجش ۶ است که متوافقین هستند و هر دو بر ۲ قابل قسمت هستند لذا ۸ تقسیم بر ۲ می شود ۴ و ضرب در ۶ می شود ۲۴ و ۶ تقسیم بر ۲ می شود ۳ و ضرب در ۸ می شود ۲۴)، وهكذا^۵.

بنابراین ما امروز متمثلین و متداخلین و متوافقین را با آن مقدمه و همراه با مثال عرض کردیم، بحث را مطالعه کنید تا بقیه را فردا إن شاء الله بیان کنیم...

والحمد لله رب العالمين و صلى الله على
محمد و آله الطاهرين

لذا سهم زن ربع می باشد البته میت از طبقات دیگر وارث دارد مثلاً اعمام و احوال هستند منتهی به عنوان فرض بر در قران کریم ذکر نشده اند که در این صورت ترکیه به چهار قسمت تقسیم می شود و سهم زن یعنی یک چهارم داده می شود و بعد سه چهارم باقیمانده بین بقیه که سهم مفروض در قران کریم ندارند طبق قاعده ای که بعداً عرض خواهیم کرد تقسیم می شود)، فالنصف من اثنين، والثالث من ثلاثة، والرابع من أربعة، وعلى هذا القياس^۴.

ادامه کلام صاحب جواهر: «وإن وقع فيها اثنان فصاعداً (یعنی دو فرض بر داریم) فان كانا من مخرج واحد، كالثنين (إخوه أبويني) والثالث (إخوه أُمي)، فالثلاثة أصل المسألة (به این دو مخرج متمثلین گفته می شود لذا یکی از آنها را أخذ می کنیم و همان اصل مسئله می شود).

وإن كانا مختلفي المخرج أخذنا المخرجين ونظرنا فيهما، فإن كانا متداخلين كما إذا اجتمع الثمن (زوجه اگر زوج فرزند داشته باشد) والنصف (بنت واحده)، أو السدس (مادر میت در صورت وجود إخوه حاجب) والنصف (بنت واحده)، فأكثر المخرجين أصل المسألة (که به این دو مخرج متداخلین گفته می شود)، وهو الثمانية في الأولى والستة في الثانية.

وإن كانا متوافقين كما إذا اجتمع السدس والرابع في مثل زوجة (که چون میت فرزند ندارد ربع می برد) و واحد من كلاله الأم (که سدس می برد)، أو زوج (که چون زن اولاد دارد ربع می برد) وأحد الأبوين مع ابن (که سدس می برد)، ضربت وفق أحد المخرجين في جميع الآخر، فالاجتمع هو أصل المسألة، ففي المثال تضرب ثلاثة في أربعة أو اثنين في ستة يبلغ اثني عشر (ربع مخرجش ۴ است تقسیم بر ۲ می شود ۲ و ضرب در ۶ می شود ۱۲ و سدس مخرجش ۶ است تقسیم بر ۲ می شود ۳ و ضرب در ۴

^۵ جواهر الكلام، شيخ محمد حسن نجفی جواهری، ج ۳۹، ص ۳۳۵، ط ۴۳ جلدی.

^۴ جواهر الكلام، شيخ محمد حسن نجفی جواهری، ج ۳۹، ص ۳۳۵، ط ۴۳ جلدی.



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ترتیبی که ما در بحث داریم در نظر باشد که ما اول فروض مقدره مذکور در قران کریم در آیات ۱۱ و ۱۲ و ۱۷۶ از سوره نساء را بیان کردیم و گفتیم این فروض مقدره شش تا هستند؛ نصف و ربع و ثمن و ثلث و ثلثان و سدس که به صورت کسر متعارفی نوشته می شوند، و بعد کسانی که این فروض برای آنها ذکر شده را بیان کردیم و گفتیم که در قران این فروض برای ۱۵ نفر ذکر شده، به همین ترتیب پیش آمدیم و رسیدیم به این مطلب که اگر در ترکه فقط یک فرض بر باشد مثلاً زنی از دنیا رفته و فقط شوهری دارد و ۱۰ برادر نیز دارد که خب چون فرزندی ندارد شوهر نصف مال را ارث می برد در اینصورت تقسیم ترکه معلوم است منتهی مسلماً از ترکه اضافه خواهد آمد زیرا بالاخره این تک فرض جزئی از ترکه است و همه آن نیست، حالا باید ببینیم افراد دیگر چه کسانی هستند درست است که در قران فرض ندارند ولی بالاخره وارث هستند و سهم دارند خب در این صورت عدد رؤوس الباقی وارث را در نظر می گیریم مثلاً شوهر نصف را ارث می برد و نصف دیگر بین ۱۰ برادر باید تقسیم شود که خب عدد رؤوس اینها میزان است و آن را در مخرج ضرب می کنیم، خلاصه اگر فقط یک فرض بر باشد در بقیه عدد رؤوس آنها میزان می باشد و گفتیم که اگر همه مرد باشند به طور مساوی تقسیم می کنیم ولی اگر مرد و زن باشند دوبرابر زنها ارث می برند.

در ادامه بحث رسیدیم به مواردی که چند فرض بر وجود دارد که عرض کردیم در این صورت باید مخرج ها را در نظر بگیریم و ببینیم با هم چه نسبتی دارند، گفتیم در اینجا نسبتهای چهارگانه؛ متمائلین و متداخلین و متوافقین و

متباینین وجود دارند که طریقه محاسبه در متمائلین و متداخلین و متوافقین را از کلام صاحب جواهر با ذکر مثال عرض کردیم و اما امروز متباینین را بیان می کنیم، البته تمام این مباحث و امثله را مسالک نیز دارد و صاحب جواهر این امثله را از مسالک گرفته.

صاحب جواهر در مورد متباینین اینطور می فرماید: «وإن كانا متباینین، كما "۱": إذا اجتمع الربع والثلث في مثل زوجة (که چون میت ولد ندارد ربع می برد) و أم (که چون میت ولد ندارد ثلث می برد)، "۲": أو الثمن ومع الثلثين في مثل زوجة (که چون شوهر اولاد دارد ثمن می برد) و بنتین (که ثلثان می برند)، "۳": أو الثلث مع النصف في مثل زوج (که چون زن اولاد ندارد نصف می برد)، و أم (که چون میت اولاد ندارد ثلث می برد)، ضربت أحد المخرجین في الآخر وجعلت الحاصل هو أصل الفريضة وهو اثنا عشر في الأول، وأربعة وعشرون في الثاني، وستة في الثالث»^۱.

توضیح کلام صاحب جواهر:

مثال اول: دو مخرج ۴ و ۳ داریم که متباینین هستند در اینصورت باید یکی از دو مخرج را در دیگری ضرب کنیم یعنی ۴ ضرب در ۳ که می شود ۱۲ که ربع از ۱۲ یعنی ۳ سهم برای زوجه است و ثلث از ۱۲ یعنی ۴ سهم برای مادر می باشد و ۵ سهم اضافه می آید که بعداً در این رابطه که اضافه می آید یا کم می آید بحث خواهیم کرد البته در اینجا به مادر برمی گردد.

مثال دوم: دو مخرج ۸ و ۳ داریم که ۸ را ضرب در ۳ می کنیم و می شود ۲۴ که ثمن از آن یعنی ۳ سهم برای زوجه است و ثلثین از آن یعنی ۱۶ سهم برای بنتین است و ۵ سهم باقی می ماند که بعداً خواهیم گفت این اضافه را چه باید بکنیم.

^۱ جواهر الکلام، شیخ محمد حسن نجفی جواهری، ج ۳۹، ص ۳۳۶، ط ۴۳ جلدی.

فالفريضة من اثنين لكل منهما نصف، أو بنتين (ثلاثين) وأبوين (سدس)، أو أبوين (سدس) وزوج (نصف)، فالفريضة من ستة و هي تنقسم بغير كسر كما هو واضح»^۳.
بقیه بحث بمانند برای فردا إن شاء الله تعالی

والحمد لله رب العالمين و صلى الله على
محمد و آله الطاهرين

مثال سوم: دو مخرج ۲ و ۳ داریم که ضرب در هم می شود ۶ که نصف آن یعنی ۳ سهم برای زوج است و ثلث آن یعنی ۲ سهم برای مادر می باشد و ۱ سهم اضافه می آید.

صاحب جواهر بعد از ذکر چهار نسبت متمثلین و متداخلین و متوافقین و متباینین می فرماید: «وقس علی هذا ما یرد من باقی الفروض مجتمعة و متفرقة ، فهذا القدر هو المطلوب من أصل المسألة إذا كان في المسألة ذو فرض سواء كان معه غيره أم لا ، فإن لم يكن في الجميع ذو فرض فأصل المال عدد رؤوسهم مع التساوي كأربعة أولاد ذكور، وإذا اختلفوا بالذكورية والأنوثة وكانوا يقسمون للذكر مثل حظ الأنثيين فاجعل لكل ذكر سهمين ولكل أنثى سهما، فما اجتمع فهو أصل الفريضة (ترکه ای که برای آن فروضی به عنوان ارث در نظر گرفته شده در واقع محل آن فروض می باشد و چون این ترکه محل فروض است ما اسمش را فريضة گذاشته ایم و تاء در فريضة تاء ناقله است و لغةً معنای فريضة واجب می باشد منتهی در اینجا فريضة به آن مال و ترکه ای می گوئیم که در آن فروضی برای وراثت در نظر گرفته شده بنابراین ما فريضة را از معنای اصلی و لغوی خودش نقل بر معنای دیگری کرده ایم یعنی در واقع به ترکه می گوئیم فريضة)، ثم إن انقسمت (الفريضة) علی الجميع بصحة (بر جمیع فرض بر ها بدون کم و کاست) فذاك ، وإن انكسرت فسيأتي تفصيله»^۲.

صاحب جواهر در ادامه شروع به ذکر صور مختلف فريضة می کند و اینطور می فرماید: «فإذا عرفت هذا، فالفريضة (أى التركة) إما وفق السهام أو زائدة أو ناقصة.

القسم الأول:

أن تكون الفريضة بقدر السهام، فإن انقسمت من غير كسر فلا بحث، مثل أخت لأب (نصف) مع زوج (نصف)،

^۳ جواهر الكلام، شيخ محمد حسن نجفی جواهری، ج ۳۹، ص ۳۳۶، ط ۴۳ جلدی.

^۲ جواهر الكلام، شيخ محمد حسن نجفی جواهری، ج ۳۹، ص ۳۳۶، ط ۴۳ جلدی.



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

عزیزان دو مطلب مرقوم داشته اند؛ مطلب اول اینکه قبلا عرض کردیم که سلس مربوط به دو طائفه است که یکی از آنها مادر است البته در صورتی که میت فرزند نداشته باشد ولی در عین حال برادرانی داشته باشد که عرض کردیم در اینجا این برادران حاجب مادر می شوند و مادر چونکه میت فرزند ندارد بجای اینکه ثلث ارث ببرد بخاطر وجود این برادران سلس ارث می برد و حجب آنها نسبت به مادر حجب به نقصان می باشد: ﴿فَإِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ وَلَدٌ وَوَرِثَةٌ أَبَوَاهُ فَلِأُمِّهِ الثُّلُثُ فَإِنْ كَانَ لَهُ إِخْوَةٌ فَلِأُمِّهِ السُّدُسُ﴾^۱.

مطلب دوم اینکه شخصی از دنیا رفته درحالی که پدر و مادر و یک پسر و یک دختر دارد که در اینصورت این دو فرزند سهم مفروض ندارند ولی ترکه طبق: "يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثِيَيْنِ" بین آنها تقسیم می شود، خب اینجا فریضه به شش سهم تقسیم می شود زیرا پدر و مادر هرکدام سلس می برند و هر دو مخرج با هم متمائل هستند لذا مال به شش سهم تقسیم می شود و یک ششم را پدر و یک ششم را مادر می برد و چهار ششم باقی می ماند که این چهار ششم را باید به سه سهم تقسیم کنیم تا دو سهم را پسر و یک سهم را دختر ببرد یعنی در واقع نارسایی در کسرها بوجود می آید زیرا درست است که نصیبشان چهار ششم است ولی باید به سه سهم تقسیم شود که خب قبلا عرض کردیم در صورت نارسایی در کسرها به عدد رئوسشان نگاه می کنیم و آن را میزان قرار می دهیم که در اینجا ۳ می باشد و بعد این عدد رئوس را در اصل فریضه که ۶ بود ضرب می کنیم که حاصلش می شود ۱۸ و حالا سلس از ۱۸ یعنی ۳ سهم متعلق به پدر و سلس

دیگر آن یعنی ۳ سهم نیز متعلق به مادر می باشد و ۱۲ سهم باقی می ماند که به سه سهم تقسیم می شود و از این مقدار دو سهم یعنی هشت هجدهم متعلق به پسر و یک سهم یعنی چهار هجدهم متعلق به دختر می باشد.

خب و اما دیروز عرض کردیم که صاحب جواهر صور مختلفی را برای فریضه ذکر می کند به این بیان که: «فإذا عرفت هذا، فالفریضة (أى التركة) إما وفق السهام أو زائدة أو ناقصة.

القسم الأول:

أن تكون الفریضة بقدر السهام، فان انقسمت (أى الفریضة) من غیر کسر فلا بحث، مثل أخت لأب (نصف) مع زوج (نصف)، فالفریضة من اثین لكل منهما نصف، أو بنتین (ثلثین) وأبوین (سدس)، أو أبوین (سدس) وزوج (نصف)، فالفریضة من ستة و هي تنقسم بغیر کسر كما هو واضح»^۲.

نکته: فریضه در باب عبادات به نمازهای واجب گفته می شود اما در باب ارث به آن سهام مالی که ورثه از ترکه می برند گفته می شود یعنی در آنجا اسم معنی و حدث و عمل است ولی در باب ارث مال و اسم ذات و اسم عین می باشد به عبارت دیگر فریضه در اینجا یعنی ترکه ای که برای آن فروض و سهامی به عنوان ارث در نظر گرفته شده است و در واقع محل آن فروض می باشد.

صاحب جواهر در ادامه صورت دیگری را برای فریضه ذکر می کند و می فرماید: «وإن انکسرت الفریضة فإما علی فریق واحد أو أكثر (مثل أبوین و خمس بنات که یک ششم پدر و یک ششم مادر می برند و چهار ششم می ماند و پنج دختر که جور در نمی آید)، فالأول لا يعتبر فیه من النسبة بین العدد (که در مثال مذکور ۵ بود زیرا پنج دختر بودند) والنصیب (که نصیبشان در مثال مذکور ۴ از ۶

^۲ جواهر الکلام، شیخ محمد حسن نجفی جواهری، ج ۳۹، ص ۳۳۶، ط ۴۳ جلدی.

^۱ سوره نساء، آیه ۱۱.

بود) سوى التوافق والتباين، للاحتياج إلى تصعيد المسألة على وجه تنقسم على المنكسر، واعتبار التداخل يوجب بقاء الفريضة على حالها فلا يحصل الغرض، ولذا يقتصر على اعتبار النسبة بين نصيب من انكسر عليه وعدد رؤوسهم، فيضرب حينئذ عددهم (يعنى ۵ دختر در مثال مذکور) في أصل الفريضة (يعنى در ۶) إن لم يكن بين نصيبهم وعددهم وفق أي كانا متباينين، فما اجتمع صحت منه المسألة، مثل زوج وأخوين، فإن الفريضة فيه من اثنين، فإن الزوج له نصف، وهما أقل عدد يخرج منه النصف صحيحا، فواحد منهما نصيب الزوج والثاني ينكسر على الأخوين، ولا موافقة فيضرب عددهما (يعنى عدد دو برادر) في أصل الفريضة (يعنى ۲) فبلغ أربعة، فتصح القسمة حينئذ بلا كسر (که دو سهم به زوج و به هر کدام از أخوين یک سهم می دهيم).

و مثل أبوين وخمس بنات، فإن فريضتهم ستة لأن فيها من الفروض سدسا (برای پدر و مادر) وثلثين (برای خمس بنات)، ومخرج الثلث (يعنى ۳) يداخل مخرج السدس (يعنى ۶) فأصل الفريضة مخرج السدس، وهو ستة، للأبوين منها اثنان، فتبقى نصيب البنات من ذلك أربعة، لا تنقسم على البنات صحيحة، ولا وفق لأنك إذا أسقطت الأربعة من الخمسة بقي واحد، فيضرب عددهن وهو خمسة في ستة، فما ارتفع فمنه الفريضة، وهو ثلاثون، للأبوين عشرة، وللبنات عشرون، لكل واحدة أربعة»^۳.
بقية بحث بمائد برای فردا إن شاء الله تعالى ...

والحمد لله رب العالمين و صلى الله على

مُحَمَّدٍ و آلِهِ الطاهرين

^۳ جواهر الكلام، شيخ محمد حسن نجفی جواهری، ج ۳۹، ص ۳۳۷، ط ۴۳ جلدی.



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

با ترتیبی که در بحث به عرض رسید با توجه به آیات ۱۱ و ۱۲ از سوره نساء فروض مقدره در قران کریم معین شد و حالا بر اساس فروض مقدره ترکه را با کسر متعارفی قسمت می کنیم تا ببینیم هر یک از این فرض برها که در آیات مذکور ذکر شده اند چه مقداری از ترکه ارث می برند البته در قران کریم برای بسیاری از افرادی که از ترکه ارث می برند سهمی ذکر نشده ولی خب در روایات و کلیات سهمشان مشخص می باشد مثلاً برای اجداد که در طبقه دوم هستند و همچنین برای اعمام و احوال که در طبقه سوم هستند سهمی در قران کریم ذکر نشده ولی خب اینها نیز ارث بر هستند و سهمشان را معین خواهیم کرد بنابراین ما اول ترکه را بر اساس فروضی که در قران کریم ذکر شده در نظر می گیریم.

دیروز عرض کردیم که صاحب جواهر صور مختلفی را برای فريضة ذکر می کند به اینجا رسیدیم که: «أن تكون الفريضة بقدر السهام، فان انقسمت (أى الفريضة) من غير كسر فلا بحث، مثل أخت لأب (نصف) مع زوج (نصف)، فالفريضة من اثنين لكل منهما نصف، أو بنتين (ثلثين) وأبوين (سدس)، أو أبوين (سدس) وزوج (نصف)، فالفريضة من ستة و هي تنقسم بغير كسر كما هو واضح»^۱.

صاحب جواهر در ادامه صورت دیگری را برای فريضة ذکر می کند و می فرماید: «وإن انكسرت الفريضة فإما على فريق واحد أو أكثر (مثل أبوين و خمس بنات که یک ششم پدر و یک ششم مادر می برند و چهار ششم می ماند و پنج دختر که جور در نمی آید)، فالأول (أى كانت الفريضة على فريق واحد) لا يعتبر فيه من النسبة بين العدد (که در

مثال مذکور ۵ بود زیرا پنج دختر بودند) والنصيب (که نصیبشان در مثال مذکور ۴ از ۶ بود) سوى التوافق والتباين، للاحتياج إلى تصعيد المسألة على وجه تنقسم على المنكسر، واعتبار التداخل يوجب بقاء الفريضة على حالها فلا يحصل الغرض، ولذا يقتصر على اعتبار النسبة بين نصيب من انكسر عليه وعدد رؤوسهم، فيضرب حينئذ عددهم (يعنى ۵ دختر در مثال مذکور) في أصل الفريضة (يعنى در ۶) إن لم يكن بين نصيبهم وعددهم وفق أي كانا متباينين، فما اجتمع صحت منه المسألة، مثل زوج وأخوين، فإن الفريضة فيه من اثنين، فإن الزوج له نصف، وهما أقل عدد يخرج منه النصف صحيحاً، فواحد منهما نصيب الزوج والثاني (يعنى یک دوم) ينكسر على الأخوين، ولا موافقة فيضرب عددهما (يعنى عدد دو برادر که ۲ است) في أصل الفريضة (يعنى ۲) فبلغ أربعة، فتصح القسمة حينئذ بلا كسر (که دو سهم به زوج و به هر کدام از أخوين یک سهم می دهیم).

و مثل أبوين وخمس بنات، فإن فريضة ستة لأن فيها من الفروض سدسا (برای پدر و مادر) وثلثين (برای خمس بنات)، ومخرج الثلث (يعنى ۳) يداخل مخرج السدس (يعنى ۶) فأصل الفريضة مخرج السدس وهو ستة، للأبوين منها اثنان، فبقى نصيب البنات من ذلك أربعة، لا تنقسم على البنات صحيح ولا وفق لأنك إذا أسقطت الأربعة من الخمسة بقي واحد (زیرا ۴ و ۵ با هم متباين هستند)، فيضرب عددهن وهو خمسة في ستة، فما ارتفع فمنه الفريضة وهو ثلاثون، للأبوين عشرة، وللبنات عشرون لكل واحدة أربعة.

و حينئذ فكل من حصل له من الوراثة من الفريضة سهم قبل الضرب كالأبوين فاضربه في خمسة، وذلك قدر نصيبه

^۱ جواهر الكلام، شيخ محمد حسن نجفی جواهری، ج ۳۹، ص ۳۳۶، ط ۴۳ جلدی.

ومن هنا قلنا : إن للأبوين عشرة ، هذا كله مع التباين بين نصيبهم وعددهم»^۲.

صاحب جواهر در ادامه صورت دیگری از فريضة را ذکر می کند و اینطور می فرماید: «وإن كان بين النصيب والعدد وفق فاضرب الوفق من عددهن (یعنی همان مقسوم علیه مشترک مثل ۴ و ۶ که هر دو بر عدد ۲ توافق دارند حالا ۴ تقسیم بر ۲ می شود ۲ و بعد ضرب در ۶ می شود ۱۲ و یا ۶ تقسیم بر ۲ می شود ۳ و ضرب در ۴ می شود ۱۲) لا من النصيب في أصل الفريضة، مثل أبوين و ست بنات فإن الفريضة حينئذ ستة كما عرفت، للأبوين اثنان و للبنات أربعة ولكن لا تنقسم عليهن على صحة، والنصيب وهو الأربعة يوافق عددهن الذي هو الستة بالنصف، فيضرب نصف عددهن . وهو ثلاثة . في الفريضة . وهي ستة . فتبلغ ثمانية عشر، و ذلك لأنه قد كان للأبوين من الأصل سهمان ضربتهما في ثلاثة فكان لهما ستة، وللبنات من الأصل أربعة فضربتهما في ثلاثة فاجتمع لهن اثنا عشر، لكل بنت سهمان وللأبوين ستة، فيكون المجموع ثمانية عشر»^۳.

بقیه بحث بماند برای فردا إن شاء الله تعالى ...

والحمد لله رب العالمين و صلى الله على

مُحَمَّد و آله الطاهرين

^۲ جواهر الكلام، شيخ محمد حسن نجفی جواهری، ج ۳۹، ص ۳۳۷، ط ۴۳ جلدی.

^۳ جواهر الكلام، شيخ محمد حسن نجفی جواهری، ج ۳۹، ص ۳۳۷، ط ۴۳ جلدی.



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سلس در قران کریم:

﴿لِأَبْوَيْهِ لِكُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا السُّدُسُ مِمَّا تَرَكَ إِنْ كَانَ لَهُ وَلَدٌ فَإِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ وَلَدٌ وَ وَّرَثَهُ أَبَوَاهُ فَلِأُمِّهِ الثُّلُثُ فَإِنْ كَانَ لَهُ إِخْوَةٌ فَلِأُمِّهِ السُّدُسُ﴾^۱.

﴿وَ إِنْ كَانَ رَجُلٌ يُورَثُ كَلَالَةً أَوْ امْرَأَةً وَ لَهُ أَخٌ أَوْ أُخْتٌ فَلِكُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا السُّدُسُ﴾^۲.

(۱): برای هر یک از پدر و مادر میت اگر میت فرزند داشته باشد یک ششم است.

(۲): اگر میت فرزند نداشته باشد مادر ثلث می برد اما اگر میت فرزند ندارد منتهی برادرانی دارد در اینصورت برای مادر یک ششم است، یعنی إخوه حاجب می شوند برای اینکه مادر یک سوم ارث ببرد.

(۳): و اگر مردی یا زنی که از او ارث برده می شود پدر و مادر و اولاد نداشته باشد و او را یک برادر (مادری) یا یک خواهر (مادری) باشد برای هر یک از آن دو یک ششم ما ترک است.

بجثمان در این بود که دانستن فرضی که در قران مطرح شده و همچنین دانستن فرض برهائی که معین شده اند نیز مهم است، مقداری از کلام صاحب جواهر در مورد چگونگی تقسیم فريضة (ترکه) و صور مختلف آن را خواندیم و به اینجا رسیدیم که: «وإن انكسرت الفريضة (یعنی ترکه را بر اساس فرضی که در قران کریم ذکر شده تقسیم کردیم ولی انکسار پیش آمد)، فإما

^۱ سوره نساء، آیه ۱۱.

^۲ سوره نساء، آیه ۱۲.

على فريق واحد أو أكثر (مثل أبوين و خمس بنات که یک ششم پدر و یک ششم مادر می برند و چهار ششم می ماند و پنج دختر که جور در نمی آید)، فالأول (أى كانت الفريضة على فريق واحد) لا يعتبر فيه من النسبة بين العدد (که در مثال مذکور ۵ بود زیرا پنج دختر بودند) والنصيب (که نصیبشان در مثال مذکور ۴ از ۶ بود) سوى التوافق والتباين، للاحتياج إلى تصعيد المسألة على وجه تنقسم على المنكسر، واعتبار التداخل يوجب بقاء الفريضة على حالها فلا يحصل الغرض، ولذا يقتصر على اعتبار النسبة بين نصيب من انكسر عليه وعدد رؤوسهم، فيضرب حينئذ عددهم (یعنی ۵ دختر در مثال مذکور) في أصل الفريضة (یعنی در ۶) إن لم يكن بين نصيبهم وعددهم وفق أي كانا متباينين، فما اجتمع صحت منه المسألة، مثل زوج (که چون زوجه فرزند ندارد نصف می برد) وأخوين، فإن الفريضة فيه من اثنين، فإن الزوج له نصف، وهما أقل عدد يخرج منه النصف صحيحا، فواحد منهما نصيب الزوج والثاني (یعنی یک دوم) ينكسر على الأخوين، ولا موافقة فيضرب عددهما (یعنی عدد دو برادر که ۲ است) في أصل الفريضة (یعنی ۲) فبلغ أربعة، فتصح القسمة حينئذ بلا كسر (که دو سهم به زوج و به هر کدام از أخوين یک سهم می دهیم).

و مثل أبوين وخمس بنات، فإن فريضة ستة، لأن فيها من الفروض سدسا (برای پدر و مادر) وثلثين (برای خمس بنات)، ومخرج الثلث (یعنی ۳) يداخل مخرج السدس (یعنی ۶) فأصل الفريضة مخرج السدس وهو ستة، للأبوين منها اثنان، فتبقى نصيب البنات من

ذلك أربعة، لا تنقسم على البنات صحيح ولا وفق لأنك إذا أسقطت الأربعة من الخمسة بقي واحد (زيرا ۴ و ۵ با هم متباين هستند)، فيضرب عددهن وهو خمسة في ستة، فما ارتفع فمناه الفريضة وهو ثلاثون، للأبوين عشرة، وللبنات عشرون لكل واحدة أربعة. و حينئذ فكل من حصل له من الوراثة من الفريضة سهم قبل الضرب كالأبوين فاضربه في خمسة، وذلك قدر نصيبه ومن هنا قلنا : إن للأبوين عشرة ، هذا كله مع التباين بين نصيبهم وعددهم»^۳.

اما اينكه بين نصيب و عدد توافق باشد چه بايد كرد بماند برای روز شنبه إن شاء الله تعالى... .

والحمد لله رب العالمين و صلى الله على

مُحَمَّد و آله الطاهرين

^۳ جواهر الكلام، شيخ محمد حسن نجفی جواهری، ج ۳۹، ص ۳۳۷، ط ۴۳ جلدی.



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

قبلا از آیات ۱۱ و ۱۲ و ۱۷۶ از سوره نساء فروض مقدره برای ارث را بیان کردیم و بعد صاحبان این فروض را ذکر کردیم و سپس سراغ حساب رفتیم تا اینکه ترکیه طبق فروض و سهام مشخص شود، البته خیلی ها هستند که در قران فرضی برای آنها ذکر نشده اما بالقرابة ارث می برند و این قرابت هم از آیات قران و هم از روایات استفاده می شود بنابراین انسان یا بالفرض یا بالقرابة ارث می برد مثلا در مثال زوج و اخوین فقط برای زوج در قران کریم سهم و فرض مشخص شده و سهم اخوین در قران معین نشده لذا آنها بالقرابة ارث می برند که در اینجا فرض بر یک نفر است و اما گاهی فرض بر چند نفر هستند مثلا شخصی از دنیا رفته و چند کلاله امی و چند برادر ابوینی یا ابی دارد که در اینجا چندین فرض بر وجود دارد و کسر بوجود می آید که قبلا طریقه حساب را عرض کردیم.

خب و اما بچثمان در ذکر فروض در قران و فرض برها و میزان سهمشان و طریقه محاسبه بود، مقداری از کلام صاحب جواهر در مورد چگونگی تقسیم فريضة (ترکه) و صور مختلف آن را خواندیم و به اینجا رسیدیم که: «وان انكسرت الفريضة (یعنی ترکه را بر اساس فروضی که در قران کریم ذکر شده تقسیم کردیم ولی انکسار پیش آمد)، فإما على فريق واحد أو أكثر (مثل أبوين و خمس بنات که یک ششم پدر و یک ششم مادر می برند و چهار ششم می ماند و پنج دختر که جور در نمی آید)، فالأول (أى كانت الفريضة على فريق واحد) لا يعتبر فيه من النسبة بين العدد (که در مثال مذکور ۵ بود زیرا پنج دختر بودند) والنصيب (که نصیبشان در مثال مذکور ۴ از ۶ بود) سوى التوافق والتباين، للاحتياج إلى تصعيد المسألة على وجه تنقسم على المنكسر، واعتبار التداخل يوجب بقاء الفريضة على حالها فلا يحصل الغرض،

ولذا يقتصر على اعتبار النسبة بين نصيب من انكسر عليه وعدد رؤوسهم، فيضرب حينئذ عددهم (یعنی ۵ دختر در مثال مذکور) في أصل الفريضة (یعنی در ۶) إن لم يكن بين نصيبهم وعددهم وفق أي كانا متباينين، فما اجتمع صحت منه المسألة، مثل زوج (که چون زوجه فرزند ندارد نصف می برد) وأخوين، فإن الفريضة فيه من اثنين، فإن الزوج له نصف، وهما أقل عدد يخرج منه النصف صحيحا، فواحد منهما نصيب الزوج والثاني (یعنی یک دوم) ينكسر على الأخوين، ولا موافقة فيضرب عددهما (یعنی عدد دو برادر که ۲ است) في أصل الفريضة (یعنی ۲) فبلغ أربعة، فتصح القسمة حينئذ بلا كسر (که دو سهم به زوج و به هر کدام از أخوين یک سهم می دهیم).

و مثل أبوين وخمس بنات، فإن فريضتهم ستة، لأن فيها من الفروض سدسا (برای پدر و مادر) وثلثين (برای خمس بنات)، ومخرج الثلث (یعنی ۳) يداخل مخرج السدس (یعنی ۶) فأصل الفريضة مخرج السدس وهو ستة، للأبوين منها اثنان، فبقي نصيب البنات من ذلك أربعة، لا تنقسم على البنات صحيح ولا وفق لأنك إذا أسقطت الأربعة من الخمسة بقي واحد (زیرا ۴ و ۵ با هم متباين هستند)، فيضرب عددهن وهو خمسة في ستة، فما ارتفع فمنه الفريضة وهو ثلاثون، للأبوين عشرة، وللبنات عشرون لكل واحدة أربعة.

و حينئذ فكل من حصل له من الوراثة من الفريضة سهم قبل الضرب كالأبوين فاضربه في خمسة، وذلك قدر نصيبه ومن هنا قلنا : إن للأبوين عشرة ، هذا كله مع التباين بين نصيبهم وعددهم»^۱.

اما اینکه بین نصیب و عدد توافق باشد چه باید کرد بماند برای بعد از تعطیلات دهه آخر صفر إن شاء الله تعالی ...

والحمد لله رب العالمين و صلى الله على

محمد و آله الطاهرين

^۱ جواهر الكلام، شيخ محمد حسن نجفی جواهری، ج ۳۹، ص ۳۳۷، ط ۴۳ جلدی.



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

با توفیق پروردگار متعال بحث را بعد از تعطیلات دهه آخر صفر شروع می کنیم.

عرض کردیم که در بحث ارث سه آیه در قران مجید داریم، آیه ۱۱ و ۱۲ در اوائل سوره و آیه ۱۷۶ در آخر سوره که خداوند متعال در این سه آیه تقریباً ۱۵ فرض را ذکر کرده که ما باید با آنها آشنا باشیم.

در آیه ۱۱ شش فرض ذکر شده:

اول: "لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثِيَيْنِ".

دوم: "فَإِنْ كُنَّ نِسَاءً فَوْقَ اثْنَتَيْنِ فَلَهُنَّ ثُلُثَا مَا تَرَكَ".

سوم: "وَإِنْ كَانَتْ وَاحِدَةً فَلَهَا النِّصْفُ".

چهارم: "وَ لِأَبَوَيْهِ لِكُلِّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا السُّدُسُ مِمَّا تَرَكَ إِنْ كَانَ لَهُ وَلَدٌ".

پنجم: "فَإِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ وَلَدٌ وَ وَّرَثَهُ أَبَوَاهُ فَلِأُمِّهِ الثُّلُثُ".

ششم: "فَإِنْ كَانَ لَهُ إِخْوَةٌ فَلِأُمِّهِ السُّدُسُ".

در آیه ۱۲ نیز شش فرض به صورت کلی ذکر شده:

اول: "وَ لَكُمْ نِصْفُ مَا تَرَكَ أَزْوَاجُكُمْ إِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُنَّ وَوَلَدٌ".

دوم: "فَإِنْ كَانَ لَهُنَّ وَوَلَدٌ فَلَكُمُ الرُّبْعُ مِمَّا تَرَكَنَّ مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ يُوصِينَ بِهَا أَوْ دَيْنٍ".

سوم: "وَ هُنَّ الرُّبْعُ مِمَّا تَرَكَنَّ إِنْ لَمْ يَكُنْ لَكُمْ وَوَلَدٌ".

چهارم: "فَإِنْ كَانَ لَكُمْ وَلَدٌ فَلَهُنَّ الثُّمْنُ مِمَّا تَرَكَنَّ مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ تُوصُونَ بِهَا أَوْ دَيْنٍ".

پنجم: "وَ إِنْ كَانَ رَجُلٌ يُورَثُ كَلَالَةً (أُمِّي) أَوْ امْرَأَةٌ وَ لَهُ

أَخٌ أَوْ أُخْتٌ فَلِكُلِّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا السُّدُسُ".

ششم: "فَإِنْ كَانُوا أَكْثَرَ مِنْ ذَلِكَ فَهُمْ شُرَكَاءُ فِي الثُّلُثِ مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ يُوصِي بِهَا أَوْ دَيْنٍ غَيْرِ مُضَارٍّ وَصِيَّةً مِنَ اللَّهِ".

خب واما در آیه ۱۷۶ سه فرض به صورت کلی ذکر شده:

اول: "فِي الْكَلَالَةِ (أَبُو بِنِي يَا أَبِي) إِنْ امْرَأَةٌ هَلَكَتْ لَيْسَ لَهُ وَوَلَدٌ وَ لَهُ أُخْتٌ فَلَهَا نِصْفُ مَا تَرَكَ وَ هُوَ يَرِثُهَا إِنْ لَمْ يَكُنْ لَهَا وَوَلَدٌ".

دوم: "فَإِنْ كَانَتْ اثْنَتَيْنِ (دو خواهر باشند) فَلَهُمَا الثُّلُثَانِ مِمَّا تَرَكَ".

سوم: "وَ إِنْ كَانُوا إِخْوَةً رِجَالًا وَ نِسَاءً فَلِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثِيَيْنِ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ أَنْ تَضِلُّوا وَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ".

ما از این سه آیه چند مطلب فهمیدیم:

اول اینکه فروض و سهامی که در قران کریم ذکر شده پنج سهم می باشد؛ نصف و ربع و ثمن و ثلثان و ثلث و سدس، البته چونکه ثلث و ثلثان را یکی حساب کرده اند فرموده اند سهام مقدره فی کتاب الله پنج سهم می باشد.

دوم اینکه اهل این سهام ۱۵ نفرند می باشند به این ترتیب:

اول نصف: « (فالنصف لأربعة : الزوج مع عدم الولد) للزوجة (وإن نزل) سواء كان منه أم من غيره. (والبنت) الواحدة. (والأخت للأبوين والأخت للأب) مع فقد أخت الأبوين (إذا لم يكن ذكر) في الموضعين «^۱».

^۱ الروضة البهية في شرح اللمعة الدمشقية، شهيد ثاني، ج ۸، ص ۶۷.

دوم ربع: « (والربع لاثنين: الزوج مع الولد) للزوجة وإن نزل. (والزوجة) وإن تعددت (مع عدمه) للزوج^۲.
 سوم ثمن: " (والثمن لقبيل واحد) وهو (الزوجة وإن تعددت مع الولد) وإن نزل"^۳.
 چهارم ثلثان: « (والثلثان لثلاثة: البنين فصاعدا. والأختين لأبوين فصاعدا. والأختين للأب) - مع فقد المتقرب بالأبوين - فصاعدا (كذلك) إذا لم يكن ذكر في الموضوعين^۴.
 پنجم ثلث: « (والثلث لقبيلين: للأم مع عدم من يحجبها) من الولد والإخوة (وللأخوين، أو الأختين، أو للأخ والأخت فصاعدا من جهتها) ولو قال: للاثنين فصاعدا من ولد الأم ذكورا أم إناثا أم بالتفريق كان أجمع^۵.
 ششم سدس: « (والسدس لثلاثة: للأب مع الولد) ذكرا كان أم أنثى وإن حصل له مع ذلك زيادة بالرد، فإنها بالقرابة، لا بالفرض (وللأم معه) أي مع الولد، وكذا مع الحاجب من الإخوة (وللواحد من كالة الأم) أي أولادها^۶.
 بحث مهمی که در اینجا داریم و تتمه بحث قبلی است و ما جلوتر آن را مطرح کردیم بحث حساب می باشد، ما در حساب باید چهار عمل اصلی یعنی جمع و تفريق و ضرب و تقسیم را بدانیم و مسلط باشیم، جمع یعنی اینکه تعدادی از ارقام را منضم به ارقام دیگر کنیم مثلا

می شود ۱۰ که خب در این صورت نصف آن یعنی ۵ سهم را به شوهر می دهیم و ۵ سهم باقیمانده را بین پنج برادر قسمت می کنیم و به هرکدام یک سهم می دهیم، خب و اما تقسیم نیز بسیار مهم است و ما باید مقسوم و مقسوم علیه را بدانیم و کلاً قوانین تقسیم را نیز باید دقیق بدانیم.

والحمد لله رب العالمين و صلى الله على

محمد و آله الطاهرين

^۲ الروضة البهية في شرح اللمعة الدمشقية، شهيد ثاني، ج ۸، ص ۶۷.

^۳ الروضة البهية في شرح اللمعة الدمشقية، شهيد ثاني، ج ۸، ص ۶۷.

^۴ الروضة البهية في شرح اللمعة الدمشقية، شهيد ثاني، ج ۸، ص ۶۷.

^۵ الروضة البهية في شرح اللمعة الدمشقية، شهيد ثاني، ج ۸، ص ۶۸.

^۶ الروضة البهية في شرح اللمعة الدمشقية، شهيد ثاني، ج ۸، ص ۶۸.



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

اثین، والرّبع من أربعة، والثلث من ثمانية، والثلث والثلثان من ثلاثة، والسدس من ستة».

محقق بعد از ذکر مخارج کسور مثالهایی می زند تا مطلب بیشتر روشن شود لذا در ادامه می فرماید: «وکل فریضة (أی التركة) حصل فيها نصفان (مثلا زنی از دنیا رفته درحالی که فرزند ندارد بلکه شوهر و أخت واحده دارد که در این صورت شوهر و أخت واحده هرکدام نصف می برند) أو نصف وما بقي (در مثال اول دو فرض بر داشتیم اما در اینجا یک فرض بر داریم مثلا زنی از دنیا رفته و فرزند هم ندارد ولی شوهر و یک برادر دارد که در اینصورت شوهرش نصف می برد ولی برای برادرش سهمی در قران ذکر نشده البته در روایات برایش سهمی ذکر شده) فهی من اثین.

وإن اشتملت (أی الفریضة) علی ربع ونصف (مثلا زنی از دنیا رفته و بنت واحده و شوهر دارد که در این صورت چون فرزند دارد شوهرش ربع می برد و بنت واحده نصف می برد)، أو ربع وما بقي (در اینجا یک فرض بر داریم مثلا زن از دنیا رفته و شوهر و یک فرزند پسر دارد که در اینصورت شوهر ربع می برد ولی برای فرزند پسر در قران سهمی ذکر نشده) فهی من أربعة.

وإن اشتملت علی ثمن ونصف (مثلا شوهر از دنیا رفته درحالی که زن و یک دختر دارد که در اینصورت زن ثمن و بنت واحده نصف می برد)، أو ثمن وما بقي (مثلا شوهر از دنیا رفته درحالی که زن و یک فرزند پسر دارد که در اینصورت زن ثمن می برد ولی فرزند پسر سهمی در قران ندارد)، فهی من ثمانية.

وإن اشتملت علی ثلث وثلثین (مثلا شخصی از دنیا رفته درحالی که چند کلاله اُمی دارد که ثلث می برند و چند کلاله اُبوینی یا اُبی دارد که ثلثان می برند)، أو ثلث وما بقي (مثلا شخصی از دنیا رفته و چند کلاله اُمی دارد که ثلث می برند و مابقی مثل عمو یا عمه یا خاله و امثال اینها سهمی در قران ندارند)، أو ثلثین وما بقي (مثلا چند کلاله اُبوینی یا اُبی دارد که ثلثان می برند و مابقی سهمی در قران ندارند)، فهی من ثلاثة.

بحث ارث با حساب خیلی ارتباط دارد و بدون دانستن حساب کسی نمی تواند مسائل ارث را کاملا تحلیل کند، بعضی از فقهاء ما کلیاتی از حساب مطرح کرده اند ولی مبسوطا مسائل و قواعد آن را بیان نکرده اند من جمله امام رضوان الله علیه و مرحوم نراقی که در تحریرالوسیلة و مستند الشیعة چیزی ذکر نکرده اند ولی شرایع و قواعد مطالبی را در مورد حساب بیان کرده اند و ما نیز برای آشنائی باید مقداری از حساب را مطرح کنیم خصوصا بحث کسر متعارفی که باید دقیقا آن را بدانیم، مثلا یک چیز را به نصف تقسیم می کنیم و می گوئیم یک دوم یا به ثلث تقسیم می کنیم و می گوئیم یک سوم یا به ربع تقسیم می کنیم و می گوئیم یک چهارم و هكذا و نوشتن اینها نیز به این صورت است:

نصف $\frac{1}{2}$ ، ربع $\frac{1}{4}$ ، ثمن $\frac{1}{8}$ ، ثلثان $\frac{2}{3}$ ، ثلث $\frac{1}{3}$ ، سدس $\frac{1}{6}$.

خب و اما برای روشن شدن مطلب عبارت محقق در شرایع را می خوانیم البته صاحب جواهر نیز در صفحه ۳۳۳ از جلد ۳۹ جواهر ۴۳ جلدی کلام محقق را شرح کرده، کلام محقق در شرایع این است: «خاتمة : فی حساب الفرائض وهی تشتمل علی مقاصد: الأول : فی مخارج الفروض الستة (فی کتاب الله یعنی نصف و ربع و ثمن و ثلثان و ثلث و سدس) وطریق الحساب.

ونعني بالمخرج : أقل عدد يخرج منه ذلك الجزء صحيحا (زیرا هرچه عدد کوچکتر باشد ما مسلط تر خواهیم بودیم)، فهی (یعنی مخرج به طور کلی) إذا خمسة: النصف من

وإن اشتملت علی سدس وثلث أو سدس وثلثین (کأحد الأبوين مع البنّتين، البتّه در پاورق نوشته شده که محقق فرموده ما در قران چنین چیزی نداریم که این دو با هم جمع شوند مگر اینکه اینجور فرض کنیم که مثلاً حاجب نباشد مادر ثلث می برد و بقیه برای پدر خواهد بود)، أو سدس وما بقی (کأحد الأبوين مع الولد)، فمن ستة.

والنصف مع الثلث (کالزوج والاخوة للأم)، أو الثلثین والسدس (کالأم والبنّتين)، أو مع أحدهما (أي مع السدس و واحد من الثلث والثلثین)، من ستة^۱.
بقیه بحث بماند برای فردا إن شاء الله تعالی

والحمد لله رب العالمین و صلی الله علی

مُحَمَّد و آله الطاهرين

^۱ شرایع، محقق حلی، ج ۴، ص ۸۵۰، ط استقلال.



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

امروز روز بسیار مبارکی است، روز آغاز امامت امام عصر علیه السلام را تبریک عرض می کنیم.

دو سوال درباره بحث داریم؛ اول اینکه شما در توضیح المسائل فرمودید: «اگر وارث میّت فقط پدر و مادر و یک دختر با شد، چنانچه میّت دو برادر یا چهار خواهر یا یک برادر و دو خواهر پدري نداشته باشد، مال را پنج قسمت می کنند، پدر و مادر، هر کدام یک قسمت و دختر سه قسمت آن را می برد و اگر دو برادری چهار خواهر یا یک برادر و دو خواهر پدري داشته باشد، در اینجا نیز برادران و خواهران حاجب مادر می شوند و مانع از بردن مادر بیش از شش یک مال می گردند و لذا مال را شش قسمت می کنند، پدر و مادر، هر کدام یک قسمت و دختر سه قسمت می برد و یک قسمت باقی مانده را چهار قسمت می کنند، یک قسمت را به پدر و سه قسمت را به دختر می دهند، مثلاً اگر مال میّت را ۲۴ قسمت کنند ۱۵ قسمت آن را به دختر و ۵ قسمت آن را به پدر و ۴ قسمت آن را به مادر می دهند»^۱، علت تقسیم مال به ۵ قسمت در فرض مذکور چیست؟

در جواب عرض می کنیم مخرج نصف ۲ و مخرج سدس ۶ است که با هم تداخل دارند و گفتیم که در صورت تداخل عدد بزرگتر را أخذ می کنیم لذا در اینجا ترکه به ۶ قسمت تقسیم می شود که یک ششم متعلق به پدر است و یک ششم نیز متعلق به مادر است و سه ششم

متعلق به بنت واحده است و یک ششم باقی می ماند که این اضافه نیز به همین نسبت بین ذی فروض تقسیم می شود، مثلاً فرض کنید ۶۰ تومان ترکه است که ۳۰ تومان آن مال بنت واحده است و ۱۰ تومان مال پدر و ۱۰ تومان مال مادر است و ۱۰ تومان باقی می ماند که باز نصف آن متعلق به دختر و همچنین هر کدام از پدر و مادر نیز سدس می برند حالا وقتی این مقدار اضافه را نیز به همان نسبت قبلی تقسیم کنیم کلاً می شود همان پنج قسمتی که در رساله نوشته ایم یعنی سه پنجم آن متعلق به دختر و یک پنجم مال پدر و یک پنجم دیگر متعلق به مادر می باشد.

باز نوشته اند که در رساله فرمودید: «اگر وارث میّت فقط پدر و یک دختر یا مادر و یک دختر باشد، مال را چهار قسمت می کنند، یک قسمت آن را پدر یا مادر، و بقیه را دختر می برد»^۲، در این صورت چرا مال به ۴ قسمت تقسیم می شود؟ عرض می کنیم اینجا نیز همان طور است زیرا مادر بخاطر وجود فرزند یک ششم می برد و دختر نیز نصف یعنی سه ششم می برد که جمعاً می شود چهار ششم و دو ششم باقی می ماند که به همین نسبت تقسیم می شود و در نتیجه مال به چهار قسمت تقسیم می شود.

مطلب دیگری که نوشته شده این است که در جلسه ۲۶ گفته شده انسان یا بالفرض ارث می برد یا بالقرابة ولی ظاهراً فرض سوم آن است که هم بالفرض و هم بالقرابة ارث می برد، بلکه همین دو مسئله ای که در جواب سوال اول عرض کردیم موردی است که هم بالفرض ارث می برند هم بالقرابة.

^۲ توضیح المسائل، آیت الله العظمی نوری همدانی حفظه الله، مسئله ۲۷۳۵.

^۱ توضیح المسائل، آیت الله العظمی نوری همدانی حفظه الله، مسئله ۲۷۳۱.

فرض کنید شخصی از دنیا رفته و یک زن دارد که ربع می برد و پنج برادر نیز دارد که سه چهارم باقی مانده باید بین این پنج برادر تقسیم شود که خب کسر لازم می آید، توجه داشته باشید که هرجایی که ببینیم باقی مانده مال با تعداد اشخاص هماهنگ نیست کسر لازم می آید و در این موارد مسئله مهمی که ما با آن سرکار داریم ضرب می باشد که وسعت می دهد و کار را درست می کند، در مانحن فیه نیز ما رؤوس را در نظر می گیریم و بعد رؤوس را در اصل مخرج ضرب می کنیم که در اینجا مال را به چهار قسمت تقسیم کردیم و یک چهارم را به زن دادیم و حالا پنج که عدد رؤوس پنج برادر است را در چهار ضرب می کنیم که می شود بیست و در اینصورت پنج سهم متعلق به زن و پانزده سهم هم بین پنج برادر تقسیم می شود و به هر کدام سه سهم می رسد و کار درست می شود البته قبلا گفتیم که مخرج ها چهار حالت متداخل و متوافق و متمائل و متباین دارند که در تمام اینها باید بدانیم که چه چیزی را باید در چیز دیگر ضرب کنیم و دانستن این مسئله بسیار مهم می باشد.

بقیه بحث بماند برای فردا إن شاء الله تعالی ...

والحمد لله رب العالمین و صلی الله علی

مُحَمَّد و آلِه الطاهرین

خب و اما بحث دیگری که باید مطرح کنیم مربوط به اجتماع فروض می باشد که کلام شهید در لمعه را می خوانیم تا بحث روشن شود: «ویجتمع النصف مع مثله كزوج وأخت لأب. ومع الربع كزوجة وأخت كذلك وكزوج و بنت. ومع الثمن كزوجة و بنت. ومع الثمن كزوجة و بنت»^۳.

این مربوط به اجتماع فروض باهم بود که خودتان مطالعه بفرمائید.

مسئله دیگر مربوط به حساب است، در بحث ارث از فقهاء ما هم بیان احکام ارث و دخالت در تقسیم ترکه خواسته شده لذا ما باید به حساب نیز مسلط باشیم.

بعد از اینکه فروض مشخص شد و فرض برها سهم بردند مسئله مهم این است که گاهی یک فرض بر داریم و بقیه بالقرابة ارث می برند مثلا مرد از دنیا رفته و فقط یک زن دارد که ربع می برد و بقیه اعمام و احوال هستند که در قران سهمی برای آنها بیان نشده ولی بالقرابة ارث می برند، سهم زن که ربع است را می دهیم حالا سه چهارم دیگر را مثلا باید بین ده عمو یا ده برادر تقسیم کنیم که خب قاعده این است که رؤوس آنها را حساب کنیم و بعد در عمو و عمه که از طرف پدر با میت مرتبط هستند طبق قاعده عمو دو برابر عمه ارث می برد اما در خال و خالات که از طرف مادر مرتبط هستند همه مساوی ارث می برند بنابراین هرکجا که بین مرد و زن تفاوت است سهم مرد را دوبرابر زن حساب می کنیم مثلا اگر دو برادر و یک خواهر دارد سهم برادرها دوبرابر خواهر می باشد و یا مثلا اگر دو عمو یک عمه و یک خاله دارد عمو و عمه دو برابر خاله ارث می برند.

^۳ الروضة البهیة فی شرح اللمعة الدمشقیة، شهید ثانی، ج ۸، ص ۷۵.



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ما در بحثمان ابتدا بر اساس آیات قران (آیات ۱۱ و ۱۲ و ۱۷۶ از سوره نساء) فرض ها یعنی نصف و ربع و ثمن و ثلثان و ثلث و سدس و همچنین فرض برها را ذکر کردیم و گفتیم که ۱۵ نفر فرض بر هستند اما باید توجه داشته باشیم که وارث منحصر در اینها نیست بلکه کسانی داریم که در قران سهمی برای آنها ذکر نشده ولی از اخبار اهل بیت علیهم السلام سهم آنها استفاده می شود مثلا در قران برای جد و اجداد یا اعمام و احوال سهمی ذکر نشده بلکه این موارد از روایات اهل بیت علیهم السلام استفاده می شود بنابراین وارثین را اینطور تقسیم می کنیم که یا فرض بر هستند و بر اساس فروض مقدره در قران ارث می برند یا بالقرابة ارث می برند که طبقات و خصوصیات این قرابت نیز از اخبار استفاده شده است.

در مواردی که سهام مقدره در قران ندارند باید به عدد رؤوس و سهام آنها که در روایات ذکر شده توجه کنیم مثلا شخصی از دنیا رفته و پنج عمو دارد که در اینصورت مال به پنج قسمت تقسیم می شود و یا مثلا اگر عمو و عمه دارد عموها دوبرابر عمه ها ارث می برند.

خب و اما در مواردی که فرض بر هستند گاهی فرض برهای متعددی در بین است مثل زوج و اُخت ولی گاهی فرض بر واحد است و بحث فعلی ما نیز در همین موردی است که فرض بر واحد می باشد البته باید توجه داشته باشیم که در قران کریم ما فرض بر واحدی که تمام

ارث به او برسد نداریم لذا باید ببینیم در صورتی که فرض بر واحد است بقیه مال را چه باید بکنیم که این صورتی دارد، مثلا زنی از دنیا رفته و پنج پسر دارد خب چون فرزند دارد شوهرش ربع می برد و بقیه متعلق به پسرهایش می باشد، در اینجا فریضه را ربع در نظر میگیریم و یک چهارم از آن مال شوهر است و سه چهارم باقی می ماند که در اینجا کسر بوجود می آید، البته گاهی کسر لازم نمی آید مثلا زنی از دنیا رفته درحالی که اولاد ندارد ولی یک اُخت واحده دارد خب در اینصورت شوهرش نصف و اُخت واحده هم می برد که در اینجا هر دو فرض بر هستند و کسر نیز لازم نمی آید.

کلام صاحب جواهر در این رابطه را می خوانیم تا مطلب روشن شود: «وعلی کل حال فالفروض الستة المذكورة إما أن يقع في المسألة واحد منها أو اثنان فصاعدا، فإن لم يقع فيها إلا واحد فالمخرج المأخوذ من ذلك الكسر هو أصل المسألة، فالنصف من اثنين، والثلث من ثلاثة، والرابع من أربعة، وعلی هذا القياس»^۱.

خب و اما بعد از اینکه فهمیدیم سهم فرض برها را چگونه باید در نظر بگیریم و بنویسیم همانطور که عرض کردیم گاهی فقط یک فرض بر داریم که خب در اینصورت قطعا همه مال به او نمی رسد لذا باید ببینیم که بقیه مال به چه کسی می رسد مثلا زنی از دنیا رفته و یک شوهر و یک برادر دارد که خب شوهرش نصف مال را ارث می برد و اما برادر نیز نصف دیگر را بالقرابة ارث می برد که در اینصورت کسر لازم نمی آید،

^۱ جواهر الکلام، شیخ محمد حسن نجفی جواهری، ج ۳۹، ص ۳۳۵، ط ۳۴ جلدی.

سهام باقی می ماند که به هر پسر ۵ سهم می دهیم و درست می شود، بنابراین قاعده کلی این است که ما باید فرض بر را در نظر بگیریم و یک کسر متعارفی ترتیب بدهیم و در کسر متعارفی فرضی که فرض بر دارد را معین می کنیم و صورت و مخرج ترتیب می دهیم و بعد سراغ بقیه می رویم که خب بقیه فرض بر نیستند اما سهام و رئوسشان معلوم است که در اینصورت عدد رئوس و سهام آنها را در مخرج اولیه ای که بدست آوردیم ضرب می کنیم و بر اساس آن مال را تقسیم می کنیم البته باید توجه داشته باشیم که وقتی ضرب شد رقم وسعت پیدا می کند و بالا می رود و کلا ضرب در اینجا خیلی به ما کمک می کند.

بقیه بحث بماند برای روز شنبه إن شاء الله تعالی

والحمد لله رب العالمین و صلی الله علی

مُحَمَّد و آله الطاهرین

در بسیاری از موارد همینطور است یعنی بعد از اینکه فرض بر سهم خود را بر می دارد باقی مال به صورتی است که با سهام و عدد رئوس باقی ورثه هماهنگ است و کسر لازم نمی آید اما گاهی اینطور نیست مثلاً زنی از دنیا رفته و شوهر و پنج برادر دارد که خب در اینصورت شوهر نصف یعنی یک دوم می برد و یک دوم دیگر برای پنج برادر باقی مانده که خب در اینجا یک دوم با پنج هماهنگی ندارد، در چنین مواردی عدد رئوس و سهامشان را باید در نظر بگیریم اگر همگی مرد هستند یا همگی زن هستند بالسویة ارث می برند اما اگر مرد و زن هستند مردها دوبرابر زن ها ارث می برند، اما در مثال مذکور عدد رئوس پنج برادر را در نظر می گیریم که ۵ است و بعد ۵ را ضرب در ۲ می کنیم حاصل ضرب می شود ۱۰ که نصف آن یعنی پنج دهم را به شوهر می دهیم و پنج دهم باقیمانده برای پنج برادر است که به هر کدام یک پنجم می دهیم و درست می شود و این یک قاعده کلی در تقسیم می باشد.

مثال دیگر اینکه مثلاً شخصی از دنیا رفته درحالی که پنج پسر و یک پدر دارد که در اینجا پدر سلس یعنی یک ششم می برد لذا اصل مال به ۶ قسمت تقسیم می شود و یک ششم مال پدر است و پنج ششم باقی مانده متعلق به پنج پسر است و هر کدام یک ششم ارث می برند و درست می شود، اما اگر در همین مثال پسرها ۷ نفر باشند در اینصورت کسر لازم می آید زیرا پنج ششم باقیمانده باید بین ۷ پسر تقسیم شود که جور در نمی آید، خب در اینصورت ۷ را در ۶ ضرب می کنیم که حاصل ضرب می شود ۴۲ و از این ۴۲ سهم یک ششم یعنی ۷ سهم را به پدر می دهیم و ۳۵



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مطلب اول اینکه علامه و محقق و شهیدین در حساب فرائض اینطور فرمودند که ما ابتدا باید مخرج ها را به صورت کسر متعارفی از فرضی که در قران ذکر شده پیدا کنیم لذا نصف مخرجش ۲ و ثلث مخرجش ۳ و ربع مخرجش ۴ می باشد و هكذا .

مطلب دوم اینکه همه وراث فرض بر نیستند بلکه در قران کریم شش فرض و اهل آنها ذکر شده ولی می دانیم که در ارث عده ای هم بالقربا ارث می برند بنابراین وراث دو دسته اند وراثی که بالفرض ارث می برند که همان فرض مقدره در قران کریم شامل آنهاست و وراثی که بالقربا ارث می برند مثل اعمام و احوال و جد و اجداد که سهمشان در روایات ذکر شده.

مطلب سوم اینکه گاهی تمام وراث از وراث بالقربا هستند و گاهی تمامشان از وراث بالفرض هستند و گاهی هم بالفرض و هم بالقربا هستند.

خب و اما ابتدا وراث بالقربا مثل اعمام و احوال، جد و اجداد و برادرها را مورد بررسی قرار می دهیم، در این موارد ملاک عدد رئوس آنها می باشد که با توجه به عدد رئوس و بر اساس طبقات ارث طبقه بندی می شوند (طبقه اول آباء و اولاد، طبقه دوم إخوة و اجداد، طبقه سوم اعمام و احوال و در کل این طبقات نیز الأقرب یمنع الأبعد) و مال بین آنها تقسیم می شود، البته باید توجه داشته باشیم درجائی که زن و مرد هستند مردها دوبرابر زن ها ارث می برند مثلاً شخصی فوت کرده و چهار خواهر و چهار برادر دارد که در اینجا

چهار برادر دو برابر چهار خواهر ارث می برند، البته باید توجه داشته باشید که در کلاله اُمی ولو اینکه زن و مرد باشند همگی مساوی ارث می برند و همچنین اگر همگی مذکر باشند یا همگی مونث باشند مساوی ارث می برند.

خب و اما صورت دیگر این است که وراث فرض بر باشند و این نیز دو صورت دارد یکی اینکه ذوفرض واحد باشد و دیگری اینکه ذوفرض متعدد باشد و بچثمان فعلا در این است که فقط یک ذوفرض در بین باشد و درکنار او غیرذوفرض نیز وجود داشته باشد، خب حالا بعد از اینکه بر اساس کسر متعارفی و ذکر مخارج ترکه را تقسیم کردیم گاهی می بینیم نتیجه وافی به تعداد وراث است و انکسار لازم نمی آید اما گاهی وافی نیست و کسر لازم می آید، حالا چند مثال می زنیم تا مطلب روشن شود.

مثال اول: زنی از دنیا رفته درحالی که اولاد ندارد و شوهر و یک برادر دارد که خب در این صورت شوهر نصف می برد و الباقی یعنی نصف دیگر متعلق به برادر زن می باشد و انکسار پیش نمی آید.

مثال دوم: زنی از دنیا رفته درحالی که اولاد ندارد و شوهر و پنج برادر دارد که خب نصف مال متعلق به شوهرش می باشد و نصف دیگر یعنی یک دوم متعلق به پنج برادر می باشد که اینجا انکسار لازم می آید، قاعده کلی این است که عدد رئوس غیرذوفر (یعنی ۵) باید در مخرج اصلی (که در اینجا عدد ۲ است) ضرب شود که در اینجا حاصل ضرب ۵ در ۲ می شود ۱۰ و حالا نصف آن یعنی ۵ سهم به شوهر داده می شود و ۵ سهم باقیمانده بین پنج برادر تقسیم می شود و به هرکدام ۱ سهم داده می شود.

صورت عدد رئوس آنها یعنی ۶ را در مخرج اصلی یعنی ۶ ضرب می کنیم حاصلش می شود ۳۶ و بعد یک ششم از این مقدار یعنی ۶ سهم برای پدر است و باقیمانده یعنی ۳۰ سهم بین ۶ پسر تقسیم می شود و به هر کدام ۵ سهم داده می شود.

مثال ششم: اگر مردی از دنیا رفته درحالی که زن و هفت پسر دارد که خب در اینجا زن ثمن می برد لذا مال به هشت قسمت تقسیم می شود و یک هشتم آن به زن داده می شود و بقیه یعنی هفت هشتم بین هفت پسر تقسیم می شود و کسر لازم نمی آید، اما در همین مثال اگر میت سه پسر داشته باشد در این صورت کسر لازم می آید لذا عدد رئوس آنها یعنی ۳ را در مخرج اصلی یعنی ۸ ضرب می کنیم و حاصلش می شود ۲۴ و بعد ثمن از این مقدار یعنی ۳ سهم را به زن می دهیم و الباقی را بین سه پسر تقسیم می کنیم و به هر کدام ۷ سهم می دهیم و درست می شود. بقیه بحث بماند برای فردا إن شاء الله تعالی ...

والحمد لله رب العالمین و صلی الله علی

مُحَمَّد و آله الطاهیرین

مثال سوم: شخصی از دنیا رفته درحالی که چند خواهر و برادر اُمی دارد و پنج برادر اَبوینی دارد، خب در اینجا فرض بر کلاله اُمی هستند و چون متعدد می باشند همگی بالسویة ثلث می برند لذا مال به سه قسمت تقسیم می شود و یک سوم آن به کلاله اُمی داده می شود و دو سوم باقیمانده را باید به پنج برادر اَبوینی بدهیم که کسر لازم می آید لذا عدد رئوس اینها یعنی ۵ را در مخرج اصلی یعنی ۳ ضرب می کنیم و حاصلش می شود ۱۵ و ثلث آن یعنی ۵ سهم را به کلاله اُمی می دهیم و ۱۰ سهم دیگر را بین پنج برادر اَبوینی تقسیم می کنیم و به هر کدام ۲ سهم می دهیم و درست می شود.

مثال چهارم: زنی از دنیا رفته و شوهر و سه پسر دارد که در اینجا چون زن فرزند دارد شوهر ربع می برد لذا ترکه به چهار قسمت تقسیم می شود و مخرج اصلی ما عدد ۴ می شود و یک چهارم برای شوهر و سه چهارم باقیمانده برای سه پسر می باشد و کسر لازم نمی آید، حالا اگر در همین مثال زن پنج پسر داشته باشد در اینصورت عدد رئوس آنها یعنی ۵ را در مخرج اصلی یعنی ۴ ضرب می کنیم و حاصلش می شود ۲۰ و بعد ربع آن یعنی ۵ سهم را به شوهر می دهیم و ۱۵ سهم دیگر را بین پنج پسر تقسیم می کنیم و به هر کدام ۳ سهم می دهیم و درست می شود.

مثال پنجم: شخصی از دنیا رفته و پدر و پنج پسر دارد که خب در اینجا چون فرزند دارد پدر سدس می برد لذا مال به شش قسمت تقسیم می شود و یک ششم آن به پدر داده می شود و پنج ششم دیگر به پنج پسر داده می شود و کسر لازم نمی آید، حالا در همین مثال اگر میت شش پسر داشته باشد در این



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

در مورد مثالهای دیروز باید عرض کنیم که زوج و زوجه با تمام طبقات ارث قابل جمع می باشند.

دیروز عرض کردیم در صورتی که یک فرض بر داشته باشیم همه مال به او نمی رسد بلکه فقط طبق فرضی که در قران کریم برایش ذکر شده ارث می برد، محل کلام ما در جائی بود که یک فرض بر داریم و بقیه غیرذوفرض هستند که بالقرابة ارث می برند و گفتیم که این نیز دو صورت دارد گاهی بعد از دادن سهم فرض بر وقتی الباقی را بین غیرذوفرض تقسیم می کنیم کسر لازم نمی آید ولی صورت دوم جائی است که کسر لازم می آید.

اما مقدمه بحث امروز این است که در مثالهایی که دیروز زدیم عرض کردیم در هر جائی که کسر لازم بیاید عدد رئوس افراد را در مخرج اصلی ضرب می کنیم و بواسطه این ضرب کسر برطرف و تقسیم درست می شود، اما مطلب دیگر این است که در مثالهایی که دیروز زدیم بین عدد رئوس و مخرج اصلی تباین بود منتهی همیشه تباین نیست بلکه گاهی توافق و تداخل و تماثل نیز وجود دارد و امروز وارد همین بحث می شویم که رابطه عدد رئوس با مخرج اصلی چهار صورت دارد؛ متماثلان و متداخلان و متباینان و متوافقان.

خب و اما برای روشن شدن مطلب کلام محقق در شرایع را می خوانیم و توضیح می دهیم، محقق در شرایع اینطور فرموده: «تتمة: العددان إما متساویان (متماثلان)، أو مختلفان.

والمختلفان : إما متداخلان، أو متوافقان أو متباینان. فالمتداخلان: هما اللذان یفنی أقلهما الأكثر إما مرتین أو مرارا ولا یتجاوز الأقل نصف الأكثر، وإن شئت سمیتها بالمتناسین، كالثلاثة بالقیاس إلى الستة والتسعة، وكالأربعة بالقیاس إلى الثمانية والاثنی عشر. والمتوافقان: هما اللذان إذا اسقط أقلهما من الأكثر مرة أو مرارا بقی أكثر من واحد، كالعشرة والاثنی عشر، فإنك إذا أسقطت العشرة بقی اثنان، فإذا أسقطتهما، من العشرة مرارا فینت بهما، فإذا فضل بعد الإسقاط اثنان، فهما یتوافقان بالنصف. ولو بقی ثلاثة، فالموافقة بالثلث. وكذا إلى العشرة. ولو بقی أحد عشر، فالموافقة بالجزء منها.

والمتباینان: هما اللذان إذا سقط الأقل من الأكثر مرة أو مرارا بقی واحد، مثل: ثلاثة عشر وعشرین، فإنك إذا أسقطت ثلاثة عشر، بقی سبعة، فإذا أسقطت سبعة من ثلاثة عشر، بقی ستة، فإذا أسقطت ستة من سبعة بقی واحد.»^۱

خب و اما می دانید که جواهر شرح شرایع می باشد لذا برای اینکه مثال هائی ذکر شود و مطلب روشن شود کلام صاحب جواهر را نیز می خوانیم، صاحب جواهر اینطور فرموده: «(تتمة) : تشتد الحاجة إليها بحساب الفرائض ، لاشتمالها على معرفة اصطلاحهم في الأسماء المذكورة ، وهي (العددان إما متساویان) كخمسة وخمسة مثلا (وإما مختلفان) كخمسة وعشرة مثلا (والمختلفان إما متداخلان أو متوافقان أو متباینان ، فالمتداخلان هما اللذان یفنی أقلهما الأكثر مرتین أو مرارا و) لذا (لا یتجاوز الأقل) منه (نصف الأكثر) بل

^۱ شرایع، محقق حلی، ج ۴، ص ۸۵۳، ط استقلال.

خب و اما در مفتاح الکرامه بحث خیلی مفصل تر مطرح شده و صاحب مفتاح الکرامه به سراغ جبر و مقابله رفته، علم حساب بسیار مفصل و پیچیده می باشد و در عربی نیز اصطلاحات خاصی دارد، البته ما وارد بحث حساب نمی شویم زیرا آن مقداری که با بحث ارث مربوط است همین مسائلی می باشد که تا به حالا به عرضتان رسید.

بقیه بحث بماند برای فردا إن شاء الله تعالی... .

والحمد لله رب العالمین و صلی الله علی
مُحَمَّد و آلہ الطاهرین

یدخل فيه (وإن شئت سميتهما بالمتناسين ، كالثلاثة بالقياس إلى الستة والتسعة ، وكالأربعة بالقياس إلى الثمانية والاثني عشر) فان لم يكن كذلك فأما أن يفنيها جميعا عدد ثالث أي أزيد من الواحد الذي هو ليس عددا باصطلاحهم، كالسته مع العشرة اللتين يفنيهما الاثنان ، وكالتسعة مع الاثني عشر التي يفنيهما الثلاثة . أو لا يفنيهما إلا الواحد.

(و) حينئذ فإن كان الأول فاسمهما (المتوافقان) وحينئذ ف (هما اللذان إذا أسقط أقلهما من الأكثر مرة أو مرارا بقي أكثر من واحد كالعشرة والاثني عشر، فإنك إن أسقطت العشرة) من الاثني عشر (يبقى اثنان، فإذا أسقطتهما من العشرة مرارا فنيت بهما، فإذا حصل بعد الاسقاط اثنان فهما متوافقان بالنصف، ولو بقي ثلاثة فالموافقة بالثلث وكذا إلى العشرة) فالموافقة بينهما بأحد الكسور المفردة التسعة... إلى آخر كلامه»^۲.

در متوافقان باید به سراغ مقسوم علیه مشترک برویم مثل ۴ و ۶ که متوافقان هستند و هر دو بر عدد ۲ قابل قسمت هستند لذا مقسوم علیه مشترک آنها عدد ۲ می باشد، حالا هر کدام از دو مخرج را بر ۲ تقسیم و ضرب در دیگری می کنیم، ۶ را بر ۲ تقسیم می کنیم خارج قسمتش می شود ۳ و بعد در ۴ ضرب می کنیم حاصلش می شود ۱۲ ، ۴ را تقسیم بر ۲ می کنیم خارج قسمتش می شود ۲ و ضرب در ۶ می کنیم حاصلش می شود ۱۲ ، بنابراین تمام این قواعد و حساب را ما باید بدانیم تا در مسئله ارث بکار ببریم.

^۲ جواهر الکلام، شیخ محمد حسن نجفی جواهری، ج ۳۹، ص ۳۴۶، ط ۴۳ جلدی.



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

یکی از آقایان سوالی در زمینه تقسیم ارث در صورتی که زوجه از دنیا رفته و شوهر و پنج پسر دارد پرسیده، معلوم است که در اینجا سهم زوج بالفرض ربع خواهد بود و سه چهارم باقیمانده را پنج پسر بالقرابه ارث می برند و طبق قاعده ای که خواندیم عدد رؤوس افرادی که بالقرابه ارث می برند یعنی پنج پسر را در اصل مسئله که طبق سهم فرض بر مشخص شده یعنی ۴ ضرب می کنیم که در اینجا حاصلش می شود ۲۰ و سپس ربع آن یعنی ۵ سهم را به شوهر می دهیم و ۱۵ سهم باقیمانده را بین پنج پسر تقسیم می کنیم و به هرکدام ۳ سهم می دهیم و درست می شود.

خب و اما کلام در جائی بود که یک فرض بر داریم و بقیه غیرذوفرض هستند و بالقرابه ارث می برند و گفتیم این نیز دو صورت دارد گاهی بعد از دادن سهم فرض بر وقتی الباقی را بین غیرذوفرض تقسیم می کنیم کسر لازم نمی آید ولی صورت دوم جائی است که کسر لازم می آید و همانطور که گفتیم در هر جائی که کسر لازم بیاید عدد رؤوس افراد را در مخرج اصلی ضرب می کنیم و بواسطه این ضرب کسر برطرف و تقسیم درست می شود، اما مطلب دیگر این است که بین عدد رؤوس و مخرج اصلی چهار نسبت وجود دارد؛ متمائلان و متداخلان و متباینان و متوافقان.

متمائلان: شخصی از دنیا رفته و کلاله ابوینی متعدد دارد که ثلثان یعنی دوسوم می برند و همچنین کلاله اُمی متعدد دارد که ثلث یعنی یک سوم می برند خب در

اینجا دو مخرج ۳ داریم که با هم متمائل هستند و حالا اگر بعد از معین شدن اصل مسئله در صورتی که وافی به تعداد آنها نباشد و کسر لازم بیاید به سراغ عدد رؤوس آنها می رویم و طبق عدد رؤوس آنها سهامشان را معین می کنیم و بعد در اصل مسئله یعنی ۳ ضرب می کنیم و سپس طبق آن سهام را تقسیم می کنیم.

متوافقان: زنی از دنیا رفته درحالی که شوهر و پدر و یک ولد دارد، در اینجا دو فرض بر داریم شوهر بخاطر وجود ولد ربع و پدر نیز سلس می برد که در اینصورت دو عدد ۴ و ۶ متوافقین هستند زیرا هر دو مقسوم علیه مشترک یعنی ۲ دارند به عبارت دیگر متوافق بر نصف هستند، حالا یکی از مخارج را در مقسوم علیه مشترک تقسیم می کنیم و خارج قسمت را در دیگری ضرب می کنیم و در اینجا ۴ را تقسیم بر ۲ می کنیم خارج قسمت یعنی ۲ را در ۶ ضرب می کنیم و حاصلش می شود ۱۲ و یا ۶ را بر ۲ تقسیم می کنیم و خارج قسمت یعنی ۳ را در ۴ ضرب می کنیم و حاصلش می شود ۱۲ و بعد ربع آن یعنی ۳ سهم را به شوهر و سلس آن یعنی ۲ سهم را به پدر می دهیم و حالا اگر یک ولد داشته باشد ۷ سهم باقیمانده را به او می دهیم یا اگر هفت ولد داشته باشد به هر کدام یک سهم می دهیم و اما اگر تعدادشان غیر از اینها باشد طبق قاعده عدد رؤوس آنها را در اصل مسئله یعنی ۴ و ۶ ضرب می کنیم و سپس سهام را تقسیم می کنیم، خلاصه این متوافقان بود که به عرضتان رسید.

متباینان: شخصی از دنیا رفته درحالی که اُخت واحده و کلاله اُمی متعدد دارد، اُخت واحده نصف یعنی یک دوم و کلاله اُمی متعدد ثلث یعنی یک سوم می برند، خب در اینجا ۲ و ۳ با هم متباین هستند و تباین

وعشرون، وقد یجتمع فیها الأوصاف بأن یكون بعضها
مباينا لبعض، وبعضها موافقا، وبعضها مداخلا.^۱
بقیه بحث بماند برای فردا إن شاء الله تعالی... .

والحمد لله رب العالمین و صلی الله علی
محمد و آله الطاهیرین

صورتی است که اگر یکی را از دیگری تفریق کنیم عدد
۱ باقی بماند، حالا وقتی دو عدد متباین شدند یکی را
در دیگری ضرب می کنیم که ۲ ضرب در ۳ می شود
۶ حالا نصف آن یعنی ۳ سهم را به أخت واحده
می دهیم و ثلث آن یعنی ۲ سهم را به کلاله اُمی
می دهیم و ۱ سهم باقی می ماند که در اینجا متعلق
به أخت خواهد بود البته بعدا در مورد صوری که اضافه
یا کم می آید و نحوه تقسیم بحث خواهیم کرد.

متداخلان: شخصی از دنیا رفته درحالی که اولاد ندارد
و زن و یک خواهر دارد که در اینجا زن ربع یعنی یک
چهارم می برد و أخت نصف یعنی یک دوم می برد،
این دو مخرج یعنی ۴ و ۲ در هم داخل هستند که در
صورت تداخل اکثر یعنی ۴ را أخذ می کنیم و مال را
به ۴ قسمت تقسیم می کنیم، ربع آن یعنی یک چهارم
متعلق به زن است و نصف آن یعنی دو چهارم متعلق
به أخت است و یک چهارم باقی می ماند که متعلق به
أخت خواهد بود.

برای مطالعه شما عزیزان و روشن شدن مطلب مقداری
از کلام صاحب جواهر را نقل می کنیم، ایشان در
جواهر اینطور می فرماید: «وبالجمله انكسار الفريضة
على أكثر من فريق إما أن يستوعب الجميع أو يحصل
على البعض الزائد عن فريق دون البعض، وعلى
التقديرين إما أن يكون بين سهام كل فريق وعدده وفق
أو يكون للبعض دون البعض أو لا يكون للجميع
وفق، فالصور ست، وعلى التقادير الستة إما أن تبقى
الأعداد بعد إبقائها على حالها، أو ردها إلى جزء الوفق
أو رد البعض وإبقاء البعض متماثلة أو متداخلة أو
متوافقة أو متباينة، ومضروب الستة في الأربعة أربعة

^۱ جواهر الكلام، شیخ محمد حسن نجفی جواهری، ج ۳۹، ص ۳۳۹، ط ۴۳
جلدی.



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وإن كانا مختلفي المخرج أخذنا المخرجين ونظرنا فيهما،
فإن كانا متداخلين كما إذا اجتمع الثمن والنصف أو
السدس والنصف فأكثر المخرجين أصل المسألة، وهو
الثمانية في الأولى والستة في الثانية.

وإن كانا متوافقين كما إذا اجتمع السدس والرابع في
مثل زوجة وواحد من كلاله الأم أو زوج وأحد الأبوين
مع ابن، ضربت وفق أحد المخرجين في جميع الآخر،
فاجتمع هو أصل المسألة، ففي المثال تضرب ثلاثة في
أربعة أو اثنين في ستة يبلغ اثني عشر، فهو أصل
المسألة، ولو اجتمع الثمن والسدس، كزوجة وأحد
الأبوين مع ابن، فأصل الفريضة أربعة وعشرون، لأن
الثمانية توافق الستة بالنصف فتضرب نصف إحداهما
بالأخرى، وهكذا.^۱

و اما صورتی که مخارج متباینین باشند بمانند برای روز
شنبه إن شاء الله تعالی

والحمد لله رب العالمين و صلى الله على
محمد و آله الطاهرين

بجثمان در جائی بود که وراث فرض بر باشند و گفتیم
این نیز دو صورت دارد یکی اینکه ذوفرض واحد باشد
و دیگری اینکه ذوفرض متعدد باشد.

گفتیم بعد از اینکه بر اساس کسر متعارفی و ذکر مخارج
ترکه را تقسیم کردیم گاهی می بینیم نتیجه وافی به تعداد
وراث است و انکسار لازم نمی آید اما گاهی وافی
نیست و کسر لازم می آید و بجثمان در جائی بود که
کسر لازم بیاید که گفتیم در این صورت عدد رئوس
افراد را در مخرج اصلی ضرب می کنیم و بواسطه این
ضرب کسر برطرف و تقسیم درست می شود.

مطلب آخری که عرض کردیم این بود که بین عدد رئوس
و مخرج اصلی چهار نسبت وجود دارد؛ متمثالان و
متداخلان و متباینان و متوافقان.

برای هرکدام از نسبتهای چهارگانه مثالهایی زدیم حالا
برای روشن شدن مطلب کلام صاحب جواهر را
می خوانیم، ایشان در جواهر اینطور فرموده: «وعلى كل
حال فالفروض الستة المذكورة (نصف، ثمن، ربع، ثلثان،
ثلث، سدس) إما أن يقع في المسألة واحد منها أو
اثنان فصاعدا، فإن لم يقع فيها إلا واحد فالمخرج
المأخوذ من ذلك الكسر هو أصل المسألة، فالنصف
من اثنين والثلث من ثلاثة والربع من أربعة، وعلى هذا
القياس.

وإن وقع فيها اثنان فصاعدا فإن كانا من مخرج واحد
كالثنين والثلث فالثلاثة أصل المسألة.

^۱ جواهر الکلام، شیخ محمد حسن نجفی جواهری، ج ۳۹، ص ۳۳۵، ط ۴۳
جلدی.



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بخدمت دربارہ تقسیم فریضہ (ترکہ) بود کہ بر چہ اساسی فریضہ تقسیم می شود، عرض کردیم در این مورد باید فروض مقدره در قران کریم و همچنین کسانی کہ فرض بر هستند را بدانیم و بشناسیم.

کلام در صورتی بود کہ چند فرض بر جمع شدہ باشند کہ گفتیم باید کسر متعارفی درست کنیم و مخارج را در نظر بگیریم و بینیم چہ نسبتی باہم دارند کہ در مقایسہ آنہا با ہم چہار نسبت وجود دارد؛ متمثلین و متداخلین و متباینین و متوافقین کہ ہمیشہ باید این نسب اربعہ را در نظر داشتہ باشیم.

گاهی ترکہ را تقسیم می کنیم و کسر لازم نمی آید یعنی سهم وراث داده می شود و کم و کسری بوجود نمی آید ولی گاهی بعد از تقسیم ترکہ کسر لازم می آید و حالا می خواهیم بدانیم کہ در اینصورت چہ باید بکنیم.

صاحب جواهر در این رابطہ می فرماید: «وإن انكسرت الفريضة فاما على فريق واحد أو أكثر، فالأول لا يعتبر فيه من النسبة بين العدد والنصيب سوى التوافق والتباين، للاحتياج إلى تصعيد المسألة على وجه تنقسم على المنكسر، واعتبار التداخل يوجب بقاء الفريضة على حالها، فلا يحصل الغرض، ولذا يقتصر على اعتبار النسبة بين نصيب من انكسر عليه وعدد رؤوسهم، فيضرب حينئذ عددهم في أصل الفريضة إن لم يكن بين نصيبهم وعددهم وفق أي كانا متباینین، فما اجتمع صحت منه المسألة، مثل زوج وأخوين، فإن الفريضة فيه من اثنين، فإن الزوج له نصف، وهما أقل

عدد يخرج منه النصف صحيحا، فواحد منهما نصيب الزوج والثاني ينكسر على الأخوين، ولا موافقة فيضرب عددهما في أصل الفريضة فبلغ أربعة، فتصح القسمة حينئذ بلا كسر.

و مثل أبوين وخمس بنات، فإن فريضتهم ستة، لأن فيها من الفروض سدسا وثلثين، ومخرج الثلث يداخل مخرج السدس فأصل الفريضة مخرج السدس، وهو ستة، للأبوين منها اثنان، فتبقى نصيب البنات من ذلك أربعة لا تنقسم على البنات صحيحة ولا وفق لأنك إذا أسقطت الأربعة من الخمسة بقي واحد، فيضرب عددهن . وهو خمسة . في ستة فما ارتفع فمنه الفريضة وهو ثلاثون، للأبوين عشرة، وللبنات عشرون، لكل واحدة أربعة.

و حينئذ فكل من حصل له من الوراثة من الفريضة سهم قبل الضرب كالأبوين فاضربه في خمسة، وذلك قدر نصيبه ومن هنا قلنا : إن للأبوين عشرة، هذا كله مع التباين بين نصيبهم وعددهم.^۱

خب واما صورتی کہ توافق بین مخارج باشد بماند برای فردا إن شاء الله تعالى . . .

والحمد لله رب العالمين و صلى الله على
محمد و آله الطاهرين

^۱ جواهر الكلام، شيخ محمد حسن نجفی جواهری، ج ۳۹، ص ۳۳۷، ط ۴۳ جلدی.



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

دو نوشته داریم که می خوانیم، اول اینکه زنی فوت کرده و ارث برهای او زوج و سه پسر و چهار دختر هستند در این فرض ترکه چگونه باید تقسیم شود؟ در اینجا ما یک فرض بر داریم و آن زوج است که بخاطر وجود اولاد ربع می برد لذا اصل فریضه ۴ است و در اولاد نیز پسرها دو برابر دختر ها ارث می برند که عدد رؤوس آنها میزان است منتهی پسر را دو رأس حساب می کنیم که می شود ۶ و ۴ دختر جمعا عدد رؤوس آنها می شود ۱۰ و بعد این را در اصل فریضه یعنی ۴ ضرب می کنیم حاصلش می شود ۴۰ ، حالا ربع آن یعنی ۱۰ سهم برای شوهر است و ۱۸ سهم آن برای سه پسر است یعنی هرکدام ۶ سهم و ۱۲ سهم برای چهار دختر می باشد یعنی هر کدام ۳ سهم و درست می شود.

مطلب دوم اینکه نوشته اند ما برای تقسیم به محاسباتی که بیان شد یعنی همان نسبتهای چهارگانه بین مخارج نیازی نداریم بلکه عدد رؤوس کسانی که نسبت به آنها کسر لازم آمده را در اصل فریضه ضرب می کنیم و بعد قسمت می کنیم و مسئله درست می شود و دیگر نیازی نیست نسبت نصیب و عدد رؤوس آنها را در نظر بگیریم، در واقع این مشی ایشان با مشی فقهاء ما که عرض کردیم مخالفت دارد، خب و اما تفاوت فرمایش ایشان و آنچه که ما از فقهاء نقل کردیم در این است که ما در اول بحث حساب گفتیم که فقهاء ما علاوه بر ذکر حکم خدا یعنی بیان فروض و سهام می خواهند

ترکه را نیز تقسیم کنند و اما موقع تقسیم گاهی کسر لازم می آید چون تعداد وراثت فرق می کند، حالا وقتی کسر لازم می آید فقهاء ما اینطور فرمودند که باید نسبت بین عدد رؤوس و اصل فریضه را بسنجیم لذا چهار نسبت متمائل و متداخل و متباین و متوافق را بیان کردند و طبق اینها محاسبه کردند ولی ایشان می گوید نیازی به این امور نیست بلکه اگر تعداد رؤوس کسانی که کسر برای آنها بوجود آمده را در اصل فریضه ضرب کنیم مطلب تمام می شود.

خب و اما جواب این است که فقهاء ما می فرمایند که ما همیشه سعی می کنیم که اقل عدد یا همان کوچکترین مضرب مشترک را پیدا کنیم تا عدد خیلی بالا نرود و کسر بر طرف شود ولی ایشان اینطور نمی گویند مثلا مردی از دنیا رفته که ابوبن و ده پسر دارد، در اینجا ابوبن فرض بر هستند و هرکدام سدس یعنی یک ششم می برند لذا مال ذاتاً باید به ۶ قسمت تقسیم شود حالا یک ششم پدر و یک ششم مادر می برد و چهار ششم باقی می ماند برای ده پسر لذا کسر لازم می آید و ما باید کاری کنیم که کسر برطرف شود، حالا ایشان می گوید برای برطرف کردن کسر در همین مثال باید ۱۰ را در ۶ که اصل فریضه است ضرب کنیم که حاصلش می شود ۶۰ منتهی ما این کار را نمی کنیم بلکه اول نسبت بین ۱۰ و ۶ را می سنجیم و بعد حاصلش را در فریضه ضرب می کنیم که در اینجا ۱۰ و ۶ با هم متوافقان هستند زیرا هر دو بر ۲ قابل اند لذا بر مقسوم علیه مشترک تقسیم می کنیم و بعد در دیگری ضرب می کنیم، ۶ تقسیم بر ۲ می شود ۳ و ضرب در ۱۰ می شود ۳۰ و همچنین ۱۰ تقسیم بر ۲ می شود ۵ و ضرب در ۶ می شود ۳۰ بنابراین روی

حساب ما ترکه به ۳۰ قسمت و روی حساب ایشان به ۶۰ قسمت تقسیم می شود منتهی چون فقهاء ما فرمودند در تقسیم اقل عدد یعنی همان کوچکترین مضرب مشترک را باید در نظر بگیریم ناچاراً به سراغ حساب رفته اند اگر حساب را کنار بگذاریم و طبق گفته ایشان پیش برویم عدد خیلی بالا می رود و مشکل پیش می آید.

خب و اما برای اینکه با مشی فقهاء آشنا باشیم چند روزی در حساب بحث کردیم منتهی اگر به همین ترتیب و طبق جواهر پیش برویم مطلب خیلی طولانی می شود، ما اصول مطلب را عرض کردیم بقیه را خودتان مطالعه کنید.

مطلب دیگری که باید در نظر ما باشد این است که در حوزه های علمیه ما باید مسائل مبتلی به را مورد توجه قرار بدهیم، بعضی از مسائل تصوراً حکم دارند ولی مبتلی به نیستند مثل بحث اجداد ثمانیه که در زمان ما متصور نیست لذا همین مقدار که در حساب بحث کردیم کافی می باشد.

بحث جدید این است که گاهی بعد از تقسیم ترکه اضافه بر فروض است و گاهی ترکه کمتر از فروض است یعنی در صورت اول اضافه می آید و در صورت دوم کم می آید، حالا می خواهیم بدانیم در جایی که زیاد آمده زیادی را به چه کسی باید بدهیم و در جایی که کم آمده از سهم چه کسی باید کم کنیم؟

دو مسئله در اینجا بوجود می آید که از مسائل مهم و اختلافی بین ما اهل سنت می باشد و آن مسئله عول و تعصیب است، جایی که کم بیاید عول و جایی که زیاد بیاید تعصیب گفته می شود منتهی ما در اینجا بر اساس اخبار اهل بیت علیهم السلام پیش می رویم، در

اول بحث ارث عرض کردیم که ما و اهل سنت در ۱۵۲ مسئله اختلاف نظر داریم البته در طلاق نیز زیاد اختلاف نظر داریم اما در ارث بیشتر از همه ابواب فقه اختلاف نظر داریم، قبلاً روایتی را خواندیم که اهل بیت علیهم السلام فرمودند اگر روزی ما قدرت پیدا کنیم با تازیانه آنها را وادار خواهیم کرد خصوصاً در ارث و طلاق که طبق فرهنگ اهل بیت علیهم السلام مشی کنند.

در عول عامه می گویند اگر کم آمد از حساب همه به نسبت کم می کنیم مثل باب دین که شخص مدیون مالش کمتر از دینش است که در اینصورت ضرر بر همه وارد می شود، ولی ما این را قبول نداریم بلکه طبق فرمایش اهل بیت علیهم السلام ضرر بر افراد خاصی وارد می شود، حالا چند مثال از کلام صاحب جواهر می زنیم تا مطلب روشن شود: «أن تكون الفريضة قاصرة عن السهام ، ولن تقصر إلا بدخول الزوج أو الزوجة كما عرفت سابقاً، مثل أبوين وبنتين فصاعداً مع زوج أو زوجة، فإن الفريضة تكمل بنصيب الأبوين مع البنتين أو أبوين وبنات وزوج فإن الثلث والنصف والربع يزيد على الفريضة. أو أحد الأبوين وبنتين فصاعداً مع زوج، فإن الربع والثلث والسدس يزيد كذلك فالحكم حينئذ أن للزوج أو الزوجة في هذه المسائل نصيبهما الأدنى، ولكل واحد من الأبوين السدس، وما يبقى فللبنت أو البنتين فصاعداً، و ذلك لأنه لا تعول الفريضة عندنا أبداً كما تقدم الكلام فيه مفصلاً.»^۱

بقیه بحث بماند برای فردا إن شاء الله تعالی ...

والحمد لله رب العالمين و صلى الله على

مُحَمَّد و آله الطاهرين

^۱ جواهر الكلام، شیخ محمد حسن نجفی جواهری، ج ۳۹، ص ۳۴۹، ط ۴۳ جلدی.



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مسئله عول و تعصیب بسیار مهم هستند زیرا بین ما و عامه در این دو مسئله اختلافات فراوانی وجود دارد و از طرفی این دو مسئله ریشه بسیاری از مسائل ارث در کتب عامه و خاصه می باشد.

در بحثمان با توفیق پروردگار متعال ابتدا فقه مقارن را مطرح می کنیم یعنی قول عامه و قول ما و دلیل آنها و دلیل خودمان را مطرح و بعد مزیت فقه خودمان را بر فقه آنها اثبات می کنیم، در این رابطه کتابهایی مثل انتصار و خلاف و تذکره و منتهی و معتبر داریم که به فقه مقارن پرداخته اند.

روزی چند نفر از فقهاء و علماء بزرگ ما در نقطه ای جمع بودند، سید محسن امین صاحب کتاب "اعیان الشیعة" و سید حسن صدر صاحب کتاب "تأسیس الشیعة لعلوم الإسلام" و حاج آقا بزرگ تهرانی صاحب کتاب "الذریعة إلى تصانیف الشیعة" و شیخ محمد حسین کاشف الغطاء صاحب کتاب "اصل الشیعة و اصولها"، اینها به کتبی برخورد کردند و دیدند اهل سنت نوشته اند شیعه یک فرقه ای در حال انقراض است و تالیفاتی ندارد و قدمتی در اسلام ندارد و بعدا بوجود آمده، خلاصه به شیعه انتقاد کرده بودند لذا این چهار نفر با هم عهد بستند که تشیع را از نظر فرهنگ و کتاب و تألیف و تصنیف و تحقیق ثابت کنند که هر کدام کتب مذکور را نوشتند.

یکی از خدمتهائی که این انقلاب و امام رضوان الله انجام داد این بود که آن کدورت و کینه ای که در طول

تاریخ بین شیعه و سنی بود را از بین برداشت و بین آنها وحدت و اتحاد بوجود آورد و این سیره اهل بیت علیهم السلام بود زیرا ائمه می دانستند دشمنان از اختلاف استفاده خواهند برد، خلاصه این چهار نفر از علماء ما برای اثبات شیعه کتب مذکور را تالیف کردند.

خب و اما کلام سید مرتضی در "الانتصار فی إنفردت الإمامیة" را می خوانیم، البته شیخ آقا بزرگ تهرانی در جلد دوم الذریعة ۱۲ کتاب بنام الانتصار نام می برد، سید مرتضی ابتدا در مورد عول و تعصیب اینطور فرموده: «اعلم أن المسائل التي تنفرد بها الإمامیة في هذا الباب يدور أكثرها و معظمها على أصول نحن نبين الكلام فيها و نستوفيه، و هي الكلام في العصبه و العول و الرد، و إذا بان أن الحق في هذه الأصول معنا دون مخالفينا بنيت المسائل الكثيرة في الفرائض عليه، و استغنيا عن التطويل بتعيين الكلام في المسائل مع رجوعهن إلى أصل واحد قد أحكمناه»^۱.

سید مرتضی در تعریف عول اینطور می فرماید: «فصل في العول: اعلم أن العول في اللغة العربية اسم للزيادة و النقصان، و هو يجري مجرى الأضداد. و إنما دخل هذا الاسم (عول) في الفرائض في الموضوع الذي ينقص فيه المال عن السهام المفروضة فيه فدخل هاهنا النقصان، و يمكن أن يكون دخوله لأجل الزيادة، لأن السهام زادت على مبلغ المال، و إذا أضيف إلى المال كان نقصانا، و إذا أضيف إلى السهام كان زيادة.

والذي تذهب إليه الشیعة الإمامیة: أن المال إذا ضاق عن سهام الورثة، فُدمَّ ذووا السهام المؤكدة من الأبوين و الزوجین على البنات و الأخوات من الأم على الأخوات

^۱ الانتصار، سید مرتضی، ج ۱، ص ۵۵۲.

من الأب و الأم أو من الأب، و جعل الفاضل عن سهامهم لمن.^۲

طبق فرمایش اهل بیت علیهم السلام برای ما روشن است که نقص بر چه کسانی باید وارد شود و زیاده نیز به چه کسانی باید داده شود اما اهل سنت نقص را بر همه وارد کرده اند و این حکم را قیاس کرده اند به صورتی که شخصی مدیون باشد و مالش وافی به دیونش نباشد که در اینصورت با نظر حاکم شرع سرشکن می شود و به همه طلبکاران ضرر و نقصان وارد می شود.

سید در ادامه می فرماید: «و ذهب ابن عباس رحمه الله إلى مثل ذلك، و قال به أيضا عطاء بن أبي رباح، و حکى الفقهاء من العامة هذا المذهب عن محمد بن علي بن الحسين الباقر، صلوات الله عليه و على آباءه الطاهرين و محمد بن الحنفية رضي الله عنه، و هو مذهب داود بن علي الأصبهاني.

و قال باقي الفقهاء: إن المال إذا ضاق عن سهام الورثة قسم بينهم على قدر سهامهم، كما يفعل في الديوان و الوصايا إذا ضاقت التركة عنها.

و الذي يدل على صحة ما ذهبنا إليه: إجماع الطائفة عليه، فإنهم لا يختلفون فيه، و قد بينا أن إجماعهم حجة.^۳

سید مرتضی در ادامه ادعای عامه در مورد تأیید عول توسط امیرالمؤمنین علیه السلام را مطرح می کند و اینطور می فرماید: «فأما دعوى المخالف أن أمير المؤمنين صلوات الله عليه كان يذهب إلى العول في الفرائض، و أنهم يروون عنه ذلك، و أنه عليه السلام سئل و هو على المنبر عن بنتين و أبوين و زوجة، فقال عليه السلام بغير روية: صار

ثمنها تسعا، فباطلة، لأننا نروي عنه صلوات الله عليه خلاف العول، و وسائطنا إليه النجوم الزاهرة من عترته، كزين العابدين و الباقر و الصادق و الكاظم صلوات الله عليهم، و هؤلاء عليهم السلام أعرف بمذهب أبيهم صلوات الله عليه ممن نقل خلاف ما نقلوه، و ابن عباس رحمه الله ما تلقى إبطال العول في الفرائض إلا عنه صلوات الله عليه.

و معولهم في الرواية عنه عليه السلام أنه كان يقول بالعول عن الشعبي و الحسن بن عماره و النخعي.

فأما الشعبي فإنه ولد في سنة ست و ثلاثين، و النخعي ولد سنة سبع و ثلاثين، و قتل أمير المؤمنين صلوات الله عليه سنة أربعين، فكيف تصح روايتهما عنه؟ و الحسن بن عماره ضعيف عند أصحاب الحديث، و لما ولي المظالم قال سليمان بن مهران الأعمش: ظالم ولي المظالم.

و لو سلم كل من ذكرناه من كل قدح و جرح، لم يكونوا بإزاء من ذكرناه من السادة القادة الذين رووا عنه عليه السلام إبطال العول.

فأما الخبر المتضمن أن ثمنها صار تسعا فإنما رواه سفيان عن رجل لم يسمه، و المجهول لا حكم له، و ما رواه عنه عليه السلام أهله أولى و أثبت.

و في أصحابنا من يتأول هذا الخبر إذا صح على أن المراد به أن ثمنها صار تسعا عندكم، أو أراد الاستفهام و أسقط حرفه، كما أسقط في مواضع كثيرة.^۴

این بخشی از کلام سید مرتضی در انتصار در مورد عول بود که به عرضتان رسید.

بقیه بحث بماند برای فردا إن شاء الله تعالی ...

والحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد و آله الطاهرين

^۲ الإنتصار، سید مرتضی، ج ۱، ص ۵۶۱.

^۳ الإنتصار، سید مرتضی، ج ۱، ص ۵۶۱.

^۴ الإنتصار، سید مرتضی، ج ۱، ص ۵۶۵.



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

عرض شد در بحث ارث دو مسئله مهم عول و تعصیب میان ما و عامه مورد بحث و اختلاف است، آنها عول را صحیح می دانند یعنی اگر ترکیه بر اساس فروض معین در قرآن تقسیم شد ولی وافی به سهام نبود ما قائلیم نقص به افراد خاصی وارد می شود بر اساس روایاتمان نقص بر متقرین به أب یا أبوین وارد می شود ولی عامه نقص را بر همه وارد می کنند، علی ای حال فعلا بحثمان در فقه مقارن می باشد.

دیروز از کتاب انتصار سید مرتضی اعلی الله مقامه مطالبی را در مورد عول و تعصیب نقل کردیم و امروز با توفیق پروردگار متعال مطالبی را از شیخ در خلاف نقل خواهیم کرد.

اگر در حوزه یک مرکزی برای فقه مقارن وجود داشت خیلی مفید و لازم و خوب بود، قبلا عرض کردیم که در زمان آیت الله بروجردی اعلی الله مقامه ایشان با شیخ محمود شلتوت ارتباط داشت و بالاخره قرار شد در جامع الأزهر مصر یک کرسی درس برای فقه جعفری نیز بنا گذاری شود و قرار شد یک نفر از قم برود و حتی گفتند تمام هزینه آن را پرداخت می کنند، خلاصه فقه مقارن بسیار مهم می باشد.

شیخ در خلاف بحث را اینطور شروع کرده: «مسألة ۸۱: العول عندنا باطل، فكل مسألة تعول علی مذهب المخالفين، فالقول عندنا فيها بخلاف ما قالوه، و به قال ابن عباس، فإنه لم يعول المسائل، و أدخل النقص علی البنات، و بنات الإبن، و الأخوات للأب

و الأم، أو للأب. و به قال مُحَمَّد بن الحنفية، و مُحَمَّد بن علي بن الحسين بن علي بن أبي طالب عليهم السلام، و داود بن علي، و أعالها جميع الفقهاء (جميع فقهاء عامه قائل به عول هستند).

مثال ذلك: زوج و أخت. للزوج النصف، و للأخت النصف بلا خلاف في هذه المسألة.

زوج و أختان، للزوج النصف، و الباقي للأختين. و عندهم تعول إلى سبعة.

معهم (أى مع الزوج والأختان) أم، للزوج النصف، و الباقي للأم، و عندهم تعول إلى ثمانية.

معهم أخ من أم تعول إلى تسعة.

معهم أخوان من أم تعول إلى عشرة.

و يقال لهذه المسألة «أم الفُروخ»، لأنها تعول بالوتر، و تعول بالشفع أيضا.

و مثل مسألة المنبرية، و هي: زوجة و أبوان و بنتان، للزوجة الثمن، و للأبوين السدسان، و الباقي للبنتين (دو خیر در وسائل داریم که مسئله منبریه در آنها بیان شده که بعدا می خوانیم).

و عندهم: للبنتين الثلثان تعول من أربعة و عشرين إلى سبعة و عشرين.

و وافقنا في إدخال الضرر علی البنتين داود بن علي.»^۱

این بخشی از کلام شیخ در خلاف بود که به عرضتان رسید.

خب و اما برای اینکه بفهمیم در مسئله عول عامه چه می گویند و ما چه می گوئیم چند مثال می زنیم تا مطلب روشن شود.

^۱ الخلاف، شیخ طوسی، ج ۴، ص ۷۳، مسئله ۸۱.

شد منتهی ما طبق اخباری که از اهل بیت علیهم السلام داریم نقص را بر مقربین آب و آبوین وارد می کنیم.

بقیه بحث بماند برای فردا إن شاء الله تعالی ...

والحمد لله رب العالمین و صلی الله علی
مُحَمَّد و آلہ الطاهرین

زنی از دنیا رفته درحالی که شوهر و آبوین و بنت واحده دارد، طبق فروض مقدره در قران زوج ربع یعنی یک چهارم و آبوین هرکدام سدس یعنی یک ششم و بنت واحده نیز نصف یعنی یک دوم می برد، طبق حساب خودمان که قبلا خواندیم در اینجا مخارج ۶ و ۴ وجود دارد، عدد ۶ و ۴ متوافقین هستند و مقسوم علیه مشترک آنها عدد ۲ می باشد لذا یکی را تقسیم بر مقسوم علیه مشترک می کنیم و خارج قسمت را ضرب در دیگری می کنیم، ۴ تقسیم بر ۲ می شود ۲ ضرب در ۶ می شود ۱۲ و ۶ تقسیم بر ۲ می شود ۳ و ضرب در ۴ می شود ۱۲، حالا دو دوازدهم برای پدر و دو دوازدهم برای مادر است و سه دوازدهم نیز برای شوهر می باشد، و پنج دوازدهم باقی مانده برای بنت واحده می باشد و در واقع کسر به بنت واحده وارد شده زیرا باید نصف یعنی شش دوازدهم ببرد اما طبق عقیده ما که از روایاتمان استفاده کرده ایم نقص را به متقرب به آب و آبوین وارد می کنیم.

خب و اما در مثال مذکور عامه علی القول بر عول صورتها را در نظر می گیرند، طبق فروض مقدره در قران دو دوازدهم سهم آب و دو دوازدهم سهم أم و سه دوازدهم سهم شوهر و شش دوازدهم سهم بنت واحده بود، حالا آنها تمام صورتها را با هم جمع می کنند $13 = 6 + 3 + 2 + 2$ و بر همه کسر وارد می کنند و مخرج جدیدی یعنی ۱۳ را به وسعت سهام بدست می آورند و بعد به زوج سه سیزدهم می دهند که ما سه دوازدهم دادیم، به آب دو سیزدهم می دهند که ما دو دوازدهم دادیم، به أم دو سیزدهم می دهند که ما دو دوازدهم دادیم، به بنت شش سیزدهم می دهند که ما پنج دوازدهم دادیم، بنابراین کاری کردند که بر همه نقص وارد



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مُحَمَّدُ بْنُ مُسْلِمٍ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ:
السَّهَامُ لَا تَعُولُ^۱.

سند حدیث: کلینی طبقه ۹ است، مُحَمَّدُ بْنُ یحییٰ أَبُو جَعْفَرٍ عَطَّارِ قَمِیٍّ از اساتید کلینی و طبقه ۸ است، اَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عِیْسَى از طبقه ۷ و بسیار جلیل القدر است، عَلِیُّ بْنُ الْحَكَمِ نیز بسیار مهم و جلیل القدر است، عَلَاءُ بْنُ رَزِینِ ثَقَفِیٍّ و از طبقه ۵ است و مُحَمَّدُ بْنُ مُسْلِمٍ نیز از طبقه ۴ است و بسیار مقام بالائی دارد. همان طور که می بینید در خبر امام باقر علیه السلام فرموده در سهام عول وجود ندارد.

خبر دوم: «وَعَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، وَعَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ، عَنِ الْفَضْلِ بْنِ شَاذَانَ جَمِيعًا، عَنِ ابْنِ أَبِي عَمِيرٍ، عَنِ عَمْرِ بْنِ أُذَيْنَةَ، عَنِ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ وَالْفَضِيلِ ابْنِ يَسَارٍ وَبُرَيْدِ الْعَجَلِيِّ وَزُرَّارَةَ بْنِ أَعِينٍ، عَنِ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: السَّهَامُ لَا تَعُولُ لَا تَكُونُ أَكْثَرَ مِنْ سِتَّةٍ وَعَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ، عَنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى بْنِ عُبَيْدٍ، عَنِ يُونُسَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ، عَنِ عَمْرِ بْنِ أُذَيْنَةَ مِثْلَ ذَلِكَ»^۲.

سند حدیث: کلینی خبر دوم را از یکی دیگر از اساتیدش یعنی علی بن ابراهیم عن ابیه نقل می کند که این نصفه سند است و نصف دیگر را باز از یکی دیگر از اساتیدش یعنی مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ نقل می کند عن فضل بن شاذان و بعد این دو نصفه سند را با کلمه "جمیعاً" به هم پیوند می دهد، عن ابن ابی عمیر، عن مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ وَالْفَضِيلِ ابْنِ يَسَارٍ وَبُرَيْدِ الْعَجَلِيِّ وَزُرَّارَةَ بْنِ

بَحْتَمَانَ در مسئله عول بود، از انتصار و خلاف نقل قول کردیم و مسئله عول و تفاوت ما و عامه در آن روشن شد، حالا آنچه که برای ما مهم است روایات وارده در باب عول می باشد که در باب ۶ و ۷ از ابواب میراث و مسائل الشیعة ذکر شده اند.

عنوان باب ۶ این است که: «بَطْلَانُ الْعَوْلِ وَانَّهُ يَجُوزُ لِلْوَارِثِ الْمُؤْمِنِ أَنْ يَأْخُذَ بِهِ مَعَ التَّقِيَّةِ إِذَا حَكَمَ لَهُ بِهِ الْعَامَّةُ».

در عنوان باب ذکر شده که "وانه يجوز للوارث المؤمن ان يأخذ به مع التقية إذا حكم له به العامة"، در واقع اشاره به قاعده "ألزموهم بما ألزموا به أنفسهم" دارد یعنی اگر ما میان عامه واقع شدیم و حکمی کردند اگر صلاح باشد و ائمه فرموده باشند ما قبول می کنیم مثلاً طلاق آنها با ما فرق دارد و شرایط طلاق ما را ندارد ولی حالا اگر آنها زنی را طلاق دادند بر ما جایز است که با او ازدواج کنیم و هكذا و در اینجا نیز می گوید اگر زمانی سنی ها خواستند چیزی از ارث به ما بدهند که در فقه ما باطل است گرفتنش برای ما اشکالی ندارد و تقیه مداراتی می باشد.

خب و اما چند خبر از باب ۶ می خوانیم:

خبر اول: «مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ، عَنِ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى، عَنِ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ، عَنِ الْعَلَاءِ بْنِ رَزِينِ، عَنِ

^۱ وسائل الشیعة، شیخ حر عاملی، ج ۱۷، ص ۴۲۱، ابواب میراث، باب

۶، حدیث ۱، ط الإسلامیة.

^۲ وسائل الشیعة، شیخ حر عاملی، ج ۱۷، ص ۴۲۱، ابواب میراث، باب

۶، حدیث ۲، ط الإسلامیة.

أعین، چون مطلب مهم بوده چندین نفر از رواة رده بالا این مسئله را از ائمه علیهم السلام سوال کرده اند لذا در این خبر چندین نفر از رواة در سند ذکر شده اند. همان طور که می بینید در این خبر نیز گفته شده در سهام عول وجود ندارد و همچنین اشاره شده که سهام فروض همان فروض مقدره در قران کریم می باشد و بیشتر از آن شش فرض (نصف و ربع و ثمن و ثلث و ثلثان و سدس) نیست درحالی که عامه بیشتر قائلند و این درست نیست.

خبر سوم: «وعنه عن محمد بن عیسی، عن یونس، عن موسی بن بکر، عن علی ابن سعید، قال: قلت لزرارة: إن بکیر بن أعین حدثني عن أبي جعفر عليه السلام أن السهام لا تعول ولا تكون أكثر من ستة، فقال: هذا ما ليس فيه اختلاف بين أصحابنا، عن أبي جعفر وأبي عبد الله عليهما السلام. ورواه الشيخ باسناده عن یونس ابن عبد الرحمن مثله»^۳.

ما همه سندهای اخبار این باب را بررسی نمی کنیم، دو خبر اول صحیح السند بودند، فعلا اخبار را می خوانیم و بعدا جمع بندی خواهیم کرد.

خبر چهارم: «وعن محمد بن یحیی، عن أحمد بن محمد، عن علي بن حديد، عن جميل ابن دراج، عن زرارة قال: أمر أبو جعفر عليه السلام أبا عبد الله عليه السلام فأقرأني صحيفة الفرائض فرأيت جل ما فيها على أربعة أسهم»^۴.

خبر سندا صحیح است.

چون ثلثان و ثلث یکی شمرده شده و گاهی نیز نیز سدس با ثلث یکی شمرده می شود لذا در خبر "أربعة أسهم" ذکر شده و اما نکته خبر این است که امام باقر علیه السلام به فرزندش امام صادق علیه السلام فرموده صحیفة الفرائض را بیاور بعدا خواهیم گفت که صحیفة الفرائض را پیغمبر صلوات الله علیه و آله فرموده و حضرت علی علیه السلام نوشته اند و دست به دست بین ائمه چرخیده و الان هم نزد امام زمان علیه السلام است و حضرت آن را با خودشان خواهند آورد، و هرگاه درگیری و اختلاف نظر بین طرفداران ائمه علیهم السلام و عامه در مسائل فقهی شدید می شده ائمه علیهم السلام صحیفة الفرائض را ارائه می دادند.

خبر پنجم: «وعن الحسين بن محمد، عن معلى بن محمد، عن الحسن بن علي الوشا عن أبان بن عثمان، عن أبي بصير، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: قرأ علي فرائض علي عليه السلام فكان أكثرهن من خمسة أسهم ومن أربعة وأكثره من ستة أسهم»^۵.

خبر ششم: «وعنه عن معلى، عن بعض أصحابنا، عن أبان بن عثمان، عن أبي مریم الأنصاري، عن أبي جعفر عليه السلام قال: إن الذي يعلم رمل عالج (تپه ای بسیار بلند از ریگ در نزدیک مکه) ليعلم أن الفرائض لا تعول على أكثر من ستة»^۶.

بقیه بحث بماند برای روز شنبه إن شاء الله تعالی ...

والحمد لله رب العالمين و صلى الله على

محمد و آله الطاهرين

^۵ وسائل الشیعة، شیخ حر عاملی، ج ۱۷، ص ۴۲۲، ابواب میراث، باب ۶، حدیث ۳، ط الإسلامیة.

^۶ وسائل الشیعة، شیخ حر عاملی، ج ۱۷، ص ۴۲۲، ابواب میراث، باب ۶، حدیث ۷، ط الإسلامیة.

^۳ وسائل الشیعة، شیخ حر عاملی، ج ۱۷، ص ۴۲۱، ابواب میراث، باب ۶، حدیث ۳، ط الإسلامیة.

^۴ وسائل الشیعة، شیخ حر عاملی، ج ۱۷، ص ۴۲۲، ابواب میراث، باب ۶، حدیث ۴، ط الإسلامیة.



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بجثمان در روایات مربوط به عول بود که عرض کردیم این اخبار در باب ۶ و ۷ از ابواب میراث ذکر شده اند.

چند خبر از باب ۶ خواندیم، خبر اول و دوم صحیح السند بودند، در این باب ۱۶ خبر ذکر شده که برخی از آنها صحیح هستند و برخی دیگر صحیح نیستند ولی چون مورد عمل فقهاء هستند ضعف آنها جبران می شود، قبلا عرض کردیم که در بحث خبر واحد دو مبنا وجود دارد، یک مبنا مثل مبنای آیت الله خوئی است که ایشان قائلند در سلسله سند باید روات را یک به یک بررسی کنیم اگر همه آنها ثقه و عادل بودند خبر را صحیح می دانیم و الا فلا و دیگر ایشان عمل فقهاء را جابر ضعف و همچنین اعراض آنها از خبر را باعث ضعف سند نمی دانند، و اما مبنای دیگران مثل آیت الله العظمی بروجردی و امام رضوان الله علیهما و همچنین ما این است که خبر واحد را اگر موجب حصول اطمینان باشد حجت می دانیم لذا عمل فقهاء و همچنین اعراض آنها را در حجیت خبر موثر می دانیم، علی ای حال در اخبار باب ۶ چند خبر ضعیف هستند منتهی چون مورد عمل فقهاء می باشند و در میان اصحاب ما اختلافی در رابطه با بطلان عول وجود ندارد لذا این اخبار برای ما حجت هستند.

اخبار باب ۶ خصوصیتی دارند و آن اینکه در سه خبر ائمه علیهم السلام به صحیفه فرائض اشاره کرده اند و صحیفه فرائض آن است که پیغمبر صلوات الله علیه و

آله املاء فرمودند و حضرت امیر علیه السلام نوشته اند و نزد ائمه علیهم السلام دست به دست چرخیده و الان نیز نزد امام زمان علیه السلام است و در این صحیفه فرائض بطلان عول که عامه قائلند ذکر شده لذا ما نیز عول را باطل می دانیم و می گوئیم نقص بر همه وارد نمی شود بلکه بر متقرب به ابوبین یا اب وارد می شود و بر زوج و زوجه و همچنین بر ابوبین هیچوقت نقص وارد نمی شود، علی ای حال چند خبر از باب ۶ خواندیم و نیازی به خواندن همه اخبار این باب نیست خودتان مراجعه و مطالعه بفرمائید.

خب و اما امروز چند خبر از باب ۷ می خوانیم، عنوان باب این است: «کیفیه القاء (کنار گذاشتن) العول ومن یدخل علیه النقص وجملة من أحكام الفرائض».

خبر اول: «عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَعْقُوبَ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ ابْنِ أَبِي عَمِيرٍ عَنْ ابْنِ أُذَيْنَةَ، قَالَ: قَالَ زُرَّارَةُ: إِذَا أُرِدْتَ أَنْ تُلْقَى الْعَوْلَ فَإِنَّمَا يَدْخُلُ النِّقْصَانُ عَلَى الَّذِينَ لَهُمُ الزِّيَادَةُ مِنَ الْوَلَدِ وَالْإِخْوَةِ مِنَ الْأَبِّ، وَأَمَّا الزَّوْجُ وَالْإِخْوَةُ مِنَ الْأُمِّ فَإِنَّهُمْ لَا يَنْقُصُونَ مِمَّا سَمِيَ لَهُمْ شَيْئًا»^۱.

خبر سندا صحیح است و رجال مذکور در سند را کاملا می شناسیم.

خبر دوم: «وَعَنْ حَمِيدِ بْنِ حَمِيدٍ (حَمِيد) بْنِ زِيَادٍ، عَنْ الْحَسَنِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ سَمَاعَةَ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَبَلَةَ، عَنْ أَبِي الْمَغْرَاءِ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مَيْمُونٍ، عَنْ سَالِمِ الْأَشْلِيِّ أَنَّهُ سَمِعَ أَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: إِنْ اللَّهُ أَدْخَلَ الْوَالِدِينَ عَلَى

^۱ وسائل الشیعة، شیخ حر عاملی، ج ۱۷، ص ۴۲۵، ابواب میراث، باب

۷، حدیث ۱، ط الإسلامیة.

الثالث؟ فقال له زُفر بن أوس البصري: فمن أول من أعال الفرائض؟ فقال: عمر بن الخطاب لما التفت الفرائض عنده ودفع بعضها بعضا فقال: والله ما أدري أيكم قدم الله وأيكم آخر وما أجد شيئا هو أوسع من أن أقسم عليكم هذا المال بالحصص، فادخل على كل ذي سهم ما دخل عليه من عول الفرائض وأيم الله لو قدم من قدم الله وآخر من آخر الله ما عالت فريضة، فقال له زفر: وأيها قدم وأيها آخر؟ فقال: كل فريضة لم يهبها الله عن فريضة إلا إلى فريضة فهذا ما قدم الله، وأما ما آخر فلكل فريضة إذا زالت عن فرضها لم يبق لها إلا ما بقي، فتلك التي آخر، فأما الذي قدم فالزوج له النصف فإذا دخل عليه ما يزيله عنه رجع إلى الربع لا يزيله عنه شيء، والزوجة لها الربع فإذا دخل عليها ما يزيلها عنه صارت إلى الثمن لا يزيلها عنه شيء، والأم لها الثلث فإذا زالت عنه صارت إلى السدس ولا يزيلها عنه شيء، فهذه الفرائض التي قدم الله، وأما التي آخر ففريضة البنات والأخوات لها النصف والثلثان، فإذا أزلتهن الفرائض عن ذلك لم يكن لهن إلا ما بقي، فتلك التي آخر، فإذا اجتمع ما قدم الله وما آخر بدئ بما قدم الله فاعطي حقه كاملا، فان بقي شيء كان لمن آخر، وإن لم يبق شيء فلا شيء له الحديث...^٤

بقية بحث بمائد براى فردا إن شاء الله تعالى... .

والحمد لله رب العالمين و صلى الله على

محمد و آله الطاهرين

جميع أهل الموارث فلم ينقصهما من السدس، وأدخل الزوج والمرأة فلم ينقصهما من الربع والثلث...^٢

خير سوم: «وعن أحمد بن محمد يعني العاصمي، عن علي بن الحسن التيمي، عن محمد بن الوليد، عن يونس بن يعقوب، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: قال أمير المؤمنين عليه السلام: الحمد لله الذي لا مقدم لما آخر، ولا مؤخر لما قدم، ثم ضرب بإحدى يديه على الأخرى ثم قال: يا أيها الأمة المتحيرة بعد نبينا لو كنتم قدمتم من قدم الله وأخرتم من آخر الله وجعلتم الولاية والوراثة لمن جعلها الله ما عال ولي الله ولا طاش سهم من فرائض الله، ولا اختلف اثنان في حكم الله، ولا تنازعت الأمة في شيء من أمر الله، ألا وعند علي عليمه من كتاب الله فذوقوا وبال أمركم وما فرطتم فيما قدمتم أيديكم وما الله بظلام للعبيد...»^٣

حديث سنداً صحيح است.

خير چهارم: «وعن محمد بن إسماعيل، عن الفضل بن شاذان، عن محمد بن يحيى عن علي بن عبد الله، عن يعقوب بن إبراهيم بن سعد، عن أبيه، عن محمد بن إسحاق عن الزهري، عن عبيد الله بن عبد الله [الرحمن] بن عتبة قال: جالست ابن عباس فعرض ذكر الفرائض في الموارث فقال ابن عباس: سبحان الله العظيم أترون أن الذي أحصى رمل عاج عددا جعل في مال نصفاً ونصفاً وثلثاً (مثلاً زنى از دنيا برود و شوهر و أخت واحده و كلاله أُمى متعدد داشته باشد) فهذان النصفان قد ذهباً بالمال فأين موضع

^٢ وسائل الشريعة، شيخ حر عاملي، ج ١٧، ص ٤٢٥، ابواب ميراث، باب

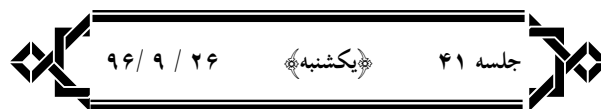
٧، حديث ٢، ط الإسلامية.

^٣ وسائل الشريعة، شيخ حر عاملي، ج ١٧، ص ٤٢٦، ابواب ميراث، باب

٧، حديث ٥، ط الإسلامية.

^٤ وسائل الشريعة، شيخ حر عاملي، ج ١٧، ص ٤٢٦، ابواب ميراث، باب

٧، حديث ٥، ط الإسلامية.



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بجثمان در روایات مربوط به عول بود که عرض کردیم این اخبار در باب ۶ و ۷ از ابواب موجبات الإرث وسائل الشيعة ذکر شده اند، دیروز چند خبر از باب ۷ را خواندیم البته اخبار باب ۶ که مربوط به عول بود را قبلاً خواندیم و این اخبار باب ۷ نیز مربوط به عول هستند منتهی با بیان دیگری.

در باب ۷ کلاً ۱۸ خبر نقل شده، صاحب وسائل ۸ خبر اول باب ۷ را پشت سر هم از کلینی نقل کرده و از خبر ۹ تا ۱۴ یعنی ۶ خبر را از تهذیب شیخ طوسی نقل کرده و خبر پانزدهم را از عیون اخبار الرضا علیه السلام شیخ صدوق نقل کرده و از خبر ۱۶ تا آخر باب یعنی ۳ خبر را از تفسیر مُحَمَّد بن مسعود عیاشی نقل کرده حالا باید ببینیم مُحَمَّد بن مسعود عیاشی کیست که صاحب وسائل از او نقل می کند.

صاحب وسائل ۳۵ هزار حدیث در وسائل نقل کرده و در اول وسائل فرموده من این احادیث را از ۱۵۰ کتاب نقل کرده ام که نصف این کتب در دستم هست و از نصف دیگر مع الواسطه نقل می کنم و یکی از کتابهایی که ایشان از آن نقل کرده همین تفسیر عیاشی می باشد، مُحَمَّد بن مسعود عیاشی از علماء بزرگ تقریباً قرن ششم هفتم بوده، آیت الله العظمی آقای خوئی در معجم رجال حدیث چهار پنج صفحه درباره عیاشی مطلب نوشته، عیاشی از اهل تسنن بوده و بعداً شیعه شده و تمکن مالی بسیار بالائی داشته و کتابخانه بسیار بزرگ و کتابهای زیادی داشته، اخبار او نوعاً از خودش

تا امام مرسل است ولی از آخرین راوی که از امام نقل کرده نقل می کند، در صفحه ۲۲۴ از جلد ۱۷ معجم رجال حدیث چند صفحه در وثاقت و عظمت عیاشی مطلب نوشته شده، آقای خوئی می فرماید طریق شیخ طوسی به عیاشی ضعیف است و طریق شیخ صدوق به عیاشی نیز ضعیف است ولی حدیث او صحیح السند است.

خب و اما خبر ۱۳ از باب ۷ این خبر است: «وباسناد عن عبيدة السلماني، عن أمير المؤمنين عليه السلام حيث سئل عن رجل مات و خلف زوجة وأبوين وابنتيه فقال عليه السلام: صار ثمنها تسعا. أقول: حمله الشيخ علي الانكار دون الاخبار، وجوز حمله على التقية لما مضى ويأتي».

سند حدیث: باسناد عیاشی از عبیده السلمانی نقل می کند، آقای خوئی عبیده سلمانی را توثیق می کند. عامه این حدیث را نقل می کنند و می گویند حضرت امیر علیه السلام نیز قائل به عول بوده! در حالی که ما عرض کردیم پیغمبر و اهل بیت علیهم السلام همگی قائل به بطلان عول هستند منتهی ما عرض می کنیم که سند خبر ضعیف است زیرا عبیده سلمانی خودش در قرن هفتم هشتم بوده و نقل خبر از حضرت امیر علیه السلام واسطه های زیادی می خواهد درحالی که فقط یک واسطه ذکر شده و ما بقیه را نمی دانیم لذا خبر از نظر سند مخدوش است و ما بقیه را نمی دانیم و بعلاوه گفتیم که آقای خوئی فرمودند طریق شیخ طوسی و شیخ صدوق به عیاشی ضعیف می باشد.

از نظر محتوی و مضمون در خبر ذکر شده که شخصی از دنیا رفته در حالی که زوجه و أبوین و دو دختر دارد که زوجه ثمن یعنی یک هشتم و أبوین هرکدام سدس

یعنی یک ششم و دو دختر هرکدام ثلثان یعنی دو سوم می برند، خب در اینجا مخرج ۸ و ۶ و ۳ داریم که ۳ و ۶ متداخلان هستند لذا کنار می گذاریم و دو مخرج ۶ و ۸ را در نظر می گیریم که باهم متوافقین هستند و هر دو بر ۲ قابل تقسیم هستند، ۶ را بر ۲ تقسیم می کنیم می شود ۳ و ضرب در ۸ می کنیم می شود ۲۴ یا ۸ را تقسیم ۲ می کنیم می شود ۴ و ضرب در ۶ می کنیم می شود ۲۴، بنابراین فریضه باید به ۲۴ قسمت تقسیم شود، حالا اگر ما باشیم طبق فقه خودمان چهار بیست و چهارم به پدر و چهار بیست و چهارم به مادر می دهیم و سه بیست و چهارم نیز به زوجه می دهیم و بقیه یعنی ۱۳ سهم باقیمانده را به دختر ها می دهیم البته کم می آید زیرا اگر عول نبود در واقع دختر ها باید ۱۶ سهم می بردند ولی خب قاعده همین است که نقص بر متقرب به أبوین وارد می شود، ما اینطور می گوئیم ولی عامه نقص را بر همه وارد می کنند، آنها مال را به ۲۷ قسمت تقسیم می کنند و طبق تقسیمی که می کنند زوجه سه بیست و هفتم یعنی تسع می برد ولذا صار تسعها ثمنا.

بقیه بحث بماند برای فردا إن شاء الله تعالی

والحمد لله رب العالمین و صلی الله علی

مُحَمَّد و آله الطاهیرین



بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

چند مثال عرض می کنیم تا بحث عول روشن شود:

مثال اول: زوج و ابوین و بنت واحده. در اینجا زوج بخاطر وجود فرزند ربع می برد و هرکدام از ابوین نیز بخاطر وجود فرزند سدس می برند و بنت واحده نصف می برد، خب طبق قاعده در اینجا ابتدا به سراغ مخارج می رویم که ۴ و ۶ و ۲ هستند، دو مخرج ۶ داریم و چونکه متماثل هستند یکی را در نظر می گیریم و همچنین ۲ در ۴ و ۶ متداخل است لذا ۲ نیز کنار می رود و ۴ و ۶ باقی می ماند که با هم متوافقین بالنصف هستند یعنی هر دو به عدد ۲ قابل قسمت هستند، حالا یکی از آنها را بر مقسوم علیه مشترک یعنی ۲ تقسیم می کنیم و حاصلش را در دیگری ضرب می کنیم، ۴ تقسیم بر ۲ می شود ۲ و ضرب در ۶ می شود ۱۲ یا ۶ تقسیم بر ۲ می شود ۳ و ضرب در ۴ می شود ۱۲ سهم تقسیم می شود، خب حالا اب و ام هرکدام دو دوازدهم می برند و زوج نیز سه دوازدهم می برد و پنج دوازدهم باقی می ماند برای بنت واحده که در واقع باید شش دوازدهم می برده، ما برحسب اخبار ائمه علیهم السلام قائلیم که نقص همیشه بر متقرب به ابوین یا اب وارد می شود و به زوج و زوجه و ابوین هیچوقت نقص وارد نمی شود و مبنای خداوند متعال نیز از اول همین بوده، این مبنا و نظر ما می باشد اما علی القول بالعول نقص بر همه بالنسبه وارد می شود لذا عامه می گویند ما بجای مخرج ها صورتها را جمع می کنیم به اینصورت که $۱۳ = ۶ + ۳ + ۲ + ۲$ و ترکه را به ۱۳ قسم تقسیم می کنند حالا زوج سه سیزدهم و اب دو سیزدهم و ام دو سیزدهم و بنت واحده شش سیزدهم می برند در واقع نقص را بر همه وارد کردند.

مثال دوم: زوج و أحد الأبوین و بنتین، در اینجا زوج بخاطر وجود اولاد ربع می برد و أحد الأبوین سدس می برد و بنتین ثلثان می برند، خب در اینجا مخارج ۴ و ۶ و ۳ داریم که ۳ در ۶ متداخل است لذا کنار می گذاریم و ۴ و ۶ می مانند که متوافقین هستند و هر دو بر عدد ۲ قابل قسمت هستند، یکی را بر مقسوم علیه مشترک تقسیم می کنیم و حاصلش را در دیگری ضرب می کنیم، ۴ تقسیم بر ۲ می شود ۲ و ضرب در ۶ می شود ۱۲ یا ۶ تقسیم بر ۲ می شود ۳ و ضرب در ۴ می شود ۱۲ یعنی ترکه به ۱۲ قسمت تقسیم می شود، حالا سهم زوج سه دوازدهم و سهم أحد الأبوین دو دوازدهم و هفت دوازدهم متعلق به بنتین می باشد که نقص بر آنها وارد شده زیرا در واقع باید هشت دوازدهم می بردند، فقه ما تبعاً لأهل بیت علیهم السلام همین است و اما علی القول بالعول صورتها با هم جمع می شوند $۱۳ = ۸ + ۲ + ۳$ و ترکه ۱۳ قسمت می شود و سه سیزدهم متعلق به زوج است و دو سیزدهم متعلق به أحد الأبوین است و هشت سیزدهم متعلق به بنتین می باشد یعنی نقص بر همه وارد شده.

خب واما حالا می رسیم به همان روایتی که دیروز از حضرت امیر علیه السلام خواندیم " صار ثمنها تسعاً " ، شخصی از دنیا رفته و زوجه و ابوین و بنتین دارد، در اینجا زوجه بخاطر وجود فرزندان ثمن می برد و ابوین نیز بخاطر وجود فرزندان هر کدام سدس می برند و بنتین نیز ثلثان می برند، سه مخرج ۸ و ۶ و ۳ داریم که ۳ در ۶ متداخل است لذا ۳ را کنار می گذاریم، ۶ و ۸ متوافقین بالنصف هستند، نصف ۶ یعنی ۳ را ضرب در ۸ می کنیم می شود ۲۴ یا نصف ۸ یعنی ۴ را ضرب در ۶ می کنیم می شود ۲۴ ، بنابراین ترکه به ۲۴ قسمت تقسیم می شود، حالا زوجه سه بیست و چهارم می برد و اب چهار بیست و چهارم و ام چهارم بیست و چهارم می برند و باقیمانده یعنی سیزده بیست و چهارم متعلق به بنتین می باشد که در

این خبر سندا ضعیف است زیرا طریق شیخ به عبیده سلمانی ضعیف است و بعلاوه این خبر به یک سند دیگر نیز نقل شده که آن هم ضعیف می باشد.

خب و اما خبر ۱۴ از همین باب ۷ نیز این خبر است: «وباسناده عن أبي طالب الأنباري، عن الحسن بن محمد بن أيوب، عن عثمان بن أبي شيبة، عن يحيى بن أبي بكر، عن شعبة، عن سماك، عن عبيدة السلماني قال: كان علي عليه السلام على المنبر فقام إليه رجل فقال: يا أمير المؤمنين رجل مات وترك ابنته وأبويه وزوجة فقال عليه السلام: صار ثمن المرأة تسعا قال سماك فقلت لعبيدة: وكيف ذلك؟ قال: إن عمر بن الخطاب وقعت في أمارته هذه الفريضة فلم يدر ما يصنع وقال للبتين الثلثان وللأبوين السدسان وللزوجة الثمن، قال: هذا الثمن باقيا بعد الأبوين والبتين، فقال له أصحاب محمد صلى الله عليه وآله: أعط هؤلاء فريضتهم للأبوين السدسان وللزوجة الثمن، وللبتين ما يبقى، فقال: فأين فريضتهما الثلثان؟ فقال: له علي عليه السلام: لهما ما يبقى، فأبى ذلك عليه عمر وابن مسعود فقال علي عليه السلام على ما رأى عمر قال عبيدة: وأخبرني جماعة من أصحاب علي عليه السلام بعد ذلك في مثلها: أنه أعطى الزوج الربع مع الابنتين وللأبوين السدسين والباقي رد علي البنتين، وذلك هو الحق وإن أباه قومنا»^۱.

عبیده سلمانی خوب است ولی تمام رجال مذکور در سند مهمل هستند و هیچکدامشان موثق نیستند و همگی ضعیف می باشند.

بقیه بحث بماند برای فردا إن شاء الله تعالی... .

والحمد لله رب العالمين و صلى الله على

محمد و آله الطاهرين

واقع باید شانزده بیست و چهارم می بردند که طبق فقه ما و روایاتی که از اهل بیت علیهم السلام رسیده نقص بر متقرب به أبوین یا آب وارد می شود ولی عامه قائل به عول هستند و نقص را به همه وارد می کنند به اینصورت که صورتها را جمع می کنند $27 = 3 + 4 + 4 + 16$ و ترکه را به ۲۷ قسمت تقسیم می کنند و در اینجا سه بیست و هفتم به زوجه و چهار بیست و هفتم به آب و چهار بیست و هفتم به أم و شانزده بیست و هفتم به بنتین می دهند که خب در اینصورت "صار ثمنها تسعا" زیرا ۳ نسبت به ۲۴ ثمن یعنی یک هشتم است و همین ۳ نسبت به ۲۷ تسع یعنی یک نهم می باشد.

خب و اما خبر ۱۳ از باب ۷ که دیروز خواندیم و مورد بحثمان بود این خبر است: «وباسناده عن عبيدة السلماني، عن أمير المؤمنين عليه السلام حيث سئل عن رجل مات و خلف زوجة وأبوين وابنتيه فقال عليه السلام: صار ثمنها تسعا.

أقول: حملة الشيخ على الإنكار دون الإخبار، وجوز حملة على التقية لما مضى ويأتي»^۱.

اهل تسنن به این خبر تکیه کرده و می گویند حضرت امیر علیه السلام نیز قائل به عول بوده درحالی که عرض کردیم سید مرتضی در انتصار فرمودند قول علی علیه السلام را باید از فرزندان نشان بپرسیم.

صاحب وسائل در ادامه خبر جوابی داده و فرموده در واقع فرمایش حضرت امیر علیه السلام استفهام انکاری می باشد نه اخبار یعنی "أصار ثمنها تسعا؟" و همچنین شیخ طوسی تجویز کرده که اصلا این قول حضرت تقیه بوده زیرا قول حضرت را فرزندانش بهتر می دانند و اهل بیت علیهم السلام عول را باطل می دانند.

^۱ وسائل الشیعة، شیخ حر عاملی، ج ۱۷، ص ۴۲۹، ابواب موجبات الإرث، باب ۷، حدیث ۱۴، ط الإسلامية.

^۱ وسائل الشیعة، شیخ حر عاملی، ج ۱۷، ص ۴۲۹، ابواب موجبات الإرث، باب ۷، حدیث ۱۳، ط الإسلامية.



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بحث عول و تعصیب یکی از مباحث مهم بین ما و اهل تسنن می باشد و در واقع یک عرصه ای برای برخورد فکر اهل بیت علیهم السلام و فکر مخالفین آنها می باشد و همانطور که مشاهده فرمودید حتی ائمه علیهم السلام در سه مورد صحیفه الفرائض را به آنها عرضه کردند ولی باز نپذیرفتند لذا صاحب جواهر می فرماید مسئله عول و تعصیب به مسئله خلافت بر می گردد که آنها اهل بیت علیهم السلام را کنار زدند و مقام آنها را غصب کردند خلاصه برخوردهای بسیار شدیدی بین طرفین بوده.

یکی از کسانی که این بحث را مبسوطا متعرض شده صاحب مسالک می باشد ایشان در بخشی از کلامشان اینطور فرموده: «و أما الجمهور فاحتجوا على إثباته بالمعقول و الأثر».

أما الأول (اثبات عقلي) فمن وجوه:

الأول: أن النقص لا بد من دخوله على الورثة على تقدير زيادة السهام، أما عند العائل فعلى الجميع، و أما عند غيره فعلى البعض، لكن النقص على بعضهم دون بعض ترجيح من غير مرجح، فكان إدخاله على الجميع عدل.

الثاني: أن التقسيط مع القصور واجب في الوصية للجماعة حينئذ كما لو أوصى لزيد بألف و لعمرو بخمسمائة و لبكر بمائة، و لم يخلف سوى مائة، فإنها تقسّط على قدر أنصبتهم، فيكون الميراث كذلك، و الجامع بينهما استحقاق الجميع التركة. و هذا الفرض من الوصية و إن أنكره منكر العول لكنّه يعترف به فيما لو أوصى بنصف تركته لواحد و بنصف لآخر و بثلاث لثالث على طريق العول، فإنه حينئذ يلتزم بالتحاص بالعول.

الثالث: أن الديان يقتسمون المال على تقدير قصوره عن دينهم بالحصص، فكذلك الوارث، و الجامع الاستحقاق للمال، و الفرق بأن لكل واحد من الديان قدرا معيناً، بخلاف الورثة، لا يفيد، لأن الورثة و إن لم يكن لكل واحد منهم قدر معين من المال إلا أن لكل واحد جزءا يجري مجرى المعين... إلى آخر كلامه»^۱.

اخبار باب ۶ و ۷ و خصوصا باب ۷ از ابواب موجبات الارث وسائل الشيعة که تعدادی از آنها را خواندیم حتما مطالعه کنید در اخبار این دو باب نظر قطعی و مخالفت اهل بیت علیهم السلام با عول ذکر شده، البته عامه خیلی تلاش کرده اند تا ثابت کنند امیرالمؤمنین علیه السلام قائل به عول بوده ولی خب دیروز بطلان حرفشان را ثابت کردیم.

صاحب جواهر بعد از ذکر مسئله عول و تعصیب اینطور می فرماید: «وقد أطنب أصحابنا في التشنيع على القول بالتعصيب والعول وكفى بوضوح بطلانه شناعة له ، وهذا غصن من شجرة إنكار الإمامة والضلال الذي أشار إليه رسول الله صلى الله عليه وآله بمفهوم قوله : " ما إن تمسكتم بهما لن تضلوا أبدا " والحمد لله الذي عافانا من ذلك ومن كثير مما ابتلى به خلقه ولو شاء لفعل.»^۲.

بنده فکر می کنم اگر اخبار باب عول و تعصیب را بخوانیم بوی جهالت و تعصب عامه در اخبار عول و تعصیب دیده می شود.

خب و اما اخبار تعصیب در باب ۸ از ابواب موجبات الارث وسائل الشيعة ذکر شده اند که چند خبر از این باب را می خوانیم:

خبر اول: «محمد بن يعقوب، عن علي بن إبراهيم، عن صالح بن السندي، عن جعفر بن بشير، عن عبد الله بن

^۱ مسالک الأفهام، شهيد ثانی، جلد ۱۳، ص ۱۱۴.

^۲ جواهر الكلام، شيخ محمد حسن نجفی جواهری، ج ۳۹، ص ۱۱۰، طبع ۴۳ جلدی.

خبر چهارم: «وباسناده عن عبد الله بن محمد بن عقيل، عن جابر أن سعد بن الربيع قتل يوم أحد وأن النبي صلى الله عليه وآله زار امرأته فجاءت بابنتي سعد فقالت: يا رسول الله إن أباهما قتل يوم أحد وأخذ عمهما المال كله ولا تنكحان إلا ولهما مال، فقال النبي صلى الله عليه وآله: سيقضي الله في ذلك فأنزل الله تعالى: " يوصيكم الله في أولادكم " ، حتى ختم الآية فدعا النبي صلى الله عليه وآله عمهما وقال: أعط الجاريتين الثلثين وأعط أمهما الثمن وما بقي فلك. أقول: قد عرفت وجهه، ويحتمل كون الحكم هنا على وجه الصلح مع رضا الوارث بذلك وإرادة تأليف قلب العم.»^۶

خبر پنجم: «محمد بن مسعود العياشي في تفسيره عن ابن سنان، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: اختلف علي بن أبي طالب عليه السلام وعثمان في الرجل يموت وليس له عصابة يرثونه وله ذو قرابة لا يرثونه ليس لهم سهم مفروض فقال علي عليه السلام: ميراثه لذوي قرابته لان الله تعالى يقول: " وأولوا الأرحام بعضهم أولى ببعض في كتاب الله وقال عثمان: اجعل ماله في بيت مال المسلمين.».

محمد جواد مغنیه در کتاب "الفقه على المذاهب الخمسة" فرموده ما عول و تعصیب را باطل می دانیم ولی مذاهب اربعه عامه همگی می گویند اگر اضافه بیاید متعلق به عصبه یعنی اشخاص مذکری که از طرف مرد به انسان مربوط هستند می باشد ولو اینکه از طبقات بعدی باشند مثلاً اگر یک دختر داشته باشد نصف می برد و الباقی را در صورتی که پدر نباشد به برادرش می دهند درحالی که برادر طبقه دوم می باشد.

بقیه بحث بماند برای فردا إن شاء الله تعالی

والحمد لله رب العالمین و صلى الله على

محمد و آله الطاهرين

بکیر، عن حسين الرزاز قال: أمرت من يسأل أبا عبد الله عليه السلام المال لمن هو؟ للأقرب؟ أو العصبية؟ فقال: المال للأقرب والعصبية في فيه التراب.»^۳

بعضی از اخبار از جهت سند ضعیف هستند ولی چون مورد عمل فقهاء ما می باشند ضعفشان جبران می شود.

خبر دوم: «قال الكليني والشيخ: وفي كتاب أبي نعيم الطحان، رواه عن شريك، عن إسماعيل بن أبي خالد، عن حكيم بن جابر، عن زيد بن ثابت أنه قال: من قضاء الجاهلية أن يورث الرجال دون النساء.»^۴

خبر سوم: «وباسناده عن أبي طالب الأنباري، عن محمد بن أحمد البريدي، عن بشير بن هارون، عن الحميدي، عن سفيان، عن أبي إسحاق، عن قارية بن مضرب قال: جلست إلى ابن عباس وهو بمكة فقلت: يا ابن عباس حديث يرويه أهل العراق عنك وطاووس مولاك يرويه أن ما أبتت الفرائض فلأولى عصبية (اشخاص مذکری که از طرف مرد به انسان مربوط هستند) ذکر، فقال: أمن أهل العراق أنت؟ قلت نعم قال: أبلغ من وراك أني أقول: إن قول الله عز وجل: " آباؤكم وأبناؤكم لا تدرون أيهم أقرب لكم نفعا فريضة من الله " ، قوله: " وأولوا الأرحام بعضهم أولى ببعض في كتاب الله " ، وهل هذه إلا فريضتان وهل أبتتا شيئاً، ما قلت هذا ولا طاووس يرويه علي، قال قارية بن مضرب: فلقيت طاووساً فقال: لا والله ما رويت هذا علي ابن عباس قط وإنما الشيطان ألقاه علي ألسنتهم قال سفيان: أراه من قبل ابنه عبد الله بن طاووس فإنه كان علي خاتم سليمان بن عبد الملك وكان يحمل علي هؤلاء حملاً شديداً يعني بني هاشم.»^۵

^۳ وسائل الشريعة، شيخ حر عاملی، ج ۱۷، ص ۴۳۱، ابواب موجبات الارث، باب ۸، حدیث ۱، ط الاسلامیة.

^۴ وسائل الشريعة، شيخ حر عاملی، ج ۱۷، ص ۴۳۱، ابواب موجبات الارث، باب ۸، حدیث ۲، ط الاسلامیة.

^۵ وسائل الشريعة، شيخ حر عاملی، ج ۱۷، ص ۴۳۲، ابواب موجبات الارث، باب ۸، حدیث ۴، ط الاسلامیة.

^۶ وسائل الشريعة، شيخ حر عاملی، ج ۱۷، ص ۴۳۳، ابواب موجبات الارث، باب ۸، حدیث ۸، ط الاسلامیة.



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

یکی از عزیزان نوشته ای در مورد بحث عول دارد که در آن عبارتی از شهید اول در لمعه نقل شده که ایشان آب را نیز جزء کسانی که نقص بر او وارد می شود ذکر کرده درحالی که ما گفتیم طبق روایاتمان در حقیقت نقصی بر آب وارد نمی شود زیرا آب فقط در جائی فریضه دارد که میت فرزند داشته باشد که در اینصورت سلس می برد و در غیر از این اصلا فریضه ندارد تا نقص بر او وارد شود بلکه از باقیمانده به او می دهند، **بله اشکال ایشان وارد است و صاحب جواهر و دیگران نیز این اشکال را بر شهید اول وارد کرده اند.**

باز نوشته شده خانمی از دنیا رفته در حالی که دو خواهر ابوینی و دو خواهر اُمی و دو برادر اُبی دارد تقسیم ارث در اینصورت چگونه می باشد؟ باید توجه داشت که هر وقت خواهر و برادر ابوینی در بین باشند دیگر به خواهر یا برادر اُبی ارث نمی رسد ولی کلاله اُمی سهم دارند که اگر یک نفر باشد یک سوم و اگر متعدد باشند یک ششم ارث می برند.

خب و اما بحثمان در تعصیب بود و عرض کردیم که ما شیعیان طبق اخباری که از اهل بیت علیهم السلام داریم قائل به عول و تعصیب نیستیم و صاحب جواهر می فرماید اخبار وارده در باب بطلان عول و تعصیب به حد تواتر رسیده و البته باید توجه داشته باشیم که مراد از تواتر در اینجا تواتر لفظی نیست بلکه مراد تواتر معنوی می باشد یعنی به اندازه ای بطلان عول و تعصیب محرز و مسلم است و با عبارات مختلفی

بطلانش در روایات ذکر شده که به حد تواتر معنوی رسیده.

اخبار عول را از باب ۶ و ۷ از ابواب موجبات الإرث وسائل الشیعة خواندیم و مورد بررسی قرار دادیم و اما اخبار تعصیب نیز در باب ۸ از ابواب موجبات الإرث ذکر شده اند که چند خبر را خواندیم و تمام این اخبار دلالت بر بطلان عول و تعصیب داشتند و مطلب بسیار واضح و روشن است و حتی ائمه علیهم السلام در مواردی برای اثبات بطلان عول و تعصیب صحیفه پیغمبر صلوات الله علیه و آله را به مخالفین ارائه کردند لذا غیر از کلام ائمه علیهم السلام لجاجت و عناد می باشد و صاحب جواهر نیز فرمودند عول و تعصیب تقریباً لجاجت و از شعون غصب خلافت و یک شاخه ای از درخت غصب خلافت می باشد.

شیخ طوسی در جلد ۴ خلاف طبع جدید از صفحه ۴۵ تا صفحه ۵۹ در مورد تعصیب بحث کرده و مثالهای فراوانی زده زیرا عامه خیلی این بحث را طولانی کرده اند، شیخ فروض عامه را ذکر کرده و بعد از آنها جواب داده که مراجعه و مطالعه بفرمائید، حالا ما یک خبر را به عنوان نمونه می خوانیم تا لجاجت آنها مشخص شود، خبر این است: «وباسناده عن أبي طالب الأنباري، عن محمد بن أحمد البريدي، عن بشير بن هارون، عن الحميدي، عن سفیان، عن أبي إسحاق، عن قارية بن مضرب قال: جلست إلى ابن عباس وهو بمكة فقلت: يا ابن عباس حديث يرويه أهل العراق عنك وطاووس مولاك يرويه أن ما أبتقت الفرائض فلأولى عصبية (اشخاص مذکری که از طرف مرد به انسان مربوط هستند) ذکر، فقال: أمن أهل العراق أنت؟ قلت نعم قال: أبلغ من وراك أني أقول:

إن قول الله عز وجل: " آباؤكم وأبناؤكم لا تدرون أيهم أقرب لكم نفعاً فريضة من الله " ، قوله: " وأولوا الأرحام بعضهم أولى ببعض في كتاب الله " ، وهل هذه إلا فريضتان وهل أبقتا شيئاً، ما قلت هذا ولا طاووس يرويه علي، قال قارية بن مضرب: فلقيت طاووساً فقال: لا والله ما رويت هذا علي ابن عباس قط وإنما الشيطان ألقاه علي ألسنتهم قال سفيان: أراه من قبل ابنه عبد الله بن طاووس فإنه كان علي خاتم سليمان بن عبد الملك وكان يحمل علي هؤلاء حملاً شديداً يعني بني هاشم.^۱

بنابراین مسئله عول و تعصیب زائیده ی لجاجت و عناد و تعصب عامه نسبت به اهل بیت علیهم السلام می باشد لذا هر قدر که اهل بیت علیهم السلام از قران و صحیفه فرائض استدلال می کردند عامه لجاجت می کردند و قبول نمی کردند از این جهت مطلب برای ما روشن می باشد. بقیه بحث بماند برای روز شنبه إن شاء الله تعالی ...

والحمد لله رب العالمین و صلی الله علی
مُحَمَّد و آله الطاهیرین

^۱ وسائل الشیعة، شیخ حر عاملی، ج ۱۷، ص ۴۳۲، ابواب موجبات الارث، باب ۸، حدیث ۴، ط الاسلامیة.



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

یکی از مسائل مهم ارث مسئله موانع ارث است، بعضی از جریان ها و رخدادها مانع از ارث می باشند یعنی در مقابل مقتضی ارث گاهی مانع بوجود می آید، علت گاهی بسیط است و گاهی مرکب می باشد، اگر علت بسیط باشد همینقدر که وجود پیدا کند معلول نیز بوجود خواهد آمد اما اگر مرکب باشند از چند چیز تشکیل می شود و باید همه اجزاء محقق بشوند تا معلول پدید آید مثلا آتش نسبت به حرارت علت تامه می باشد اما آتش نسبت به سوزاندن اینطور نیست بلکه آن چیزی که می خواهد بسوزد اولاً باید در مجاورت آتش باشد ثانياً چوب تر نباشد، اما در مانحن فیه نیز علت مرکب می باشد یعنی طبقات ارث چه نسباً و چه سبباً همگی مقتضی هستند و علت تامه نیستند یعنی در صورتی که موانعی جلوی آنها را نگیرد باعث توارث می شوند اما حالا اینکه موانع ارث چیست بحث امروزمان خواهد بود.

چند چیز مانع ارث بردن است که اولین آنها کفر می باشد، کافر از مسلمان ارث نمی برد حالا مقداری از کلام جواهر را می خوانیم تا مطلب روشن شود، صاحب جواهر اینطور می فرماید: «و علی کل حال فالکفر المانع عنه هو ما یخرج به معتقده أو قائله أو فاعله عن سمة الإسلام، فلا یرث ذمی ولا حریمی ولا مرتد ولا غیرهم من أصناف الکفار مسلماً بلا خلاف فیه بین المسلمین، بل الإجماع بقسمیه علیه، بل المنقول منه مستفیض أو متواتر کالنصوص و لا

ینعکس عندنا بل یرث المسلم الکافر أصلیاً ومرتداً فإن الإسلام لم یزده إلا عزاً، كما فی النصوص ولا ینافیہ النبوی "لا یتوارث أهل ملتین" إذ المراد نفیة من الطرفين، بأن یرث کل منهما الآخر، كما ورد تفسیره بذلك فی بعضها لا أن المراد منه نفیة إرث المسلم للکافر، خلافاً لأكثر أهل الخلاف و هو كما ترى...الی آخر کلامه»^۱.

تفاوت مهم میان ما و اهل تسنن در این است که آنها می گویند هیچکدام از کافر و مسلمان از یکدیگر ارث نمی برند ولی ما می گوئیم کافر از مسلمان ارث نمی برد ولی مسلمان از کافر ارث می برد.

خب و اما در مورد خبر "لا یتوارث أهل ملتین" ما می گوئیم که باب تفاعل است یعنی هر دو از همدیگر ارث نمی برند ولی از طرفی روایات کثیره ای داریم که به طور خاص می گویند مسلمان از کافر ارث می برد و همین روایات تکیه گاه ما می باشند.

خب و اما شیخ طوسی در خلاف اینطور می فرماید: «مسألة ۱۶ : لا یرث الکافر المسلم بلا خلاف.

و عندنا: أن المسلم یرث الکافر قریباً کان أو بعیداً. و به قال فی الصحابة- علی روایة أصحابنا- علی علیه السلام، و علی قول المخالفین: معاذ بن جبل، و معاویة بن أبی سفیان. و به قال مسروق، و سعید، و عبد الله بن معقل، و مُحَمَّد بن الحنفیة، و مُحَمَّد بن علی الباقر علیه السلام، و إسحاق بن راهویه.

و قال الشافعی: لا یرث المسلم الکافر. و حکوا ذلك عن علی علیه السلام، و عمر، و عبد الله بن

^۱ جواهر الکلام، شیخ محمد حسن نجفی جواهری، ج ۳۹، ص ۱۵، ط ۴۳ جلدی.

وقال الأربعة : لا يرث»^۴.

در صفحه ۳۴۷ از جلد ۲ کتاب "بداية المجتهد و نهایة المقتصد" نیز این بحث مفصلاً مطرح شده و احادیثی نیز نقل شده که فردا بحث خواهیم کرد إن شاء الله تعالی.....

والحمد لله رب العالمين و صلى الله على
محمد و آله الطاهرين

مسعود، و عبد الله بن عباس، و زيد بن ثابت و الفقهاء كلهم.

دلیلنا: إجماع الفرقة و أخبارهم.

و أيضا قول النبي صلى الله عليه و آله : "الإسلام يعلو و لا يعلو عليه".

و روى معاذ بن جبل: قال: سمعت رسول الله -صلى الله عليه و آله - يقول: "الإسلام يزيد و لا ينقص".

و ما رواه المخالفون من قول النبي صلى الله عليه و آله: "لا يتوارث أهل ملتين" صحيح، لأن ذلك لا يكون إلا بثبوت التوارث بين كل واحد من صاحبه، و ذلك لا نقوله.

و يدل على صحة ما قلناه، قوله تعالى: "يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثِيَيْنِ" و قوله: "و لَكُمْ نِصْفُ مَا تَرَكَ أَزْوَاجُكُمْ" و قوله: "لِلرِّجَالِ نِصِيبٌ مِّمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَ الْأَقْرَبُونَ وَ لِلنِّسَاءِ نِصِيبٌ مِّمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَ الْأَقْرَبُونَ"، فهو على عمومته إلا ما أخرججه الدليل»^۲.

سید مرتضی در انتصار اینطور می فرماید: «مسألة ۳۲۳: و مما انفردت به الإمامية: عن أقوال باقي الفقهاء في هذه الأزمان القريبة، و إن كان لها موافق متقدم الزمان: القول بأن المسلم يرث الكافر و إن لم يرث الكافر المسلم.»^۳.

محمد جواد مغنیه در کتاب "الفقه على المذاهب الخمسة" اینطور می فرماید: «اتفقوا على أنّ غير المسلم لا يرث المسلم. و اختلفوا هل يرث المسلم من غير المسلم؟ قال الإمامية: يرث.

^۲ الخلاف، شيخ طوسی، ج ۴، ص ۲۳، مسئله ۱۶.

^۳ انتصار، سید مرتضی، ص ۵۸۷، مسئله ۳۲۳.

^۴ الفقه على المذاهب الخمسة، شيخ محمد جواد مغنیه، ص ۴۹۹.



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

دیروز عرض کردیم یکی از موانع ارث کفر می باشد، روایات مربوط به این بحث را امروز می خوانیم، اخبار مذکور در باب اول از ابواب موانع ارث وسائل الشیعة ذکر شده که تعدادی از آنها را می خوانیم، عنوان باب این است: «أن الكافر لا يرث المسلم ولو ذميا، والمسلم يرث المسلم والكافر».

خبر اول: «محمد بن علي بن الحسين، باسناده عن الحسن بن محبوب، عن أبي ولاد، قال: سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: المسلم يرث امرأته الذمية، وهي لا ترثه. ورواه الكليني، عن علي بن إبراهيم، عن أبيه، عن ابن أبي عمير، وعن ابن محبوب جميعا. ورواه الشيخ باسناده، عن علي بن إبراهيم، عن أبيه، عن ابن محبوب مثله»^۱.

شیخ صدوق از طبقه ۱۰ و حسن بن محبوب از أجالای طبقه ۶ است و بین آنها وسائط وجود دارد که در واقع شیخ این خبر را از کتاب حسن بن محبوب گرفته و بعد در آخر کتاب طریق خود و وسائط را ذکر کرده و همچنین در اواخر جلد دوم جامع الروات طرق صدوق به زوات ذکر شده که برای نمونه من همین طریق صدوق که در خبر ذکر شده را از جامع الروات جلد ۲ صفحه ۵۳۳ نوشته ام که طریق الصدوق إلى حسن بن محبوب صحیح، ابی ولاد اسمش حفص بن سالم است که ثقه و جلیل القدر می باشد، خبر در أعلى درجه صحت قرار دارد و مشایخ ثلاثه آن را نقل کرده اند.

خبر دوم: «وعنه، عن الحسن بن صالح، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: المسلم يحجب الكافر ویرثه، والكافر لا يحجب المسلم ولا یرثه. ورواه الكليني، عن محمد بن يحيى، عن أحمد بن

محمد، عن ابن محبوب. ورواه الشيخ باسناده، عن أحمد بن محمد مثله»^۲.

خبر سوم: «وباسناده، عن الحسن بن علي الخزاز، عن أحمد بن عائد، عن أبي خديجة، عن أبي عبد الله عليه السلام، قال: لا يرث الكافر المسلم، وللمسلم أن يرث الكافر إلا أن يكون المسلم قد أوصى للكافر بشئ، ورواه الشيخ أيضا، باسناده عن الحسن بن علي الخزاز مثله»^۳.

خبر چهارم: «وباسناده عن محمد بن سنان، عن عبد الرحمن بن أعين، عن أبي جعفر عليه السلام في النصراني يموت، وله ابن مسلم، أیرثه؟ قال: نعم، إن الله عز وجل، لم يزدنا بالاسلام، إلا عزا، فنحن نرثهم وهم لا يرثونا. ورواه الكليني عن علي بن إبراهيم، عن محمد بن عيسى، عن يونس، عن موسى بن بكر، عن عبد الله ابن أعين. ورواه الشيخ باسناده عن يونس بن عبد الرحمن مثله»^۴.

خبر پنجم: «وباسناده عن زرعة، عن سماعة، عن أبي عبد الله قال: سألته عن المسلم هل يرث المشرك؟ قال: نعم فأما المشرك فلا يرث المسلم. ورواه الكليني بالسند السابق. ورواه الشيخ باسناده عن يونس، عن زرعة، عن سماعة قال: سألت أبا عبد الله عليه السلام عن الرجل المسلم هل يرث المشرك؟ قال: نعم ولا يرث المشرك المسلم»^۵.

خبر ششم: «وباسناده عن موسى بن بكر، عن عبد الرحمن بن أعين، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: لا يتوارث أهل ملتین نحن نرثهم ولا يرثونا إن الله عز وجل لم يزدنا بالاسلام إلا عزا»^۶.

^۱ وسائل الشیعة، شیخ حر عاملی، ج ۱۷، ص ۳۷۴، ابواب موانع ارث، باب ۱، حدیث ۲، ط الإسلامية.

^۲ وسائل الشیعة، شیخ حر عاملی، ج ۱۷، ص ۳۷۴، ابواب موانع ارث، باب ۱، حدیث ۳، ط الإسلامية.

^۳ وسائل الشیعة، شیخ حر عاملی، ج ۱۷، ص ۳۷۵، ابواب موانع ارث، باب ۱، حدیث ۴، ط الإسلامية.

^۴ وسائل الشیعة، شیخ حر عاملی، ج ۱۷، ص ۳۷۵، ابواب موانع ارث، باب ۱، حدیث ۵، ط الإسلامية.

^۵ وسائل الشیعة، شیخ حر عاملی، ج ۱۷، ص ۳۷۵، ابواب موانع ارث، باب ۱، حدیث ۶، ط الإسلامية.

^۱ وسائل الشیعة، شیخ حر عاملی، ج ۱۷، ص ۳۷۴، ابواب موانع ارث، باب ۱، حدیث ۱، ط الإسلامية.

بعدا خواهیم گفت چند خبر داریم که بر این مطلب دلالت دارند که همگی حمل بر تقیه می شوند و این خبر را اینطور معنی کرده اند که هر دو از هم ارث نمی برند بلکه ما از کافر ارث می بریم ولی او از ما ارث نمی برد.

خبر هفتم: «وباسناده عن عاصم بن حمید، عن مُحَمَّد بن قیس، عن أبي جعفر عليه السلام قال: سمعته يقول: لا يرث اليهودي والنصراني المسلمین ویرث المسلمون اليهود والنصارى. ورواه الكليني عن علي بن إبراهيم، عن أبيه، عن ابن أبي نجران عن عاصم بن حمید نحوه. ورواه الشيخ باسناده عن علي بن إبراهيم مثله، إلا أنه قال: ویرث المسلم اليهودي والنصراني.»^۷

از اول باب تا خبر ۱۳ همگی از شیخ صدوق نقل شده اند و خبر ۱۳ این خبر است: «قال: وقيل له: رجل نصراني فجر بامرأة مسلمة فأولدها غلاما ثم مات النصراني وترك مالا من يرثه؟ قال: يكون ميراثه لابنه من المسلمین قيل له: كان الرجل مسلما وفجر بامرأة يهودية فولدت منه غلاما فمات المسلم لمن يكون ميراثه؟ قال: ميراثه لابنه من اليهودية. أقول: هذا محمول على التقية لما يأتي في ولد الزنا.»^۸

صاحب وسائل خبر ۱۴ باب را از کلینی نقل کرده، خبر ۱۴ این خبر است: «مُحَمَّد بن يعقوب، عن علي بن إبراهيم، عن أبيه، عن ابن أبي عمير عن جميل، وهشام، عن أبي عبد الله عليه السلام أنه قال: فيما روى الناس عن النبي صلى الله عليه وآله أنه قال: لا يتوارث أهل ملتين قال: نرثهم ولا يرثونا إن الاسلام لم يزده في حقه إلا شدة. مُحَمَّد بن الحسن باسناده عن علي بن إبراهيم مثله إلا أنه قال: إن الاسلام لم يزده إلا عزا في حقه.»^۹

صاحب وسائل از خبر ۱۵ باب تا آخر را از شیخ طوسی نقل می کند، خبر ۱۵ باب این خبر است: «وباسناده عن

علي بن الحسن بن فضال، عن مُحَمَّد بن عبد الله بن زرارة. عن القاسم بن عروة، عن أبي العباس قال: سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: لا يتوارث أهل ملتين يرث هذا هذا ويرث هذا هذا إلا أن المسلم يرث الكافر والكافر لا يرث المسلم.»^{۱۰}

مجموعا ۲۴ خبر در این باب وجود دارد که دسته بندی می شوند: طائفه ای دال بر دو مطلب هستند؛ اول عدم ارث کافر از مسلمان و دوم ارث بردن مسلمان از کافر که اخبار ۱ و ۲ و ۳ و ۴ و ۵ و ۶ و ۷ و ۱۷ بر این دو مطلب دلالت دارند.

طائفه دوم دلالت دارند بر اینکه کافر از مسلمان ارث نبرد ولی مسلمان از کافر ارث ببرد و این مقتضای عزت اسلام می باشد و حتی این اخبار رد بر قول عامه که فائند توارث بین ملتین نیست می باشد که اخبار ۴ و ۶ و ۱۴ بر این مطلب دلالت دارند.

طائفه سوم دلالت دارند بر اینکه کافر از مسلمان ارث نمی برد که خبر ۱ از باب ۳ بر این مطلب دلالت دارد.

طائفه چهارم قول پیغمبر صلوات الله علیه را تفصیل می کنند به این بیان که اهل ملتین ارث نمی برند یعنی هر دو از هم ارث نمی برند و إلا ما از کفار ارث می بریم که خبر ۱۴ و ۱۷ بر این مطلب دلالت دارند.

طائفه پنجم اخبار ۱۲ و ۲۱ و ۲۲ و ۲۳ می باشند که دلالت دارند بر اینکه ما نیز از آنها ارث نمی بریم که اینها محمول بر تقیه می باشند و معرض عنها هستند و فقهاء ما به آنها عمل نکرده اند.

بقیه بحث بماند برای فردا إن شاء الله تعالی... .

والحمد لله رب العالمين و صلى الله على

مُحَمَّد و آله الطاهرين

^۷ وسائل الشريعة، شيخ حر عاملی، ج ۱۷، ص ۳۷۵، ابواب موانع ارث،

باب ۱، حدیث ۷، ط الإسلامیة.

^۸ وسائل الشريعة، شيخ حر عاملی، ج ۱۷، ص ۳۷۶، ابواب موانع ارث،

باب ۱، حدیث ۱۳، ط الإسلامیة.

^۹ وسائل الشريعة، شيخ حر عاملی، ج ۱۷، ص ۳۷۶، ابواب موانع ارث، باب ۱،

حدیث ۱۴، ط الإسلامیة.

^{۱۰} وسائل الشريعة، شيخ حر عاملی، ج ۱۷، ص ۳۷۷، ابواب موانع ارث، باب

۱، حدیث ۱۵، ط الإسلامیة.



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَعُمْدَةُ مَالِكٍ وَمَنْ قَالَ بِقَوْلِهِ مَا رَوَى الثَّقَاتُ عَنْ عَمْرِو بْنِ شُعَيْبٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: «لَا يَتَوَارَثُ أَهْلُ مِلَّتَيْنِ».

وَعُمْدَةُ الشَّافِعِيِّ وَالْحَنَفِيِّ قَوْلُهُ عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ: «لَا يَرِثُ الْمُسْلِمُ الْكَافِرَ وَلَا الْكَافِرُ الْمُسْلِمَ»، وَذَلِكَ أَنَّ الْمَفْهُومَ مِنْ هَذَا بِدَلِيلِ الْخُطَابِ أَنَّ الْمُسْلِمَ يَرِثُ الْمُسْلِمَ وَالْكَافِرَ يَرِثُ الْكَافِرَ. وَالْقَوْلُ بِدَلِيلِ الْخُطَابِ فِيهِ ضَعْفٌ وَخَاصَّةٌ هُنَا.^۱

خب در اینجا لازم است که بدانیم اهل بیت علیهم السلام به قول پیغمبر صلوات الله علیه و آله آشنا تر هستند تا اهل سنت که به قول پیغمبر اعتماد کرده اند و اینطور فتاوی مختلف و متفاوتی داده اند، اهل بیت علیهم السلام فرمودند مراد پیغمبر این بود که کافر از مسلمان ارث نمی برد اما دیگر منظورشان این نبوده که مسلمان نیز از کافر ارث نمی برد بلکه عزت و شرافت و کرامت مسلمان همه جا کارگشاست و اثر دارد لذا اهل بیت علیهم السلام فرمودند مسلمان از کافر ارث می برد ولی کافر از مسلمان ارث نمی برد و حتی ما قائلیم مسلمان هم از کافر ارث می برد و هم باعث حجر کفار دیگر می شود.

شهادت ثانی در مسالک اینطور فرموده: «و خالف فيه أكثر العامة، و رووا أن النبي صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله قَالَ: «لَا يَتَوَارَثُ أَهْلُ مِلَّتَيْنِ».

و أجيب بأنه- مع تسليمه- محمول على نفي التوارث من الجانبين، لأن التفاعل يقتضي ذلك، و هو لا ينفي ثبوته من أحد الطرفين. و قد ورد هذا الجواب مصرّحاً في رواية أبي العباس قال: «سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: لا يتوارث أهل ملتين، يرث هذا هذا، و لا يرث هذا هذا، إن المسلم يرث الكافر، و الكافر لا يرث المسلم».^۲

اخباری که دلالت داشتند بر اینکه مسلمان از کافر ارث می برد ولی کافر از مسلمان ارث نمی برد را خواندیم و دسته بندی کردیم در عین حال باید به قول عامه نیز توجه داشته باشیم چون مبنای آیت الله العظمی آقای بروجردی این بود که اخبار ما به آنچه که عامه می گویند نظر دارند لذا بهتر این است که ببینیم عامه چه می گفتند و ائمه در مقابل آنها چه می فرمودند و در واقع ما بعد از پیغمبر صلوات الله علیه و آله باید به اهل بیت علیهم السلام مراجعه کنیم زیرا آنها بهتر از هر کسی قول پیغمبر و قران را می دانند و آگاهی دارند.

یکی از کتابهایی که آیت الله بروجردی خیلی از آن نقل می کرد "بداية المجتهد و نهاية المقتصد" تالیف ابن رشد اندلسی بود، صاحب بداية المجتهد در بخشی از کتاب الارث از ائمه اربعه اهل سنت و تابعین آنها اینطور نقل قول کرده: «وَأَجْمَعُوا عَلَى تَوْرِيثِ أَهْلِ الْمِلَّةِ الْوَاحِدَةِ بَعْضُهُمْ بَعْضًا.

وَاخْتَلَفُوا فِي تَوْرِيثِ الْمِلَلِ الْمُخْتَلِفَةِ، فَذَهَبَ مَالِكٌ وَجَمَاعَةٌ إِلَى أَنَّ أَهْلَ الْمِلَلِ الْمُخْتَلِفَةِ لَا يَتَوَارَثُونَ كَالْيَهُودِ وَالنَّصَارَى، وَبِهِ قَالَ أَحْمَدُ وَجَمَاعَةٌ.

وَقَالَ الشَّافِعِيُّ، وَأَبُو حَنِيفَةَ، وَأَبُو ثَوْرٍ، وَالثَّوْرِيُّ، وَدَاوُدُ وَغَيْرُهُمْ: الْكُفَّارُ كُلُّهُمْ يَتَوَارَثُونَ.

وَكَانَ شُرَيْحٌ، وَابْنُ أَبِي لَيْلَى وَجَمَاعَةٌ يَجْعَلُونَ الْمِلَلَ الَّتِي لَا تَتَوَارَثُ ثَلَاثًا: النَّصَارَى وَالْيَهُودَ وَالصَّابِئِينَ مِلَّةً، وَالْمَجُوسَ وَمَنْ لَا كِتَابَ لَهُ مِلَّةً، وَالْإِسْلَامَ مِلَّةً. وَقَدْ رَوَى عَنِ ابْنِ أَبِي لَيْلَى مِثْلَ قَوْلِ مَالِكٍ.

^۱ بداية المجتهد و نهاية المقتصد، ابن رشد الحفيد، ج ۴، ص ۱۳۷، ط دار الحديث قاهره.

^۲ مسالک الإفهام، شهید ثانی، ج ۱۳، ص ۲۲.



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بعضی از آقایان فرمودند مسئله ای در ارث وجود دارد بنام "مناسخات" چطور در بحث حساب متعرض این بحث نشدید؟ بله باب مناسخات ذکر شده و آن یعنی اینکه شخصی از دنیا برود و وراثت تصمیم بگیرند طبق مطالبی که در مورد حساب عرض کردیم ترکه را تقسیم کنند اما قبل از تقسیم و تصرف یکی از وراثت فوت کند در اینجا گفته اند اگر بشود باید روی قواعد حساب هر دو را با هم یک بار تقسیم کنیم که به این مناسخات گفته می شود و ممکن است گاهی پیش بیاید، خلاصه این مطلبی است که بعداً به عرضتان خواهد رسید.

خب و اما تمه بحث قبلی در این است که هیچوقت کافر از مسلمان ارث نمی برد ولی برعکس مسلمان هم از کافر ارث می برد و هم مانع ارث بردن کفار دیگر می شود حتی اگر مسلمان در طبقات بعدی ارث باشد و حتی اگر در طبقات ارث هم نباشد بلکه مثلاً یک وارث مسلمانی از ولاء عتق یا ولاء ضمان جریره داشته باشد فقط او از مسلمان ارث می برد و کفار ولو اینکه در طبقات ارث باشند از مسلمان ارث نمی برند بنابراین هیچوقت کافر از مسلمان ارث نمی برد و حتی اگر مسلمان از دنیا برود و هیچ وارث مسلمانی نداشته باشد امام علیه السلام وارث او خواهد بود، در مستند الشیعة ذکر شده که در واقع شارع مقدس خواسته که عظمت اسلام را نشان بدهد و یک عقوبتی برای کفار قرار بدهد لذا مسلمان از کافر ارث می برد ولی کافر به هیچ وجه از مسلمان ارث نمی برد. چند مسئله در این رابطه وجود دارد که از روایات استفاده می شود لذا اخبار را می خوانیم تا مطلب روشن شود:

خبر اول: «مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بِإِسْنَادِهِ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَجْبُوبٍ، عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ، عَنْ عَبْدِ الْمَلِكِ بْنِ أَعْيُنٍ وَمَالِكِ بْنِ أَعْيُنٍ جَمِيعًا، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ نَصْرَانِي مَاتَ وَوَلَهُ ابْنٌ أَخٌ مُسْلِمٌ وَابْنٌ أُخْتِ مُسْلِمٍ وَوَلَهُ أَوْلَادٌ وَزَوْجَةٌ نَصْرَانِي فَقَالَ: أَرَى أَنْ يُعْطِيَ ابْنُ أُخِيهِ الْمُسْلِمِ ثَلَاثِي مَا تَرَكَهُ وَيُعْطَى ابْنُ أُخْتِهِ الْمُسْلِمِ ثَلَاثُ مَا تَرَكَ إِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ وَلَدٌ صَغَارًا، فَإِنْ كَانَ لَهُ وَلَدٌ صَغَارًا فَإِنَّ عَلِيَّ الْوَارِثِينَ أَنْ يَنْفَقَا عَلَى الصَّغَارِ مِمَّا وَرِثَا عَنْ أَبِيهِمْ حَتَّى يَدْرِكُوا، قِيلَ لَهُ: كَيْفَ يَنْفَقَانِ عَلَى الصَّغَارِ؟ فَقَالَ: يُخْرَجُ وَارِثُ الثَّلَاثِينَ ثَلَاثِي النِّفْقَةِ وَيُخْرَجُ وَارِثُ الثَّلَاثِ ثَلَاثُ النِّفْقَةِ فَإِذَا أُدْرِكُوا قَطَعُوا النِّفْقَةَ عَنْهُمْ، قِيلَ لَهُ: فَإِنْ أَسْلَمَ أَوْلَادُهُ وَهُمْ صَغَارًا؟ فَقَالَ: يَدْفَعُ مَا تَرَكَ أَبُوهُمْ إِلَى الْإِمَامِ حَتَّى يَدْرِكُوا، فَإِنْ أَمْتَمُوا عَلَى الْإِسْلَامِ إِذَا أُدْرِكُوا دَفَعَ الْإِمَامُ مِيرَاثَهُ إِلَيْهِمْ، وَإِنْ لَمْ يَتِمُوا عَلَى الْإِسْلَامِ إِذَا أُدْرِكُوا دَفَعَ الْإِمَامُ مِيرَاثَهُ إِلَى ابْنِ أُخِيهِ وَابْنِ أُخْتِهِ الْمُسْلِمِينَ، يَدْفَعُ إِلَى ابْنِ أُخِيهِ ثَلَاثِي مَا تَرَكَ وَيَدْفَعُ إِلَى ابْنِ أُخْتِهِ ثَلَاثُ مَا تَرَكَ. وَرَوَاهُ الْكَلْبِيُّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، وَعَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ. وَعَنْ عِدَّةٍ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ جَمِيعًا، عَنْ ابْنِ مَجْبُوبٍ، عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ، عَنْ مَالِكِ بْنِ أَعْيُنٍ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ. وَرَوَاهُ الشَّيْخُ بِإِسْنَادِهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَجْبُوبٍ نَحْوَهُ.»^۱

حدیث را صاحب وسائل و سائل از من لایحضره الفقیه گرفته، صدوق طبقه ۱۰ و حسن بن محبوب طبقه ۶ است و صدوق خبر را از کتاب او گرفته و قبلاً گفتیم که اسناد صدوق به حسن بن محبوب صحیح می باشد، هشام بن سالم خیلی خوب است، عبد الملک بن أعین و مالک بن أعین برادر هستند و بیت أعین یک بیت خیلی مهم و خوبی می باشد و سید بحر العلوم در جلد اول کتاب

^۱ وسائل الشیعة، شیخ حر عاملی، ج ۱۷، ص ۳۷۹، ابواب موجبات الإرث، باب ۲، حدیث ۱، ط الإسلامیة.

خبر دوم از باب سوم از ابواب موجبات الارث می باشد، خبر این است: «مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ وَعَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، وَعَنْ عِدَّةٍ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ جَمِيعًا، عَنْ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ رِثَابٍ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ يَعْنِي الْمُرَادِيَّ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ رَجُلٍ مُسْلِمٍ مَاتَ وَلَهُ أُمٌ نَصْرَانِيَّةٌ وَلَهُ زَوْجَةٌ وَوَلَدٌ مُسْلِمُونَ فَقَالَ: إِنْ أَسْلَمَتْ أُمُّهُ قَبْلَ أَنْ يُقْسَمَ مِيرَاثُهُ أُعْطِيَتْ السُّدُسَ قُلْتَ: فَإِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ امْرَأَةٌ وَلَا وَلَدٌ وَلَا وَارِثٌ لَهُ سَهْمٌ فِي الْكِتَابِ مُسْلِمِينَ وَلَهُ قِرَابَةٌ نَصَارَى مِمَّنْ لَهُ سَهْمٌ فِي الْكِتَابِ لَوْ كَانُوا مُسْلِمِينَ لِمَنْ يَكُونُ مِيرَاثُهُ؟ قَالَ: إِنْ أَسْلَمَتْ أُمُّهُ فَانْ مِيرَاثُهُ لَهَا، وَإِنْ لَمْ تَسْلَمْ أُمُّهُ وَأَسْلَمَ بَعْضُ قِرَابَتِهِ مِمَّنْ لَهُ سَهْمٌ فِي الْكِتَابِ فَانْ مِيرَاثُهُ لَهَا، فَإِنْ لَمْ يَسْلَمْ أَحَدٌ مِنْ قِرَابَتِهِ فَانْ مِيرَاثُهُ لِلْأَمَامِ. وَرَوَاهُ الصَّدُوقُ وَالشَّيْخُ بِإِسْنَادِهِمَا عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ مِثْلَهُ.»^۳

کلینی این خبر را با چند نصفه سند نقل کرده و بعد به هم پیوند داده و شیخ صدوق و شیخ طوسی نیز این خبر را نقل کرده اند بنابراین مشایخ ثلاثه این خبر را نقل کرده اند. توضیح مطلب مذکور در خبر بماند برای فردا این شاء الله تعالی ...

والحمد لله رب العالمين و صلى الله على

مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

الفوائد الرجالية بیوت شیعه را ذکر کرده، این دو نفر جمیعاً از امام باقر علیه السلام نقل کرده اند.

این از روایاتی است که در آن از اول تا آخر مسلم گرفته شده که باید در جامعه امامی باشد و امام رضوان الله علیه نیز فرمودند امام علاوه بر بیان احکام در واقع قوه مجریه احکام الهی نیز می باشد.

یک بحثی در اینجا پیش می آید و آن اینکه وقتی شخصی از دنیا رفت همان لحظه اموالش به وراثت منتقل می شود حالا آیا ما می توانیم مالش را نگه داریم تا ببینیم بعداً ورثه صغار مسلمان می شوند یا نه؟ این یک بحثی مخصوص ماست، علامه در مختلف این بحث را مطرح کرده، البته خود صاحب وسائل نیز در پاورق خبر مذکور مطالبی را در این رابطه ذکر کرده و اینطور فرموده: «ذهب أكثر الأصحاب خصوصاً المتقدمین منهم كالشيخين والصدوق والاتباع كما نقله الشهيد الثاني إلى العمل بمضمون هذا الحديث ووصفه جماعة من المحققين بالصحة كالعلامة في المختلف والشهيد في الدروس والشرح وغيرهما، واستثنوا هذه الصورة من حكم الإسلام بعد القسمة، وبعضهم حمله على الاستحباب كالعلامة في المختلف والمحقق وجه الحديث تارة بأن المانع الكفر وهو مفقود في الأولاد إذ لا يصدق عليهم الكفر حقيقة، وتارة بأن الأولاد أظهروا الإسلام لكن لما لم يعتد به لصغرهم كان إسلامهم مجازياً بل قال بعضهم بصحة إسلام الصغير فكان كإسلام الكبير في المراعاة وتارة بأن المال لم يقسم حتى بلغوا واحملوا، وذكروا لهذا الوجوه مناقشات يطول بيانها ولا حاجة إلى ذلك لتصريح النص وعدم المعارض وعدم تحقق كفر الصغير ومنافاته للعدل بل لنص كل مولود يولد على الفطرة وغير ذلك، وحينئذ فليس هنا معارض خاص ولا عام، والله أعلم.»^۲

^۳ وسائل الشیعة، شیخ حر عاملی، ج ۱۷، ص ۳۸۰، ابواب موجبات الإرث، باب ۳، حدیث ۱، ط الإسلامية.

^۲ وسائل الشیعة، شیخ حر عاملی، ج ۱۷، ص ۳۷۹، ابواب موجبات الإرث، باب ۲، پاورق حدیث ۱، ط الإسلامية.



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

امروز میلاد پر برکت امام حسن عسکری علیه السلام می باشد که تبریک عرض می کنیم، در سفینه البحار حدیثی از حضرت نقل شده که فرمودند: ﴿قال أبو محمد العسکری علیه السلام: إنَّ الوصول إلى الله عزَّ و جلَّ سفر لا یدرک إلاَّ بامتطاء (مطیه یعنی مرکب) اللیل .

أقول: امتطاء اللیل أي أخذ اللیل مطیة، و الظاهر أنَّ المراد منه القيام و التهجُّد فی اللیل و الدعاء و الاستغفار و تلاوة القرآن و المناجاة مع الله و نحو ذلك من العبادات فیهِ»^۱.

خب و اما در مورد عیاشی سوال شده که در چه قرنی می زیسته، مُجَدَّب بن مسعود عیاشی از علماء بزرگ ماست و دارای تألیفات بسیاری می باشد البته اول از اهل تسنن بوده و بعداً برگشته و شیعه شده و زحمت زیادی کشیده، او امکانات مالی فراوانی داشته و کتابخانه بسیار بزرگ و مفصلی داشته، در کتاب "الکنی والألقاب" تألیف محدث قمی رحمة الله علیه خیلی از عیاشی تمجید شده و قابل تمجید هم می باشد البته ایشان نوشته که در چه سالی از دنیا رفته، در بحث ما اخبار ۹ و ۱۰ و ۱۱ از باب ۸ از ابواب موجبات الإرث را از عیاشی نقل کردیم، از نظر سند اخبار او به این صورت است که مثلاً از زراره نقل کرده درحالی که با او هم عصر نبوده و همینطور با روات دیگری که از آنها نقل کرده نیز هم عصر نبوده و طریق او به آن روات مشخص نیست، عیاشی در واقع این اخبار را از کتب أخذ کرده ولی خب از نظر سند از این جهت برای ما اشکال ایجاد می کند و اما اینکه در چه عصری بوده مسلماً با زراره و این رواتی که از آنها نقل کرده هم عصر

نبوده و متأخر از آنها بوده، البته در کتاب "ریحانة الأدب" جلد ۴ صفحه ۲۲۱ ذکر شده که عیاشی در اواخر قرن سوم هجری می زیسته و محتمل است که اوائل قرن چهارم را نیز درک کرده باشد.

خب و اما بختمان در اخباری بود که کفر را به عنوان یکی از موانع ارث ذکر کرده بودند، عنوان باب سوم از ابواب موانع ارث این است که: «أنَّ الکافر إذا أسلم علی میراث قبل قسمته شارك فیهِ إن کان مساویاً و اختص به إن کان أولى، و ان أسلم بعد القسمة لم یرث، فإن کان الوارث الامام فأسلم الکافر ورث، و حکم اتحاد الوارث و أن المسلم إذا لم یکن له وارث الا الکفار فمیراثه للإمام علیه السلام».

خبر اول: «مُجَدَّب بن یعقوب، عن علی بن إبراهیم، عن أبیه و عن مُجَدَّب بن یحیی عن أحمد بن مُجَدَّب، و عن عدة من أصحابنا، عن سهل بن زیاد جمیعاً، عن ابن محبوب عن علی بن رئاب، عن أبي بصیر یعنی المرادی قال: سألت أبا عبد الله علیه السلام عن رجل مسلم مات وله أم نصرانیة وله زوجة و ولد مسلمون فقال: إن أسلمت أمه قبل أن یقسم میراثه أعطیت السدس قلت: فإن لم یکن له امرأة ولا ولد ولا وارث له سهم فی الکتاب مسلمین وله قرابة نصاری ممن له سهم فی الکتاب لو کانوا مسلمین لمن یكون میراثه؟ قال: إن أسلمت أمه فان میراثه لها، وإن لم تسلم أمه و أسلم بعض قرابته ممن له سهم فی الکتاب فان میراثه له، فإن لم یسلم أحد من قرابته فان میراثه للإمام.

ورواه الصدوق و الشیخ باسنادهما عن الحسن ابن محبوب مثله»^۲.

این قبیل روایات دلالت دارند بر اینکه ازدواج میان مسلمان و نصرانی صحیح می باشد در صحت متعه که شکی نیست اما دوام را برخی از فقهاء مثل آیت الله خوئی قائل

^۱ و مسائل الشیعة، شیخ حر عاملی، ج ۱۷، ص ۳۸۰، ابواب موانع ارث، باب سوم، حدیث ۱، ط الإسلامیة.

^۱ سفینه البحار، محدث قمی، ج ۴، ص ۱۷۹.

به صحتش بودند و ما نیز قائلیم صحیح است و اشکالی ندارد، و اما دلالت خبر بر مانحن فیه نیز مشخص است زیرا ذکر شده که مسلمان از کافر ارث می برد ولی هیچوقت کافر از مسلمان ارث نمی برد یعنی مسلمان حتی اگر هیچ ورثه مسلمانی نداشت ترکه اش به امام علیه السلام می رسد.

چند بحث مهم در پیش داریم؛ اول اینکه آیا مرتد نیز مثل کافر است یعنی مرتد نیز از مسلمان ارث نمی برد؟، دوم اینکه ممکن است ورثه ای قبل از قسمت اموال مسلمان شود حالا در این فاصله تا اینکه مسلمان شود مال و نمائات مال متعلق به چه کسی خواهد بود؟، و بحثهای دیگری مثل کاشفه و ناقله بودن اجازه و امثاله نیز مطرح شده که بعدا مطرح خواهیم کرد إن شاء الله تعالی... .

خب و اما در ماه دی و در آستانه روز ۹ دی هستیم، در سال ۸۸ در کشور اتفاقاتی افتاد و اختلافاتی پیش آمد که متأسفانه دشمن از آن اختلافات سوء استفاده کرد و عده ای در مقابل نظام قرار گرفتند، این جریانات چند ماه ادامه داشت تا اینکه عده ای رفته رفته ابزار دشمن شدند و حتی دشمن آنها را تقویت می کرد و آنها با دشمن ارتباط داشتند، شعارهای هنجارشکنی را علیه نظام و انقلاب و ولایت فقیه سردادند، شعارهایی مانند؛ نه غزه نه لبنان جانم فدای ایران که درواقع می خواستند فاتحه انقلاب را بخوانند و مقصودشان براندازی بود و تا به اینجا رسیدند که در شعارهایشان آشکارا می گفتند العیاذ بالله مرگ بر اصل ولایت فقیه، در نهایت اوائل دی ماه مصادف بود با عاشورای حسینی علیه السلام، به خیمه های عزاداران حمله کردند و به ساحت مقدس سید الشهداء علیه السلام جسارت کردند، خب این برای مردم مسلمان انقلاب کرده و شهید داده و زحمت کشیده و بیدار و هوشیار بسیار بسیار سنگین بود، بالاخره مردم حرکت کردند در ششم دی ماه به درب منزل بنده آمدند و ما نیز در آن روز وظیفه

دانستیم که صحبت کنیم، ما صحبت کردیم و صحبت ما در رسانه ها پخش شد و خصوصا هشدار دادیم که امام رضوان الله علیه فرمود: پشتیبان ولایت فقیه باشید تا به مملکت شما آسیبی نرسد، دشمن هم دقیقا به این سمت آمده بود که هنجار شکنی کند، ما از مردم خواستیم که در سرتاسر کشور به میدان بیایند و شور و حرکت و حماسه بیافرینند، مردمی که شهید داده بودند و چندین سال درگیر انقلاب بودند باید به میدان می آمدند و این فتنه را خنثی می کردند و الحمدلله مردم واقع بین مسلمان متعهد به ایران اسلامی حماسه ۹ دی را در سرتاسر کشور بوجود آوردند، بنده امروز نیز تأکید می کنم که راه نجات و سعادت کشور پشتیبانی از ولایت فقیه است و مردم باید این اصل را حفظ نمایند یعنی اراده ولی فقیه و فکر فکر ولی فقیه باشد و حمایت از ولی فقیه تا سر حد ایثار و جان دادن و شهادت باید وجود داشته باشد که الحمدلله الان درایران اسلامی میلیون ها نفر آماده شهادت هستند، خلاصه ما همیشه باید حوادث و جریانات ماههای مختلف را در نظر داشته باشیم و آنها را حفظ کنیم و این مقتضای مکتب و فرهنگ ما می باشد مثلا در همین ماه دی در جریانات و حوادث انقلاب روز ۹ دی سال ۸۸ را داریم و قبل از آن در سال ۵۶ روز ۱۹ دی را داریم که همیشه باید زنده نگه داشته شوند و ما همیشه باید قدر این مردم انقلاب کرده و شهید داده و زحمت کش را بدانیم و با آنها هماهنگ باشیم و به مسئولان نیز توصیه می کنیم قدر این مردم که این همه فداکاری کرده اند را بدانند و همیشه همه چیز باید به نفع مردم باشد و حوزه علمیه نیز همیشه باید در مورد انقلاب و مطالب مربوط به آن بیدار و هوشیار باشد که بودیم و هستیم و إن شاء الله تا آخر خواهیم بود.

والحمد لله رب العالمین و صلی الله علی

محمد و آله الطاهیرین



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

قرار می دهد و این یک نوع اهانت به اسلام حساب می شود به همین علت شارع مقدس نسبت به مرتد سختگیری خاصی دارد که این سختگیری در کفار اصلی وجود ندارد.

استاد بزرگوار ما آیت الله طباطبائی اعلی الله مقامه در تفسیر المیزان در تفسیر آیه ۷۲ از سوره آل عمران که خواندیم دو معنی ذکر می کند که ما آن معنایی که با بحثمان مناسب است را بیان می کنیم، ایشان می فرماید: «وذكر بعضهم أن قوله: وجه النهار متعلق بقوله:

آمنوا (بصيغة الأمر) والمراد به أول النهار، وقوله: آخره ظرف بتقدير في، ومتعلق بقوله واكفروا، والمراد بقولهم: آمنوا بالذي أنزل «الخ» أن يظهر عدة منهم الإيمان بالقرآن ويلحقوا بجماعة المؤمنين ثم يرتدوا في آخر النهار بإظهار أنهم إنما آمنوا أول النهار لما كاد يلوح لهم من إمارات الصدق والحق من ظاهر الدعوة الإسلامية، وإنما ارتدوا آخر النهار لما تبين لهم من شواهد البطلان وعدم انطباق ما عندهم من بشارات النبوة وعلائم الحقاينة على النبي صلى الله عليه وآله وسلم فيكون ذلك مكيدة تكاد بها المؤمنون فيرتابون في دينهم، ويهنون في عزيمتهم فينكسر بذلك سورتهم وتبطل أهدوتهم.

وهذا المعنى في نفسه غير بعيد وخاصة من اليهود الذين لم يألوا جهداً في الكرة على الإسلام لإطفاء نوره من أي طريق ممكن غير أن لفظ الآية لا ينطبق عليه، وسيأتي للكلام تنمة نتعرض لها في البحث الروائي التالي إنشاء الله العزيز»^۳.

خلاصه اینکه در نظر اسلام مرتد با کافر اصلی فرق دارد و بخاطر اینکه مرتد در واقع دهن کجی کرده و اسلام را ملعبه قرار داده اسلام نسبت به او سختگیری بیشتری دارد.

بحثمان در این بود که کفر یکی از موانع ارث می باشد و هیچوقت کافر از مسلمان ارث نمی برد ولی مسلمان از کافر ارث می برد و این در مورد کافر اصلی بود، حالا می خواهیم ببینیم آیا مرتد نیز همین حکم کافر اصلی را دارد یا نه؟.

امام رضوان الله عليه در تحریر الوسیلة اینطور فرموده: «مسألة ۱۰: المرتد وهو من خرج عن الاسلام واختار الكفر على قسمين: فطري و ملي، والأول من كان أحد أبويه مسلماً حال انعقاد نطفته ثم أظهر الإسلام بعد بلوغه ثم خرج عنه، والثاني من كان أبواه كافرين حال انعقاد نطفته ثم أظهر الكفر بعد البلوغ فصار كافراً أصلياً ثم أسلم ثم عاد إلى الكفر كنصراني بالأصل أسلم ثم عاد إلى نصرانية مثلاً»^۱.

در مورد مرتد سخت گیری‌هایی در اسلام وجود دارد که در مورد کافر اصلی وجود ندارد و علتش این است که کسی که اول مسلمان است و بعد به کفر بر می گردد یک شائبه ای دارد که در قرآن نیز به آن اشاره شده: ﴿وَقَالَتْ طَائِفَةٌ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ آمِنُوا بِالَّذِي أُنزِلَ عَلَيَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَجْهَ النَّهَارِ وَ أَكْفَرُوا آخِرَهُ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ﴾^۲، برخی از یهود در زمان پیغمبر صلوات الله عليه و آله اول صبح مسلمان می شدند و می گفتند برای ما روشن شد که اسلام بر حق است و بعد عصر بر می گشتند به دنیای کفر و می گفتند رفتیم تحقیق کردیم و مسلمان شدیم ولی دیدیم خبری نیست و دین اصلی ما بهتر از اسلام می باشد! کسی که مسلمان است و بعد مرتد می شود در واقع اسلام را ملعبه خودش

^۱ تحریر الوسیلة، امام خمینی (ره)، ج ۲، ص ۳۶۶.

^۲ سوره آل عمران، آیه ۷۲.

^۳ المیزان، علامه طباطبائی، ج ۳، ص ۲۵۷.

امراته كما تبين المطلقة ثلاثا وتعدد منه كما تعدد المطلقة، فان رجع إلى الاسلام وتاب قبل أن تتزوج فهو خاطب ولا عدة عليها منه له، وإنما عليها العدة لغيره، فان قتل أو مات قبل انقضاء العدة اعتدت منه عدة المتوفى عنها زوجها وهي ترثه في العدة ولا يرثها إن مات وهو مرتد عن الاسلام. ورواه الصدوق أيضا باسناده عن الحسن بن محبوب كما رواه الشيخ وكذا الذي قبله.^۵

خبر سندا صحیح است.

یکی از فرق های کافر اصلی و مرتد این است که در کافر اصلی اگر در بین ورثه اش مسلمان نباشد ورثه کافر از او ارث می برند ولی در مرتد اگر در بین ورثه اش مسلمان نباشد ورثه کافر از او ارث نمی برند بلکه وارث او امام علیه السلام خواهد بود.

بقیه بحث بماند برای فردا إن شاء الله تعالی ...

والحمد لله رب العالمین و صلی الله علی

مُحَمَّد و آله الطاهیرین

امام رضوان الله علیه در ادامه کلامش در تحریر الوسيلة اینطور می فرماید: «الفطري إن كان رجلا تبين منه زوجته، وينفسخ نكاحها بغير طلاق، وتعدد عدة الوفاة ثم تتزوج إن أرادت، وتقسم أمواله التي كانت له حين ارتداده بين ورثته بعد أداء ديونه كاملت، ولا ينتظر موته ولا تنفيذ توبته ورجوعه إلى الاسلام في رجوع زوجته وماله إليه، نعم تقبل توبته باطنا وظاهرا أيضا بالنسبة إلى بعض الأحكام، فيظهر بدنه وتصح عباداته ويملك الأموال الجديدة بأسبابه الاختيارية كالتيجارة والحيازة، والقهرية كالإرث، ويجوز له التزويج بالمسلمة، بل له تجديد العقد على زوجته السابقة. وإن كان امرأة بقيت أموالها على ملكها، ولا تنتقل إلى ورثتها إلا بموتها، وتبين من زوجها المسلم في الحال بلا اعتداد إن كانت غير مدخول بها، ومع الدخول بها فإن ثابت قبل تمام العدة وهي عدة الطلاق بقيت الزوجية، وإلا انكشف عن الانفساخ والبيونة من أول زمن الارتداد... إلى آخر كلامه»^۶.

خب و اما فقهاء ما روایاتی را در این رابطه ذکر کرده اند که باید بخوانیم، البته بعضی از مباحث و اخبار مرتد در کتاب ارث و برخی دیگر در کتاب حدود ذکر شده.

یک خبر می خوانیم بقیه بماند برای بعد، خبر این است: «وبالاسناد عن ابن محبوب، عن العلاء بن رزین، عن محمد بن مسلم قال: سألت أبا جعفر عليه السلام عن المرتد فقال: من رغب عن الاسلام وكفر بما أنزل الله على محمد صلى الله عليه وآله بعد إسلامه فلا توبة له، وقد وجب قتله، وبانت امرأته منه فليقسم ما ترك على ولده.

ورواه الشيخ باسناده عن محمد بن علي بن محبوب، عن أيوب، عن سيف بن عميرة، وباسناده عن الحسن بن محبوب، وكذا الحدیثان قبله إلا أنه قال في حدیث أبي بكر الحضري: إن ارتد الرجل المسلم عن الاسلام بانت منه

^۵ وسائل الشیعة، شیخ حر عاملی، ج ۱۷، ص ۳۸۷، ابواب موانع ارث، باب ۶، حدیث ۵، ط الإسلامیة.

^۶ تحریر الوسيلة، امام خمینی (ره)، ج ۲، ص ۳۶۷.



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بجثمان در این بود که کافر از مسلمان ارث نمی برد ولی بالعکس مسلمان از کافر ارث می برد و گفتیم که کافر گاهی کافر اصلی است و گاهی مرتد می باشد و مرتد نیز دارای سه موضوع می باشد؛ اول مرتد فطری، دوم مرتد ملی و سوم مرثه ای که مرتد شده باشد، یکی از تفاوت‌های کافر با مرتد در این است که اگر وارث مسلمانی نداشته باشد خود کفار بین خودشان هر صنفی از صنف دیگر ارث می برد ولی مرتد اگر وارث مسلمانی نداشته باشد ورثه کافر از او ارث نمی برند بلکه وارث او امام علیه السلام می باشد.

مطلب در بین فقهاء ما مسلم است منتهی یک خبر مخالفی داریم که می خوانیم، خبر این است: «مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بَأَسْنَادِهِ عَنْ ابْنِ أَبِي عَمِيرٍ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ عَبْدِ الْحَمِيدِ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: نَصْرَانِي أَسْلَمَ ثُمَّ رَجَعَ إِلَى النَّصْرَانِيَّةِ (مرتد ملی شده) ثُمَّ مَاتَ قَالَ: مِيرَاثُهُ لَوْلَا نَصْرَانِي، وَمُسْلِمٌ تَنَصَّرَ ثُمَّ مَاتَ قَالَ: مِيرَاثُهُ لَوْلَا الْمُسْلِمِينَ.»^۱

گفتیم که اگر در میان وارث مرتد مسلمان نباشد میراثش به دیگر ورثه کافر او نمی رسد بلکه متعلق به امام علیه السلام می باشد ولی این خبر می گوید میراثش متعلق به ورثه نصرانی او می باشد، خب از نظر سند خبر صحیح است ولی مضمون خبر عند الفقهاء شاذ و معرض عنده می باشد و فقهاء ما به آن عمل نکرده اند از این جهت خبر مردود می باشد.

خب و اما مقداری از روایات مربوط به مرتد را خواندیم و عرض کردیم که مقداری از روایات در باب ارث ذکر شده و مقداری در باب حدود، بجثمان بسیار مهم است زیرا در اجراء حدود بحث به ولایت فقیه به عنوان مجری حدود نیز ارتباط پیدا می کند.

اخبار مربوط به بجثمان در کتاب حدود وسائل الشیعة در ابواب حد المرتد ذکر شده، حدود در اسلام در پنج مورد اجراء می شود:

اول حفظ اموال مردم که حد سرقت مربوط به همین می باشد.

دوم حفظ عقل مردم که به شراب و مسکرات مربوط می شود.

سوم حفظ عفت مردم هم عفت فردی و هم عفت عمومی که مربوط به زنا و لواط و امثال ذلک می باشد.

چهارم حفظ امنیت عمومی مردم که مربوط به محارب و راه زن و کلاً برهم زندگان امنیت عمومی می باشد.

پنجم حفظ فضای اسلامی جامعه که با مرتد شدن مربوط است از این جهت که وقتی کسی مرتد می شود اثر گذار است و فضای اسلامی جامعه را مسموم می کند، این پنج مورد بسیار مهم می باشند.

خب و اما بجثمان با چند چیز دیگر نیز ارتباط پیدا می کند یکی همان ولایت فقیه است بالاخره در غیاب امام معصوم فقیه عادل جامع شرایط باید این احکام را اجراء کند البته نوع فقهاء ما مثل شیخ انصاری در مکاسب و شرح و محشین مکاسب ولایت فقیه را قبول نکرده اند ولی امام رضوان الله علیه در کتاب البیع مفصلاً ادله را مطرح و بحث کرده و ولایت فقیه را اثبات کرده علی‌آی حال بحث ما با اجراء حدود مرتبط می شود و در زمان غیبت این از شئون فقیه می باشد و مواردش همان پنج موردی است که عرض کردیم.

^۱ وسائل الشیعة، شیخ حر عاملی، ج ۱۷، ص ۳۸۵، ابواب موانع ارث، باب ۶، حدیث ۱، ط الإسلامیة.

مرتد شد از او می خواهند توبه کند و اگر توبه نکرد کشته می شود، چند خبر از این باب سوم می خوانیم:

خبر اول: « مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى، عَنِ الْعَمْرِيِّ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ أَخِيهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي حَدِيثٍ، قَالَ: قُلْتُ: فَنَصْرَانِي أَسْلَمَ، ثُمَّ ارْتَدَّ؟ قَالَ: يَسْتَتَابُ فَإِنْ رَجَعَ، وَإِلَّا قُتِلَ. »^۴.

خبر دوم: « وَعَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ ابْنِ مَجْبُوبَ، عَنْ غَيْرِ وَاحِدٍ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ وَأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ فِي الْمُرْتَدِّ يَسْتَتَابُ فَإِنْ تَابَ، وَإِلَّا قُتِلَ الْحَدِيثُ »^۵.

نکته: استاد بزرگوار ما آیت الله طباطبائی اعلی الله مقامه در تفسیر المیزان در تفسیر آخرین آیه سوره آل عمران: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اصْبِرُوا وَصَابِرُوا وَرَابِطُوا وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ﴾^۶، حدودا پنجاه صفحه مطلب نوشته اند که یکی از آنها این است که بر مردم لازم است که برای خودشان حکومت و ولایتی داشته باشند که بالاخره این نیز به ولایت فقیه می رسد، علی ای حال ما باید در فقه علاوه بر روایات به قرآن نیز توجه داشته باشیم و در حوزه های علمیه علاوه بر بحث در روایات در آیات قرآن نیز باید بحث شود.

خب و اما یک بابی نیز در ادامه وجود دارد که اخبار مربوط به مرثه ای که مرتد شده در آن ذکر شده که این شاء الله فردا بحث خواهیم کرد... .

والحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد و آله الطاهرين

خب و اما در مورد مرتد فطری در کتاب حدود وسائل الشیعة در باب ۱ از ابواب حدود المرتد اینطور ذکر شده: "باب ۱: أن المرتد عن فطرة قتله مباح لكل من سمعه، وذكر جملة من أحكامه"، چند خبر از این باب را به عنوان نمونه می خوانیم:

خبر اول: « مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ بِإِسْنَادِهِ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَجْبُوبَ، عَنْ أَبِي أَيُّوبَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمَ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي حَدِيثٍ قَالَ: وَمَنْ جَحَدَ نَبِيًّا مَرْسَلًا نَبَوْتَهُ وَكَذَبَهُ فَدَمَهُ مَبَاحٌ، قَالَ: فَقُلْتُ: أَرَأَيْتَ مَنْ جَحَدَ الْأَمَامَ مِنْكُمْ مَا حَالَهُ؟ فَقَالَ: مَنْ جَحَدَ إِمَامًا مِنَ اللَّهِ وَبَرِيءٌ مِنْهُ وَمَنْ دِينَهُ فَهُوَ كَافِرٌ مُرْتَدٌّ عَنِ الْإِسْلَامِ، لِأَنَّ الْأَمَامَ مِنَ اللَّهِ وَدِينَهُ مِنَ اللَّهِ وَمَنْ بَرِيءٌ مِنَ اللَّهِ فَهُوَ كَافِرٌ وَدَمُهُ مَبَاحٌ فِي تِلْكَ الْحَالِ إِلَّا أَنْ يَرْجِعَ وَيَتُوبَ إِلَى اللَّهِ مِمَّا قَالَ، وَقَالَ: وَمَنْ فَتَكَ بِمُؤْمِنٍ يَرِيدُ نَفْسَهُ وَمَالَهُ فَدَمُهُ مَبَاحٌ لِلْمُؤْمِنِ فِي تِلْكَ الْحَالِ. »^۲.

خبر دوم: « مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، وَعَنْ عِدَّةٍ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ جَمِيعًا، عَنْ ابْنِ مَجْبُوبَ، عَنِ الْعَلَاءِ بْنِ رَزِينٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمَ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ الْمُرْتَدِّ فَقَالَ: مَنْ رَغِبَ عَنِ الْإِسْلَامِ وَكَفَرَ بِمَا أَنْزَلَ عَلَى مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بَعْدَ إِسْلَامِهِ فَلَا تَوْبَةَ لَهُ وَقَدْ وَجِبَ قَتْلُهُ وَبَانَتْ مِنْهُ أَمْرَأَتُهُ وَيَقْسَمُ مَا تَرَكَ عَلَى وَلَدِهِ. »^۳.

احادیث این باب در مورد مرتد فطری زیاد هستند بقیه را خودتان مطالعه کنید.

خب و اما در مورد مرتد ملی در باب سوم اخباری ذکر شده، تفاوت مرتد ملی و فطری در این است که مرتد فطری وقتی مرتد شد باید کشته شود اما مرتد ملی وقتی

* وسائل الشیعة، شیخ حر عاملی، ج ۱۸، ص ۵۴۷، ابواب حدود المرتد، باب ۳، حدیث ۱، ط الإسلامیة.
 ° وسائل الشیعة، شیخ حر عاملی، ج ۱۸، ص ۵۴۷، ابواب حدود المرتد، باب ۳، حدیث ۲، ط الإسلامیة.
 † سوره آل عمران، آیه ۲۰۰.

* وسائل الشیعة، شیخ حر عاملی، ج ۱۸، ص ۵۴۴، ابواب حدود المرتد، باب ۱، حدیث ۱، ط الإسلامیة.
 † وسائل الشیعة، شیخ حر عاملی، ج ۱۸، ص ۵۴۴، ابواب حدود المرتد، باب ۱، حدیث ۲، ط الإسلامیة.



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بجثمان در مرتد بود و گفتیم که مرتد به سه قسم؛ فطری و ملی و مرثه ای که مرتد شده تقسیم می شود.

بر اساس روایاتی که خواندیم گفتند مرتد فطری باید کشته شود و ارثش تقسیم شود و زنش نیز از او جدا می شود و عده وفات نگه می دارد یعنی در واقع شارع حکم میت را بر مرتد فطری مترتب کرده و علت شدت برخورد شارع مقدس با مرتد این است که در جامعه تاثیر می گذارد چونکه با قصد ایجاد فاجعه در میان مردم مرتد شده.

مرتد ملی با مرتد فطری فرق دارد، مرتد ملی را به محض ارتداد نمی کشند بلکه تا سه روز از او طلب توبه می شود و اگر توبه نکرد کشته می شود زیرا این افراد اگر آزاد گذاشته شوند فتنه و فساد ایجاد می کنند.

اگر مرتد زن باشد کشته نمی شود ولیکن سختگیری هائی در مورد او انجام می شود تا توبه کند مثلاً در غذا و لباسش محدودیت ایجاد می شود و بعضی ها نیز گفته اند "تضرب اوقات الصلوات" ولی مقدس اردبیلی فرموده به این سختی نیست بلکه نصیحت و تأدیب می شود.

تا این مقدار در مورد مرتد کافی است بقیه در کتاب حدود مبسوطاً مطرح شده است.

خب و اما در بحث ارث عرض کردیم کافر هیچوقت از مسلمان ارث نمی برد حالا بحث در این است که شخصی فوت کرده و وراثت او همه کافر هستند منتهی

یک نفر از آنها قبل از تقسیم ترکه اسلام آورده که در این صورت میراث برای او خواهد بود.

امام رضوان الله علیه در تحریرالوسیله در این رابطه اینطور فرمودند: «مسألة ۳: لو مات مسلم أو كافر وكان وارث كافر ووارث مسلم غیر الإمام علیه السلام وأسلم وارثه الكافر بعد موته فإن كان وارثه المسلم واحدا اختص بالإرث ولم ينفع لمن أسلم إسلامه، نعم لو كان الواحد زوجة ينفع إسلام من أسلم قبل قسمة التركة بينها وبين الإمام علیه السلام أو نائبه، ولو كان وارثه المسلم متعددا فإن كان إسلام من أسلم بعد قسمة الإرث لم ينفع إسلامه، وأما لو كان قبلها فيشاركهم فيه إن ساوهم في المرتبة، واختص به وحجبهم إن تقدم عليهم كما إذا كان ابنا للميت وهم إخوة.»^۱

باید اخبار مربوط به این مسئله (اسلام آوردن قبل از تقسیم ترکه) را بخوانیم تا مطلب روشن شود، اخبار مذکور در باب سوم از ابواب موانع ارث ذکر شده اند که عنوان باب این است: "أن الكافر إذا أسلم علی میراث قبل قسمته شارك فيه إن كان مساويا واختص به إن كان أولى، وإن أسلم بعد القسمة لم يرث، فإن كان الوارث الامام فأسلم الكافر ورث، وحکم اتحاد الوارث وأن المسلم إذا لم يكن له وارث إلا الكفار فميراثه للإمام علیه السلام".

خبر اول: «مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ وَعَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، وَعَنْ عِدَّةٍ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ جَمِيعًا، عَنْ ابْنِ مَجْبُوبٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ رِثَابٍ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ يَعْنِي الْمُرَادِيَّ قَالَ: سَأَلْتُ

^۱ تحریرالوسیله، امام خمینی (ره)، ج ۲، ص ۳۶۴، کتاب الارث، مسئله ۳.

انگشتر خوب است خب این را اگر بخواهند بشکنند بی ارزش می شود لذا باید قیمت کنند و یک نفر بردارد و پول بقیه را به مقدار سهمشان بدهد. ما باید ببینیم آیا روایات مذکور شامل جائی که وارث فقط یک نفر باشد یا شامل چیزی که قابل قسمت نیست می شود یا اینکه از این موارد انصراف دارد که بعدا بحث خواهیم کرد إن شاء الله تعالی ...

والحمد لله رب العالمین و صلی الله علی
مُحَمَّدٍ و آلِهِ الطاهِرین

أبا عبد الله عليه السلام عن رجل مسلم مات وله أم نصرانية وله زوجة وولد مسلمون فقال: إن أسلمت أمه قبل أن يقسم ميراثه أعطيت السدس قلت: فإن لم يكن له امرأة ولا ولد ولا وارث له سهم في الكتاب مسلمين وله قرابة نصارى ممن له سهم في الكتاب لو كانوا مسلمين لمن يكون ميراثه؟ قال: إن أسلمت أمه فإن ميراثه لها، وإن لم تسلم أمه وأسلم بعض قرابته ممن له سهم في الكتاب فإن ميراثه له، فإن لم يسلم أحد من قرابته فإن ميراثه للامام.

ورواه الصدوق والشيخ باسنادهما عن الحسن ابن محبوب مثله.^۲

کلینی خبر را به سه سند نقل می کند و بعد آنها را به هم پیوند می دهد.

خبر دوم: «وعن علي بن، عن أبيه، عن ابن أبي عمير، عن عبد الله بن مسكان عن أبي عبد الله عليه السلام قال: من أسلم على ميراث قبل أن يقسم فله ميراثه، وإن أسلم وقد قسم فلا ميراث له.»^۳

همان طور که در روایات ذکر شده در واقع شارع مقدس یک ارفاقی داده و فرموده اگر قبل از تقسیم ترکه اسلام بیاورد ارث می برد.

چند بحث در اینجا وجود دارد:

اول اینکه قسمت ترکه در جائی است که ورثه متعدد باشند حالا اگر فقط یک نفر باشد آیا باز ارث می برد یا نه؟

دوم اینکه بعضی چیزها اصلا قابل قسمت نیست مثلا فرض کنید یک گوهری باقی مانده که برای نگین

^۲ وسائل الشیعة، شیخ حر عاملی، ج ۱۷، ص ۳۸۰، ابواب موانع ارث،

باب ۳، حدیث ۱، ط الإسلامیة.

^۳ وسائل الشیعة، شیخ حر عاملی، ج ۱۷، ص ۳۸۲، ابواب موانع ارث، باب

۳، حدیث ۲، ط الإسلامیة.



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بجثمان در این بود که در روایات ما وارد شده که کافر از مسلمان ارث نمی برد ولی اگر قبل از قسمت مسلمان شود ارث می برد، گفتیم صاحب وسائل در باب سوم از ابواب موانع ارث روایات مذکور را نقل کرده که عنوان باب این است: "أن الكافر إذا أسلم على ميراث قبل قسمته شارك فيه إن كان مساويا(مثلا چهار برادر هستند و یکی از آنها مسلمان شده) واختص به إن كان أولى(مثلا برادران میت کافر هستند و فرزند او مسلمان شده)، وان أسلم بعد القسمة لم يرث، فإن كان الوارث الإمام فأسلم الكافر ورث، وحكم اتحاد الوارث، وأن المسلم إذا لم يكن له وارث إلا الكفار فميراثه للإمام عليه السلام".

صاحب وسائل در این باب سوم ۶ خبر نقل کرده که دو خبر صحیح و دو خبر حسن می باشند و از طرفی این مطلب در بین فقهاء ما نیز مسلم است و علاوه بر اخبار مذکور صاحب جواهر می فرماید اجماع بقسمیه (محصل و منقول) بر این مطلب وجود دارد.

صاحب جواهر در جواهر یک بحثی را در اینجا پیش کشیده که توجه به آن خیلی خوب است، ایشان می فرماید: «وإذا أسلم الكافر على ميراث قبل قسمته شارك أهله إن كان مساويا في الدرجة، وانفرد به إن كان أولى إجماعا بقسمیه ونصوصا منها "من أسلم على ميراث قبل أن يقسم فهو له" وقد عرفت أن ظاهره الاختصاص، وفي آخر "فله ميراثه" وهو أعم منه ومن الاشتراك. ولا ريب في أن المراد ولو بقريئة الإجماع ما سمعت من المشاركة مع المساواة والانفراد مع الأولوية.

نعم ظاهر النص والفتوى كون ذلك له بحق الإرث، وليس ذلك إلا لكون إسلامه كاشفا عن استحقاقه له بالموت، بل هو الضابط في كل شرط متأخر عما ظاهره التسبب، فيتبعه النماء المتجدد مطلقا(نمات متصلة و منفصله)، كما عن الفاضل والشهيد وغيرهم التصريح به.^۱

این تقریبا به بحث کاشفه یا ناقله بودن اجازه در بیع فضولی شباهت دارد که در بیع فضولی اگر بگوئیم اجازه کاشفه است کشف می کند که از همان زمان وقوع مال مشتری شده و اگر بگوئیم ناقله است یعنی تا بحال مال مشتری نبوده بلکه از الان که اجازه داده شده مال مشتری شده و در مانحن فیه نیز اسلام کشف می کند که از زمان مرگ مورث مالک بوده و بیشتر ثمره این بحث در نمات می باشد.

صاحب جواهر در ادامه قول فخر الدین در ایضاح را نقل می کند و بعد به کلام او اشکال می کند: «لكن عن ظاهر الإيضاح التوقف فيه، مما ذكر ومن حجب الكافر عن الأصل قبل أن يسلم، فيملكه الوارث ملكا متزلزلا مستتبعا للنماء فلا يخرج عنهم بخروج الأصل، للأصل وعدم جريان ملك المورث عليه، فلا يكون ميراثا. وفيه أن توريث المسلم يقتضي الانتقال إليه بموت المورث، فلو صار إلى الورثة لزم انتقاله إليه من الوارث الحي، وليس من الإرث في شيء، والكفر المانع هو المستمر إلى القسمة لا مطلق الكفر، فلا إشكال.»^۲

این کلام جواهر بود که به عرضتان رسید و ما نیز در اینجا حرف داریم که فردا به عرضتان خواهیم رساند إن شاء الله تعالى... .

والحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد وآله الطاهرين

^۱ جواهر الكلام، شيخ محمد حسن نجفی، ج ۳۹، ص ۱۸، ط ۴۳ جلدی.

^۲ جواهر الكلام، شيخ محمد حسن نجفی، ج ۳۹، ص ۱۸، ط ۴۳ جلدی.



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بختمان در این بود که اگر کافر قبل از قسمت ترکه اسلام بیاورد شارع مقدس ارفاقی برای او قائل شده و فرموده در این صورت چونکه مسلمان شده ارث می برد و روایاتی نیز در این رابطه داشتیم که خواندیم و همچنین اجماع بقسمیه در مسئله موجود است لذا شکی در آن نیست منتهی بحث در این است که در فاصله مرگ مورث تا اسلام آوردن وارث کافر و تقسیم ترکه نمائات متصله یا منفصله برای ترکه ایجاد شده مثلا گوسفندی بوده بچه آورده یا درختی بوده میوه داده یا گوسفند چاق شده و امثال ذلک حالا باید ببینیم این نمائات بوجود آمده را چطور باید به این شخصی که قبل از تقسیم ترکه مسلمان شده بدهیم؟ .

صاحب جواهر خواسته این مسئله را حل کند لذا فرموده: «نعم ظاهر النص والفتوی کون ذلك له بحق الإرث، وليس ذلك إلا لكون إسلامه كاشفا عن استحقاقه له بالموت، بل هو الضابط في كل شرط متأخر عما ظاهره التسبب، فيتبعه النماء المتجدد مطلقا (نمائات متصله و منفصله)، كما عن الفاضل والشهيدین وغيرهم التصريح به.»^۱

در باب بیع فضولی بحثی در کاشفه یا ناقله بودن اجازه داشتیم، شکی نیست که بیع فضولی باطل من رأس نیست بلکه صحت تأهلیه دارد یعنی وقتی تمام شرایط فراهم شد و اجازه نیز ملحق شد موثر می شود و صحت فعلیه پیدا می کند، در بیع فضولی نیز بحث

نمائات حاصله تا زمان الحاق اجازه مطرح بود، نماء تابع ملک است یعنی هر کس مالک ملک باشد صاحب نماء نیز می باشد، صاحب جواهر در مانحن نیز همین بحث کاشفه و ناقله بودن را پیش کشیده و فرموده چنانچه در بحث فضولی اجازه کاشفه بود در اینجا نیز اسلام آوردن او کشف می کند از اینکه با موت مورث مستحق ترکه شده است لذا نمائات نیز مطلقا متعلق به او می باشد.

صاحب جواهر واقعا یک نابغه بوده و بنده معتقدم اگر جواهر نبود شیخ انصاری نمی توانست مکاسب را بنویسد زیرا شیخ خیلی از مطالب را از جواهر گرفته است.

صاحب جواهر در ادامه قول فخر الدین در ایضاح را نقل می کند و بعد به کلام او اشکال می کند: «لکن عن ظاهر الإيضاح التوقف فيه، مما ذكر ومن حجب الكافر عن الأصل قبل أن يسلم، فيملكه الوارث ملكا متزلزلا (یعنی اگر اسلام آورد که خب متعلق به اوست ولی اگر اسلام نیاورد متعلق به دیگر وارث است) مستتبعا للنماء فلا يخرج عنهم بخروج الأصل، للأصل (اصل عدم مالکیت) وعدم جریان ملك المورث عليه، فلا يكون ميراثا.

وفيه أن توريث المسلم يقتضي الانتقال إليه بموت المورث، فلو صار إلى الورثة لزم انتقاله إليه من الوارث الحي، وليس من الإرث في شيء، والكفر المانع هو المستمر إلى القسمة لا مطلق الكفر، فلا إشكال.»^۲

بالاخره صاحب جواهر با همان توجیه کاشفه و ناقله بودن که در بحث بیع فضولی داشتیم خواسته اینجا را نیز درست کند به بیانی که عرض شد.

^۲ جواهر الکلام، شیخ محمد حسن نجفی، ج ۳۹، ص ۱۸، ط ۴۳ جلدی.

^۱ جواهر الکلام، شیخ محمد حسن نجفی، ج ۳۹، ص ۱۸، ط ۴۳ جلدی.

خب و اما در اینجا دو مبنا وجود دارد:

اول مبنای شیخ انصاری و صاحب جواهر و آخوند خراسانی و شیخ محمد حسین اصفهانی و برخی دیگر است که بحثهای فقهی اینجوری را مانند بحثهای فلسفی دانسته اند به عبارت دیگر احکام شرع را مثل امور فلسفی که از حقائق اشیاء بحث می کند تصور کرده اند.

مبنای دوم این است که قائل به اعتباریات باشیم یعنی ما در دنیا اموری داریم که اعتباری هستند به این صورت که گاهی عقلاء مطالبی را اعتبار می کنند و برای او اثر قائل می شوند مثل چراغ قرمز و سبز در رانندگی یا تغییر ساعت در اول بهار و اول پائیز و امثال ذلک خب اینها امور فلسفی نیستند بلکه از اعتباریات هستند بنابراین ما باید بین امور فلسفی که از حقائق اشیاء بحث می کند و امور اعتباری فرق بگذاریم و باید بدانیم که احکام شرعی امور اعتباری هستند و شارع مقدس بر اساس مصالح اموری را جعل و اعتبار کرده.

استاد ما آیت الله طباطبائی رضوان الله علیه در حاشیه ای که بر کفایه دارند تمام این موارد را معارف اعتباری شرع دانسته نه معارف فلسفی و فرموده بین علم اصول فقه و فلسفه فرق وجود دارد ولی بعضی ها مباحث فلسفی را با مباحث فقهی و اصولی خلط کرده اند و یکی از فرمایشات ایشان این بود "اکثر الإشتباهات من خلط الإصطلاحات" ، آیت الله العظمی آقای حجت اعلی الله مقامه که بنده مدتی در درس ایشان شرکت می کردم نیز همینطور قائل بود که اینها از امور اعتباری هستند و در بحث بیع فضولی همه مسائل را از همین راه امور اعتباری حل می کرد و بنده نیز همین اعتقاد را دارم که این امور شرعی فقهی را نمی توان با امور

فلسفی درست کرد زیرا فلسفه وادی دیگری است که از حقائق اشیاء بحث می کند ولیکن احکام شرع اعتباراتی هستند که شارع مقدس بر اساس مصالح و مفاسد جعل کرده مثلا شارع مقدس اینطور اعتبار کرده که صحت روزه زن مستحاضه به این است که غسلش را شب انجام بدهد حالا لازم نیست در اینجا وارد مباحث فلسفی بشویم و بگوئیم شرط متأخر است و نباید شرط از مشروط متأخر باشد یعنی اصلا این توجیهاات لازم نیست زیرا شارعی که مصالح و مفاسد را می داند اینطور اعتبار کرده خلاصه آنچه که شارع مقدس اعتبار کرده را نباید با مباحث فلسفی خلط کرد. بقیه بحث بماند برای بعد إن شاء الله تعالی... .

والحمد لله رب العالمین و صلی الله علی

محمد و آله الطاهرین



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بخدمت در کلام صاحب جواهر بود که فرمودند اگر کافری قبل از قسمت ترکه مسلمان شود مثل دیگر وراثت ارث می برد، روایات متعددی را از باب سوم خواندیم که بر این مطلب دلالت داشتند اما خب صاحب جواهر بحثی را مطرح کرده و فرموده در فاصله اسلام آوردن او مثلا دوماه مال نمائاتی داشته لذا باید ببینیم این نمائات متعلق به چه کسی می باشد و از طرفی اصل بر این است که نماء تابع ملک است اعم از نماء متصل و نماء منفصل، صاحب جواهر اینطور فرموده: «نعم ظاهر النص والفتوی کون ذلك له بحق الإرث، وليس ذلك إلا لكون إسلامه كاشفا عن استحقاقه له بالموت، بل هو الضابط في كل شرط متأخر عما ظاهره التسبب، فیتبعه النماء المتجدد مطلقاً (نمائات متصله و منفصله)، كما عن الفاضل والشهیدین وغيرهم التصريح به.»^۱

در واقع صاحب جواهر مانحن فیه را به بحث ناقله و کاشفه بودن اجازه در بیع فضولی قیاس کرده و فرموده چنانچه در بحث فضولی اجازه کاشفه بود در اینجا نیز اسلام آوردن او کشف می کند از اینکه با موت مورث مستحق ترکه شده است لذا نمائات نیز مطلقاً متعلق به او می باشد.

صاحب جواهر در ادامه قول فخر الدین در ایضاح را نقل می کند و بعد به کلام او اشکال می کند: «لکن عن ظاهر الإيضاح التوقف فیه، مما ذکر ومن حجب

الکافر عن الأصل قبل أن یسلم، فیملکه الوارث ملکاً متزلزلاً (یعنی اگر اسلام آورد که خب متعلق به اوست ولی اگر اسلام نیاورد متعلق به دیگر وراثت است) مستتباً للنماء فلا یخرج عنهم بخروج الأصل، للأصل (اصل عدم مالکیت) وعدم جریان ملک المورث علیه، فلا یکون میراثاً.

وفیه أن توریث المسلم یقتضی الانتقال إلیه بموت المورث، فلو صار إلی الورثة لزم انتقاله إلیه من الوارث الحی، ولیس من الإرث فی شیء، والکفر المانع هو المستمر إلی القسمة لا مطلق الکفر، فلا إشکال.»^۲

دیروز عرض کردیم که دو مبنا در این امور داریم؛ اول اینکه عده ای این مباحث فقهی را مانند مباحث فلسفی و امور تکوینی دانسته اند و در واقع خواسته اند امور تشریحی را به امور تکوینی بکشانند لذا بحث عدم تأخر شرط از مشروط و بحث کشف و نقل را در مانحن فیه مطرح کرده اند و اما مبنای دوم این است که بین امور تکوینی و امور تشریحی فرق قائل شده و گفته امور تشریحی اعتباری هستند و در زندگی عقلاء اعتبار خیلی نقش دارد و بنای عقلاء بر این است که برای نظم در زندگی بسیاری از چیزها را اعتبار و جعل می کنند مثل پول و چراغ قرمز و ساعت و امثال ذلک و ما نیز عرض کردیم که همین مبنا درست است و گفتیم که بعضی از اساتید ما مثل آیت الله حجت و آیت الله طباطبائی رحمة الله علیهما کلاً امور تشریحی را از اعتبارات شارع مقدس می دانستند که طبق مصالح و مفاسد جعل و اعتبار کرده و این امور تشریحی را از امور تکوینی جدا می دانستند و باهم خلط نمی کردند ولی امثال آخوند خراسانی در خیلی از مباحث اصولی

^۱ جواهر الکلام، شیخ محمد حسن نجفی، ج ۳۹، ص ۱۸، ط ۴۳ جلدی.

^۲ جواهر الکلام، شیخ محمد حسن نجفی، ج ۳۹، ص ۱۸، ط ۴۳ جلدی.

للمسلم السالمين عن معارضة النص، لتعارض مفهومية في صورة الاقتران، والرجوع إلى عمومات الموارث بعد تخصيصها بما دل على عدم إرث الكافر المسلم الشامل للفرض لا وجه له (زیرا بعد از تخصیص عام تمسک به همان عام در صورت شک در اینکه آیا از افراد مخصص است یا از افراد عام، صحیح نیست و در این مورد نمی توانیم به عام تمسک کنیم مثلا گفته شده اکرم العلماء و بعد گفته شده إلا الفاسقين خب حالا اگر ما شک کنیم که این عالم فاسق است یا نه نمی توانیم به عام تمسک کنیم و بگوئیم اکرامش واجب است) ، فلا إرث له لو كان إسلامه بعد القسمة أو مقارنا.^۳

صاحب جواهر در ادامه به این بحث می رسد که: «وكذا لو كان الوارث واحدا غير الامام وأحد الزوجين لم يكن له نصيب أيضا لو أسلم، لما عرفت من أصالة عدم الإرث بعد عدم صدق القسمة مع الوحدة، مضافا إلى ما عن السرائر والتنقيح وظاهر النكت من الإجماع على عدم إرثه أيضا، خلافا لابن الجنييد فورثه مع بقاء التركة في يد الأول ، وهو شاذ.»^۴

بقیه بحث بماند برای بعد إن شاء الله تعالی... .

امروز ۱۹ دی ماه است که در تاریخ انقلاب یک روز بسیار مهمی می باشد و ما نیز این روز بزرگ را گرامی می داریم.

والحمد لله رب العالمين و صلى الله على
مُحَمَّدٍ و آله الطاهرين

امور تکوینی را به امور تشریحی کشانده و مباحث را باهم خلط کرده مثل بحث امتثال بعد از امتثال که مثلا شخصی نماز ظهرش را فرادا خوانده و بعد جماعتی قائم شده مستحب است همان نماز ظهر را دوباره به جماعت بخواند، آخوند می فرماید در اینجا یک امر به اقامه نماز ظهر داشت که امر علت است و امتثال معلول است و وقتی امتثال کرد و نماز ظهرش را به فرادا خواند معلول وجود پیدا کرده و علت ساقط شده حالا چهار رکعت بعدی که می خواهد به جماعت بخواند را به چه نیتی باید بخواند؟ که در اینجا مقداری بحث گره خورده منتهی در مقابل ما می گوئیم همان شارع که امر به خواندن نماز ظهر کرده گفته اگر جماعتی برپا شد برای ثواب بیشتر همان نماز را دوباره به جماعت بخوان و این اعتبار و جعل شارع می باشد و خیلی از موارد با همین فرق گذاشتن بین امور تکوینی و تشریحی و عدم خلط این دو باهم حل می شود و در مانحن فیه نیز صاحب جواهر بحث تأخر شرط و کاشفه بودن و این مباحث را پیش کشیده و توجیه کرده ولی ما می گوئیم که این از امور تشریحی و از اعتبارات شارع مقدس می باشد و نیازی به طرح این مباحث نیست.

خب و اما صاحب جواهر در ادامه کلامش اینطور می فرماید: «ولو أسلم الكافر بعد القسمة لم يرث إجماعا، لعموم الأدلة وخصوص النصوص.

وكذا لو اقترن إسلامه بها(قسمت)، عملا بالأصل(اصل عدم ارث بردن است زیرا ارث بردنش یک امر حادثی است و هر حادثی مسبوق به عدم می باشد یعنی متیقن ما همان عدم قبلی است لذا در صورت شک در حالت اقتران اسلام آوردن و تقسیم نیز عدم ارث بردن را استصحاب می کنیم) وعموم عدم إرث الكافر

^۳ جواهر الكلام، شیخ محمد حسن نجفی، ج ۳۹، ص ۱۹، ط ۴۳ جلدی.

^۴ جواهر الكلام، شیخ محمد حسن نجفی، ج ۳۹، ص ۱۹، ط ۴۳ جلدی.



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مع الوحدة(زیرا اخبار مذکور مشمول مواردی بود که تعدد و قسمت در بین باشد)، مضافا إلى ما عن السرائر والتنقیح وظاهر النکت من الإجماع علی عدم إرثه أيضا، خلافا لابن الجنید فورثه مع بقاء التركة في يد الأول ، وهو شاذ.^۲

مطلب سوم: «أما لو لم يكن له وارث سوى الامام عليه السلام، فأسلم الوارث، فهو أولى من الامام عليه السلام كما في المسالك ومحكي المعالم، بل عن ابن فهد حكايته عن شيخه، وفخر المحققين عن المحقق وكثير من الأصحاب، والكفاية عن المشهور.

لرواية أبي بصير في الصحيح المروي في الكتب الثلاثة(كافي، تهذيب، من لا يحضره الفقيه) "في مسلم مات وله قرابة نصارى إن أسلم بعض قرابته فان ميراثه له، فان لم يسلم أحد من قرابته فان ميراثه للإمام".^۳

مطلب چهارم: «فلو أسلم الكافر بعد تلف العين انكشف استحقاقه لها، فيرث النماء. بل قد يتجه ضمائها على متلفها وإن كان له ذلك، لصدق "من أئلف" أو "على اليد" وغيرها مما يقتضي الضمان، والاذن شرعا في الإلتلاف لا ينافيه، مع احتمال عدم الضمان، لتزويله في تلك الحال منزلة الملك، فتأمل». ^۴

مطلب پنجم: «فلو أسلم الوارث بعد قسمة بعض التركة شارك في الباقي مع المساواة، أو اختص به مع

بختمان در این بود که در باب سوم از ابواب موانع ارث اخباری بود که دلالت داشتند بر اینکه اگر کافری قبل از تقسیم ترکه مسلمان شود ارث می برد، در اینجا فروعی بوجود می آید و یکی از مراحل مهم اجتهاد تفریع الفروع علی الاصول و سپس رد الفروع الی الاصول می باشد.

صاحب جواهر فروعی را بر بحث مذکور مترتب کرده:

مطلب اول: «ولو أسلم الكافر بعد القسمة لم يرث إجماعا، لعموم الأدلة وخصوص النصوص.

وكذا لو اقترن إسلامه بها، عملا بالأصل وعموم عدم إرث الكافر للمسلم السالمين عن معارضة النص، لتعارض مفهومية في صورة الاقتران، والرجوع إلى عمومات الموارث بعد تخصيصها بما دل على عدم إرث الكافر المسلم الشامل للفرض لا وجه له، فلا إرث له لو كان إسلامه بعد القسمة أو مقارنا». ^۱

بحث در این است که ظواهر عرفی روایاتی که داشتیم دلالت داشتند بر اینکه "إذا أسلم قبل القسمة" که معلوم است ارث می برد و اما "إذا أسلم مقترنا أو بعد القسمة" دیگر مشمول روایات نیستند و اصل نیز بر عدم ارث بردن در این دو صورت می باشد.

مطلب دوم: «وكذا لو كان الوارث واحدا غير الامام وأحد الزوجين لم يكن له نصيب أيضا لو أسلم لما عرفت من أصالة عدم الإرث بعد عدم صدق القسمة

^۱ جواهر الكلام، شيخ محمد حسن نجفی، ج ۳۹، ص ۱۹، ط ۴۳ جلدی.

^۲ جواهر الكلام، شيخ محمد حسن نجفی، ج ۳۹، ص ۱۹، ط ۴۳ جلدی.

^۳ جواهر الكلام، شيخ محمد حسن نجفی، ج ۳۹، ص ۲۰، ط ۴۳ جلدی.

^۱ جواهر الكلام، شيخ محمد حسن نجفی، ج ۳۹، ص ۱۹، ط ۴۳ جلدی.

مطلب هفتم: «فلو أسلم مع الاخوة للأب أو الاخوة للأُم أخ بعد اقتسامهم المال أثلاثا قبل قسمة الثلث والثلثين فان كان للأبوين اختص بهما ، وإلا شارك فيهما أو في الثلث.»^٧

بقية بحث بمآند برای روز شنبه إن شاء الله تعالى... .

والحمد لله رب العالمين و صلى الله على
مُحَمَّد و آله الطاهرين

الانفراد، وفاقا للمشهور، لأنه ميراث أسلم عليه قبل أن يقسم، فله إرثه كما لو انحصر الإرث فيه، فما عن بعضهم من احتمال عدم لصدق القسمة في الجملة في غاية الضعف.

بل قد يقال بإرثه أيضا لما قسم، كما عن التحرير والقواعد احتمال بل عن الإرشاد اختياره، لأن الميراث هو المجموع ولم يقسم.

إلا أن الأقوى خلافه وفاقا للوسيلة والإيضاح والروضة والمسالك وغاية المرام والمفاتيح على ما حكى عن بعضها، للأصل ولأن الميراث جنس يطلق على الكل، والبعض المقسوم ميراث أسلم عليه بعد قسمته، فلا يرث منه بمقتضى النص، ولا يعارض بالمجموع، لخفاء فرديته لغير المقسوم، وظهور أن المناط هو الإشاعة لا مجرد عدم القسمة، ولذا منعوا الإرث إذا تحدد الوارث مع انتفائها فيه، وغايته ثبوت الإرث في المجموع، وليس نصا في عموم الأبعاض، فلا يعارض النفي الصريح المطابق للأصل.»^٥

معيار روایت و فهم عرفی از آن می باشد.

مطلب ششم: «ولو أسلم بعد قسمة التركة قبل اقتسام من يباحم به من الورثة احتمال الإرث، لأنه قد أسلم على ميراث لم يقسم، وهو البعض المشاع بين أصحابه، وعدمه لأن الكل هنا مقسوم قطعا، فيصدق أنه أسلم على ميراث قد قسم ، والأقرب الأول ، لأن انتفاء الإرث من الكل لا ينافي الإرث من البعض.»^٦

^٥ جواهر الكلام، شيخ محمد حسن نجفی، ج ٣٩، ص ٢٣، ط ٤٣ جلدی.

^٦ جواهر الكلام، شيخ محمد حسن نجفی، ج ٣٩، ص ٢٣، ط ٤٣ جلدی.

^٧ جواهر الكلام، شيخ محمد حسن نجفی، ج ٣٩، ص ٢٤، ط ٤٣ جلدی.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مطالبی را از جواهر در مورد اسلام آوردن یکی از ورثه قبل از قسمت ترکه عرض کردیم و مثالی زدیم که اگر کسی فوت کرده و پنج پسر دارد که یکی از آنها کافر است در اینصورت اگر قبل از قسمت ترکه اسلام بیاورد با چهار برادرش در ارث مشارک خواهد بود، صاحب جواهر در این رابطه مطالب زیادی را بیان کرده و ابتدا اینطور فرموده: «ولو خلف ما لا ینقسم قبل التراضی علیه فأسلم وارث له وراثتاً، كما عن جماعة التصريح به، لبقاء الشركة، وربما احتتمل العدم، لأن الظاهر من النص اختصاص الحكم بما يقبل القسمة، وفيه أن القسمة في كل شيء بحسبه، وإن المدار على الإشاعة، وهي حاصلة.»^۱

صاحب جواهر در ادامه فرضی را برای این مسئله مطرح کرده به این بیان که: «ولو أنکر المسلم (برادر پنجم که اسلام آورده) القسمة، فالقول قوله (منکر) مع یمینه (زیرا قولش با اصل عدم حصول قسمت مطابق است)، وكذا لو ادعی تأخرها (قسمت) عن الإسلام (مثلاً ادعا می کند که اول شعبان اسلام آورده و قسمت پنجم شعبان واقع شده) مع تعیین زمانه (اسلام) وجهل زمانها (قسمت)، كما قواه في الدروس وكشف اللثام، لأن الأصل تأخر الحادث (زیرا دعوی اینها بر سر زمان وقوع قسمت است که به سراغ استصحاب می رویم، زمان اسلام آوردن که معلوم است ولی زمان قسمت مجهول است لذا اصل عدم قسمت را

جاری می کنیم زیرا قسمت یک امر حادث است و در زمانش اختلاف دارند و اصل تاخر قسمت به عنوان یک امر حادث می باشد بنابراین اصل تاخر حادث اقتضاء می کند که اسلام آوردن او قبل از قسمت باشد لذا ارث می برد.»^۲

صاحب جواهر در مورد اصل تأخر حادث خیلی بحث کرده و ابتدا اینطور فرموده: «لكن في إثبات ذلك بمثل هذا الأصل على وجه يكتفي به في إحراز الشرط بحث معلوم، ضرورة اقتضاء الأصل على وجه يكتفي به في إحراز الشرط بحث معلوم، ضرورة اقتضاء الأصل المزبور التأخر في حد ذاته لا عن الشيء المخصوص.»^۳

این بحث بر می گردد به تنبیهاتی که در بحث استصحاب ذکر شده، در رسائل تنبیهات ۶ و ۷ و در کفایه تنبیهات ۱۲ و ۱۳ می باشد، در آنجا اینطور ذکر شده که دو حادث واقع شده که اقسامی دارند؛ هر دو مجهول التاريخ یا هر دو معلوم التاريخ یا یکی معلوم التاريخ و دیگری مجهول التاريخ و بالعکس که شش قسمت می شود و تقریباً صاحب جواهر این شش قسمت را در کلامش ذکر کرده.

سید بحر العلوم در دُرّة در بحث طهارت در مورد اصل تأخر حادث اینطور فرموده:

"فان یکن یعلم کلا منهما

مشتبها علیه ما تقدما

فهو علی الأظهر مثل المحدث

إلا إذا عین وقت الحدث"

ایشان کلام دیگری هم دارد که قابل توجه است:

^۲ جواهر الکلام، شیخ محمد حسن نجفی، ج ۳۹، ص ۲۴، ط ۴۳ جلدی.

^۳ جواهر الکلام، شیخ محمد حسن نجفی، ج ۳۹، ص ۲۴، ط ۴۳ جلدی.

^۱ جواهر الکلام، شیخ محمد حسن نجفی، ج ۳۹، ص ۲۴، ط ۴۳ جلدی.

"و الشك في جفاف مجموع الندى

يلغى إذا ما الوقف في الفعل بدا"

خلاصه اگر وقت مسح معلوم باشد آن رطوبت را می کشد و می آورد برای بعد و می گوید رطوبت قبلا بوده.

خب و اما کلام صاحب جواهر در مورد صور مختلف اصل تأخر حادث این است: «ومن هنا كان ظاهر إطلاق القواعد في المقام خلاف ذلك، فيكون حكمه حينئذ حكم ما لو أنكر الورثة إسلام الوارث، أو ادعوا اقتترانه بالقسمة أو تأخره عنها مع تعيين زمانها، أو جهالة التعيين مطلقا فان القول قولهم مع يمينهم، إما لأصالة عدم الإرث مع عدم الحادث أو تأخره فيما عدا الأخير، وإما لأن إرث غيرهم مشروط بالإسلام قبل القسمة ولم يتحقق، والشك في الشرط شك في المشروط.

مضافا إلى كونهم ذوي أيد على المال ومالكين له بظاهر الشرع، فمن أراد انتزاعه من أيديهم كان عليه إثبات استحقاق الانتزاع، خصوصا بعد انقطاع عموماته بما دل على عدم إرث الكافر للمسلم الخارج عنه خصوص المسلم قبل القسمة، والله العالم.»^۴

بقیه بحث بماند برای فردا إن شاء الله تعالی

والحمد لله رب العالمين و صلى الله على

مُحَمَّدٍ و آله الطاهرين

^۴ جواهر الكلام، شيخ محمد حسن نجفی، ج ۳۹، ص ۲۴ و ۲۵، ط ۴۳ جلدی.



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

یکی از مسائل مهم ارث این است که در اسلام مذاهب مختلفی وجود دارد و ما باید بدانیم که آیا اینها از همدیگر ارث می برند یا نه؟ گفتیم کافر به هیچ وجه از مسلمان ارث نمی برد حتی اگر مسلمانی وارث مسلمان نداشته باشد ترکه او متعلق به امام علیه السلام می باشد اما مسلمانان فرقی مختلفی دارند لذا ما باید ببینیم آیا فرقی مختلف مسلمانان از همدیگر ارث می برند یا نه؟ در حدیث نبوی داریم که امت حضرت موسی ۷۱ فرقه و امت حضرت عیسی ۷۲ فرقه ولی امت من ۷۳ فرقه خواهند شد، البته این ۷۳ فرقه تقریباً اصول انشعابات و اختلافات می باشد و الا مثلاً خود صوفیه ۷۲ فرقه هستند و کلاً برخی از فرقی خودشان انشعابات زیادی دارند، بالاخره بحث در این است که آیا فرقی مختلف مسلمانان از هم ارث می برند یا نه؟

امروز مقداری از اقوال در این رابطه را نقل می کنیم، محقق در شرایع اینطور فرموده: «الثالثة المسلمون يتوارثون و إن اختلفوا في المذاهب، و الكفار يتوارثون و إن اختلفوا في النحل.»^۱

علامه در مختلف اینطور فرموده: «مسألة: قال الشيخ في النهاية: والمسلمون يتوارث بعضهم من بعض وإن اختلفوا في الآراء والديانات، لأن الذي به تثبت الموارثة إظهار الشهادتين والإقرار بأركان الشريعة من الصلاة والزكاة والصوم والحج دون فعل الإيمان الذي يستحق به الثواب، وتبعه ابن البراج، وابن حمزة، وابن إدريس.

وقال شيخنا المفيد: ويرث المؤمنون أهل البدع من المعتزلة والمرجئة والخوارج والحشوية ولا يرث هذه الفرق أحداً من أهل الإيمان كما يرث المسلمون الكفار، ولا ترث الكفار أهل الإسلام.

وقال أبو الصلاح: ولا يرث الكافر المسلم وإن اختلفت جهات كفره وقرب نسبه، ويرث المسلم الكافر وإن بعد نسبه كابن خال مسلم والموروث مسلم أو كافر له ولد كافر يهودية أو نصرانية أو جبرية أو تشبيهه أو جح نبوة أو إمامة، ميراثه لابن خاله المسلم دون ولده الكافر.»^۲

خب و اما خود علامه بعد از نقل اقوال مختلف اینطور می فرماید: «والمعتمد ما قاله الشيخ، لأن سبب التوارث الإسلام.»^۳

صاحب مفتاح الكرامه نیز در جلد ۲۴ مفتاح الكرامه بعد از نقل اقوال مختلف فرموده: "والمسلمون يتوارثون و إن اختلفوا في المذاهب".

خب و اما آنچه که تکیه گاه ماست کلام جواهر است، صاحب جواهر در این رابطه اینطور فرموده: «المسألة الثالثة: المسلمون يتوارثون وإن اختلفوا في المذاهب والأصول والعقائد كما هو المشهور، لعموم ما دل على التوريث بالنسب والسبب من الكتاب والسنة والإجماع، وخصوص المعترية المتضمنة لابتناء الموارث على الإسلام دون الايمان، وفيها "أن الإسلام هو ما عليه جماعة الناس من الفرق كلها، وبه حققت الدماء، وعليه جرت المناكح والموارث" وهو نص في المطلوب.»^۴

صاحب جواهر برای اثبات کلامش به طور خاص خبری را تحت عنوان معتبره از کافی نقل کرده که این خبر در جلد دوم اصول کافی ذکر شده، خبر این است: «عنه محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد، عن الحسن بن محبوب، عن جميل بن صالح، عن سماعة قال: قلت لأبي عبد الله (عليه السلام):

^۱ مختلف الشيعة، علامه حلی، ج ۹، ص ۵۸.

^۲ مختلف الشيعة، علامه حلی، ج ۹، ص ۵۹.

^۳ جواهر الكلام، شيخ محمد حسن نجفی، ج ۳۹، ص ۳۱، ط ۳۴ جلدی.

^۴ شرایع الإسلام، محقق حلی، ج ۴، ص ۷، ط اسماعيليان.

بحث مهمی که داریم در مورد وهابیت است که فرقه نوظهوری می باشند و در زمان پیغمبر و اهل بیت علیهم السلام نبودند، علامه کتابی دارد بنام "منهاج الکرامه" که بعدا ابن تیمیه کتابی در ردّ ایشان نوشت بنام منهاج السنة که در آن کلمات و تعابیر بسیار خشنی نسبت به علامه دارد و در واقع وهابیت اصل تفکرات و اعتقاداتشان را از ابن تیمیه گرفته اند و بعدها مُجَدِّد بن عبدالوهاب آمد و همان کتاب ابن تیمیه را ترویج کرد و آل سعود نیز او را پذیرفتند و کم کم فرقه وهابیت را رسمی کردند، وهابیت انحرافات بسیار زیادی دارند، سید محسن امین در "کشف الإرتیاب فی آراء مُجَدِّد بن عبدالوهاب" که در واقع در ردّ تفکرات وهابیت است مطالب فراوانی بر علیه وهابیت نوشته و انحرافات آنها را یک به یک بیان و بررسی کرده، یکی از اعتقادات آنها حرمت برقراری مجلس عزاداری برای اموات حتی الأنبیاء والأئمه می باشد و همچنین حرمت ساختن مزار و گنبد و زیارت آنها و توسل و استشفاع به آنها و ندور و قربانی کردن برای آنها و کلاً قائل اند کسی که فوت کرد تمام شد و رفت تا قیامت و سید محسن امین نقل می کند که مُجَدِّد بن عبدالوهاب می گفته عصای دست من از پیغمبر بالاتر است! زیرا این عصا به درد شما می خورد ولی پیغمبر فوت کرد و تمام شد و رفت و خلاصه اینکه وهابیت ما را کافر و مشرک می دانند، علی آئی حال شناخت این فرقه ها برای ما لازم می باشد.

بقیه بحث بماند برای فردا إن شاء الله تعالی

والحمد لله رب العالمین و صلی الله علی

مُجَدِّد و آلّه الطاهرین

أخبرني عن الاسلام والایمان أهما مختلفان؟ فقال: إن الايمان يشارك الاسلام والاسلام لا يشارك الايمان، فقلت: فصفهما لي، فقال: الاسلام شهادة أن لا إله إلا الله والتصديق برسول الله(صلى الله عليه وآله)، به حقنت الدماء وعليه جرت المناكح والموارث وعلى ظاهره جماعة الناس، والایمان الهدى وما يثبت في القلوب من صفة الاسلام وما ظهر من العمل به والایمان أرفع من الاسلام بدرجة، إن الايمان يشارك الاسلام في الظاهر والاسلام لا يشارك الايمان في الباطن وإن اجتمعا في القول والصفة.°

خبر سنداً صحیح است، البته درباره سماعه بحث زیاد است و برخی گفته اند واقفی المذهب بوده ولی در تنقیح المقال اثبات کرده که سماعه شیعه امامیه می باشد و اما شاهد و محل استناد ما در روایت مذکور تعبیر "الموارث" می باشد و خلاصه در اخبار مذکور در این باب بین اسلام و ایمان فرق قائل شده اند.

خب واما صاحب جواهر در کلامش بعد از نقل اقوال مختلف از شخصی اسم می برد و قول او را نقل می کند که بنده در کتاب "الکنى والألقاب" حاج شیخ عباس قمی اسم او را ندیدم، صاحب جواهر اینطور می فرماید: «ومنع السيوري(فاضل مقداد) إرث المجسمة والمرجئة والحشوية من غيرهم مع تصريحه بأن المقتضي للتوارث الإسلام لا غير كما هو المشهور، معللا ذلك بكفرهم المستند إلى إنكارهم لما علم من الدين ضرورة، والمعلوم من أكثر هؤلاء المخالفة في الأصول، وهو غير إنكار الضروري.»^۱

البته چند فرقه از این حکم خارج شده اند و ما نیز این چند فرقه یعنی خوارج و نواصب و غلاة را استثناء کردیم.

° اصول کافی، شیخ کلینی، ج ۲، ص ۲۵، باب ۲۰۳، حدیث ۱، ط الإسلامیة.
 ۱ جواهر الکلام، شیخ محمد حسن نجفی، ج ۳۹، ص ۳۲، ط ۴۳ جلدی.



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

دیروز در ضمن بیان مسئله مرتد عرض کردیم، مرتد با کفار اصلی معمولی فرق دارد و یکی از فرق هایش این است که اگر کافر اصلی وارث مسلمانی نداشته باشد ورثه کافر او بین خودشان هر صنفی از صنف دیگر ارث می برد ولی مرتد اگر وارث مسلمانی نداشته باشد ورثه کافرش از او ارث نمی برند بلکه وارث او امام علیه السلام می باشد، همه فقهاء ما این قول را اختیار کرده اند و صاحب جواهر دارد که قول دیگر شاذ می باشد ولی خب در خبری از عبدالحمید خلاف این مطلب گفته شده که میراث مرتد برای ورثه خودش است ولو اینکه مسلمان نباشند، ما گفتیم که این خبر معرض عنه است و کسی به آن عمل نکرده لذا حجت نیست ولی آیت الله خوئی در مصباح به این خبر استناد کرده و فتوا داده که این حاکی از این است که مبنای ایشان فرق دارد، آیت الله خوئی قائل است که ما فقط به سند اخبار نگاه می کنیم اگر قابل توجه و صحیح باشد به آن عمل می کنیم و دیگر اعراض فقهاء و عمل نکردن آنها موثر نیست و همچنین اگر خبری ضعیف باشد عمل فقهاء موثر نیست و روی همین مبنا ایشان به خبر عبدالحمید عمل کرده و طبق آن فتوا داده که اگر در بین ورثه مرتد اشخاص کافر باشند از او ارث می برند ولی مشهور و ما گفتیم اگر مرتد ورثه مسلمان نداشته باشد میراثش متعلق به امام علیه السلام می باشد.

بخشمان در اقسام مرتد بود که در مورد مرتد فطری مطالبی را عرض کردیم و اما در مورد مرتد ملی در باب

سوم از ابواب حد مرتد وسائل الشیعة اخباری درباره مرتد ملی ذکر شده، عنوان باب این است: " أن المرتد عن ملة يستتاب ثلاثة أيام فان تاب وإلا قتل وحکم ما لو ارتد مرة أخرى " ، یکی از تفاوتهای مرتد فطری و ملی همین است که مرتد فطری آنآ کشته می شود ولی مرتد ملی تا سه روز توبه داده می شود اگر توبه نکرد بعد از سه روز کشته می شود.

چند خبر از این باب سوم می خوانیم:

خبر اول: «عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَعْقُوبَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى، عَنِ الْعَمْرِيِّ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ أَخِيهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي حَدِيثٍ، قَالَ: قُلْتُ: فَنَصْرَانِي أَسْلَمَ، ثُمَّ ارْتَدَ؟ قَالَ: يَسْتَتَابُ فَاِنْ رَجَعَ، وَإِلَّا قُتِلَ»^۱.

خبر دوم: «وَعَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ ابْنِ مَجْبُوبَ، عَنْ غَيْرِ وَاحِدٍ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ وَأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ فِي الْمُرْتَدِّ يَسْتَتَابُ فَاِنْ تَابَ، وَإِلَّا قُتِلَ الْحَدِيثُ»^۲.

خبر سوم: «وَعَنْ أَبِي عَلِيٍّ الْأَشْعَرِيِّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سَالِمٍ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ النُّضْرِ عَنْ عَمْرٍو بْنِ شَمْرٍ، عَنْ جَابِرٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: أَتَى أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ بَرَجَلٌ مِنْ بَنِي ثَعْلَبَةَ، قَدْ تَنَصَّرَ بَعْدَ إِسْلَامِهِ فَشَهِدُوا عَلَيْهِ، فَقَالَ لَهُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَا يَقُولُ هَؤُلَاءِ الشُّهُودُ؟ فَقَالَ: صَدَقُوا وَأَنَا أَرْجِعُ إِلَى الْإِسْلَامِ فَقَالَ: أَمَا أَنْكَ لَوْ كَذَبْتَ الشُّهُودَ، لَضَرَبْتُ عُنُقَكَ، وَقَدْ قَبِلْتُ مِنْكَ فَلَا تَعُدْ، فَإِنَّكَ إِنْ رَجَعْتَ لَمْ أَقْبَلْ مِنْكَ رَجُوعًا بَعْدَهُ»^۳.

^۱ وسائل الشیعة، شیخ حر عاملی، ج ۱۸، ص ۵۴۷، ابواب حدود المرتد،

باب ۳، حدیث ۱، ط الإسلامیة.

^۲ وسائل الشیعة، شیخ حر عاملی، ج ۱۸، ص ۵۴۷، ابواب حدود المرتد، باب

۳، حدیث ۲، ط الإسلامیة.

^۳ وسائل الشیعة، شیخ حر عاملی، ج ۱۸، ص ۵۴۷، ابواب حدود المرتد،

باب ۳، حدیث ۴، ط الإسلامیة.

والحمد لله رب العالمین و صلی الله علی
مُحَمَّد و آله الطاهیرین

خب و اما به مناسبت این بحث بنده جریان سلمان
رشدی را مطرح می کنم زیرا یک بحثی است که آیا هر
کسی می تواند مرتد را بکشد یا باید از طرف امام
فرمان قتل صادر بشود؟، این بحث مفصلاً در مفتاح
الکرامه مطرح شده و دیروز نیز خبری را خواندیم که در
آن عبارت "یقتله کل من یسمع" ذکر شده بود منتهی
در فقه اینطور نیست که هرکسی بتواند دیگری را
بکشد، در کتاب امر به معروف خواندیم که قتل و جرح
باید به امر امام و با نظر او باشد، بلکه همه موظف
هستند امر به معروف و نهی از منکر کنند ولی اگر
نوبت به جرح و قتل رسید هرکسی نمی تواند این کار را
انجام بدهد زیرا هرج و مرج لازم می آید از این جهت
باید با امر و نظر امام باشد و در مانحن فیه نیز همین
طور است و یک خبری نیز در این رابطه داریم که قتل
مرتد باید با نظر و امر امام صورت بگیرد، خبر این
است: «وبالاسناد عن ابن محبوب، عن هشام بن سالم،
عن عمار الساباطی قال: سمعت أبا عبد الله عليه
السلام يقول: كل مسلم بين مسلمين ارتد عن الاسلام
وجحد مُحمّداً صلى الله عليه وآله نبوته وكذبه فان دمه
مباح لمن سمع ذلك منه، وامرأته بائنة منه يوم ارتد،
ويقسم ماله على ورثته، وتعتد امرأته عدة المتوفى عنها
زوجها، وعلى الامام أن يقتله ولا يستتبهه.»^۴

سلمان رشدی نیز همین گونه بود یعنی بعد از ارتدادش
امام رضوان الله علیه حکم قتل او را صادر کرد البته این
فتوا نبود بلکه حکم بود و حکم صادر شده از فقیه بر
همه واجب الإطاعة می باشد.

بقیه بحث بماند برای بعد إن شاء الله تعالی ...

^۴ وسائل الشیعة، شیخ حر عاملی، ج ۱۸، ص ۵۴۵، ابواب حدود المرتد،
باب ۱، حدیث ۳، ط الإسلامیة.



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بجثمان در این بود که: "المسلمون يتوارثون و إن اختلفوا في المذاهب"، این عبارت شرایع و قواعد و اکثر فقهاء ما می باشد، دلیلی که بر این مطلب اقامه شده این است که فرمودند کسی که شهادتین را بر زبان بیاورد مسلمان محسوب می شود، صاحب جواهر نیز به سراغ چند خبر از اصول کافی رفتند که در آنها بین اسلام و ایمان فرق قائل شده بودند و بعد ایشان فرمودند معیار اسلام است و اسلام نیز همان گفتن شهادتین می باشد بنابراین یک بحث مهم این است که آیا تمام فرق اسلامی با انشعاباتشان مسلمان محسوب می شوند یا نه؟ با توجه به اینکه خود پیغمبر اسلام صلوات الله علیه و آله فرمودند تنها یکی از فرق اسلامی برحق می باشد لذا ما می خواهیم ببینیم معیار در مسلمان محسوب شدن فرق مختلف اسلامی چیست؟

بنده معتقدم این یک بحث بسیار مهمی می باشد و ما روایات فراوانی برای معرفی مسلمان واقعی داریم و این روایات نیز مربوط به عمل می باشند و با توجه به عمل مسلمان را معرفی می کنند نه از راه لسان یا قلب یعنی عمل معیار و ملاک معرفی اشخاص به عنوان مسلمان واقعی می باشد.

اخبار مذکور هم از طریق ما و هم از طریق عامه نقل شده اند، در جلد ۵۸ بحار الأنوار این تعابیر در روایات ذکر شده:

اول: "المؤمن للمؤمن بمنزلة البنیان يشد بعضه بعضا"

دوم: "مثل المؤمن في توادهم وتراحمهم كمثل الجسد إذا اشتكى بعضه تداعى سائره بالسهر والحمى."

سوم: "المؤمنون يد واحدة على من سواهم".

از طرق عامه نیز اخباری در کتب صحاح و کتب سنن آنها ذکر شده که در همه آنها مسلمان اینطور معرفی شده که: "المسلم من سلم المسلمون من لسانه و يده". (صحیح بخاری جلد ۴ و جلد ۵ کتاب الایمان، صحیح مسلم جلد ۶ کتاب الایمان، سنن ابی داود جلد ۲ کتاب جهاد، سنن ترمذی کتاب الایمان

حدیث ۱۲، سنن نسائی کتاب الایمان حدیث ۱۹، سنن دارمی کتاب جهاد حدیث ۸، مسند احمد بن حنبل جلد ۲ حدیث ۱۶۰ و حدیث ۱۶۲ و همچنین در جلد ۳ و ۴ و ۶ از مسند احمد بن حنبل نیز احادیثی ذکر شده که ماحصل همه آنها این است که: "المسلم من سلم المسلمون من يده و لسانه"، بنابراین ما روایاتی هم از طریق خودمان و هم از طریق عامه برای معرفی مسلمان داریم و همه اینها از طریق عمل مسلمان را معرفی می کنند نه به زبان و قلب و ادعای خود شخص.

صاحب جواهر اخباری را از اصول کافی نقل کرده بود که هر کسی شهادتین را بگوید مسلمان است و غیر از این ما یک اسلام داریم و یک ایمان، منتهی در همین اصول کافی ابوابی وجود دارد که این تعابیر در آنها بکار رفته: "من أصبح ولم يهتم بأمور المسلمين فليس بمسلم" و "من سمع رجلا ينادي يا للمسلمين فلم يجبه فليس بمسلم" به عنوان نمونه چند خبر را می خوانیم:

خبر اول: ﴿علي بن إبراهيم، عن أبيه، عن النوفلي، عن السكوني، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: من أصبح لا يهتم بأمور المسلمين فليس بمسلم﴾^۱.

خبر دوم: ﴿عنه، عن سلمة بن الخطاب، عن سليمان بن سماعة، عن عمه عاصم الكوزي عن أبي عبد الله عليه السلام أن النبي صلى الله عليه وآله قال: من أصبح لا يهتم بأمور المسلمين فليس منهم ومن سمع رجلا ينادي يا للمسلمين فلم يجبه فليس بمسلم﴾^۲.

اخبار خیلی زیاد هستند منتهی چونکه این روایات حمل بر استحباب شده به آنها توجه نشده و به فقه ما وارد نشده اند منتهی ما نمی توانیم این اخبار با این صراحت را کنار بگذاریم و بنده معتقدم اگر به این روایات توجه شود وضع مسلمانان غیر از وضع فعلی خواهد بود و با توجه به این روایات خیلی می توان بحث کرد و جای چنین بحثهایی نیز حوزه های علمیه می باشد، بقیه بحث بماند برای روز شنبه إن شاء الله تعالی ...

والحمد لله رب العالمين و صلى الله على

محمد و آله الطاهرين

^۱ اصول کافی، مرحوم کلینی، ج ۲، ص ۱۶۳، حدیث ۱.

^۲ اصول کافی، مرحوم کلینی، ج ۲، ص ۱۶۴، حدیث ۵.



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بجثمان در این بود که در اکثر کتب فقهی ما اینطور گفته شده
که: "المسلمون يتوارثون وإن اختلفوا في المذاهب".

امام رضوان الله عليه در تحریر الوسیلة اینطور فرموده: «مسألة ۸:
المسلمون يتوارثون وإن اختلفوا في المذاهب والأصول
والعقائد، فيرث الحق منهم عن المبطل وبالعكس ومبطلهم عن
مبطلهم، نعم الغلاة المحكومون بالكفر والخوارج والنواصب
ومن أنكر ضروريا من ضروريات الدين مع الالتفات والالتزام
بلازمة كفار أو بحكمهم، فيرث المسلم منهم وهم لا يرثون
منه.»^۱

صاحب جواهر روایاتی را از اصول کافی نقل کردند و فرمودند
ملاک مسلمان بودن همین است که کسی شهادتین را بگوید
ولی بعدا در نقل قول ها از بعضی مثل شیخ مفید در مقنعة و
مفتاح الکرامه و سیوری که همان فاضل مقداد است نقل خلاف
کرد که اشاعره و مجبره و مشبه خوارج و نواصب و غلاة از
مسلمانان ارث نمی برند و استثناء شده اند.

در دوجای قران کریم یعنی در سوره انعام و سوره روم به
مسلمانان خطاب شده مثل کسانی نباشید که فرقه فرقه شده
اند: ﴿مُنِيبِينَ إِلَيْهِ وَ اتَّقُوهُ وَ أَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَ لَا تَكُونُوا مِنَ
الْمُشْرِكِينَ﴾ (۳۱) ﴿مِنَ الَّذِينَ فَرَّقُوا دِينَهُمْ وَ كَانُوا شِيعًا كُلُّ حِزْبٍ
بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ﴾ (۳۲)^۲ و ﴿إِنَّ الَّذِينَ فَرَّقُوا دِينَهُمْ وَ كَانُوا
شِيعًا لَسْتَ مِنْهُمْ فِي شَيْءٍ إِنَّمَا أَمْرُهُمْ إِلَى اللَّهِ ثُمَّ يُنَبِّئُهُمْ بِمَا كَانُوا
يَفْعَلُونَ﴾^۳، آیت الله طباطبائی صاحب تفسیر المیزان در اینجا
می فرماید قران کریم به آلهائی که از روی هوا و هوس دین
درست کردند یا هوا و هوس خوششان را در دین داخل کردند می
فرماید این کار را نکنید دین یک قوانینی است که فقط از خدا
باید گرفته شود و میزان در دین اصول و عقیده می باشد لذا ما

نمی توانیم کسانی که از روی هوا و هوس برای خودشان مذهب
و دین درست کرده اند را مسلمان بدانیم.
یکی از فرقه هائی که استثناء شده و امام رضوان الله عليه نیز در
کلامشان ذکر کردند خوارج می باشند و ما امروز مقداری
درباره خوارج بحث خواهیم کرد.

در جنگ صفین که بسیار جنگ مهمی بود معاویه که در
آستانه شکست بود به عمروعاص گفت کاری بکن تا شکست
نخوریم، عمروعاص گفت امشب تمام قران ها را بیاورید، فردا
صبح قران ها را به پرچم هائی بستند و وقتی لشکر امیرالمومنین
علیه السلام آمدند با قران های روی نیزه مواجه شدند، لشکر
معاویه به آنها گفتند شما بروی قران شمشیر می کشید؟ بیایید این
قران را بین خودمان حکم قرار بدهیم، عده ای در بین لشکر
امیرالمومنین علیه السلام بودند که با دیدن این صحنه گفتند باید
جنگ متوقف شود، خلاصه گفتند یک نفر از طرف معاویه و
یک نفر هم از طرف امیرالمومنین علیه السلام حکم شود، جنگ
آرام شد و از این طرف ابو موسی اشعری و از آن طرف
عمروعاص به عنوان حکم معین شدند و عمروعاص باعث شد
ابوموسی اشعری فریب بخورد و بالاخره خوارج دیدند نتیجه
حکمت فرمانروائی معاویه می شود لذا عده زیادی پشیمان
شدند و گفتند اصلا حکم لازم نیست بلکه "الحکم لله" و بعد
کم کم خروج کردند و گفتند اصلا حکم و رهبر و امام معنایی
ندارد بلکه باید به همین قران عمل شود یعنی از ریشه منکر
امامت شدند و به حضرت امیر علیه السلام گفتند ما توبه کردیم
شما هم باید توبه کنید، خلاصه حضرت در دو جای نهج
البلاغه در مورد خوارج صحبت فرمودند:

اول: ﴿ومن کلام له علیه السلام في الخوارج لما سمع قولهم: "لا
حکم إلا لله" قال علیه السلام:

كَلِمَةٌ حَقٌّ يَرَادُ بِهَا بَاطِلٌ! نَعَمْ إِنَّهُ لَا حُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ. وَلَكِنَّ هَؤُلَاءِ
يَقُولُونَ: لَا أَمْرَةَ إِلَّا لِلَّهِ. وَإِنَّهُ لَا بُدَّ لِلنَّاسِ مِنْ أَمِيرٍ بَرٍّ أَوْ فَاجِرٍ
يَعْمَلُ فِي أَمْرِهِ الْمُؤْمِنُ، وَيَسْتَمْتَعُ فِيهَا الْكَافِرُ، وَ يُبَلِّغُ اللَّهُ فِيهَا
الْأَجَلَ، وَيُجْمَعُ بِهِ الْفِيءُ، وَيُقَاتَلُ بِهِ الْعَدُوُّ، وَتَأْمَنُ بِهِ السُّبُلُ،

^۱ تحریر الوسیلة، امام خمینی (ره)، ج ۲، ص ۳۶۶، مسئله ۸.

^۲ سوره روم آیه ۳۱ و ۳۲.

^۳ سوره انعام، آیه ۱۵۹.

وَيُؤْخَذُ بِهِ لِلضَّعِيفِ مِنَ الْقَوِيِّ؛ حَتَّى يَسْتَرِيحَ بَرٌّ، وَيُسْتَرَاحَ مِنْ فَاجِرٍ. ٤.

اصل کلام خوارج به انکار امامت و رهبری بر می گردد، آنها می گفتند ما قران را می گذاریم و به آن عمل می کنیم "حسبنا کتاب الله"، شعار خوارج "لا حکم الا لله" بود که خب حکم نیز دو معنی دارد؛ یکی اینکه حکم متعلق به خداست، بله قوانین زندگی همیشه از طرف خداوند معین می شود اما معنای دیگر حکم حکومت و رهبری و فرمانروائی است که خوارج منکر آن بودند لذا حضرت فرمودند "کلمة حق يراد بها الباطل".

آدرس کلام ۴۰ در شروح نهج البلاغه: شرح خوئی جلد ۴ صفحه ۱۸۰، شرح اب ابی الحدید جلد ۲ صفحه ۳۰۷، شرح فی ظلال جلد ۱ صفحه ۲۵۰، شرح بحرانی جلد ۲ صفحه ۱۰۱.

مورد دومی که حضرت درباره خوارج صحبت فرمودند و بسیار شدیدتر از مورد اول است کلام ۵۸ می باشد که حضرت فرموده: ﴿وَمَنْ كَلَامَ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: كَلَّمَ بِهِ الْخَوَارِجَ: أَصَابَكُمْ حَاصِبٌ، وَلَا بَقِيَّ مِنْكُمْ آثَرٌ (آبَر). أَبْعَدَ إِيمَانِي بِاللَّهِ وَجِهَادِي مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ، أَشْهَدُ عَلَى نَفْسِي بِالْكَفْرِ!، " لَقَدْ ظَلَمْتُ إِذَا وَمَا أَنَا مِنَ الْمُهْتَدِينَ! "، فَأَوْبُوا شَرًّا مَآبٍ، وَارْجِعُوا عَلَى أَثَرِ الْأَعْقَابِ أَمَا إِنَّكُمْ سَتَلْقَوْنَ بَعْدِي ذُلًّا شَامِلًا، وَسَيْفًا قَاطِعًا، وَأَثَرَةً يَتَّخِذُهَا الظَّالِمُونَ فِيكُمْ سُنَّةً. ٥.

آدرس کلام ۵۸ در شروح نهج البلاغه: شرح خوئی جلد ۴ صفحه ۳۵۰، شرح بحرانی جلد ۲ صفحه ۱۵۱، شرح ابن ابی الحدید جلد ۴ صفحه ۱۲۹، شرح فی ظلال جلد اول صفحه ۳۱۰.

خوارج به نصیحتهای امیرالمؤمنین علیه السلام توجه نکردند حتی حضرت ابن عباس را فرستاد که با آنها صحبت کند و به او گفت خیلی از قران نگو بلکه از سنت و کلمات پیغمبر برایشان بگو زیرا درد این است که خوارج مقدسینی بودند که فرهنگشان بسیار پایین بود و بر سر اعتقاد باطل خودشان

بسیار پافشاری داشتند ولی حافظ قران و بر روی پیشانی هایشان اثر سجود بود و دستهایشان بخاطر سجده های طولانی پینه بسته بود و یکی از بلاهای اسلام ناب همین مقدسین هستند که حالا امیرالمؤمنین علیه السلام با اینها مواجه شده است.

خوارج به جنگ امیرالمؤمنین علیه السلام آمدند که سید رضی در کلام ۵۹ جریان این جنگ را ذکر کرده و اینطور فرموده: ﴿لَمَّا عَزَمَ عَلَى حَرْبِ الْخَوَارِجِ، وَقِيلَ لَهُ: إِنَّ الْقَوْمَ عَبَرُوا جِسْرَ النَّهْرَوَانِ!

مَصَارِعُهُمْ ذُونَ النُّطْفَةِ، وَاللَّهِ لَا يُفْلِتُ مِنْهُمْ عَشْرَةٌ، وَلَا يَهْلِكُ مِنْكُمْ عَشْرَةٌ.

یعنی بالنطفة ماء النهر، وهي أفصح كناية عن الماء و إن كان كثيراً جمًّا. و قد أشرنا إلى ذلك فيما تقدّم عند مضي ما أشبهه. ٦.

بعد از جنگ و کشته شدن خوارج حضرت در مورد آنها اینطور فرموده: ﴿لَمَّا قَتَلَ الْخَوَارِجَ فَقِيلَ لَهُ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، هَلَكَ الْقَوْمَ بِأَجْمَعِهِمْ!

كَلًّا وَاللَّهِ؛ إِنَّهُمْ نُطِفَ فِي أَصْلَابِ الرِّجَالِ، وَقَرَارَاتِ النِّسَاءِ كُلَّمَا نَجَمَ مِنْهُمْ فَرْنٌ قُطِعَ، حَتَّى يَكُونَ آخِرُهُمْ لُصُوصًا سَلَابِينَ. ٧.

و بالاخره در تتمه حضرت اینطور فرمودند: ﴿وقال عليه السلام في الخوارج: لا تُقَاتِلُوا (تقتلوا) الخوارج بعدي؛ فليس من طلب الحق فأخطأه، (فأعطى) كمن طلب الباطل فأذركه. يعني معاوية وأصحابه. ٨.

خب برای نمونه خوارج را عرض کردیم که یکی از امهات مسائل اسلام یعنی امامت را انکار کردند و گفتند "حسبنا کتاب الله" و "لا حکم الا لله" و قطعاً اینها باطل هستند.

بقیه بحث بماند برای فردا إن شاء الله تعالی ...

والحمد لله رب العالمين و صلى الله على

محمد و آله الطاهرين

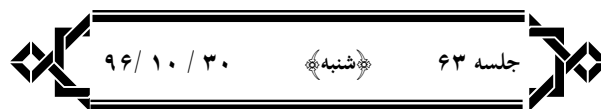
٤ نهج البلاغه، تنظیم مرحوم دشتی، ص ۴۷، کلام ۵۹.

٥ نهج البلاغه، تنظیم مرحوم دشتی، ص ۴۸، کلام ۶۰.

٦ نهج البلاغه، تنظیم مرحوم دشتی، ص ۴۸، کلام ۶۱.

٤ نهج البلاغه، تنظیم مرحوم دشتی، ص ۳۷، کلام ۴۰.

٥ نهج البلاغه، تنظیم مرحوم دشتی، ص ۴۷، کلام ۵۸.



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بختمان در این بود که فقهاء ما فرمودند: "المسلمون يتوارثون و إن اختلفوا في المذاهب" و برای مسلمان بودن شهادتین را کافی و مسلمانان را یک ملت واحده دانستند. امام رضوان الله عليه در تحریر الوسيلة چند طائفه مثل خوارج و نواصب و غلاة را از این حکم خارج دانستند.

اینکه ما می گوئیم مسلمانان ملت واحده هستند یک بحث قرآنی، کلامی، فقهی، روایی و تاریخی می باشد، قرآن کریم سعی می کند با این بیان مطلب را تفهیم کند که مسلمانان باید باهم ارتباط و اُلفت و وحدت داشته باشند، در سوره حجرات اینطور ذکر شده که: ﴿وَإِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا ۚ فَإِنْ بَغَتْ إِحْدَاهُمَا عَلَى الْأُخْرَىٰ فَقَاتِلُوا الَّتِي تَبْغِي حَتَّىٰ تَفِيءَ إِلَىٰ أَمْرِ اللَّهِ ۚ فَإِنْ فَاءَتْ فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا بِالْعَدْلِ وَأَقْسِطُوا ۚ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ﴾^۱ و این دلیل بر این است که قرآن کریم برای مسلمانان یک قدرتی قائل شده که صلح و عدالت و امنیت و آرامش را بین مسلمین اجراء کند و در آیه بعدی اینطور فرموده: ﴿إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ فَأَصْلِحُوا بَيْنَ أَخَوَيْكُمْ وَ اتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ﴾^۲، آیت الله طباطبائی در تفسیر این آیه می فرماید دو نوع برادری داریم؛ یک برادری طبیعی که هر دو از یک پدر و مادر متولد شده اند و یک برادری اعتباری داریم که شارع مقدس اعتباراً دو نفر را به عنوان برادر به هم پیوند داده و در اینجا مراد همین دومی می باشد و هدف برقراری اُلفت و التیام و اخوت و اتحاد می باشد.

در سوره انفال اینطور ذکر شده: ﴿وَالَّذِينَ كَفَرُوا بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ ۚ إِلَّا تَفْعَلُوهُ تَكُن فِتْنَةً فِي الْأَرْضِ وَفَسَادٌ كَبِيرٌ﴾^۳، ضمیر "تفعلوه" به تناصر و اتحاد بر می گردد و این یک هشدار مهم از طرف قرآن برای مسلمانان می باشد یعنی اگر مسلمانان باهم تناصر و اتحاد نداشته باشند در کل زمین فتنه و فساد بوجود خواهد آمد و آیت الله طباطبائی می فرماید الان چنین وحدتی نیست و ما فتنه و فساد را می بینیم بنابراین بحث وحدت و اتحاد مسلمین یک بحث قرآنی مهم می باشد.

خب و اما بحث روایی، ما روایات فراوانی داریم که دلالت دارند بر اینکه مسلمانان باید با هم متحد باشند و به هم بدی نکنند و همیشه به هم خوبی کنند که ما نمی توانیم به سادگی از کنار این روایات بگذریم، در اصول کافی در کتاب ایمان و کفر چندین باب در این رابطه منعقد شده که بسیاری از این روایات به عنوان حقوق مسلمانان نسبت به هم ذکر شده اند که خب این روایات برای مردم بیان نشده و در فقه ما نیز چون از مستحبات شمرده شده اند توجهی به آنها نشده که در نتیجه بین مسلمین اختلافات زیادی ایجاد شده و خصوصاً در زمان ما در بین فرق مختلف آن فرقه ای که شدیداً با شیعه و حتی با تمام مسلمین مخالف است وهابیت می باشد که در حال حاضر دشمنان اسلام نیز تلاش می کنند که وهابیت را در مقابل فرق اسلامی خصوصاً شیعه قرار بدهند و تقویت کنند لذا ما وهابیت را مورد بررسی قرار می دهیم.

علامه امینی رحمه الله عليه در الغدير بحثی را در مورد ابن تیمیه مطرح کرده، ابن تیمیه با علامه حلی هم عصر بوده، علامه حلی زحمات زیادی کشید و سلطان خدا بنده را شیعه کرد لذا کلاً شیعه تقویت شد و ایشان همیشه مراقب بود که سلطان خدا بنده دوباره سنی نشود، علامه حلی کتب فراوانی در دفاع از شیعه تالیف کرده من جمله "الفین" و

^۱ سوره حجرات، آیه ۹.

^۲ سوره حجرات، آیه ۱۰.

^۳ سوره انفال، آیه ۷۳.

خب و اما علامه امینی در مورد منہاج السنۃ و ابن تیمیہ نیز اینطور می فرماید: «منہاج السنۃ: إذا أردت أن تنظر إلى كتاب سمي بضد معناه فانظر إلى هذا الكتاب الذي استعير له اسم منہاج السنۃ وهو الحری بأن یسمى، منہاج البدعة.

وهو كتاب حشوه ضلالات وأكاذيب و تحکلمات، وإنكار المسلمات، وتكفير المسلمين، وأخذ بناصر المبدعين، ونصب وعداء محتدم على أهل بيت الوحي عليهم السلام، فليس فيه إلا تدجيل محض، وتمويه على الحقائق، وتحريف الكلم عن مواضعه، وقول بالبذاء، ورمي بالمقذعات، وقذف بالفواحش، وتحكك بالوقیعة، وتحرش بالسباب وإليك نماذج منها:

۱: قال: من حماقات الشيعة أنهم يكرهون التكلم بلفظ العشرة أو فعل شيء يكون عشرة حتى في البناء لا يبنون على عشرة أعمدة ولا بعشرة جذوع ونحو ذلك، لبغضهم العشرة المبشرة إلا علي بن أبي طالب، ومن العجب أنهم يوالون لفظ التسعة وهم يبغضون التسعة من العشرة. ج ۱ ص ۹. ... إلى آخر كلامه الشريف.»

ابن تیمیہ مطالب فراوانی بر علیه شیعه دارد که علامه امینی یک به یک بیان می کند و از همه آنها جواب می دهد که مراجعه و مطالعه بفرمائید. بقیه بحث بماند برای فردا إن شاء الله تعالی ...

والحمد لله رب العالمين و صلى الله على
مُحَمَّد و آله الطاهرين

"نحج الحق" و "منہاج الكرامة"، وقتی کتاب منہاج الكرامة تمام شد آن را بردند و به ابن تیمیہ دادند و او نیز کتاب منہاج السنۃ را با هتاک و بی ادبی در ردّ منہاج الكرامة نوشت مثلاً علامه ابن مطهر است ولی ابن تیمیہ به ایشان می گوید ابن خبیث! و تعابیری همراه با لعن و نسبتهای دروغ و امثال ذلك در مورد علامه و دارد، خلاصه چونکه کتابش بر خلاف کتب سنی و شیعه بود مردم حمله کردند و ابن تیمیہ را به زندان انداختند و در زندان مرد، بعدها شخصی بنام مُجَدِّد بن عبدالوهاب ظهور کرد و کتب ابن تیمیہ را احیاء کرد و عده ای نیز دور او را گرفتند و حمایتش کردند تا اینکه مسلک وهابیت را ایجاد و تقویت کرد و اینها یک مصیبت بزرگی برای عالم اسلام می باشند و الان پول و قدرت و تبلیغات فراوانی دارند و با همین پولشان توانسته اند آمریکا و صهیونیسم را با خودشان همراه کنند و اینها به قدری با شیعه دشمنی دارند که کشتن ما را واجب می دانند و مال و ناموس ما را برای خودشان حلال می دانند، حالا برای اینکه به عمق مطلب پی ببرید مقداری از کلام علامه امینی در الغدير درباره وهابیت را می خوانیم، ایشان دو کتاب را ذکر می کند که شیعه را خیلی کوبیده اند، کلام علامه امینی رحمه الله علیه این است: «العقد الفريد: قد يحسب القارئ لأول وهلة أنه كتاب أدب لا كتاب مذهب، فيرى فيه نوعاً من النزاهة، غير أنه متى أنهى سيره إلى مناسبات المذهب تجد مؤلفه ذلك المهوس المهلج، ذلك الأفك الأثيم، قال ۱ ص ۲۶۹:

۱: الرافضة يهود هذه الأمة يبغضون الاسلام كما يبغض اليهود النصرانية... إلى آخر كلامه الشريف.»^۴. علامه حدوداً ۴۰ مورد از حرفهائی که در عقد الفريد در مورد شیعه زده شده را بیان کرده و بعد جواب داده که مراجعه و مطالعه بفرمائید.

* الغدير، علامه امینی، ج ۳، ص ۷۸.



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بچثمان در این بود که وهابیت یکی از قدرت ها و فرقی است که با اسلام ناب در تنش و جنگ و برخورد می باشد، وهابیت سالانه چند میلیون کتاب بر علیه شیعه چاپ می کنند و بین افرادی که به مکه می روند پخش می کنند و با بدل پول و امکانات فرد مختلف را جذب می کنند و یکی از حربه های آنها ایجاد امثال داعش و کلاً تفکر تکفیری می باشد که استکبار جهانی نیز از این افراد به نفع خودشان استفاده می کنند.

به نظر بنده ریشه همه اینها مخالفت با اهل بیت علیهم السلام می باشد، آنها سعی می کنند قدرتی ایجاد نشود که طرفدار اهل بیت علیهم السلام باشد و این همان سیاست بنی امیه و بنی عباس است چراکه اگر قدرت در دست طرفداران اهل بیت علیهم السلام باشد هیچوقت حکومت ظالمین و جبارین و مستکبرین و مستبدین واقع نخواهد شد لذا از همان ابتدا با شمشیر و بعد با ایجاد فرق مختلف مثل وهابیت و صوفیه و اخباریین و امثال ذلك سعی کرده اند در مقابل اهل بیت علیهم السلام قرار بگیرند تا شیعه و طرفداران اهل بیت علیهم السلام قدرت پیدا نکنند.

دیروز مقداری از کلام علامه امینی رحمه الله علیه در کتاب شریف الغدير در مورد دو کتاب "العقد الفريد" تالیف شهاب الدین ابن عبد ربه و "منهاج السنة" تالیف ابن تیمیه را خواندیم که علامه کلامشان را نقل و بعد جواب دادند، امروز نیز بخش دیگری از کلام ایشان را می خوانیم که اینطور فرمودند:

مورد اول: «۱: الرافضة يهود هذه الأمة يبغضون الاسلام كما يبغض اليهود النصرانية.

ج: كيف يرتضي القارئ هذه الكلمة القارصة؟ ! وبين يديه القرآن الجيد و فيه قوله تعالى: إن الذين آمنوا وعملوا الصالحات أولئك هم خير البرية. وقد ثبت فيها عن النبي صلى الله عليه وآله قوله لعلي: هم أنت وشيعتك.

وكيف يرتضيها؟ ! وهو يقرأ في الحديث قول الرسول الأمين صلى الله عليه وآله لعلي عليه السلام: أنت وشيعتك في الجنة. تاريخ بغداد ۱۲. ۲۸۹.

وقوله صلى الله عليه وآله: وسلم إذا كان يوم القيامة دعي الناس بأسمائهم وأسماء أمهاتهم إلا هذا (يعني عليا) وشيعته فإنهم يدعون بأسمائهم وأسماء آبائهم لصحة ولادتهم. (علتش این است که ما طلاق را همانطور که اهل بیت علیهم السلام می گویند جاری می کنیم و بعد آن زن مطلقه می رود شوهر می کند و فرزند می آورد ولی آنها طلاق را طبق چیزی که خودشان درست کرده اند جاری می کنند که از نظر اهل بیت علیهم السلام طلاقشان باطل است و بعد همان زن مطلقه می رود شوهر می کند و فرزند می آورد لذا اسماء آنها را بنام مادرهایشان صدا می کنند).

وقوله صلى الله عليه وآله لعلي: يا علي؟ إن الله قد غفر لك ولذريتك ولولدك ولأهلك وشيعتك ولحيي وشيعتك. وقوله صلى الله عليه وآله: إنك ستقدم على الله أنت وشيعتك راضين مرضيين.

وقوله صلى الله عليه وآله وسلم: أنت أول داخل الجنة من أمتي، وأن شيعتك على منابر من نور مسرورون مبيضة وجوههم حولي، أشفع لهم فيكونون غدا في الجنة جبراني.

وقوله صلى الله عليه وآله: أنا الشجرة وفاطمة فرعها وعلي لقاحها والحسن والحسين ثمرتها وشيعتنا ورقها وأصل الشجرة في جنة عدن وسائر ذلك في سائر الجنة... إلى آخر كلامه الشريف^۱.

علامه امینی روایات زیادی را در تعریف شیعه نقل کرده که همگی از کتب خود عامه می باشد لذا اینکه در عقد الفريد گفته شده شیعه ابن یهود هستند باطل می باشد.

مورد دوم: «۲: قال: محبة الرافضة محبة اليهود قالت اليهود: لا يكون الملك إلا في آل داود. وقالت الرافضة: لا يكون الملك إلا في آل علي بن أبي طالب.

ج: إن كانت في قول الرافضة تبعة فهي على مخالف آل علي صلى الله عليه وآله بقوله الصحيح الثابت المتواتر المتسالم عليه المروي عن بضع وعشرين صحابيا كما في الصواعق ص ۱۳۶: إني تارك أو مخالف فيكم الثقلين، أو: الخليفين.

ما إن تمسكتم به لن تضلوا بعدي كتاب الله وعترتي أهل بيتي، وإلما لن يفترقا حتى يرثا علي الحوض.

^۱ الغدير، علامه امینی، ج ۳، ص ۷۸.

مورد نم: «۹: قال: اليهود لا تأكل لحم الجوزر وكذلك الرافضة. ج: إقرأ واضحك أو اقرأ وابك.»

مورد دهم: «أضحوكة: ۱۰: قال: قال أبو عثمان بحر الجاحظ: أخبرني رجل من رؤساء التجار قال: كان معنا في السفينة شيخ شرس الأخلاق طويل الإطراق وكان إذا ذكر له الشيعة غضب واريد وجهه، وزوى من حاجبيه فقلت له يوما: يرحمك الله ما الذي تكرهه من الشيعة؟! فإني رأيتك إذا ذكروا غضبت وقبضت. قال: ما أكره منهم إلا هذه الشين في أو إسمهم فإني لم أجدها قط إلا في كل شر وشوم وشيطان وشغب وشقاء وشفار وشور وشين وشوك وشكوى وشهرة وشتم رشح. قال أبو عثمان: فما ثبت لشيعة بعدها قائمة.

عجبا من سفاهة الشيخ (شرس الأخلاق) وضئولة رأيه... الى: ولم يبعد عنهما ابن عبد ربه حيث أورده في كتابه مرتضيا له، ولم لم يرق الشيخ الشرس أن يجب من الشيعة هذه الشين الموجودة في الشريعة. والشمس. والشروق. والشعاء. والشهد. والشفاعة. والشرف. والشباب. والشكر. والشهامة. والشأن. والشجاعة. والشفق؟! م وقد جاءت غير واحدة من تلكم الألفاظ كلفظة الشيعة في القرآن.

وكيف تجد الشيخ في أكذوبته بأنه لم يجد الشين إلا في تلك الألفاظ دون هذه؟! ولعله كان أعور فلا يبصر ما يحاذي عينه العوراء. أو ليس في وسع الشيعة أن يقول على وتيرة الشيخ:

إني ما أكره من السني إلا هذه السين في أول إسمه التي أجدها في السام. والسئم. والسعر. والسقر. والسبي. والسقم. والسهم.

والسموم. والسوثة. والسهم. والسهو. والسرطان. والسرقعة. والسفه. والسفل. والسخب. والسخط. والسخف. والسقط. والسل. والسليطة. والسماجة؟!^۱

لكن الشيعة عقلاء حكماء لا يعتمدون على التافهات، ولا يحدشون العواطف بالسفاسف، ولا يشوهون سمعة أي مبدء بمثل هذه الحرافات.^۲

بقية بحث بمائد برای فردا إن شاء الله تعالى... .

والحمد لله رب العالمين و صلى الله على
مُحَمَّد و آله الطاهرين

فقد خطب به الصاعد بالحق على رؤس الاشهاد في ملاء من الصحابة تبلغ عدتهم مائة ألف أو يزيدون، وأنا في ذلك المحتشد الحافل عن خلافة آل بيته الطاهر و علي سيدهم وأبوهم... الى آخر كلامه الشريف.^۱ مورد سوم: «۳: قال: اليهود يؤخرون صلاة المغرب حتى تشتبك النجوم وكذلك الرافضة.

ج: يجب أولا أن يحفى السؤال عن خبر هذه المسألة اليهود هل هم يعرفون شيئا منها ومن بقية المسائل المعزوة إليهم؟! وليت شعري هل كتب الرجل هذه الكلمة بعد مراجعته لفقه الشيعة وأحاديث أئمتهم وفيها قول الصادق عليه السلام: من ترك صلاة المغرب عامدا إلى اشتباك النجوم فأنا منه بري.^۲

علامه اميني چندین روایت نقل می کند در مورد نھی اهل بیت عليهم السلام از به تأخیر انداختن نماز مغرب برای فضیلت داشتن که مراجعه و مطالعه بفرمائید، البته فرقه منحرفی بنام خطاییه همچین اعتقادی داشتند منتهی امام صادق علیه السلام از آنها براءت جستند و فرمودند ما آنها را قبول نداریم.

مورد چهارم: «۴: قال: اليهود لا ترى الطلاق الثلاث شيئا وكذا الرافضة.»

اهل سنت وقتی می خواهند زنی را سه طلاقه کنند مثلا سه حبه قند یا سه تا شن یا ریگ به طرف زن می اندازند و می گویند تورا سه طلاقه کردم حالا این را به شیعه نسبت داده لذا علامه امینی می فرماید اگر چنین مطلبی درست باشد مربوط به عامه است نه شیعه بلکه ما احکام خاصی در مورد سه طلاقه شدن داریم.

مورد پنجم: «۵: قال: اليهود لا ترى على النساء عدة وكذلك الرافضة.»

مورد ششم: «۶: قال: اليهود تستحل دم كل مسلم وكذلك الرافضة.»

مورد هفتم: «۷: قال: اليهود حرفوا التوراة وكذلك الرافضة حرفت القرآن.»

مورد هشتم: «۸: قال: اليهود تبغض جبرئيل وتقول: هو عدونا من الملائكة، وكذلك الرافضة تقول: غلط جبرئيل في الوحي إلى مُحَمَّد بترك علي بن أبي طالب.»

^۱ الغدير، علامه امینی، ج ۳، ص ۷۹.

^۲ الغدير، علامه امینی، ج ۳، ص ۸۲.

^۱ الغدير، علامه امینی، ج ۳، ص ۸۷.



بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

بچثمان درباره فریق مختلف اسلامی و تشخیص فرقه حق بود، عرض کردیم ریشه تمام بحثها بر می گردد به اینکه اهل بیت علیهم السلام با حدیث ثقلین و امثاله به طور مسلم خلیفه و جانشین و حافظ و مبین و مجری شریعت اسلام بعد از پیغمبر صلوات الله علیه و آله هستند ولی دستهایی خصوصا سلاطین و ظالمین تلاش کردند که اهل بیت علیهم السلام را کنار بزنند زیرا فرهنگ اهل بیت علیهم السلام با منافع و قدرت طلبی و فساد و ظلم آنها تقابل داشت و ائمه علیهم السلام در برابر آنها فعالیت داشتند لذا همه ائمه علیهم السلام شهید شدند بنابراین آنها برای کنار زدن اهل بیت علیهم السلام علاوه بر شمشیر تلاش کردند و علماء و فقهاء و محدثین و حوزه هائی ایجاد کردند و همگی علیه شیعه فعالیت کردند چراکه باید وجهه شیعه مخدوش شود تا بتوانند برای خودشان و آن فرقی که ایجاد کردند وجهه کسب کنند و این یک فاجعه ای بسیار عظیم می باشد.

بچثمان در فرقه وهابیت بود، وهابیت دو رکن دارند؛ اول اینکه "الصحابه کلهم عدول" و صحابه به کسی می گویند که پیغمبر را درک کرده باشند لذا اهل بیت علیهم السلام را کنار گذاشتند و بجای آنها صحابه را آوردند و تقویت کردند، دوم اینکه "الصحابه کلم مجتهدون" و مجتهد اگر خطا نکند دو اجر دارد و اگر خطا کند یک اجر دارد، با این دو رکن مذهب

خودشان را درست کردند که لازمه این مذهب کنار زدن اهل بیت علیهم السلام می باشد.

در میان خود صحابه "بعضهم یکفر بعضا" لذا بحث مفصلی در مورد کسانی از صحابه که صحابی دیگر را تکفیر و تخطئه و تکذیب کرده اند وجود دارد و همچنین صحابه در مقابل گفتار پیغمبر اجتهاد می کردند و می گفتند پیغمبر مجتهد بود و ما نیز مجتهد هستیم، و از طرفی نیز به ما اشکال می کردند که شما صحابه را سب و لعن می کنید در حالی که پیغمبر فرموده: "إن أصحابی کالنجوم بأیهم أخذتم إهتدیتم" ، خلاصه این بحث بسیار مفصل می باشد.

خب و اما کلام علامه امینی در الغدیر در مورد کتب مختلف وهابیت را مطرح کردیم، در مورد کتاب "العقد الفرید" مطالبی را نقل کردیم و امروز مطالبی را از الغدیر در مورد کتاب "منهاج السنة" تالیف ابن تیمیه که مهم ترین کتاب وهابیت است مطرح می کنیم، علامه اینطور می فرماید: «منهاج السنة: إذا أردت أن تنظر إلى کتاب سمی بضد معناه فانظر إلى هذا الكتاب الذي استعیر له اسم منهاج السنة وهو الحری بأن یسمی، منهاج البدعة.

وهو کتاب حشوه ضلالات وأکاذیب و تحکّمات، وإنکار المسلمات، وتکفیر المسلمین، وأخذ بناصر المبدعین، ونصب وعداء محتمد علی أهل بیت الوحي علیهم السلام، فلیس فیہ إلا تدجیل محض، وتمویه علی الحقایق، وتحریف الکلم عن مواضعه، وقول بالبذاء، ورمی بالمقذعات، وقذف بالفواحش، وتحکک بالوقیعة، وتحرش بالسبابوإلیک نماذج منها:

۱: قال: من حماقات الشيعة أنهم يكرهون التكلم بلفظ العشرة أو فعل شيء يكون عشرة حتى في البناء

لا يبنون على عشرة أعمدة ولا بعشرة جذوع ونحو ذلك، لبغضهم العشرة المبشرة إلا علي بن أبي طالب، ومن العجب أنهم يوالون لفظ التسعة وهم يبغضون التسعة من العشرة. ج ١ ص ٩.

وقال ج ٢ ص ١٤٣ : من تعصب الرافضة أنهم لا يذكرون إسم العشرة بل يقولون : تسعة وواحد، وإذا بنوا أعمدة أو غير هالا يجعلونها عشرة وهم يتحرون ذلك في كثير من أمورهم.»^١

علامه در ادامه از اين كلام ابن تيميه اينطور جواب مى دهد كه: «ج : أو ليس عارا على من يسمي نفسه شيخ الاسلام أن ينشر بين المسلمين في كتابه مثل هذه الخزية ويكررها في طيه ؟ كأنه جاء بتحقيق أنيق، أو فلسفة راقية، أو حكمة بالغة تحيي الأمة.

وإن تعجب فعجب أن رجلا ينسب نفسه إلى العلم والفضيلة ثم إذا قال قولا كذب، أو إذا نسب إلى أحد شيئا مان، وكان ما يقوله أشبه شئ بأقاويل رعاة المعزى، لا، بل هو دونهم وقوله دون ما يقولون، وكأن الرجل مهما ينقل عن الشيعة شيئا يحدث به عن أمة بائدة لم تبق منها صروف العبر من يعرف نوااميسها، ويدافع عنها، ويدرأ عنها القول المختلق.

هذا وأديم الأرض يزدهي بملائين من هذه الفرقة، والمكتبات مفعمة بكتبهم، فعند أي رجل منهم ؟ ! وفي أي من هاتيك الكتب تجد هذه المهزأة ؟ ! نعم في قرآن الشيعة تلك عشرة كاملة.

ومن جاء بالحسنة فله عشر أمثالها.

والفجر وليال عشر.

فأتوا بعشر سور مثله.

وأمثالها وهي ترتلها عند تلاوته في آناء الليل وأطراف النهار، وهذه دعاء العشرات يقرئها الشيعة في كل جمعة.

وهذه الصلوات المندوبة التي تكرر فيها السورة عشر مرات.

وهذه الأذكار المستحبة التي تقرأ بالعشرات.

وهذه مباحث العقول العشرة.

ومباحث الجواهر والأعراض العشرة في كتبهم.

وهذا قولهم : إن أسماء النبي عشرة.

وقولهم : إن الله قوى العقل بعشرة.

وقولهم : عشرة خصال من صفات الإمام.

وقولهم : كانت لعلي من رسول الله عشر خصال.

وقولهم : بشر شيعة علي بعشر خصال.

وقولهم : عشر خصال من مكارم الأخلاق...الى :

وهذه قصور الشيعة المشيدة، وأبنيتهم العامرة،

وحصونهم المنبوعة كلها تكذب ابن تيمية، ولا يخطر

على قلب أحد من بانيها ما لفته ابن تيمية من

المخاريق.»^٢

علامه در ادامه برخى ديگر از كلمات ابن تيميه را نقل

مى كند و از آنها جواب مى دهد من جمله اينكه: «٢:

قال : ومن حماقاتهم : (يعني الشيعة) إنهم يجعلون

للمنتظر عدة مشاهد ينتظرونه فيها كالسرداب الذي

بسامرا يزعمون أنه غائب فيه ومشاهد آخر، وقد

يقيمون هناك دابة إما بغلة وإما فرسا وإما غير ذلك

ليركبها إذا خرج، ويقيمون هناك إما في طرفي النهار

وإما في أوقات آخر من ينادي عليه بالخروج : يا مولانا

الخرج.

^٢ الغدير، علامه امينى، ج ٣، ص ١٤٨.

^١ الغدير، علامه امينى، ج ٣، ص ١٤٨.

صحيفة تاريخه بل صحيفة تاريخ قومه... الى آخر كلامه الشريف»^٦.

مورد ديگرى كه ابن تيميه ادعا مى كند و علامه از آن جواب مى دهد اين است كه: «٨: قال: إن العلماء كلهم متفقون على أن الكذب في الرافضة أظهر منه في سائر طوائف أهل القبلة، حتى أن أصحاب الصحيح كالبخاري لم يرو عن أحد من قدماء الشيعة مثل عاصم بن ضمرة، والحارث الأعور، وعبد الله بن سلمة وأمثالهم مع أن هؤلاء من خيار الشيعة ١ ص ١٥»^٧.

مورد بعدى: «٩: قال: أصول الدين عند الإمامية أربعة: التوحيد. والعدل. والنبوة. والإمامة هي آخر المراتب والتوحيد والعدل والنبوة قبل ذلك، وهم يدخلون في التوحيد نفي الصفات والقول بأن القرآن مخلوق، وإن الله لا يرى في الآخرة، ويدخلون في العدل التكذيب بالقدرة، وإن الله لا يقدر أن يهدي من يشاء، ولا يقدر أن يضل من يشاء، وإنه قد يشاء ما لا يكون ويكون ما لا يشاء، وغير ذلك فلا يقولون: إنه خالق كل شيء، ولا إنه على كل شيء قدير، ولا إنه ما شاء الله كان وما لم يشأ لم يكن. ١٠ ص ٢٣.

ج: بلغ من جهل الرجل أنه لم يفرق بين أصول الدين وأصول المذهب فيعد الإمامة التي هي من تالي القسمين في الأول، وأنه لا يعرف عقايد قوم هو يبحث عنها، ولذلك أسقط المعاد من أصول الدين ولا يختلف من الشيعة اثنان في عده منها.

م - على أن أحدا لو عد الإمامة من أصول الدين فليس بذلك البعيد عن مقائيس البرهنة بعد أن قرن

و يشهرون السلاح ولا أحد هناك يقاتلهم، وفيهم من يقوم في أوقاته دائما لا يصلي خشية أن يخرج وهو في الصلاة، فيشتغل بها عن خروجه وخدمته، وهم في أماكن بعيدة عن مشهده كمدينة النبي صلى الله عليه وسلم إما في العشرة الأواخر من شهر رمضان، وإما غير ذلك يتوجهون إلى المشرق وينادونه بأصوات عالية يطلبون خروجه»^٣.

مورد سوم: «٣: قال: ومن حماقتهم: اتخاذهم نعجة وقد تكون نعجة حمراء لكون عائشة تسمى حمراء يجعلونها عائشة ويعذبونها بنتف شعرها وغير ذلك، ويرون أن ذلك عقوبة لعائشة»^٤.

موارد ديگر: «٥: ومثل تسمية بعضهم لحمارين من حمر الرحا أحدهما بأبي بكر والآخر بعمر، ثم عقوبة الحمارين جعلاً منهم تلك العقوبة عقوبة لأبي بكر وعمر. وكرر هذه النسب الثلاث في ج ٢ ص ١٤٥. ٦: قال: وتارة يكتبون أسمائهم على أسفل أرجلهم حتى أن بعض الولاة جعل يضرب رجل من فعل ذلك ويقول: إنما ضربت أبا بكر وعمر ولا أزال أضربهما حتى أعدمهما.

٧: ومنهم من يسمي كلابه باسم أبي بكر وعمر ويلعنهما، ١ ص ١١»^٥.

علامه امينى بعد از ذكر مواردى از ادعاهای ابن تيميه از آنها جواب مى دهد و مى فرمايد: «ج: كنا نربى بكتابتنا هذا عن أن نسود شيئا من صحائفه بمثل هذه الخزيات التي سود بها ابن تيمية جبهة كتابه وسود بها

^٣ الغدير، علامه امينى، ج ٣، ص ١٥٠.

^٤ الغدير، علامه امينى، ج ٣، ص ١٥٠.

^٥ الغدير، علامه امينى، ج ٣، ص ١٥٠.

^٦ الغدير، علامه امينى، ج ٣، ص ١٥١.

^٧ الغدير، علامه امينى، ج ٣، ص ١٥١.

ذلك يضرب على رأسه ويقال له : فض الله فاك... الى آخر كلامه الشريف.^۹

این بخشی از دروغ ها و تمتهای ابن تیمیه به شیعه بود که به عرضتان رسید بقیه را خودتان مطالعه کنید.

والحمد لله رب العالمين و صلى الله على
محمد و آله الطاهرين

الله سبحانه وولاية مولانا أمير المؤمنين عليه السلام بولايته وولاية الرسول صلى الله عليه و آله بقوله : إنما وليكم الله ورسوله والذين آمنوا. الآية.

وخص المؤمنين بعلي عليه السلام كما مر الايعاز إليه في الجزء الثاني صفحة ۵۲ وسيوافك حديثه مفصلا بعيد هذا... الى آخر كلامه الشريف.^۸

مورد بعدی: «۱۰: قال : تجد الرافضة يعطلون المساجد التي أمر الله أن ترفع ويذكر فيها اسمه فلا يصلون فيها جمعة ولا جماعة:

وليس لها عندهم كبير حرمة، وإن صلوا فيها صلوا فيها وحدانا، ويعظمون المشاهد المبنية على القبور، فيعكفون عليها مشابهاً للمشركين ويجنون إليها كما يحج الحاج إلى البيت العتيق، ومنهم من يجعل الحج إليها أعظم من الحج إلى الكعبة، بل يسبون من لا يستغني بالحج إليها عن الحج الذي فرضه الله تعالى على عباده، ومن لا يستغني بها عن الجمعة والجماعة، وهذا من جنس دين النصارى والمشركين. ۱ ص ۱۳۱.

ج : إن المساجد العامرة ماثلة. بين ظهراي الشيعة في أوساطها وحواضرها ومدنها وحتى في القرى والرساتيق تحتفي بها الشيعة، وترى حرمتها من واجبها، وتقول بحرمة تنجيسها وبوجوب إزالة النجاسة عنها، وبعدم صحة صلاة بعد العلم بها و قبل تطهيرها، وعدم جواز مسك الجنب والحائض والنفساء فيها، وعدم جواز إدخال النجس فيها إن كان هتكا، وتكره فيها المعاملة والكلام بغير الذكر والعبادة من أمور الدنيا، ومن فعل

^۹ الغدير، علامه اميني، ج ۳، ص ۱۵۴.

^۸ الغدير، علامه اميني، ج ۳، ص ۱۵۲.



بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

ولادت با سعادت حضرت زینب سلام الله علیها را تبریک عرض می کنیم.

سوال و پاسخ استاد: اگر شخصی درحالی که دو پسر و دو دختر دارد قبل از پدرش از دنیا برود و بعد از یک هفته پدرش نیز از دنیا برود ترکه چگونه تقسیم می شود؟

در این صورت پدرش قبل از اینکه از دنیا برود یعنی در آن یک هفته ای که زنده بوده یک ششم از او ارث می برد زیرا میت اولاد دارد و اما دو پسر هر کدام دو سهم و دو دختر هر کدام یک سهم می برند بنابراین شش سهم متعلق به فرزندان میت می باشد و یک ششم نیز برای پدرش می باشد و حسابش به این صورت است که ۶ ضرب در ۶ و حاصلش می شود ۳۶ و از این مقدار یک ششم یعنی ۶ سهم متعلق به پدرش و ۲۰ سهم متعلق به دو پسر میت هر کدام ۱۰ سهم و ۱۰ سهم نیز متعلق به دو دختر میت هر کدام ۵ سهم می باشد و این مسئله بسیار روشن است، حالا فرض کنید قبل از اینکه چنین تقسیمی صورت بگیرد پدر میت مذکور نیز از دنیا رفته و فرض بر این است که فقط نوه هایش یعنی فرزندان همان پسری که یک هفته قبل از خودش فوت کرده بود باقی مانده اند که خب مال بین آنها تقسیم می شود "للدکور مثل حظ الأنثیین" و اشکالی در مسئله وجود ندارد.

خب و اما بچثمان در این بود که بعد از اینکه عده ای از طریق و صراط اهل بیت علیهم السلام انحراف پیدا کردند شروع به توجیه انحراف خود و بعلاوه ایراد گرفتن به ما کردند، در قران کریم در ۳۲ آیه تعبیر "صراط مستقیم" ذکر شده که در تفاسیر به همان صراط اهل بیت علیهم السلام و صراط ولایت تفسیر شده است ولی بعد از

رحلت پیغمبر خدا از این راه منحرف شدند و اهل بیت علیهم السلام را کنار زدند و راه دیگری غیر از راهی که پیغمبر خدا معرفی کرده بود در پیش گرفتند لذا ناچار شدند که کار خودشان را توجیه کنند و آن را مشروع و مقدس کنند لذا دو اصل درست کردند؛ اول اینکه "الصحابه کلهم مجتهدون" و دوم اینکه "الصحابه کلهم عدول" ، اهل بیت علیهم السلام را برداشتند و بجای آنها صحابه را گذاشتند و بعد برای اینکه مسلمانان برای صحابه مشروعیت و قداست قائل شوند این دو اصل را درست کردند مثلاً حدیثی درست کردند که اگر مجتهدی اجتهاد کرد و درست بود دو اجر می برد و اگر خطا کرد یک اجر می برد و صحابه همگی مجتهد و معذور هستند، حالا ما این دو اصل را مورد بررسی قرار می دهیم.

در مورد اصل "الصحابه کلهم مجتهدون" مطالبی را فهرست وار عرض می کنیم که همگی در کتاب خمس بنده آمده است.

مورد اول : وقتی خلافت غصب شد عده ای از مردم آرام نمی شدند زیرا می دانستند پیغمبر برای خودش جانشین مشخص کرده لذا خلیفه اول لشکری بسیج کرد و فرستاد تا مخالفین را سرکوب کنند از جمله خالد بن ولید را فرستاد تا برود یکی از صحابی معروف به نام مالک بن نویره را سرکوب کند زیرا مخالفت می کرد، خالد بن ولید رفت و مالک بن نویره را کشت! و در شب همان روزی که او را کشت با همسر او آمیزش کرد! خب زن باید عده نگه دارد لذا عده ای آمدند به ابوبکر گفتند خالد بن ولید چنین کاری کرده و باید رجم بشود، ابوبکر گفت لازم نیست چون اجتهاد کرده و خطا کرده! باز به ابوبکر گفتند یک مسلمان را کشته لذا باید کشته شود، ابوبکر باز گفت لازم نیست چون اجتهاد کرده و خطا کرده! بالاخره اینکه دو مدرسه بعد از پیغمبر بوجود آمد یکی مدرسه خلفا و دیگری مدرسه اهل بیت علیهم السلام، علامه سید مرتضی

عسکری تالیفات بسیاری دارد و یکی از آنها "مدرسة الخلفاء" می باشد که در مقابل مدرسه اهل بیت علیهم اسلام ایجاد کردند، عامه تمام خلاف کاریها را بحساب صحابه می گذارند و از طرفی نیز می گویند صحابه همگی مجتهد و عدول هستند! فلذا علامه عسکری کتاب دیگری بنام "مائة و خمسون صحابی مختلق" نوشتند که در آن از روی کتابهای خود عامه ۱۵۰ صحابی دروغین ذکر می کند که اصلا وجود ندارند! در حالی که آنها همه خلاف ها را به گردن صحابه می گذارند و بعد می گویند صحابه همگی مجتهد و عادل هستند و اجتهاد کردند و خطا کردند و مأجور می باشند.

مورد دوم: خلیفه اول سهم پیغمبر و ذی القربی را از خمس حذف کرد و بهمین واسطه فدک را نیز غصب کردند در حالی که در قران کریم ذکر شده: ﴿وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِي الْقُرْبَى وَ الْيَتَامَى وَ الْمَسَاكِينِ وَ ابْنِ السَّبِيلِ إِنْ كُنْتُمْ آمَنْتُمْ بِاللَّهِ وَ مَا أَنْزَلْنَا عَلَى عَبْدِنَا يَوْمَ الْفُرْقَانِ يَوْمَ التَّقَى الْجُمُعَانَ وَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾^۱، و بعد همگی گفتند او مجتهد بوده و مجتهد نیز مأجور و معذور است! و در مورد فدک نیز همین خلیفه اول این روایت "نحن معاشر الانبياء لا نورث" و "ما تركناه صدقة" را جعل کرد و فدک را غصب کرد و یکی از اجتهاد های او همین بود که از پیغمبر هرچه باقی بماند متعلق به بیت المال است! و عول و تعصیب هم در زمان همین خلیفه اول بناگذاری شد و بعد هم گفتند مجتهد و عادل و معذور هستند! و بعد در زمان خلیفه دوم نیز "متعة الحج" و "متعة النساء" جعل شد و خلاصه به اندازه ای اینها گفتند صحابه مجتهد و عادل و معذور هستند که قوشجی در شرح تجرید می گوید عمر آمد به ابوبکر گفت این خالد بن ولید زنا و قتل کرده و باید بر او حد جاری شود ولی ابوبکر قبول نکرد و ما نمی توانیم به ابوبکر انتقاد

کنیم زیرا او مجتهد بوده! پیغمبر یک مجتهدی بوده و ابوبکر نیز مجتهدی بوده! سید شرف الدین کتابی دارد بنام "النص والاجتهاد" که در آن صد مورد را ذکر کرده که پیغمبر چیزی گفته و آنها در مقابلش اجتهاد کرده اند! آنها می گویند پیغمبر دو جور بوده و دو کار می کرده؛ یکی اینکه قران بر او نازل میشده و برای مردم بیان می کرده و دیگر اینکه پیغمبر چیزی به نظر خودش می آمده که این را اینها اجتهاد حساب کرده اند و می گویند او اجتهاد کرده و ما نیز اجتهاد کردیم! ابن ابی الحدید هم همینطور می گوید در مورد تخلف دو خلیفه از امر پیغمبر درباره رفتن با جیش اسامه می گوید آنها مجتهد بودند و اجتهاد کردند! و اجتهادات عثمان نیز خیلی زیاد هستند که تمامش قابل ذکر نیست و باعث طولانی شدن کلام می شود.

یکی از اشکالات آنها به ما این است که می گویند شما صحابه را سب و لعن می کنید و نباید این کار را بکنید، خب از طرفی طبق نقل الغدیر در زمان معاویه ۷۰ هزار منبر در شهرهای اسلامی بنا شد که در همه آنها حضرت امیر علیه السلام را لعن می کردند! و این ادامه داشت تا عمر بن عبدالعزیز با آنکه خودش غاصب است با تمهیداتی آن را برداشت، خب آیا حضرت امیر علیه السلام از صحابه نیست؟! در مقابل این کار معاویه چه جوابی دارند؟! خلاصه یکی از مسائل مهم و یکی از اعتراضات مهم ما به عامه همین دو اصلی است که در مورد صحابه درست کرده اند و آنها را بجای اهل بیت علیهم السلام قرار داده اند.

بقیه بحث بماند برای فردا إن شاء الله تعالی

والحمد لله رب العالمین و صلی الله علی

مُحَمَّدٍ و آلِهِ الطاهیرین

^۱سوره انفال، آیه ۴۱.



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

در بحث ارث ابتدا عرض کردیم که کافر به هیچ وجه از مسلمان ارث نمی برد یعنی اگر مسلمانی فوت کرده باشد و وارث مسلمان نداشته باشد مالش متعلق به امام علیه السلام است و وارث کافر هیچوقت از او ارث نمی برد، بعد این بحث پیش آمد که کفار خودشان از یکدیگر ارث می برند و در ادامه به اینجا رسیدیم که آیا فرق مختلف مسلمانان همگی از هم ارث می برند یا نه؟ در شرایع اینطور گفته شده بود: که "المسلمون يتوارثون بعضهم من بعض" و علامه در قواعد نیز همینطور فرموده و به همین بیان اکتفاء کرده اند، امام رضوان الله علیه در تحریرالوسیلة سه فرقه یعنی خوارج و نواصب و غلاة را استثناء کردند و فرمودند اینها از مسلمانان ارث نمی برند، حالا ما آیا در بحث خودمان به همین سه فرقه اکتفاء کنیم یا فرق دیگری مانند وهابیت که مارا تکفیر می کنند بلکه همه مسلمانان را تکفیر می کنند و می کشند نیز مانند همین سه فرقه می باشند؟ به همین مناسبت وارد بحث فرق اسلامی و به طور خاص فرقه وهابیت شدیم و حالا عرض بنده این است که آیا ما به همین مقدار بحث اکتفاء کنیم و وارد بحث قبلی در ارث شویم و ادامه بدهیم یا اینکه وارد بحثهای مربوط به فرق اسلامی بشویم که اگر شما ادامه این بحث را لازم می دانید برای بنده بنویسید.

چند مطلب از بحث دیروز باقی مانده، دیروز عرض کردیم که اهل تسنن بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله حضرت امیر علیه السلام را کنار زدند و صحنه دیگری

برخلاف آنچه که اسلام و پیغمبر می خواست بوجود آوردند و از طرفی نیز باید برای خودشان مشروعیت درست می کردند لذا دو اصل درست کردند؛ اول اینکه "الصحابه کلهم مجتهدون" و دوم اینکه "الصحابه کلهم عدول"، یعنی اهل بیت علیهم السلام را برداشتند و بجای آنها صحابه را گذاشتند و با دو اصل مذکور برای آنها مشروعیت و قداست درست کردند! و حالا ما در ادامه بحث دیروز می خواهیم ببینیم آیا چنین چیزی درست است یا نه؟.

آنها می دانستند که در پرونده خودشان مخالفتهایی مانند جیش اسامه و قضیه قلم و قرطاس و امثال ذلک با پیغمبر دارند لذا بعد از پیغمبر خلافت را غصب کردند و بعد با دو اصل مذکور شروع به مشروعیت بخشیدن به صحابه در مقابل اهل بیت علیهم السلام کردند که ما به بعضی از کارهایی که با همین شعار و با همین دو اصل انجام دادند اشاره کردیم و الان نیز فهرست وار اشاره خواهیم کرد:

اول: عمرو بن عاص مجتهد و معذور است.

دوم: یزید بن معاویه امام و مجتهد است!.

سوم: عایشه مجتهده و مصیب و مصاب بوده.

چهارم: پیغمبر در مورد عمار گفته بود یا عمار لشگری که ظالم هستند تو را خواهند کشت ولی آنها می گویند قاتل عمار مجتهد و معذور است!.

پنجم: ابن ملجم مجتهد و مأجور است! .

به همین صورت درست کردند تا اینکه رسیدند به قضیه قتل عثمان که خب خود او از صحابه بوده و کشتندگان او نیز از صحابه بوده اند، آنها درباره کشته عثمان و همچنین کشته عمر گفتند اینها استثناء هستند و قاتلین

اینکه اهل بیت علیهم السلام را کنار بزنند و حقانیت خودشان را ثابت کنند.

بقیه بحث بماند برای روز شنبه إن شاء الله تعالی... .

والحمد لله رب العالمین و صلی الله علی
مُحَمَّد و آله الطاهیرین

آنها مجتهد نیستند بلکه فاسق و ظالم و ملعون هستند! ، خلاصه با این دو اصل همه چیز را توجیه کردند. خب و اما بحث دیگر اینکه صحابه چه کسانی هستند؟ عامه چند کتاب دارند؛ یکی "الإستیعاب فی معرفة الأصحاب" و دیگری "أسد الغابة فی معرفة الصحابة" که در این کتب اصحاب را ذکر کرده اند و در اول آنها گفته اند اصحاب کسانی هستند که پیغمبر را دیده باشند و در حضور ایشان مسئله ای آموخته باشند و حتی پنج دقیقه هم ایشان را دیده باشند کافی است و بلوغ نیز شرط نیست چنین شخصی هم مجتهد است و هم عادل و معذور و مأجور! حتی داستانی درست کرده اند که پیغمبر درحالی که پیر شده بود و دستانش را گرفته بودند به مسجد آمد، حضرت امیر علیه السلام و ابوبکر در مسجد بودند ولی پیغمبر ابوبکر را جلو انداخت و پشت سر او نماز خواند! و بعد آنها می گویند وقتی پیغمبر کسی را برای دین خود انتخاب کرد ما او را برای دنیای خود انتخاب می کنیم! خلاصه با این حرفها خودشان را توجیه کردند و می کنند.

مطلب دیگر اینکه اینها از طرفی می گویند صحابه همگی مجتهد و عادل و معذور هستند ولی اختلافات زیادی بین خودشان وجود دارد مثلاً بیشتر روایات صحیح بخاری از ابوهریره کذاب است که عمر و عثمان نیز او را کذاب می دانند ولی بیشتر روایاتشان از ابوهریره است! خب خود ابوهریره مجتهد و تکذیب کنندگان او نیز مجتهد و موافقین او نیز مجتهد هستند! و بالاخره به جایی رسیدند که ناچار به جعل حدیث شدند و علامه امینی رضوان الله علیه از کتب خودشان ثابت می کند که ۵۰۰ هزار حدیث جعل کرده اند تا



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

عرض کردیم که اگر کافری قبل از تقسیم ترکه اسلام بیاورد ارث می برد و روایات مربوط به آن را نیز خواندیم و همچنین گفتیم که بر این مطلب اجماع بقسمیه وجود دارد.

صاحب جواهر فروعی را بر این مطلب مترتب کرده:

فروع اول: آیا قسمت کل ترکه میزان است یا اینکه شروع به قسمت نیز می تواند مانع ارث بردن باشد؟ وقتی شروع به قسمت شود دیگر ارث نمی برد زیرا الف و لام در "قبل القسمه" که در روایات ذکر شده الف و لام جنس می باشد لذا همینکه شروع به قسمت شود مانع محقق شده است.

فروع دوم: اگر وراثت قسمت نکردند بلکه سهم خودشان را هبه کردند در این صورت نیز قسمت محقق شده زیرا قسمت یعنی معین کردن سهام که با هبه کردن در واقع سهام معین شده و قسمت صدق می کند.

فروع سوم: اگر ترکه چیزی باشد که قابل قسمت نیست مثل نگین انگشتر در این صورت سهام را باید با قیمت مشخص کرد و بعد آن را فروخت و پولش را طبق سهام قسمت کرد زیرا "قسمه کل شیء بحسبه".

صاحب جواهر فروعات دیگری را نیز مطرح کرده تا اینکه رسیده به بحثی که با اصول مربوط می باشد، کلام صاحب جواهر این است: «ولو أنکر المسلم (کافری که مسلمان شده) القسمه (مثلا پنج برادر هستند که چهار نفر از آنها مسلمان هستند و یک نفر کافر بوده و بعدا مسلمان شده حالا همان برادر پنجم که اسلام آورده منکر قسمت شده)، فالقول قوله (منکر) مع یمینه (و قول منکر با اصل عدم حصول قسمت مطابق است چون قسمت یک امر حادثی است و هر امر حادثی مسبوق به عدم است)، وکذا لو

إدعی (کافر تازه مسلمان شده) تأخرها (قسمت) عن الإسلام (مثلا ادعا می کند که اول شعبان اسلام آورده و قسمت پنجم شعبان واقع شده) مع تعیین زمانه (اسلام) و جهل زمانها (قسمت)، كما قواه في الدروس وكشف اللثام، لأن الأصل تأخر الحادث.»^۱

این بحث در اصول مفصلا مطرح شده، شیخ انصاری در تنبیه ششم از تنبیهات استصحاب رسائل این بحث را ذکر کرده و آخوند در تنبیه یازدهم از تنبیهات استصحاب کفایه مطرح کرده، بحث در این است که دو حادث بوجود آمده که صوری دارند؛ هر دو مجهول التاريخ هستند، هر دو معلوم التاريخ هستند، یکی معلوم التاريخ و دیگری مجهول التاريخ است و بالعکس، مثلا آبی که مسبوق به قلت بوده و بعدا کُر شده نجس شده است یعنی یک حادث کُر شدن آب است و حادث دیگر ملاقات آب با نجاست می باشد که این صور مختلفی دارد:

اول: قبل از حصول کُریت با نجاست ملاقات کرده باشد، الان که کُر شده نجس می باشد.

دوم: بعد از کُر شدن با نجاست ملاقات کرده باشد که الان آب پاک می باشد.

سوم: هر دو مجهول باشند یعنی نمی دانیم اول کر شده و بعد نجس شده یا اینکه قبل از کر شدن نجس شده است.

چهارم: هر دو مجهول التاريخ هستند یعنی نمی دانیم کُریت و ملاقات محقق شده ولی نمی دانیم در چه زمانی بوده اند. **پنجم:** هر دو معلوم التاريخ هستند یعنی زمان کُریت و ملاقات مشخص است و می دانیم.

ششم: یکی معلوم التاريخ و دیگری مجهول التاريخ است مثلا زمان کُریت معلوم و زمان ملاقات مجهول است و بالعکس.

یک قول که در رسائل نیز ذکر شده این است که هرکدام که معلوم التاريخ باشد آن دیگری را استصحاب می کنیم

^۱ جواهر الکلام، شیخ محمد حسن نجفی، ج ۳۹، ص ۲۴، ط ۴۳ جلدی.

مثلا معلوم است که اول ظهر کُر شده ولی اینکه ملاقات با نجس قبل از کریت بوده یا بعد از آن را نمی دانیم که در اینجا عدم ملاقات تا ظهر را استصحاب می کنیم و معنایش این است که ملاقات بعد از ظهر حاصل شده و بعد از ظهر نیز کریت حاصل شده پس پاک می باشد که در اینجا در مجهول التاريخ استصحاب جاری می شود و تأخرش از معلوم ثابت می شود.

سید بحر العلوم نیز در الدرّة النجفیة در بحث طهارت در مورد اصل تأخر حادث اینطور فرموده:

« فان یکن یعلم کلا منهما

مشتبها علیه ما تقدما

فهو علی الأظهر مثل المحدث

إلا إذا عین وقت الحدث»^۲.

خب و اما اشکال این است که ما می گوئیم در جایی که شک داریم مستصحب ما همان یقین سابق و شک لاحق می باشد اما تقدم و تأخر از لوازم عقلیه مستصحب است و استصحاب نیز با لازم شرعی ثابت می شود نه با لازم عقلی و عادی، شیخ انصاری مثال می زند به اینکه اگر زید حیات داشت و مسافرت کرد و بعدا نمی دانیم وفات کرده یا زنده است که خب ما استصحاب حیاتش را می کنیم و می گوئیم مال متعلق به او می باشد لذا قسمت نمی کنیم زیرا حیات لازمه شرعی دارد چراکه وقتی حیات داشته باشد ارث می برد و یا مالک مالش می باشد و بدون اجازه او نمی توان در مالش تصرف کرد و اما در مثال دیگری که شیخ زده اینطور فرموده که پنج سال قبل که زید رفت هنوز لویه نداشت و حالا استصحاب نبات لویه می کنیم و می گوئیم الان لویه زید روئیده است که این صحیح نیست زیرا نبات لویه لازم عادی است نه لازم شرعی و همیشه ما در استصحاب لازم شرعی را بر مستصحب مترتب می کنیم نه لازم عقلی یا عادی که به این اصل مثبت می گویند، پس

استصحاب فقط لوازم شرعی را ثابت می کند نه لوازم عقلی و عادی را، حالا برخی در اینجا تفصیل داده و گفته اند اگر یکی از آنها معلوم باشد در آن دیگری اصل جاری می کنیم و تأخرش را ثابت می کنیم که این نیز صحیح نیست و اشکالش این است که تأخر و تقدم لازم عقلی می باشند پس در ما نحن فیه نمی توانیم با استصحاب عدم قسمت ثابت کنیم که قسمت متأخر از اسلام آوردن بوده زیرا تأخر از لوازم عقلی است و استصحاب لوازم عقلی و عادی را ثابت نمی کند بلکه فقط لوازم شرعی را ثابت می کند لذا صاحب جواهر نیز فرمود: «وکذا لو ادعی تأخرها عن الإسلام مع تعیین زمانه و جهل زمانها، کما قواه فی الدروس و کشف اللثام، لأن الأصل تأخر الحادث.

لکن فی إثبات ذلك بمثل هذا الأصل علی وجه یکتفی به فی إحراز الشرط ببحث معلوم (اصل مثبت است)، ضرورة اقتضاء الأصل المزبور، التأخر فی حد ذاته لا عن الشيء المخصوص»^۳.

بقیه بحث بماند برای فردا إن شاء الله تعالی...

والحمد لله رب العالمین و صلی الله علی
مُحَمَّد و آله الطاهیرین

^۲ الدرّة النجفیة، سید بحر العلوم، ص ۲۶.

^۳ جواهر الکلام، شیخ مُحَمَّد حسن نجفی، ج ۳۹، ص ۲۴، ط ۴۳ جلدی.



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بچثمان با توفیق پروردگار متعال در شناخت فرق اسلامی و انحرافات آنها بود که بسیار مهم می باشد، به نظر بنده ریشه و علت اصلی ایجاد تمام این فرقه ها به کنار زدن اهل بیت علیهم السلام بر می گردد یعنی تمام فرقه ها سعی کرده اند اهل بیت علیهم السلام را کنار بزنند لذا برای خودشان به شکل خاصی امام و راهنما معین کرده اند مثلا صوفیه مردم را از اهل بیت علیهم السلام منحرف کرده و به طرف اقطاب خود کشیده اند و یا مثلا وهابیت مردم را به طرف صحابه کشیده اند خلاصه تمام اینها یک جایگزین و بدل برای اهل بیت علیهم السلام ساخته اند و رمز و راز تمام مصیبتهای عالم اسلام همین است که اهل بیت علیهم السلام را کنار زده اند و شاهد بر این مطلب ما فرمایش حضرت امیر علیه السلام در نهج البلاغه می باشد که بسیار مفصل است و در آخر آن حضرت فرمودند آغاز همه فتنه ها از بنی امیه و معاویه می باشد که اهل بیت علیهم السلام را کنار زدند، آدرس خطبه را عرض می کنم تا خودتان مطالعه کنید؛ طبق شماره گذاری فیض الاسلام خطبه ۹۲ نهج البلاغه و در شروح نهج البلاغه نیز به این ترتیب ذکر شده؛ در شرح خوئی جلد ۷ صفحه ۶۹ و شرح ابن ابی الحدید جلد ۷ صفحه ۴۴ و شرح فی ظلال جلد ۲ صفحه ۵۲ و شرح بحرانی جلد ۲ صفحه ۳۸۷.

آنها بعد از جایگزین کردن صحابه بجای اهل بیت علیهم السلام دو اصل درست کردند؛ اول اینکه "الصحابه کلهم مجتهدون" و دوم اینکه "الصحابه کلهم عدول"، یعنی اهل بیت علیهم السلام را برداشتند و بجای آنها صحابه را گذاشتند و با دو اصل مذکور برای آنها مشروعیت و قداست درست کردند که ما مقداری در این رابطه بحث کردیم.

امروز درباره معاویه بحث خواهیم کرد، آیت الله طباطبائی می فرماید جناب کارترین آنها معاویه می باشد ولی آنها می گویند معاویه مجتهد است و هرچه کرده معذور و مأجور

است! معاویه جنایتهای زیادی کرده و صفحه تاریخ را سیاه کرده و او همان کسی است که طبق گفته پیغمبر صلی الله علیه و آله رئیس فتنه باغیة و قاتل عمار می باشد، ما از قول خودشان مطالبی را نقل کرده ایم که همگی در کتاب خمس بنده وجود دارد، مدارک زیادی بر علیه معاویه وجود دارد که یکی از کارهایش همین جنگ صفین بوده و اما کار دیگر او رسمی کردن سب و لعن حضرت امیر علیه السلام بوده، اگر سب صحابه طبق گفته آنها حرام و معصیت باشد خب حضرت امیر علیه السلام خودش از صحابه می باشد چطور ایشان را سب می کردند؟! حضرت امیر علیه السلام نیز در نهج البلاغه در مورد معاویه فرموده: ﴿أَمَا إِنَّهُ سَيَظْهَرُ عَلَيْكُمْ بَعْدِي رَجُلٌ رَحْبُ الْبُلْعُومِ، مُنْذِحِقُ الْبَطْنِ، يَأْكُلُ مَا يَجِدُ، وَيَطْلُبُ مَا لَا يَجِدُ، فَاقْتُلُوهُ، وَلَنْ تَقْتُلُوهُ! أَلَا وَإِنَّهُ سَيَأْمُرُكُمْ بِسَبِّي وَالْبِرَاءَةِ مِنِّي؛ فَأَمَّا السَّبُّ فُسْبُونِي، فَإِنَّهُ لِي رِزْقًا، وَلَكُمْ نَجَاةٌ، وَأَمَّا الْبِرَاءَةُ فَلَا تَتَبَرَّأُوا مِنِّي، فَإِنِّي وُلِدْتُ عَلَى الْفِطْرَةِ، وَسَبَقْتُ إِلَى الْإِيمَانِ وَالْهَجْرَةِ.﴾^۱، خب این چه اجتهادی است که لعن و سب امام علی علیه السلام در خطب جمعه و جماعت و منابر را تجویز می کند و هتک حرمت مکه و مدینه می کند.

در تاریخ طبری اینطور ذکر شده که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمودند اگر کسی ببیند ابوسفیان سوار بر حمار می آید و معاویه نیز مهار آن حمار را در دست دارد و یزید نیز از پشت سر آن حمار را می راند "لعن الله القائد والراكب والسائق" خب حالا کسی که مورد لعن پیغمبر صلی الله علیه و آله قرار گرفته اینها می گویند مجتهد و عادل و معذور و مأجور است! عمرو عاص مجتهد معذور و یزید بن معاویه امام مجتهد معذور و عایشه مجتهدة مصیبة مصابة و قاتل عمار یاسر مجتهد مأجور و عبدالرحمن بن ملجم مجتهد مأجور و اما در مورد قتله عثمان و عمر گیر افتاده اند زیرا عثمان خودش صحابه و قاتلش هم صحابه و موافقینش هم صحابه بوده اند و همچنین عمر بن خطاب لذا درباره کشنده عثمان و عمر گفتند اینها استثناء هستند و قاتلین آنها مجتهد نیستند بلکه فاسق و ظالم و ملعون هستند!

^۱ نهج البلاغه، تنظیم مرحوم دشتی، ص ۴۶، کلام ۵۷.

آنها در سه جبهه با شیعه مخالفت کرده اند:

اول در تفسیر قرآن، ما در قرآن آیاتی در مورد اهل بیت علیهم السلام داریم که آنها تمام این آیات را بر خلاف و به نفع خودشان تفسیر و تأویل کرده اند مثلاً ما می گوئیم در مباحله پیغمبر صلی الله علیه و آله حضرت امیر و فاطمه زهراء و حسنین علیهم السلام را با خود برای مباحله آورند و این یکی از فضائل و خصائص بسیار مهم اهل بیت علیهم السلام می باشد ولی آنها در تفاسیرشان این را رد کرده اند و می گویند جاء عمر بولده! جاء ابوبکر بولده! جاء عثمان بولده! و بقیه آیات را نیز به همین صورت تفسیر و تأویل کرده اند. دوم: در احادیث. سوم: در تاریخ، در هر سه مورد شیعه را کوبیده اند زیرا اگر نکونند دستشان رو می شود و بطلان و انحرافشان معلوم می شود.

خب و اما در مورد حدیث، امروز صحیح بخاری را مورد بررسی قرار می دهیم، آنها می گویند بعد از قرآن هیچ کتابی مانند صحیح بخاری محکم و معتبر نیست! بخاری معاصر امام صادق علیه السلام بوده خب حضرت با آن عظمت و با ۴۰۰۰ هزار شاگرد و با آن مکتب ولی در عین حال حتی یک حدیث از امام صادق علیه السلام در صحیح بخاری وجود ندارد! امام صادق علیه السلام فرمودند: "حَدِيثِي حَدِيثُ أَبِي وَ حَدِيثُ أَبِي حَدِيثُ جَدِّي وَ حَدِيثُ جَدِّي حَدِيثُ الْحُسَيْنِ وَ حَدِيثُ الْحُسَيْنِ حَدِيثُ الْحَسَنِ وَ حَدِيثُ الْحَسَنِ حَدِيثُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ حَدِيثُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ حَدِيثُ رَسُولِ اللَّهِ ص وَ حَدِيثُ رَسُولِ اللَّهِ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ"، با این اوصاف حتی یک حدیث از امام صادق علیه السلام در صحیح بخاری وجود ندارد! .

در صحیح بخاری ۴۴۶ خبر از ابوهریره کذاب! و ۲۴۲ حدیث از عایشه و ۲۷۰ حدیث از عبدالله بن عمر و ۶۰ حدیث از عمر بن خطاب و ۲۹ حدیث از علی بن ابی طالب علیهما السلام! و ۵۷ حدیث از ابوموسی اشعری و ۱۴ حدیث از ابوذر و فقط ۱ حدیث از فاطمه زهراء سلام الله علیها! خب بیشترین احادیث از ابوهریره کذاب معلوم الحال نقل شده! کسی که بعد از جنگ خیبر تازه اسلام آورد و به او شیخ حلوائی می گویند! یعنی آمد و گفت همینقدر که شکم من را سیر کنید

اسلام آوردم و در خدمت شما هستم! و بعد از رحلت پیغمبر صلی الله علیه و آله شروع به جعل حدیث کرد، ابوهریره می گفت نماز خواندن خلف علی بن ابی طالب علیهما السلام اتم است ولی بساط و سفره معاویه چرب تر می باشد! علی آیی حال بخاری این همه احادیث از ابوهریره و دیگران نقل کرده ولی از علی به ابی طالب که باب علم النبی است فقط ۲۹ حدیث و از فاطمه زهراء سلام الله علیها نیز فقط یک حدیث نقل کرده!.

بقیه بحث بماند برای فردا إن شاء الله تعالی

والحمد لله رب العالمین و صلی الله علی
محمد و آله الطاهیرین

" توجه "

کانال رسمی حضرت آیت الله العظمی نوری
همدانی (حفظه الله):

@noorihamedani

کانال دروس خارج فقه حضرت آیت الله العظمی
نوری همدانی (حفظه الله):

@noorihamedanidars



Telegram



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بجثمان در این بود که بعد از رحلت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله انحرافات بوجود آمد و منحرفین برای کوییدن شیعه و تقویت جایگاه و مکتب خودشان در بین مردم اقدامات و فعالیت های زیادی انجام دادند، اهل بیت علیهم السلام را کنار زدند و صحابه را بجای آنها قرار دادند و بعد برای صحابه قداست و مشروعیت درست کردند و گفتند "الصحابه کلهم مجتهدون" و "الصحابه کلهم عدول" و بعد گفتند صحابه یعنی کسانی که پیغمبر صلی الله علیه و آله را درک کرده باشند ولو اینکه کودک بودند یا چند دقیقه حضرت را درک کرده باشند، حالا می خواهیم ببینیم آیا این اصلی که در مورد صحابه درست کرده اند با قرآن و اخبار اهل بیت علیهم السلام و حتی اخبار خودشان سازگاری دارد یا نه؟.

در قرآن کریم آیات فراوانی دالّ بر این مطلب وجود دارد که اینطور نیست که هر کس پیغمبر را ملاقات کرده باشد خوب است بلکه در میان آنها منافقین و مغرضین فراوانی وجود داشته که چند آیه را به عنوان نمونه بیان می کنیم:

اول: جریان آیه اِفْک که در سوره نور بیان شده است، در یکی از غزوات یکی از همسران پیغمبر یا کنیز ایشان با عده ای از قافله عقب ماند و بعد برای او یک جریانی درست کردند و گفتند او مورد تجاوز قرار گرفته است، در روایات ذکر شده که او ماریه قبطیه بوده ولی در روایات اهل سنت ذکر شده که او عایشه بوده، خلاصه افرادی که با پیغمبر مخالف بودند و دشمنی داشتند این قضیه را خیلی توسعه دادند و تبلیغ کردند که بله به همسر پیغمبر تجاوز شده لذا خداوند متعال آیاتی از سوره نور را نازل کرد، خب حالا از این جریان مشخص می شود که همه افرادی که با پیغمبر بودند مجتهد و عادل نبودند بلکه منافقین و افراد مغرض و مخالفی نیز بودند که اینجور دشمنی داشتند، جریان حدیث اِفْک که در سوره نور ذکر شده را خودتان مطالعه کنید.

دوم: خود قرآن می فرماید: ﴿الْأَعْرَابُ أَشَدُّ كُفْرًا وَ نِفَاقًا﴾^۱، اعراب آن افرادی بودند که در بیابان ها زندگی می کردند منتهی معاصر پیغمبر بودند و رفت و آمد داشتند و حضرت را می دیدند ولی قرآن در مورد آنها اینطور می گوید، باز بطلان حرف آنها که می گویند کل صحابه مجتهد و عادل هستند مشخص می شود.

سوم: جریان احزاب، تمام احزاب مخالف پیغمبر یعنی مشرکین و منافقین و یهود همگی تصمیم گرفتند به مدینه حمله کنند و پیغمبر و اسلام نوپا را به کلی نابود کنند، خب اینها نیز همگی معاصر و از صحابی بودند حالا چطور می توانیم بگوئیم تمام صحابی مجتهد و عادل هستند؟! این جریان نیز در سوره احزاب بیان شده است.

چهارم: جریان ثعلبه که مرتب به نماز جماعت می آمد منتهی آدم فقیری بود و روزی نزد پیغمبر آمد و از فقر خودش شکایت و اظهار ناراحتی کرد و حضرت پولی به او داد و گفت برو چند گوسفند بخر، ثعلبه رفت و چند گوسفند خرید و بعدا گوسفندان بچه آوردند و خدا خواست به مرور زمان یکی از ثروتمندان شد به صورتی که برای گوسفندان او در مدینه جا نبود لذا رفت در بیابان و مرکزی برای نگه داری از گوسفندانش درست کرد و آنها را اداره می کرد، بعد آیه قرآن نازل شد که از مردم زکات بگیرید لذا حضرت نزد او فرستاد تا زکات گوسفندانش را بدهد، ثعلبه حساب کرد دید که خیلی باید بدهد و گفت ما ایمان آوردیم که جزیه ندهیم حالا چطور باید از گوسفندانم بدهم و خلاصه زکاتش را نداد، آمدند جریان را به پیغمبر گفتند و حضرت فرمود مال دنیا او را هلاک کرد، بالاخره گذشت و پیغمبر از دنیا رفت و ثعلبه پشیمان شد و نزد ابوبکر و عثمان آمد و آنها قبول نکردند خلاصه ثعلبه یک همچین سرنوشتی داشته و معلوم می شود که در زمان پیغمبر نیز افرادی بوده اند که عهد شکنی می کردند و با پیغمبر مخالفت می کردند لذا بطلان این حرف که صحابه همگی عادل و مجتهد هستند مشخص می شود.

^۱ سوره توبه، آیه ۹۷.

پنجم: در جنگ تبوک پیغمبر اعلام جنگ کردند ولی عده ای نرفتند و حضرت خیلی ناراحت شدند و کلا بعضی ها پیغمبر را اذیت می کردند پس نمی توانیم بگوئیم صحابه همگی عادل هستند.

ششم: در سوره احزاب آیه ای است که در آن اینطور گفته شده: ﴿إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا مُهِينًا﴾^۲، البته کسانی که خدا و رسولش را می آزارند خداوند آنان را در دنیا و آخرت لعنت کرده و برایشان عذابی خفت آور آماده نموده است، در اینجا یک جریان و وجود دارد که ما قائلیم فاطمه زهراء سلام الله علیها بضعة پیغمبر است و حضرت در چند جا فرموده "فاطمة بضعة منی من آذاها فقد آذانی و من سرها فقد سرنی، مهجة قلبی، ثمرة فؤادی" و از این قبیل تعبیرات، از طرفی اهل سنت روایاتی دارند که خیلی عجیب است! آنها می گویند اینکه پیغمبر فرموده "فاطمة بضعة منی من آذاها فقد آذانی" علتش این است که حضرت امیر علیه السلام خواست دختر ابوجهل را بگیرد و پیغمبر این را شنید و خیلی ناراحت شد که دختر عدو الله و با دختر نبی الله در یک خانه باشد، حضرت مردم را جمع کرد و به منبر رفت و به مردم گفت به علی علیه السلام بگوئید این کار را نکنند من خیلی ناراحت و غضبناک هستم و بعد حضرت در اینجا فرمود "فاطمة بضعة منی من آذاها فقد آذانی!" خب این جریان را اینطور به دروغ درست کرده اند تا اینکه خودشان را ثابت کنند و اهل بیت علیهم السلام را بکوبند و رد کنند.

در نهج البلاغه نیز ذکر شده که حضرت امیر علیه السلام موقع دفن فاطمه زهراء سلام الله علیها اینطور فرمودند: ﴿روي عنه أنه قاله عند دفن سيدة النساء فاطمة عليها السلام، كالمناجي به رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم عند قبره:

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ عَنِّي، وَعَنْ ابْنَتِكَ النَّازِلَةِ فِي جِوَارِكَ، وَالسَّرِيعَةِ اللَّحَاقِ بِكَ! قُلْ، يَا رَسُولَ اللَّهِ، عَنْ صَفِيَّتِكَ صَبْرِي، وَرَقِّي عَنْهَا تَجَلُّدِي، إِلَّا أَنَّ فِي النَّاسِي لِي بِعَظِيمِ فَرْقَتِكَ، وَفَادِحِ مُصِيبَتِكَ، مَوْضِعَ تَعَرٍّ، فَلَقَدْ وَسَدْتُكَ فِي مَلْخُودَةِ قَبْرِكَ، وَفَاصَتْ بَيْنَ نَحْوِي وَصَدْرِي نَفْسُكَ. "فِي اللَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاغِبُونَ". فَلَقَدْ اسْتُرَجَعَتِ الْوَدِيعَةُ، وَأُخِذَتِ الرَّهِينَةُ! أَمَا حُزْنِي

فَسَرَمْتُ، وَأَمَّا لَيْلِي فَمُسْتَهْدٌ، إِلَى أَنْ يُخْتَارَ اللَّهُ لِي دَارَكَ الَّتِي أَنْتَ بِهَا مُقِيمٌ. وَسَتَيْتُكَ ابْنَتُكَ بِتَضَافُرِ أُمَّتِكَ عَلَى هَضْمِهَا، فَأَحْفَهَا السُّؤَالَ، وَاسْتَحْرَهَا الْحَالَ؛ هَذَا وَلَمْ يَطُلِ الْعَهْدُ، وَلَمْ يَخُلْ مِنْكَ اللَّيْزُ، وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمَا سَلَامَ مُودَعٍ، لَا قَالَ وَلَا سَمٍ، فَإِنْ أَنْصَرَفُ فَلَا عَن مَلَائَةٍ، وَإِنْ أَقِمُ فَلَا عَن سُوءِ ظَنٍّ بِمَا وَعَدَ اللَّهُ الصَّابِرِينَ.﴾^۳

خب از این کلام معلوم می شود که فاطمه زهراء سلام الله علیها را اذیت کرده اند و پیغمبر نیز فرمودند: "فاطمة بضعة منی من آذاها فقد آذانی" و از طرفی در آیه ۵۷ از سوره احزاب نیز خواندیم که کسانی که خدا و رسولش را می آزارند خداوند آنان را در دنیا و آخرت لعنت کرده و برایشان عذابی خفت آور آماده نموده است.

خب و اما خود اهل تسنن روایاتی بر خلاف آن دو اصل یعنی "الصاحبة کلهم عدول" و "الصحابة کلهم مجتهدون" دارند که در واقع این دو اصل را رد می کند، مثلا در مسند احمد بن حنبل جلد ۱ صفحه ۴۵۳ اینطور ذکر شده: "قال رسول الله صلى الله عليه وآله و آله و آبی فرطکم علی الحوض و آبی سأنزع رجلا فأغلب عليهم، فأقول: يا رب أصحابي، فيقول: إنك لا تدري ما أحدثوا بعدك"، و چندین خبر دیگر نیز در مسند احمد بن حنبل وجود دارد و همچنین در صحیح بخاری و صحیح مسلم و سنن ابن ماجه نیز اخباری هست که بر همین مطلب دلالت دارند فلذا بطلان اینکه "الصاحبة کلهم عدول" و "الصحابة کلهم مجتهدون" مشخص می شود.

بقیه بحث بماند برای فردا إن شاء الله تعالی ...

والحمد لله رب العالمين و صلى الله على

محمد و آله الطاهرين

کانال رسمی حضرت آیت الله العظمی نوری همدانی (حفظه الله):

@noorihamedani

کانال دروس خارج فقه حضرت آیت الله العظمی نوری همدانی (حفظه الله):

@noorihamedanidars

^۲ نهج البلاغه، تنظیم مرحوم دشتی، ص ۲۱۵، کلام ۲۰۲.

^۳ سوره احزاب، آیه ۵۷.



بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

بحث در مسئله فرق اسلامی بسیار مهم است زیرا در نتیجه بد فهمی و کج فهمی، یک جریان مغرضانه ای در برابر تشیع بوجود آمده، انسان در هر بحثی که وارد می شود باید حق مطلب را اداء کند ولو مختصر.

باید توجه داشته باشیم که دو ستون و دو فرهنگ و دو مکتب بوجود آمده؛ اول مکتبی که مورد نظر خدا و پیغمبر خدا بود یعنی مکتب ولایت و امامت و اهل بیت علیهم السلام و دوم فرهنگی در مقابل تشیع و با هدف نابودی تشیع، که در طول قرون و اعصار این دو جبهه در مقابل هم بوده اند.

مقداری از فعالیت‌هایی که در مقابل اهل بیت و تشیع انجام شده بود را به عرضتان رساندیم مثل اینکه صحابه را در مقابل ائمه علیهم السلام قرار دادند و بعد برای تطهیر و تقدیس آنها گفتند کلهم مجتهدون و کلهم عدول، بالاخره تصمیم به نابودی شیعه گرفتند که مُجَدَّ جواد مغنیه در کتاب "الشیعة والحاکمون" فرموده حاکمون یعنی بنی امیه و بنی عباس تصمیمشان نابود کردن شیعه بود به این معنی که هیچ شیعه ای نباید در روی زمین باقی بماند.

مکتب مقابل اهل بیت علیهم السلام در سه جبهه ی تفسیر و تاریخ و حدیث برای نابودی شیعه کمر بسته بودند و حکومت های سنی هم همینجور بودند و اصلا نگذاشتند شیعه قدرت پیدا کند فقط حضرت امیر علیه السلام چند سالی حکومت داشتند که در آن ناکثین و مارقین و قاسطین جنگ‌هایی را به حضرت تحمیل کردند و اینگونه با حضرت مخالفت کردند و بعد از شهادت حضرت هم دیگر نگذاشتند هیچ کس از شیعه به حکومت برسد تا زمان صفویه که شیعه یک نفسی کشید چون تشیع به

صورت مقطعی قدرتی پیدا کرد و ما باید خداوند را شاکر باشیم که در زمان ما یک حکومت شیعی قدرتمند بوجود آمده است و دشمنان از همین قدرت در هراس هستند لذا تمام تلاششان را می کنند که این حکومت را بر اندازی کنند.

خب و اما شیعه نیز همیشه تلاش و مقاومت زیادی برای حمایت و حفظ مکتب اهل بیت علیهم السلام کرده و توانسته با شور و قدرت و بصیرت خود تا امروز در میان این گردابها تشیع را حفظ کند، از همان روز اول که ابوبکر بر منبر خلافت نشست ذکر شده که ۱۲ نفر از اصحاب امیرالمؤمنین علیه السلام من جمله جناب ابوذر و سلمان و مقداد برخاستند و در بحار(جلد ۴۲ صفحه ۳۶ و جلد ۲۸ صفحه ۹۳) ذکر شده که سلمان فریاد کشید و به ابوبکر گفت: "کردی و نکردی و نیکی نکردی و حق امیر بردی، شما سنت پیامبر را می‌دانید، اما از آن طرفه رفتید، و نسبت به سنت پیامبر خطا کردید و هر کس پیمان شکنی کند، علیه خویش اقدام کرده"، بالاخره شیعه همیشه احتجاجات و مناظراتی داشته و یکی از محسنات شیعه همین مناظرات می باشد که الغدیر و عبقات الأنوار و المراجعات و النص والإجتهد و معالم المدرستین و الفصول المهمة و إحقاق الحق و دیگر کتب همگی از همین مناظرات می باشند که در آنها با قلم برای اثبات حقانیت و حفظ تشیع تلاش و مجاهدت زیادی شده.

خود ائمه علیهم السلام نیز هیچوقت ساکت نبودند و شاگردانی و جلساتی داشتند و منبرها و خطابه ها و مجالس عزاداری هائی داشتند و شعرائی امثال دعبل خزاعی ها و کمیت بن زید اسدی ها نیز با زبان شعر مبارزاتی داشتند و ساکت نبودند و اما خود عاشوراء و مکتب عاشورا هر ساله با شور و غوغائی که داشت و دارد خودش جبهه ای برای مبارزه بوده و هست و همچنین فاطمیه نیز از اول همینطور بوده و مربوط به بیست الی سی سال اخیر نیست

در مناظرات نیز شیخ مفید و علامه حلی و شیخ صدوق مناظرات زیادی داشته اند.

در فقه مقارن نیز فقهاء ما تالیفاتی دارند من جمله انتصار سید مرتضی و معتبر محقق و تذکره علامه و منتهی علامه و خلاف شیخ طوسی که در اینها فقه آنها و فقه ما و مزیت فقه اهل بیت علیهم السلام بر فقه آنها بیان شده که این خودش نوعی مبارزه می باشد.

بالاخره علماء و فقهاء و شیعیان با علم و قلم و بیان و شعر و جان و خون خودشان توانستند تشیع را تا به امروز حمایت و حفظ کنند و این شاء الله حفظ خواهند کرد تا امام عصر علیه السلام ظهور بفرمایند.

بقیه بحث بماند برای بعد این شاء الله تعالی ...

والحمد لله رب العالمین و صلی الله علی
مُحَمَّد و آله الطاهیرین

کانال رسمی حضرت آیت الله العظمی نوری همدانی (حفظه

الله):

[@noorihamedani](#)

کانال دروس خارج فقه حضرت آیت الله العظمی نوری

همدانی (حفظه الله):

[@noorihamedanidars](#)

بلکه علماء بزرگ ما از قدیم الأيام فاطمیه را با شور زیادی زنده نگه داشته اند و آن قبر بی نشان حضرت را نشانی از حقانیت اهل بیت علیهم السلام دانسته اند.

شخصی از اهل تسنن بوده اهل اطراف همدان که قاضی القضاة هم بوده کتابی بنام المغنی بر علیه شیعه نوشته و سید مرتضی ردیه ای بر آن نوشته بنام الشافی و بعد شیخ طوسی شافی را در ۴ جلد تلخیص کرده بنام تلخیص الشافی که در آن ۳۰ الی ۴۰ صفحه درباره فاطمه زهراء سلام الله علیها و جریانات زندگی حضرت و حقانیت ایشان بحث کرده بنابراین یکی از دلایل حقانیت شیعه در طول تاریخ همین جریان فاطمیه می باشد و ما نیز باید همین راه را ادامه بدهیم.

ائمه علیهم السلام سعی می کردند افرادی امثال هشام بن حکم ها را برای مناظره تربیت کنند و بعلاوه دادن خون و جان برای حفظ تشیع همواره وجود داشته، علامه امینی در کتاب شهداء الفضیلة فهرستی از علماء و فقهاء بزرگ ما را نام می برد که در راه حفظ و تقویت تشیع به شهادت رسیده اند من جمله شهید اول و شهید ثانی و یا قیام زید و شهادتش.

مردم ایران از اول محب اهل بیت علیهم السلام بوده اند و این کم کم رشد پیدا کرد مثلاً در کربلاء در میان لشکر امام حسین علیه السلام ایرانی بوده اما در میان لشکر یزید هیچ ایرانی نبوده و بعد هم وقتی مختار قیام کرد بیشتر لشکریانش ایرانی بودند و روایاتی نیز داریم که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود اگر ایمان و علم در ستاره ثریا باشند مردمی از ایران به آنها دست خواهند یافت.

علماء ما دیدند که سنی ها کلاً شیعه را از نظر علمی و تاریخ علمی قبول ندارند لذا سید حسن صدر کتابی بنام "تأسيس الشيعة لعلوم الإسلام" را تألیف کرد که در آن ذکر شده که مؤسس تمام علومی که الان در دست مسلمانان است شیعیان می باشند.



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

امروز تتمه بحث مربوط به فرق اسلامی را خدمتتان عرض می‌کنیم تا إن شاء الله از فردا همان بحث ارث را ادامه بدهیم.

یکی از بحثهای مهم نگرانی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام از بروز اختلاف بین امت اسلامی بود لذا خیلی سعی می‌شد که مسلمانان با هم اتحاد و وحدت داشته باشند زیرا دشمنان از اختلاف بهره برداری می‌کردند، در این رابطه روایات فراوانی داریم که ابتدا از روایات شروع می‌کنیم و چند خبر را به عنوان نمونه می‌خوانیم، علامه مجلسی در بحار نقل کرده: «عمر بن محمد الصیرفی، عن جعفر بن محمد الحسینی، عن عیسی بن مهرا، عن یونس بن محمد، عن عبدالرحمن بن الغسیل، عن عبدالرحمن بن خلاب الانصاری، عن عکرمة، عن عبدالله بن عباس قال: إن علی بن ابي طالب علیه السلام والعباس بن عبدالمطلب والفضل بن العباس دخلوا علی رسول الله صلی الله علیه و آله فی مرضه الذی قبض فیہ، فقالوا: یا رسول الله هذه الانصار فی المسجد تبکی رجالها ونساؤها علیک، فقال: وما یکبکم؟ قالوا: یخافون أن تموت، فقال: أعطونی أیدیکم فخرج فی ملحفة وعصابة حتی جلس علی المنبر فحمد الله وأثنی علیه، ثم قال: «أما بعد ایها الناس فما تکررون من موت نبیکم؟ ألم أنع إلیکم وتنع إلیکم أنفسکم، لو خلد أحد قبلی ثم بعث إلیه لخلدت فیکم، ألا إنی لاحق بری، و قد ترکت فیکم ما إن تمسکتکم به لن تضلوا: کتاب الله تعالی بین أظهرکم تقرؤونه صباحا ومساء، فلا تنافسوا ولا تحاسدوا ولا تباغضوا، وكونوا إخوانا كما أمرکم الله، وقد خلفت فیکم عترتی أهل بیتی، وأنا اوصیکم بهم، ثم اوصیکم بهذا الحی من الانصار، فقد عرفتم بلاءهم عند الله عزوجل وعند رسوله وعند المؤمنین ألم یوسعوا فی الدیار، ویشاطر الثمار، ویؤثروا وبهم الخصاصة؟ فمن ولی منکم أمرا یضر فیہ أحدا أو ینفعه فلیقبل من محسن الانصار، ولینتجاوز عن مسیئهم» وکان آخر مجلس جلسه حتی لقی الله عزوجل.^۱

عامه نیز درباره وحدت اسلامی روایاتی دارند، در صحیح بخاری نقل شده: «عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنَّهُ قَالَ: "إِذَا فُتِحَتْ عَلَيْكُمْ فَارِسُ وَالرُّومُ، أَيْ قَوْمِ أَنْتُمْ؟" قَالَ عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ عَوْفٍ: نَقُولُ

كَمَا أَمَرَنَا اللَّهُ، قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: "أَوْ غَيْرَ ذَلِكَ، تَتَنَافَسُونَ، ثُمَّ تَتَحَاسَدُونَ، ثُمَّ تَتَدَابِرُونَ، ثُمَّ تَتَبَاغَضُونَ، أَوْ نَحْوَ ذَلِكَ، ثُمَّ تَنْطَلِقُونَ فِي مَسَاكِينِ الْمُهَاجِرِينَ، فَتَجْعَلُونَ بَعْضُهُمْ عَلَى رِقَابِ بَعْضٍ".»

در وسائل روایاتی داریم که اشاره به فرمایشات ائمه علیهم السلام درباره نحوه برخورد در موارد اختلافی دارند، صاحب وسائل در کتاب الصلاة در ضمن ابواب صلاة الجماعة بایستی منعقد کرده که عنوان باب این است: "استحباب حضور الجماعة خلف من لا یقتدی به للتقیة والقیام فی الصف الأول معه".

ما چند جور تقیه داریم: اول اینکه اهل بیت علیهم السلام خیلی تأکید می‌کردند که سرّ ما را فاش نکنید و می‌فرمودند "من أذاع سرّنا قد قتلنا" زیرا ائمه علیهم السلام در برابر دشمنان دین و مذهب هیچگاه آرام و ساکت نبودند بلکه تشکیلاتی داشتند و افرادی را هم از نظر فکر و اعتقاد و فرهنگ می‌ساختند و هم از نظر تجهیزات به آنها می‌رسیدند و تربیتشان می‌کردند تا در مقابل ظلم و ستم و دشمنان دین و مذهب بایستند و هیچوقت چراغ مبارزه خاموش نشد منتهی این امور باید مخفیانه انجام می‌شد زیرا دشمنان تشکیلات اطلاعاتی قوی داشتند و اهل بیت علیهم السلام و اصحاب و یارانسان خیلی در فشار و سختی بودند و احتمال خطر برایشان وجود داشت لذا تقیه می‌کردند.

دوم تقیه خوفیه بود یعنی مضطر بودند و اگر تقیه نمی‌کردند و مثل آنها نمی‌بودند کشته می‌شدند مثل قضیه علی بن یقظین که به امر امام کاظم علیه السلام مانند آنها وضو گرفت و نماز خواند.

سوم تقیه مداراتیه، یعنی ما با آنها معاشرت کنیم و از آنها فاصله نگیریم و دشمنی را اضافه نکنیم و سعی کنیم با آنها وحدت و اتحاد داشته باشیم البته اینطور نیست که سنی شیعه شود یا شیعه سنی شود بلکه باید روی مشترکات فراوانی که داریم تکیه کنیم و علماء بزرگ ما همینطور بودند در یک مدرسه با هم درس می‌خواندند و در درس آنها حاضر می‌شدند و آنها نیز در درس علماء ما حاضر می‌شدند و حسن معاشرت داشتند و هیچوقت علماء ما فتوا به کشتن یک عالم سنی نداده اند زیرا اهل بیت علیهم السلام به ما دستور داده اند که وحدت را

^۱ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج ۲۲، ص ۴۷۴، ط دارالاحیاء التراث.

پشت سرشان نماز بخوانید و این فرهنگ اهل بیت علیهم السلام می باشد.

مطلبی که باید ذکر شود در مورد دار التقرب می باشد که در زمان آیت الله العظمی آقای بروجردی رحمة الله علیه وجود داشت و علماء اهل سنت رفت و آمد داشتند، آقای بروجردی خیلی به فقه و کتب آنها تسلط داشت، خلاصه کم کم روابط بیشتر شد تا اینکه شیخ محمود شلتوت که رئیس جامع الأزهر مصر بود نامه ای برای آقای بروجردی نوشت و گفت از کتابهای خودتان برای ما بفرستید چون شما فکر وسیعی دارید، آقای بروجردی یک دوره مبسوط شیخ طوسی را برای او فرستاد و شیخ محمود شلتوت نیز وقتی درس می گفت از کتب ما نیز نقل قول می کرد و بالاخره ارتباطات به جایی رسید که شیخ محمود شلتوت گفت من در حوزه خودمان این را معین می کنم تا طلاب ما که مشغول تحصیل علم هستند مختصر علامه را به عنوان کتاب درسی بخوانند و همینطور گذشت تا اینکه بعداً شخصی بنام شیخ محمد تقی قمی که یک عالم خوش فکر و خوش بیان بود گفت من می خواهم بروم در جامع الأزهر مصر مرکزی را تاسیس کنم بنام دار التقرب و سعی کنیم که مشترکات بین سنی و شیعه را مطرح کنیم و با هم وحدت داشته باشیم به این معنی که ما هیچوقت نمی گوئیم سنی ها شیعه شوند و یا شیعه ها سنی شوند، شیخ محمد تقی قمی رفت و در دار التقرب مشغول شد تا اینکه انقلاب پیروز شد و ایشان به قم آمد و خدمت امام رضوان الله علیه رسید و گزارشی داد و امام رضوان الله علیه نیز فرمودند اشکالی ندارد و دارالتقرب ادامه پیدا کند و بعد از رحلت امام نیز خدمت آیت الله خامنه ای دامت برکاته رسیدند و ایشان نیز بر دار التقرب صحه گذاشتند، خلاصه ما هر چه اختلافاتمان بیشتر باشد دشمن بیشتر سوء استفاده خواهد کرد لذا باید با حفظ عقائد و اصول با هم متحد باشیم و این امر اهل بیت علیهم السلام و مشی علماء بزرگ ما نیز بوده است.

بقیه بحث بماند برای فردا إن شاء الله تعالی ...

والحمد لله رب العالمین و صلی الله علی

محمد و آله الطاهیرین

حفظ کنیم تا دشمنان سوء استفاده نکنند ولی آنها متأسفانه فتاوائی بر کشتن علماء ما من جمله شهید اول و شهید ثانی داده اند.

خب و اما چند خبر از باب پنجم از ابواب صلاة الجماعة می خوانیم:

خبر اول: ﴿محمد بن علي بن الحسين باسناده عن حماد بن عثمان، عن أبي عبد الله عليه السلام أنه قال: من صلى معهم في الصف الأول كان كمن صلى خلف رسول الله صلى الله عليه وآله في الصف الأول. ورواه في (المجالس) عن الحسين بن إبراهيم، عن علي بن إبراهيم، عن أبيه، عن محمد بن أبي عمير، عن أبي زياد النهدي، عن ابن بكير، عن الصادق عليه السلام مثله﴾.^۲

اسناد شیخ صدوق به حماد بن عثمان صحیح است و خود حماد نیز از طبقه ۵ و بسیار جلیل القدر است.

خبر دوم: ﴿قال: وقال الصادق عليه السلام: إذا صليت معهم غفر لك بعدد من خالفك﴾.^۳

خبر سوم: ﴿وعن علي بن إبراهيم، عن أبيه، عن ابن أبي عمير، عن حماد، عن الحلبي، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: من صلى معهم في الصف الأول كان كمن صلى خلف رسول الله صلى الله عليه وآله﴾.^۴ خبر سنداً صحیح است.

خبر چهارم: ﴿وباسناده عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن الحسين بن سعيد، عن أبي علي (في حديث) قال: قلت لأبي عبد الله عليه السلام: إن لنا إماماً مخالفاً وهو يبغض أصحابنا كلهم فقال: ما عليك من قوله، والله لئن كنت صادقاً لأنت أحق بالمسجد منه، فكن أول داخل وآخر خارج، وأحسن خلقك مع الناس وقل خيراً﴾.^۵

خلاصه اینکه روایات زیادی در این باب وجود دارد که دلالت دارند بر اینکه اهل بیت علیهم السلام سفارش کردند به اینکه با آنها حسن معاشرت داشته باشید و به مساجدشان بروید و

^۲ وسائل الشیعة، شیخ حر عاملی، ج ۵، ص ۳۸۱، ابواب صلاة الجماعة، باب ۵، حدیث ۱، ط الإسلامية.

^۳ وسائل الشیعة، شیخ حر عاملی، ج ۵، ص ۳۸۱، ابواب صلاة الجماعة، باب ۵، حدیث ۲، ط الإسلامية.

^۴ وسائل الشیعة، شیخ حر عاملی، ج ۵، ص ۳۸۱، ابواب صلاة الجماعة، باب ۵، حدیث ۳، ط الإسلامية.

^۵ وسائل الشیعة، شیخ حر عاملی، ج ۵، ص ۳۸۲، ابواب صلاة الجماعة، باب ۵، حدیث ۶، ط الإسلامية.



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بجثمان در موانع ارث بود، دومین از موانع ارث قتل می باشد که قاتل از مقتول ارث نمی برد، ابتدا عبارت شرایع و قواعد که از متون مهم فقهی ما هستند را می خوانیم، محقق در شرایع فرموده: «و أما القتل: فيمنع القاتل من الإرث إذا كان عمدا ظلما و لو كان بحق لم يمنع (مثلا پسر حاکم شرع است و بر پدر یا برادرش که زناى محصنه کرده اند حد جاری کرده و آنها را کشته).

و لو كان القتل خطأ ورث على الأشهر و خرج المفيد رحمه الله وجها آخر هو المنع من الدية و هو حسن و الأول أشبه (إلى القواعد) و يستوي في ذلك الأب و الولد و غيرهما من ذوي الأنساب و الأسباب.»^۱

علامه در قواعد اینطور فرموده: «المطلب الثاني القتل القاتل لا يرث مقتوله إذا كان القتل عمدا ظلما، ولو كان بحق لم يمنع، ولو كان خطأ قتل: ورث مطلقا، وقيل: يمنع مطلقا وقيل: يمنع من الدية خاصة، وهو جيد.»^۲

خب و اما امام رضوان الله عليه در تحرير الوسيلة در بحث ارث اینطور فرموده: «الثاني: القتل، مسألة ۱ - لا يرث القاتل من المقتول لو كان القتل عمدا وظلما، ويرث منه إن قتله بحق كما إذا كان قصاصا أو حدا أو دفاعا عن نفسه أو عرضه أو ماله، وكذا إذا كان خطأ محضا كما إذا رمى إلى طائر فأخطأ وأصاب قريبة فإنه

یرثه، نعم لا يرث من ديته التي تتحملها العاقلة (خویشاوندان پدری) على الأقوى، وأما شبه العمد وهو ما إذا كان قاصدا لايقاع الفعل على المقتول غير قاصد للقتل وكان الفعل مما لا يترتب عليه القتل في العادة، كما إذا ضربه ضربا خفيفا للتأديب فأدى إلى قتله، ففي كونه كالعمد المحض مانعا عن الإرث أو كاخطأ المحض قولان، أقواهما ثانيهما.»^۳

امام رضوان الله عليه در ادامه کلامشان اینطور می فرماید: «مسألة ۲ - لا فرق في القتل العمدي ظلما في مانعته من الإرث بين ما كان بالمباشرة كما إذا ذبحه أو رماه بالرصاص وبين ما كان بالتسبيب كما إذا ألقاه في مسبعة (محل زندگی حیوانات درنده مثل گرگ یا شیر) فافترسه السبع أو حبسه في مكان زمانا طويلا بلا قوت فمات جوعا أو عطشا أو أحضر عنده طعاما مسموما بدون علم منه فأكله إلى غير ذلك من التسيبات التي ينسب ويستند معها القتل إلى المسبب، نعم بعض التسيبات التي قد يترتب عليها التلف مما لا ينسب ولا يستند إلى المسبب كحفر البئر وإلقاء المزلق والمعاثر في الطرق والمعابر وغير ذلك وإن أوجب الضمان والدية على مسببها إلا أنها غير مانعة من الإرث، فيرث حافر البئر في الطريق عن قريبة الذي وقع فيها ومات.»^۴

اینها کلماتی بود که از محقق و علامه و امام رضوان الله عليهم خواندیم منتهی اقوال زیاد است و بین ما و عامه نیز اختلاف نظر وجود دارد که بعدا خواهیم خواند و سپس به سراغ روایات خواهیم رفت إن شاء الله تعالى.

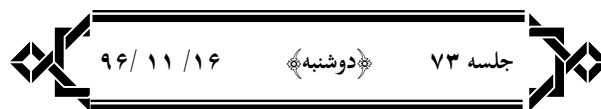
والحمد لله رب العالمين و صلى الله على
محمد و آله الطاهرين

^۳ تحرير الوسيلة، امام خمینی (ره)، ج ۲، ص ۳۶۷.

^۴ تحرير الوسيلة، امام خمینی (ره)، ج ۲، ص ۳۶۸.

^۱ شرایع، محقق حلی، ج ۴، ص ۷، ط اسماعیلیان.

^۲ قواعد، علامه حلی، ج ۳، ص ۳۴۶.



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مسألة: اگر پسری که خود داراری اولادی است زودتر از پدرش از دنیا برود در این صورت با وجود فرزندان بلاواسطه دیگر به اولادش یعنی نوه ها ارث نمی رسد و اما اگر پدرش فرزندان بلاواسطه نداشته باشد و فقط همین یک پسر را داشته که قبلاً مرده است در این صورت به نوه ها ارث می رسد.

بجثمان در این بود که دومین از موانع ارث قتل می باشد، برای روشن شدن مطلب صاحب وسائل چهار باب یعنی ابواب ۷ و ۹ و ۱۱ و ۱۳ از ابواب قتل را منعقد کرده که ما اگر به این روایات توجه کنیم هم مطلب روشن می شود و هم قول عامه در مقابل ما معلوم می شود.

در باب ۷ اخباری که دلالت دارند بر اینکه قاتل از مقتول مطلقاً ارث نمی برد ذکر شده است و عنوان باب این است: « أن القاتل ظلماً لا يرث المقتول ».

خبر اول: ﴿عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَعْقُوبَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ وَعَبْدِ اللَّهِ ابْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى﴾، عَنْ ابْنِ أَبِي عَمِيرٍ، عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: لَا مِيرَاثَ لِلْقَاتِلِ.^۱

خبر در اعلی درجه صحت قرار دارد.

خبر دوم: ﴿وَعَنْ عِدَّةٍ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ، وَعَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ جَمِيعًا، عَنْ ابْنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ ابْنِ رِثَابٍ، عَنْ أَبِي عُبَيْدَةَ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ

في رجل قتل أمه قال: لا يرثها ويقتل بها صاغراً ولا أظن قتلها بها كفارة لذنبه.^۲

این خبر نیز سنداً صحیح است.

خبر سوم: ﴿وَعَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ ابْنِ أَبِي عَمِيرٍ، وَعَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ حَدِيدٍ جَمِيعًا، عَنْ جَمِيلِ بْنِ دَرَجٍ، عَنْ أَحَدِهِمَا عَلَيْهِمَا السَّلَامُ قَالَ: لَا يَرِثُ الرَّجُلُ إِذَا قُتِلَ وَلَدَهُ أَوْ وَالِدَهُ وَلَكِنْ يَكُونُ الْمِيرَاثُ لَوَرِثَةِ الْقَاتِلِ.^۳

این خبر یک نکته ای دارد و آن اینکه درست است که خود قاتل ارث نمی برد ولی مانع ارث بردن فرزندان و ورثه خودش نمی شود.

خبر چهارم: ﴿وَعَنْهُ عَنْ أَبِيهِ، عَنْ ابْنِ أَبِي عَمِيرٍ، عَنْ حَمَادٍ، عَنْ الْحَلْبِيِّ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: إِذَا قُتِلَ الرَّجُلُ أَبَاهُ قُتِلَ بِهِ، وَإِنْ قُتِلَ أَبُوهُ لَمْ يَقْتُلْ بِهِ وَلَمْ يَرِثْهُ.^۴

قبلاً گفتیم آن حماد که از حلبی نقل می کند حماد بن عثمان است نه حماد بن عیسی، خبر سنداً صحیح است.

نکته: اگر پسر پدرش را بکشد قصاصاً کشته می شود ولی بالعکس اگر پدر پسرش را بکشد قصاص نمی شود بلکه فقط دیه أخذ می شود و این یک استثناء و یک حکم تبعیدی از طرف شارع مقدس در باب قصاص می باشد که در خبر مذکور به آن اشاره شده است.

^۱ وسائل الشیعة، شیخ حر عاملی، ج ۱۷، ص ۳۸۹، ابواب قتل، باب ۷، حدیث ۲، ط الإسلامية.

^۲ وسائل الشیعة، شیخ حر عاملی، ج ۱۷، ص ۳۸۹، ابواب قتل، باب ۷، حدیث ۳، ط الإسلامية.

^۳ وسائل الشیعة، شیخ حر عاملی، ج ۱۷، ص ۳۸۹، ابواب قتل، باب ۷، حدیث ۴، ط الإسلامية.

^۱ وسائل الشیعة، شیخ حر عاملی، ج ۱۷، ص ۳۸۸، ابواب قتل، باب ۷، حدیث ۱، ط الإسلامية.

در باب هفتم، ۶ خبر ذکر شده که این چهار خبر که خواندیم صحیح بودند و دو خبر آخر گرچه بر ما نحن فیه دلالت دارند ولی صحیح نیستند.

باب ۱۱: «أن الزوج يرث من الدية وكذا الزوجة».

خبر اول: ﴿مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بِإِسْنَادِهِ عَنِ النَّضْرِ بْنِ سُوَيْدٍ، عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ سَلِيمَانَ، عَنِ عُبَيْدِ بْنِ زُرَّارَةَ، عَنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: لِلْمَرْأَةِ مِنْ دِيَةِ زَوْجِهَا وَلِلرَّجُلِ مِنْ دِيَةِ امْرَأَتِهِ مَا لَمْ يَقْتُلْ أَحَدَهُمَا صَاحِبَهُ.﴾^۵.

بعدا خواهیم گفت که دیه حکم مال شخص را دارد.

این باب خیلی مهم نیست و عمده باب ۱۳ می باشد.

باب ۱۳: «أن القاتل بحق يرث المقتول».

خبر اول: ﴿مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بِإِسْنَادِهِ عَنِ سَلِيمَانَ بْنِ دَاوُدَ الْمَنْقَرِيِّ (مَنْقَرٌ بِرِزْنَ مِنْبَرٍ نَامَ يَكُ قَبِيلَهُ اسْت) عَنِ حَفْصِ بْنِ غِيَاثٍ (أَزْ عَامَهُ اسْتِ وَلِي مَوْرِدٍ وَثَوَقٌ مِي بَاشِد) قَالَ: سَأَلْتُ جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ عَنِ طَائِفَتَيْنِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ إِحْدَاهُمَا بَاغِيَةٌ (خُرُوجُ كُنَنْدِكَانَ بِرِ اِمَامِ بَرْحَق) وَالْأُخْرَى عَادِلَةٌ اقْتَلَوْا فَقَتَلُوا رَجُلًا مِنْ أَهْلِ الْعِرَاقِ أَبَاهُ أَوْ ابْنَهُ أَوْ أَخَاهُ أَوْ حَمِيمَهُ وَهُوَ مِنْ أَهْلِ الْبَغِيِّ وَهُوَ وَارِثُهُ أَيْرُثُهُ؟ قَالَ: نَعَمْ لِأَنَّهُ قَتَلَهُ بِحَقِّ.﴾^۶.

از این خبر معلوم می شود آن قتلی مانع ارث است که عامداً و ظالماً کشته باشد نه بحق و خطاً و در حال دفاع.

اخبار چند طائفه شدند، اخبار باب هفتم دلالت داشتند بر اینکه قاتل از مقتول مطلقاً ارث نمی برد، اخبار باب سیزدهم دلالت داشتند بر اینکه قاتل بحق

ارث می برد و اخبار باب نهم دلالت دارند بر اینکه قتل خطائی مانع ارث نیست.

صاحب وسائل برای هر حکمی از احکام بابی منعقد کرده و چونکه اخبار گاهها چند حکم را بیان می کنند ناچاراً اخبار را تقطیع کرده و این یک اشکالی بوجود آورده و آن اینکه گاهی صدر و ذیل خبر برای هم قرینه هستند منتهی چونکه صاحب وسائل خبر را تقطیع کرده آن قرینیت و دلالت یکی بر دیگری از بین رفته و لذا خود صاحب وسائل نیز در اغلب باب ها فرموده "قد تقدم ما يدل عليه و يأتي ما يدل عليه"، آیت الله العظمی آقای بروجردی فرمودند تمام این اخبار باید در یک باب ذکر شوند زیرا قرینه بر هم هستند و در جمع بین و اخبار و در تعارض خیلی به درد می خورند، ایشان با تجلیل از صاحب وسائل امر کردند یک عده ای از جوانان بیابند که بنده هم رفتم و بعد ایشان کتب را در اختیار ما گذاشتند و ما مشغول به مرتب کردن ابواب وسائل شدیم و این کار چند سال طول کشید و بالاخره کتاب جامع احادیث شیعه جمع آوری و چاپ شد علی ای حال این اخباری که الان ما خواندیم و در چند باب بودند در جامع احادیث شیعه همگی در یک باب ذکر شده اند.

در ما نحن فیه نیز چند عنوان در اخبار داریم که با هم تعارض دارند لذا ما باید ببینیم نسبت آنها با هم چگونه است آیا عام و خاص مطلق است یا مطلق و مقید هستند؟ اینجا اخبار مطلق و مقید هستند جمع بین آنها می شود اینکه "القاتل عمداً و ظالماً لا يرث" زیرا بین عمد و خطا و ظلم و حق فرق می گذاریم.

بقیه بحث بماند برای فردا إن شاء الله تعالی ...

والحمد لله رب العالمين و صلى الله على
محمد و آله الطاهرين

^۵ وسائل الشیعة، شیخ حر عاملی، ج ۱۷، ص ۳۹۵، ابواب قتل، باب ۱۱، حدیث ۱، ط الإسلامیة.

^۶ وسائل الشیعة، شیخ حر عاملی، ج ۱۷، ص ۳۹۷، ابواب قتل، باب ۱۳، حدیث ۱، ط الإسلامیة.



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

عموماتی در مورد ارث در سوره نساء داریم که قبلاً خواندیم و گفتیم که در این آیات شش فرض و پانزده فرض بر ذکر شده.

فروض مقدره در قرآن:

(۱): نصف، (۲): ربع، (۳): ثمن، (۴): ثلثان، (۵): ثلث، (۶): سدس.

نصف در قرآن کریم:

اول: ﴿وَلَكُمْ نِصْفُ مَا تَرَكَ أَزْوَاجُكُمْ إِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُنَّ وَلَدٌ﴾^۱.

دوم: ﴿وَإِنْ كَانَتْ وَاحِدَةً فَلَهَا النِّصْفُ﴾^۲.

سوم: ﴿فِي الْكَلَالَةِ إِنْ امْرَأَةٌ هَلَكَ لَيْسَ لَهُ وَلَدٌ وَ لَهُ أُخْتُ فَلَهَا نِصْفُ مَا تَرَكَ وَ هُوَ يَرِثُهَا إِنْ لَمْ يَكُنْ لَهَا وَلَدٌ﴾^۳.

ربع در قرآن کریم:

اول: ﴿فَإِنْ كَانَ هُنَّ وَلَدٌ فَلَكُمْ الرُّبْعُ مِمَّا تَرَكَنَّ مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ يُوصِينَ بِهَا أَوْ دَيْنٍ﴾^۴.

دوم: ﴿وَ هُنَّ الرُّبْعُ مِمَّا تَرَكَنَّ إِنْ لَمْ يَكُنْ لَكُمْ وَلَدٌ﴾^۵.

ثمن در قرآن کریم:

﴿فَإِنْ كَانَ لَكُمْ وَلَدٌ فَلَهُنَّ الثُّمْنُ مِمَّا تَرَكَنَّ مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ تُوصُونَ بِهَا أَوْ دَيْنٍ﴾^۶.

ثلثان در قرآن کریم:

اول: ﴿فَإِنْ كُنَّ نِسَاءً فَوْقَ اثْنَتَيْنِ فَلَهُنَّ ثُلُثَا مَا تَرَكَ﴾^۷.

دوم: ﴿فَإِنْ كَانَتَا اثْنَتَيْنِ فَلَهُمَا الثُّلُثَانِ مِمَّا تَرَكَ﴾^۸.

ثلث در قرآن کریم:

اول: ﴿فَإِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ وَلَدٌ وَ وَّرَثَهُ أَبَوَاهُ فَلِأُمِّهِ الثُّلُثُ﴾^۹.

دوم: ﴿فَإِنْ كَانُوا أَكْثَرَ مِنْ ذَلِكَ فَهُمْ شُرَكَاءُ فِي الثُّلُثِ مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ يُوصِي بِهَا أَوْ دَيْنٍ غَيْرِ مُضَارٍّ وَصِيَّةً مِنَ اللَّهِ﴾^{۱۰}.

سدس در قرآن کریم:

اول: ﴿وَ لِأَبَوَيْهِ لِكُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا السُّدُسُ مِمَّا تَرَكَ إِنْ كَانَ لَهُ وَلَدٌ﴾^{۱۱}.

دوم: ﴿فَإِنْ كَانَ لَهُ إِخْوَةٌ فَلِأُمِّهِ السُّدُسُ﴾^{۱۲}.

سوم: ﴿وَ إِنْ كَانَ رَجُلٌ يُورَثُ كَلَالَةً أَوْ امْرَأَةٌ وَ لَهُ أَخٌ أَوْ أُخْتُ فَلِكُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا السُّدُسُ﴾^{۱۳}.

این آیات که عمومات هستند در چند مورد تخصیص خورده اند من جمله کفر که گفتیم کافر از مسلمان ارث نمی برد و مورد دوم قتل است که گفتیم قاتل ارث نمی برد البته قتل تقسیماتی داشت و عرض کردیم که قاتل عامداً ظالماً ارث نمی برد و روایاتی نیز در این رابطه از باب ۷ و ۹ و ۱۱ و ۱۳ از ابواب قتل وسائل الشیعة ذکر کردیم که در آنها گفته شده بود اگر قتل بحقی و یا قتل خطائی باشد قاتل ارث می برد ولی اگر قتل عامداً و ظالماً باشد ارث نمی برد البته باید توجه داشته باشیم که این روایات نسبتشان به عمومات قرآن که خواندیم تخصیص می باشد، یعنی آیات عام هستند ولی خب تخصیص خورده اند به اینکه کافر و قاتل ارث نمی برند البته همین قاتل که تخصیص خورده و خارج شده خودش مطلق است و باز مقید شده به اینکه قاتل بحقی و همچنین قاتل خطائی ارث می برد یعنی قاتلی که عامداً و ظالماً قتل کرده ارث نمی برد، بنابراین اینجا بحث تعارض مطرح نیست بلکه جمع دلالی دارد به عبارت دیگر هر جائی که جمع دلالی باشد و به اهل عرف ارائه شود و اهل عرف متحیر نشود و یکی را تفسیر دیگری بداند مثل مطلق

^۱ سوره نساء، آیه ۱۲.

^۲ سوره نساء، آیه ۱۱.

^۳ سوره نساء، آیه ۱۷۶.

^۴ سوره نساء، آیه ۱۲.

^۵ سوره نساء، آیه ۱۲.

^۶ سوره نساء، آیه ۱۲.

^۷ سوره نساء، آیه ۱۱.

^۸ سوره نساء، آیه ۱۷۶.

^۹ سوره نساء، آیه ۱۱.

^{۱۰} سوره نساء، آیه ۱۲.

^{۱۱} سوره نساء، آیه ۱۱.

^{۱۲} سوره نساء، آیه ۱۱.

^{۱۳} سوره نساء، آیه ۱۲.

ظواهر آیات الموارث كلها، مثل قوله تعالى: "يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ" ... إلى : فإن احتج المخالف بقوله تعالى: "وَمَنْ قَتَلَ مُؤْمِنًا خَطَأً فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ وَ دِيَّةٌ مُسَلَّمَةٌ إِلَىٰ أَهْلِهِ" ^{۱۴}، فلو كان القاتل وارثا لما وجب عليه تسليم الدية.

فالجواب عن ذلك أن وجوب تسليم الدية على القاتل إلى أهله لا يدل على أنه لا يرث ما هو دون الدية من تركته، لأنه لا تنافي بين الميراث و بين تسليم الدية، و أكثر ما في ذلك أن لا يرث من الدية التي يجب عليه تسليمها شيئا، و إلى هذا نذهب. ^{۱۵}

شیخ طوسی در خلاف اینطور فرموده: «مسألة ۲۲ :

القاتل إذا كان عمدا في معصية فإنه لا يرث المقتول بلا خلاف. و إن كان عمدا في طاعة فإنه يرثه عندنا، و فيه خلاف. و إن كان خطأ فإنه لا يرث من ديتنه و يرث ما سواها، و فيه خلاف.

و روي مثل مذهبنا عن عمر .

و وافقنا عليه جماعة من الفقهاء: عطاء، و سعيد بن المسيب، و مالك، و الأوزاعي.

و ذهب قوم إلى أنه يرث من ماله و ديتنه.

و قال الشافعي: القاتل لا يرث سواء كان صغيرا أو كبيرا، مجنونا أو عاقلا، عمدا كان أو خطأ، لمصلحة أو لغير مصلحة، مثل أن يسقيه دواء، أو بطن جرحه فمات. و سواء كان قتل مباشرة، أو بسبب جنایة أو غير جنایة، و سواء كان حاکما شهد عنده بالقتل أو بالزنا و كان محصنا، أو اعترف بقتله. و سواء كان عادلا فرماه و قتله في المعركة. ^{۱۶}

بقیه بحث بماند برای فردا إن شاء الله تعالى

والحمد لله رب العالمين و صلى الله على

مُحَمَّد و آله الطاهرين

و مقید و حاکم و محکوم این موارد تعارض نیست بلکه جمع دلالتی می باشد و اشکالی هم ندارد.

خب و اما یکی از بحثهایی که بعدا مطرح خواهد شد حکم دیه می باشد که بین ما اختلافی است و بحث در این است که اگر قتل عمد باشد که خب خود قاتل باید دیه را بپردازد ولی اگر قتل خطائی یا نقص عضو باشد امام رضوان الله علیه فرمودند عاقله ی او (پدر و جد و کلاً خویشاوندان پدری که مذکر باشند) باید دیه اش را بپردازند.

فرع دیگری که امام رضوان الله علیه مطرح کرده این است که اگر مثلا معلم شاگردش را برای تعلیم و تربیت زد و قصد کشتن و آلت قتاله هم نداشت ولی شاگرد بخاطر ضرب معلم مُرد، آیا این قتل عمد محسوب می شود چراکه اصل زدن عمدی بوده یا اینکه قتل خطائی محسوب می شود چون قصد کشتن نداشته؟، امام رضوان الله علیه می فرماید قتل خطائی است نه عمدی، خب این یک بحث صغروی است و ما باید ببینیم از آیات و روایات چه استفاده ای می کنیم و آیا اهل عرف قتل عمدی می دانند یا قتل خطائی؟.

تقریبا از نظر کلیات بحث برای ما روشن شده هم از نظر آیات و روایات و هم از نظر مباحث اصولی و حالا می خواهیم به اختلاف نظری که بین علماء ما وجود دارد و همچنین بین عامه وجود دارد بپردازیم زیرا ما به اقوال فقهاء نیز باید عنایت داشته باشیم.

سید مرتضی در انتصار فرموده: «مسألة: و مما یظن انفراد الإمامية به و لها فيه موافق؛ قولها بأن القاتل خطأ يرث المقتول لكنه لا يرث من الدية، و وافق الإمامية على هذا المذهب عثمان البتي، و ذهب إلى أن قاتل الخطأ يرث و لا يرث قاتل العمد.

و قال أبو حنيفة و أصحابه: لا يرث قاتل عمد و لا خطأ إلا أن يكون صبيا أو مجنونا فلا يحرم الميراث... إلى : و الذي يدل على صحة ما ذهبنا إليه: الإجماع المتردد، و يدل أيضا عليه

^{۱۴} سوره نساء، آیه ۹۲.

^{۱۵} الانتصار، سید مرتضی، ص ۵۹۵.

^{۱۶} الخلاف، شیخ طوسی، ج ۴، ص ۲۸، مسئله ۲۲.



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

قتل گاهی بالمباشرة و گاهی بالتسبیب انجام می گیرد و گاهی مشارکت وجود دارد یعنی هم بالمباشرة و هم بالتسبیب است مثلاً طیب نسخه ای به زن باردار می دهد تا بچه اش را سقط کند که در اینجا طیب سبب است و زن که داروها را می گیرد و می خورد مباشر می باشد، گاهی مباشر أقوى از سبب است و بالعکس، مثلاً سبب یک انسان عاقل و بالغ است که یک مجنون یا بچه را وادار به ارتکاب قتل می کند که در اینجا چونکه سبب أقوى از مباشر است ضمان به عهده او می باشد، اگر هر دو یعنی سبب و مباشر با هم مساوی باشند یعنی فعل به هر دو نسبت داده شود در ضمان شریکند و اگر فعل به یکی از آنها نسبت داده شود و أقوى باشد ضامن می باشد و کلاً این تابع صدق عرفی می باشد و در صدق عرفی قتل و جنایت به هرکسی نسبت داده شود ضامن می باشد خلاصه اینکه مسئله سبب و مباشر یکی از مباحث مهم در فقه ما است که تشخیص آن نیز با حاکم شرع می باشد.

امام رضوان الله علیه در بحثی که داشتیم فرمودند: «مسألة ۲ - لا فرق في القتل العمدی (در مقابل خطائی) ظلماً (در مقابل قتل بحق) في مانعته من الإرث بین ما كان بالمباشرة كما إذا ذبحه أو رماه بالرصاص وبين ما كان بالتسبیب كما إذا ألقاه في مسبعة (محل زندگی حیوانات درنده مثل گرگ یا شیر) فافترسه السبع أو حبسه في مكان زمانا طويلا بلا قوت فمات جوعاً

أو عطشا أو أحضر عنده طعاما مسموما بدون علم منه فأكله إلى غير ذلك من التسيببات التي ينسب ويستند معها القتل إلى المسبب، نعم بعض التسيببات التي قد يترتب عليها التلف مما لا ينسب ولا يستند إلى المسبب كحفر البئر وإلقاء المزالق والمعاثر في الطرق والمعاير وغير ذلك وإن أوجب الضمان والدية على مسببها إلا أنها غير مانعة من الإرث، فيرث حافر البئر في الطريق عن قربة الذي وقع فيها ومات.»^۱

نکته: در مورد فرمایش امام رضوان الله علیه که در آخر کلامشان فرمودند: " إلا أنها غير مانعة من الإرث" باید عرض کنیم که این مطلب مشکل است و البته ظاهراً بحث ما با ایشان صغروی می باشد چرا که موارد فرق می کند، گاهی انسان در ملک شخصی خودش که محصور است و فقط خودش رفت و آمد دارد چاهی حفر می کند و شخصی شب برای دزدی وارد ملکش می شود و به داخل چاه می افتد و می میرد خب در اینجا صاحب ملک ضامن نیست ولی اگر انسان در راهی که محل عبور و مرور مردم است چاهی بکند و شخصی به داخل آن بیافتد قاتل محسوب می شود و ضامن است بنابراین معیار این است که قتل عرفاً به شخصی نسبت داده شود و به او قاتل گفته شود.

گاهی ما در صغریات شک می کنیم مثل جائی که شک می کنیم آیا قتل عمد و ظالمانه صدق می کند یا نه، که این به بحث اصولی عام و خاص بر می گردد به این بیان که ما یک عامی داریم و مخصوص نیز داریم مثلاً عمومات ارث می گویند همه وراثت از ترکه ارث می برند ولی روایات این عمومات را تخصیص می زنند و مواردی را استثناء می کنند، البته گاهی مخصوص متصل به عام

^۱ تحریر الوسیلة، امام خمینی (ره)، ج ۲، ص ۳۶۸.

است و گاهی منفصل از عام می باشد که مانحن فیه منفصل است و همین منفصل نیز گاهی دائر بین أقل و اکثر است و گاهی اینطور نیست و در مانحن فیه نیز تقریباً همینطور می شود یعنی ما شک می کنیم که آیا مخصص فقط شامل قاتل عمداً و ظلماً بوده یا نه مثل موردی که معلم شاگردش را زده و شاگرد فوت کرده را نیز شامل می شود، که در این موارد که عام به مخصص منفصل تخصیص خورده زمانی که دائر بین أقل و اکثر باشد در آن قسمتی که شبهه داریم باید به عام رجوع کنیم و عام اقتضاء نیز می کند که ارث ببرد و این یک بحث اصولی است که وقتی عام به مخصص منفصل تخصیص خورد و آن مخصص دائر بین أقل و اکثر شد یعنی مقداری متیقن و مقداری مشتبه شد در مشتبه ما به عام مراجعه می کنیم و می گوئیم ارث می برد. بقیه بحث بماند برای بعد إن شاء الله تعالی

والحمد لله رب العالمین و صلی الله علی

مُحَمَّد و آله الطاهیرین



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

عرض کردیم اگر قتل عمداً و ظلماً باشد قاتل از مقتول ارث نمی برد ولی اگر خطائاً و بحقی باشد قاتل ارث می برد، فروعی در اینجا وجود دارد که برخی از آنها را خواندیم و فعلاً بحث در آن دیه ای است که قاتل باید پردازد که امام رضوان الله علیه در تحریر الوسيلة در این رابطه اینطور می فرماید: «مسألة ۵ - الدية في حكم مال المقتول يقتضي منها ديونه ويخرج منها وصايا أولا قبل الإرث ثم يورث الباقي كسائر الأموال (چند چیز باید از ترکه میت برداشته شود؛ اول کفن، دوم دین، سوم وصیت، چهارم ارث)، سواء كان القتل عمداً ووصولاً عن القصاص بالدية أو شبه عمد أو خطأ، وسواء كان في مورد الصلح ما يأخذونه أزيد من الدية أو أنقص أو مساوياً وسواء كان المأخوذ من جنس الدية أم لا، ويرث الدية كل من يتقرب إليه بالنسب والسبب حتى الزوجين في القتل العمدي وإن لم يكن لهما حق القصاص، لكن إذا وقع الصلح والتراضي بالدية ورثا نصيبهما منهما، نعم لا يرث المتقرب بالأُم وحدها من الدية شيئاً كالأخ والأخت للأُم، بل سائر من يتقرب بها كالحقولة والجدودة من قبلها وإن كان الأحوط في غير الأخ والأخت التصالح»^۱.

خب و اما روایات مربوط به این فرع فقهی که در مورد دیه خواندیم در چند باب ذکر شده اند من جمله در باب ۱۴ از ابواب موانع ارث که عنوان باب این است

: "باب ۱۴ : أن حكم الدية حكم مال الميت تقضى منها ديونه وتنفذ وصاياه وتورث عنه وان قتل عمداً وقبلت الدية".

خبر اول: ﴿مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بِإِسْنَادِهِ عَنِ الصَّفَّارِ، عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ يَزِيدَ، عَنْ غِيَاثِ بْنِ كَلُوبٍ، عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ، عَنْ جَعْفَرِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَالَ: إِذَا قُبِلَتْ دِيَةُ الْعَمْدِ فَصَارَتْ مَالاً فَهِيَ مِيرَاثٌ كَسَائِرِ الْأَمْوَالِ.

أقول: وتقدم ما يدل على ذلك هنا وفي الوصايا وفي الدين و القرض، ويأتي ما يدل عليه.^۲

شیخ طوسی از طبقه ۱۲ و صفار از طبقه ۸ است و شیخ این خبر را از کتاب صفار گرفته است و اسناد شیخ به صفار صحیح می باشد، یعقوب بن یزید ثقه و از طبقه ۷ است، غیاث بن کلوب ثقه است ولی از عامه می باشد، اسحاق بن عمار نیز ثقه و از طبقه ۵ می باشد.

خبر بعدی در باب ۱۰ از ابواب موانع ارث است که بسیار جالب می باشد، خبر این است: ﴿وَبِالْإِسْنَادِ عَنْ ابْنِ مَجْبُوبٍ، عَنْ حَمَّادِ بْنِ عَيْسَى، عَنْ سَوَّارِ (که درست شناخته شده نیست)، عَنْ الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: إِنْ عَلِيَا عَلَيْهِ السَّلَامُ لَمَّا هَزَمَ طَلْحَةَ وَالزَّيْبِرَ أَقْبَلَ النَّاسَ مِنْهَزِمِينَ فَمَرُوا بِامْرَأَةٍ حَامِلٍ عَلَى الطَّرِيقِ فَفَزَعَتْ مِنْهُمْ فَطَرَحَتْ مَا فِي بَطْنِهَا حَيًّا فَاضْطَرَبَ حَتَّى مَاتَ ثُمَّ مَاتَتْ أُمُّهُ مِنْ بَعْدِهِ فَمَرَّ بِهَا عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَأَصْحَابُهُ وَهِيَ مَطْرُوحَةٌ عَلَى الطَّرِيقِ وَوَلَدُهَا عَلَى الطَّرِيقِ فَسَأَلَهُمْ عَنْ أَمْرِهَا فَقَالُوا: إِنَّهَا كَانَتْ حَبْلِيًّا فَفَزَعَتْ حِينَ رَأَتْ

^۲ وسائل الشیعة، شیخ حر عاملی، ج ۱۷، ص ۳۹۷، ابواب موانع ارث، باب ۱۴،

حدیث ۱، ط الإسلامیة.

^۱ تحریر الوسيلة، امام خمینی (ره)، ج ۲، ص ۳۶۸.

القتال والهزيمة قال: فسألهم أيهما مات قبل صاحبه؟ فقيل: إن ابنها مات قبلها قال: فدعا بزوجها أبي الغلام الميت فورثه ثلث الدية وورث أمه ثلث الدية ثم ورث الزوج من المرأة الميتة نصف ثلث الدية التي ورثتها من ابنها وورث قرابة المرأة الميتة الباقي ثم ورث الزوج أيضا من دية امرأته الميتة نصف الدية وهو ألفان وخمسمائة درهم وورث قرابة المرأة الميتة نصف الدية وهو ألفان وخمسة مائة درهم، وذلك أنه لم يكن له ولد غير الذي رمت به حين فزعت قال: وأدى ذلك كله من بيت مال البصرة.

ورواه الشيخ باسناده عن الحسن بن محبوب وكذا كل ما قبله. ورواه الصدوق أيضا باسناده عن الحسن بن محبوب مثله. ^٣

این روایت از این جهت نقل شده که دیه حکم مال میت را دارد و روایات زیادی داریم که بر همین مطلب دلالت دارند منتهی عرض کردیم که صاحب وسائل در ابواب مختلفی این روایات را نقل کرده، بنابراین یکی از احکام همین است که دیه حکم مال میت را دارد فقط یک بحث مهمی که در اینجا وجود دارد این است که آیا خود شخصی که دیه را می دهد از دیه حقی دارد یا نه، که اختلافوا اختلافاً شديداً.

بقیه بحث بماند برای بعد إن شاء الله تعالی

والحمد لله رب العالمين و صلى الله على
محمد و آله الطاهرين

^٣ وسائل الشريعة، شيخ حر عاملي، ج ١٧، ص ٣٩٣، ابواب موانع ارث، باب ١٠،

حديث ٣، ط الإسلامية.



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بجثمان در باب دیه بود، مباحثی در باب دیه وجود دارد؛ اول اینکه دیه در حکم مال و ترکه میت می باشد. دوم اینکه بر اساس روایات متقرین به أم از دیه ارث نمی برند بلکه فقط متقرین به أب و أبوین از آن ارث می برند. سوم اینکه در جائی که خود قاتل ارث می برد (قتل خطائی و قتل بحق) آیا از دیه ای که خودش پرداخته نیز ارث می برد یا نه؟.

عبارت محقق در شرایع این است: «الثانية الدية في حكم مال المقتول يقضى منها دينه و يخرج منها وصاياه، سواء قتل عمدا فأخذت الدية أو خطأ»^۱. صاحب جواهر نیز این بحث را به طور مبسوط مطرح کرده و نقل اقوال کرده.

خب و اما روایات مربوط به این مباحث که در مورد دیه خواندیم در چند باب ذکر شده اند من جمله در باب ۱۴ از ابواب موانع ارث که عنوان باب این است: "باب ۱۴ - أن حكم الدية حكم مال الميت تقضى منها ديونه وتنفذ وصاياه وتورث عنه وان قتل عمدا وقبلت الدية".

خبر اول: ﴿محمد بن الحسن باسناده عن الصفار، عن يعقوب بن يزيد، عن غياث ابن كلوب، عن إسحاق بن عمار، عن جعفر عليه السلام أن رسول الله صلى

الله عليه وآله قال: إذا قبلت دية العمد فصارت مالا فهي ميراث كسائر الأموال»^۲.

غياث بن كلوب توثيق نشده ولی چون خبر مورد عمل فقهاء است ضعفش جبران می شود و حجت می باشد.

خبر بعدی خبری از باب ۱۰ بود که جلسه قبل نیز خواندیم، خبر این است: ﴿وبالاسناد عن ابن محبوب، عن حماد بن عيسى، عن سوار (توثيق نشده ولی چون خبر مورد عمل فقهاء ماست ضعفش جبران می شود)، عن الحسن عليه السلام قال: إن عليا عليه السلام لما هزم طلحة والزبير أقبل الناس منهزمين فمروا بامرأة حامل على الطريق ففزعت منهم فطرح ما في بطنها حيا فاضطرب حتى مات ثم ماتت أمه من بعده فمر بها علي عليه السلام وأصحابه وهي مطروحة على الطريق وولدها على الطريق فسألهم عن أمرها فقالوا: إنها كانت حُبلى ففزعت حين رأت القتال والهزيمة قال: فسألهم أيهما مات قبل صاحبه؟ فقيل: إن ابنها مات قبلها قال: فدعا بزوجها أبي الغلام الميت فورته ثلثي الدية وورث أمه ثلث الدية، ثم ورث الزوج من المرأة الميتة نصف ثلث الدية التي ورثتها من ابنها وورث قرابة المرأة الميتة الباقي ثم ورث الزوج أيضا من دية امرأته الميتة نصف الدية وهو ألفان وخمسمائة درهم وورث قرابة المرأة الميتة نصف الدية وهو ألفان وخمس مائة درهم، وذلك أنه لم يكن له ولد غير الذي رمت

^۲ وسائل الشريعة، شيخ حر عاملی، ج ۱۷، ص ۳۹۷، ابواب موانع ارث، باب ۱۴،

حدیث ۱، ط الإسلامية.

^۱ شرایع الاسلام، محقق حلی، ج ۴، ص ۸، ط اسماعیلیان.

به حین فرغت قال: وأدى ذلك كله من بيت مال البصرة^۳.

علاوه بر اینکه در این خبر گفته شده دیه حکم مال میت را دارد نکته ای دیگر نیز ذکر شده و بعداً نیز خواهیم گفت که فقهاء ما فرمودند مقربین به أم از دیه ارث نمی برند بلکه فقط مقربین ابی و ابوی ارث می برند.

خبر بعدی خبر ۴ از همین باب ۱۰ می باشد، خبر این می باشد: ﴿وعن علي بن إبراهيم، عن محمد بن عيسى، عن يونس، عن عاصم ابن حميد، عن محمد بن قيس، عن أبي جعفر عليه السلام قال: قال: الدية يرثها الورثة على فرائض الميراث إلا الاخوة من الأم فإنهم لا يرثون من الدية شيئاً﴾^۴.

خبر ۵ و ۶ از همین باب ۱۰ نیز بر این مطلب دلالت دارند که دیه حکم مال میت را دارد و إخوه اُمی از آن ارث نمی برند.

صاحب وسائل در کتاب وصایا نیز روایاتی را درباره ما نحن فيه نقل کرده و ابوابی را منعقد کرده من جمله این خبر: ﴿محمد بن علي بن الحسين بإسناده عن عاصم بن حميد، عن محمد بن قيس، قال: قلت له: رجل أوصى لرجل بوصية من ماله ثلث أو ربع فيقتل الرجل خطأ، يعني الموصي، فقال: يجاز لهذا الوصية من ماله ومن ديته﴾^۵.

خبر بعدی از باب ۱۴ از ابواب وصایا این خبر است: ﴿محمد بن يعقوب، عن علي بن إبراهيم، عن أبيه، عن النوفلي، عن السكوني، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: قال أمير المؤمنين عليه السلام: من أوصى بثلاثة ثم قتل خطأ فإن ثلث ديته داخل في وصيته﴾^۶.

خبر بعدی از باب ۱۴ این خبر است: ﴿محمد بن الحسن باسناده عن محمد بن أحمد بن يحيى، عن أبي جعفر، عن أبيه، عن يوسف بن عقيل، عن محمد بن قيس، عن أبي جعفر عليه السلام قال: قضى أمير المؤمنين عليه السلام في رجل أوصى لرجل بوصية مقطوعة غير مسماة من ماله ثلثاً أو ربعاً أو أقل من ذلك أو أكثر، ثم قتل بعد ذلك الموصي فودي، فقضى في وصيته أنها تنفذ من ماله ومن ديته كما أوصى﴾^۷.

بنابراین چند مطلب ذکر کردیم؛ اول اینکه دیه در حکم مال میت می باشد، دوم اینکه إخوه اُمی از دیه ارث نمی برند و مطلب سومی که ماند این است که آیا خود قاتل از دیه ای که خودش پرداخته نیز ارث می برد یا نه؟

بقیه بحث بماند برای بعد إن شاء الله تعالی ...

والحمد لله رب العالمين و صلى الله على
محمد و آله الطاهرين

^۳ وسائل الشیعة، شیخ حر عاملی، ج ۱۷، ص ۳۹۳، ابواب موانع ارث، باب ۱۰، حدیث ۳، ط الإسلامیة.

^۴ وسائل الشیعة، شیخ حر عاملی، ج ۱۷، ص ۳۹۴، ابواب موانع ارث، باب ۱۰، حدیث ۴، ط الإسلامیة.

^۵ وسائل الشیعة، شیخ حر عاملی، ج ۱۳، ص ۳۷۲، ابواب وصایا، باب ۱۴، خبر ۱، ط الإسلامیة.

^۶ وسائل الشیعة، شیخ حر عاملی، ج ۱۳، ص ۳۷۳، ابواب وصایا، باب ۱۴، خبر ۲، ط الإسلامیة.

^۷ وسائل الشیعة، شیخ حر عاملی، ج ۱۳، ص ۳۷۳، ابواب وصایا، باب ۱۴، خبر ۳، ط الإسلامیة.



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بجثمان در دیه بود، مباحثی را در باب دیه مطرح کردیم و این بحث باقی ماند که آیا قاتل (در قتل خطائی و بحق) از آن دیه ای که خودش پرداخته نیز ارث می برد یا نه؟ که عده ای من جمله صاحب جواهر و شیخ طوسی در خلاف و سید مرتضی در انتصار و صاحب مفتاح الکرامه تفصیل دادند و فرمودند از دیه ارث نمی برد بلکه از بقیه اموال ارث می برد ولی در کلام امام رضوان الله علیه ما چنین تفصیلی را پیدا نکردیم و اصلاً ایشان متعرض به این بحث نشده، این مطلب بحث امروز ما می باشد.

ابتدا عبارت محقق در شرایع را می خوانیم که اینطور فرموده: « و أما القتل: فيمنع القاتل من الإرث إذا كان عمدا ظلما و لو كان بحق لم يمنع.

و لو كان القتل خطأ ورث على الأشهر و خرج المفيد رحمه الله وجها آخر هو المنع من الدية و هو حسن و الأول أشبه (سازگار با قواعد) و يستوي في ذلك الأب و الولد و غيرهما من ذوي الأنساب و الأسباب.»^۱

نکته: در ما نحن فيه بین اخبار جمع تبرعی کرده اند، مثلا در خبری گفته شده "لا بأس ببيع العذرة" و در خبر دیگر گفته شده "ثمن العذرة سحت" و حالا اینطور جمع کرده اند که ببع عذره حیوانات غیر مأكول اللحم اشکال دارد و ثمن آن سحت است بر خلاف حیوانات مأكول اللحم که اشکالی ندارد، خب این جمع تبرعی و بدون شاهد می باشد و در ما نحن فيه نیز بین اخباری

که گفته اند قاتل خطائی ارث نمی برد و بین اخباری که می گویند ارث می برد اینطور جمع شده که از آن دیه ای که خودش می پردازد ارث نمی برد و از بقیه اموال می برد که این جمع تبرعی می باشد لذا محقق فرموده "و هو حسن و الأول أشبه" ولی با قواعد سازگار نیست. شیخ طوسی در خلاف اینطور فرموده: «مسألة ۲۲: القاتل إذا كان عمدا في معصية فإنه لا يرث المقتول بلا خلاف. و إن كان عمدا في طاعة فإنه يرث عندنا، و فيه خلاف. و إن كان خطأ فإنه لا يرث من ديته و يرث ما سواها، و فيه خلاف... إلى: دليلنا: إجماع الفرقة.»^۲

از این قبیل اجماعات با وجود اختلاف نظر در بین فقهاء ما در خلاف زیاد داریم، خلاف در واقع فقه مقارن می باشد و چون اهل سنت خیلی زود و با وجود چند نفر ادعای اجماع می کنند شاید شیخ نیز در مقام محاجه با عامه ادعای اجماع می کرده.

شیخ طوسی در ادامه خبری را از طرق عامه نقل می کند که در واقع همین خبر باعث اختلاف نظر شده، کلام شیخ این است: «و روی محمد بن سعید - قال الدارقطني: و هو ثقة - عن عمرو بن شعيب، عن أبيه، عن جده عبد الله بن عمرو، أن النبي صلى الله عليه و آله قال: "لا يتوارث أهل ملتين بشيء، ترث المرأة من مال زوجها و من ديته، و يرث الرجل من مالها و من ديتها ما لم يقتل أحدهما صاحبه، فان قتل أحدهما صاحبه عمدا فلا يرث من ماله و لا من ديته، و إن قتله خطأ ورث من ماله و لا يرث من ديته" و هذا نص.

^۲ الخلاف، شیخ طوسی، ج ۴، ص ۲۸.

^۱ شرایع الاسلام، محقق حلی، ج ۴، ص ۷، ط اسماعیلیان.

مُجَدَّ جواد مغنیه در کتاب "الفقه علی المذاهب الخمسة" صفحه ۵۰۵ نیز این مسئله را ذکر کرده و مورد بحث و بررسی قرار داده.

شهید ثانی در مسالک بر خلاف دیگران فرموده اینکه شما می فرمائید قاتل از دیه ای که خودش می پردازد ارث نمی برد استبعاد است و این مسئله (ارث قاتل از دیه ای که خودش می پردازد) هیچ اشکالی ندارد و از طرفی شما (شیخ طوسی و سید مرتضی) به خبری از عامه تمسک کرده اید و چنین تفصیلی (قاتل در قتل خطائی از دیه ای که می پردازد ارث نمی برد) قائل شده اید و این صحیح نیست و نباید به خبر عامی تمسک کرد.

خبری که شیخ طوسی و سید مرتضی به آن تمسک کرده اند در سنن بیهقی جلد ۶ صفحه ۲۲۱ و در سنن ابن ماجه جلد ۲ صفحه ۹۱۴ نقل شده است.

صاحب ریاض در صفحه ۲۴۰ از جلد ۱۴ ریاض بعد از نقل خبر عامی مذکور در کلام شیخ طوسی و سید مرتضی می فرماید این خبر اگر ضعف هم داشته باشد با عمل اصحاب ضعفش جبران می شود.

مرحوم نراقی در مستند الشیعه و اردبیلی در مجمع الفائدة والبرهان نیز به این خبر اعتماد کرده و فتوا داده اند ولی امام رضوان الله علیه اصلاً متعرض این بحث نشده.

بقیه بحث بماند برای فردا إن شاء الله تعالی ...

والحمد لله رب العالمین و صلی الله علی

مُجَدَّ و آله الطاهیرین

و كلما یروی من الأخبار فی أن القاتل لا یرث، و یتعلق بعمومه، لنا أن نخصه بهذا الخبر.^۳

سید مرتضی نیز در انتصار همینطور می فرماید به این بیان که: «مسألة: و مما یظن انفراد الإمامیة به و لها فیه موافق: قولها بأن القاتل خطأ یرث المقتول لکنه لا یرث من الدیة. و وافق الإمامیة علی هذا المذهب عثمان البتی، و ذهب إلى أن قاتل الخطأ یرث و لا یرث قاتل العمد.»^۴

کلام سید مرتضی خیلی مفصل می باشد لذا بعد از نقل اقوال ایشان اینطور می فرماید: «و الذي يدل علی صحة ما ذهبنا إليه: الإجماع المتردد، و يدل أيضا علیه ظواهر آیات المواریث كلها، مثل قوله تعالی "يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ".»

فإذا عورضنا بقاتل العمد، فهو مخرج بدلیل قاطع لم یثبت مثله فی القاتل خطأ.

و یمکن أن یقوی ذلك أيضا بأن قاتل الخطأ معذور غیر مذموم و لا مستحق للعقاب، فلا یجب أن یحرم المیراث الذي یحرمه العامد علی سبیل العقوبة.

فإن احتج المخالف بقوله تعالی: "وَمَنْ قَتَلَ مُؤْمِنًا خَطَأً فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ وَ دِيَةٌ مُسَلَّمَةٌ إِلَىٰ أَهْلِهِ"، فلو كان القاتل وارثا لما وجب علیه تسلیم الدیة.

فالجواب عن ذلك أن وجوب تسلیم الدیة علی القاتل إلى أهله لا يدل علی أنه لا یرث ما هو دون الدیة من تركته، لأنه لا تنافی بین المیراث و بین تسلیم الدیة، و أكثر ما فی ذلك أن لا یرث من الدیة التي یجب علیه تسلیمها شیئا، و إلى هذا نذهب.»^۵

^۳ الخلاف، شیخ طوسی، ج ۴، ص ۳۱.

^۴ الانتصار، سید مرتضی، ص ۵۹۵.

^۵ الانتصار، سید مرتضی، ص ۵۹۶.



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بجثمان در ارث بود اما امروز به مناسبتی دو مطلب دیگر به عرض می‌رسانیم؛ اول اینکه در ۱۸ بهمن در صفحه اول روزنامه کیهان این عبارت وجود داشت: "آیات حجاب را نمی‌دانی چرا لباس پیغمبر را به تن کرده‌ای؟" برخی در دانشگاه صحبتی کرده‌اند که حجاب در اسلام الزامی نیست و زن می‌تواند هرگونه می‌خواهد برخورد کند و وجوبی برای حجاب نیست! این فرد استشهداد به فرمایش امام رضوان الله علیه کرده که فرمودند تمسک به فروع تزییع اصول است، این رفتار بسیار عجیب است چرا که حجاب از مسلمات اسلامی است و آیات و روایات درباره آن وجود دارد، این مسأله برای ما که در حوزه فقه می‌خوانیم و فقه می‌گوییم بسیار عجیب است که درباره مسلمات اسلامی این‌گونه صحبت کنند.

مسأله حجاب بسیار مهم است و نباید به گونه‌ای باشد که افرادی حکم واضح اسلامی را زیر سؤال ببرند، وظیفه ما این است که امر به معروف و نهی از منکر کنیم؛ آیات، روایات و فتاوی‌ای فقهاء و سیره متشرعه اهمیت حجاب از دیدگاه اسلام را تبیین کرده است.

همه فقهاء و مراجع گذشته و حال پوشش برای زن و حجاب را واجب می‌دانند، نباید برخی با سخنان نادرست احکام اسلامی را سست کنند، سستی در حجاب خواسته دشمنان بوده و از غرب آمده است؛ متأسفانه برخی در حوزه قم هم به نام حوزه کتابی نوشته‌اند و مطالب عجیبی بیان کرده‌اند، گاهی کسانی

که واقعا تفقه در دین ندارند و برخی مسائل را به طور پراکنده شنیده‌اند اظهار نظری می‌کنند که در برابر آیات و روایات است، حوزه باید بسیار مراقب باشد چرا که اگر حوزه در برابر منکرات سکوت کند اثرات بدی خواهد داشت، ما نمی‌توانیم سرمان را پایین انداخته و تنها درس بخوانیم، باید با جامعه ارتباط داشته و هوشیار باشیم.

در عروه در بحث نکاح در فصل اول و در مسئله ۵۲ اینطور ذکر شده: "يجب على النساء التستر" و جالب اینکه هیچکدام از محشین عروه از مراجع و فقهاء گذشته تا معاصر در اینجا حاشیه‌ای ندارند و همه این حکم را قبول کرده و مسلم دانسته‌اند خب حالا چطور آن شخص می‌گوید ما در اسلام حکمی در مورد وجوب و الزام پوشش و حجاب برای زن نداریم؟! آیا لازم نیست علماء ما در مقابل این حرف از باب امر به معروف و نهی از منکر حرفی بزنند و سکوت نکنند؟ بر ما واجب است که حرف بزنیم و سکوت نکنیم.

در همان کتاب در مورد امر به معروف و نهی از منکر نیز اینطور گفته شده که ما احتمال تاثیر نمی‌دهیم بلکه احتمال ضرر می‌دهیم لذا واجب نیست! ما قبلا در این رابطه بحث کردیم و گفتیم که صاحب جواهر چنین مطلبی دارد و می‌گوید کار ابوذر و مومن آل فرعون و حتی عاشوراء یک قضیه خاصی بوده و مربوط به زمان ما نمی‌شود، البته ما همان موقع در جواب صاحب جواهر گفتیم که احتمال تاثیر و عدم ضرر شرط واجب است نه شرط وجوب و وقتی شرط واجب است باید آن را تحصیل کنیم و به دنبالش برویم و گفتیم که امام رضوان الله علیه فرمودند اگر احتمال تاثیر نمی‌دهید باید بروید و ببینید چرا اینطور است و باید کاری کنید تا

تأثیر داشته باشد و در مورد ضرر هم بعضی از منکرات به اندازه ای مهم هستند که باید در راه آنها جان داد و شهید شد فلذا به صرف احتمال ضرر و احتمال عدم تأثیر امر به معروف و نهی از منکر ساقط نمی شود.

مطلب دیگر اینکه ما معتقدیم که ۲۲ بهمن روز همبستگی ملت است و مردم برای ایجاد و بقای یک نظام ولایی به میدان آمدند و خون دادند، متأسفانه امسال در روز ۲۲ بهمن سخنان دشمن شادکن زده شد که نمی توانیم نسبت به آن بی تفاوت باشیم، این سخنان به اندازه ای سبب خوشحالی دشمن شد که شبکه بی بی سی بلافاصله آن را پخش کرد، جمهوری اسلامی یک بار فراندوم را انجام داد و مردم این نظام را با آرای قاطع قبول کردند، همان مردمی که به نظام اسلامی رأی دادند در انتخاباتها شرکت کرده و نظام را مجدداً تأیید می کنند و در تمامی صحنه ها حضور دارند، مردم انتخاب خود را انجام داده اند و در صحنه های گوناگون حضور دارند، مردم هر سال در ۲۲ بهمن و صحنه های دیگر رأی آری خود به نظام جمهوری اسلامی را تأیید می کنند، کسی که این سخنان را مطرح می کند باید به قانون اساسی مراجعه کند تا بداند که قانون اساسی چه می گوید، حضور و حرکت پرشور مردمی فراندومی برای تأیید نظام است.

به مسؤولان نصیحت می کنیم که از مباحث حاشیه ای جدا پرهیز کنند، در ۲۲ بهمن حرکت می کنیم که عظمت، قدرت، عزت و وحدت انقلاب را نشان دهیم حال طرح مسائل حاشیه ای در این روز چه تناسبی دارد و چه هدفی را دنبال می کند؟

مسؤولان به جای ایجاد حاشیه مشکلات اقتصادی مردم را درست کنند، برخی به گونه ای سخن می گویند که

انگار در جامعه حضور ندارند و از وضع اقتصادی مردم بی خبر هستند و آنها را نمی بینند، به جای ایجاد حاشیه، وضعیت بانکها، ارز و معیشت جامعه را درست کنید، اگر که از حل مشکلات مانند بیکاری و گرانی عاجز هستید به مردم بگویید تا بدانند، چرا با حرف های حاشیه ای مردم را مشغول می کنید باید با صداقت سخن بگویید.

گاهی به سخنان رهبر معظم انقلاب دامت برکاته اشاره می کنند اما در عمل دیده نمی شود، در چنین شرایطی پرداختن به این حرف های حاشیه ای بسیار عجیب است، اگر برخی هوس برگزاری فراندوم دارند برای معیشت مردم برگزار کنند که بدانند مردم در چه سختی هایی قرار دارند...

والحمد لله رب العالمین و صلی الله علی

مُحَمَّد و آله الطاهیرین



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

در آستانه شهادت صدیقه طاهره فاطمه زهراء سلام الله علیها هستیم که تسلیت عرض می کنیم، جریان فاطمه زهراء سلام الله علیها برای ما یک اصل است و بیان حالات و قضایای شهادت ایشان یک دلیل بسیار بزرگ و محکم برای اثبات امامت می باشد و همینطور جریانات شهادت ایشان نیز می تواند یک دلیلی برای بحث حجاب که دیروز درباره آن صحبت کردیم باشد زیرا وقتی حضرت برای خواندن خطبه به مسجد آمدند: "لائت خمارها علی رأسها و اشتملت بجلبابها"، با حجاب کامل یعنی روسری و چادر آمده بودند، خمار نوعی روسری می باشد که بلند بوده و سر و گردن و سینه را می پوشانده بخلاف روسری های امروزی که فقط سر را می پوشانند و جلباب نیز چیزی مانند عبا بوده که محیط بر بدن بوده.

همه فقهاء و مراجع گذشته و حال پوشش برای زن و حجاب را واجب می دانند، در مورد وجوب حجاب عرض کردیم که در عروه در بحث نکاح در فصل اول و در مسئله ۵۲ اینطور ذکر شده: "یجب علی النساء التستر" و جالب اینکه هیچکدام از محشین عروه از مراجع و فقهاء گذشته تا معاصر در اینجا حاشیه ای ندارند و همه این حکم را قبول کرده و مسلم دانسته اند. بنده یک نوشته ای از درس آیت الله العظمی بروجردی اعلی الله مقامه دارم که تقریباً به ۶۰ سال پیش بر می گردد، ایشان صلاة می گفتند و وقتی به بحث ستر رسیدند فرمودند ما در دو فصل بحث خواهیم کرد؛ یکی

ستر در نماز و دیگری اصل وجوب ستر برای زن، ایشان در بخشی از بحثشان در مورد وجوب ستر برای زن در غیر صلاة به دو آیه از قران کریم استدلال کردند:

اول: ﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لِأَزْوَاجِكَ وَ بَنَاتِكَ وَ نِسَاءِ الْمُؤْمِنِينَ يُدْنِينَ عَلَيْهِنَّ مِنْ جَلَابِيبِهِنَّ ذَلِكَ أَدْنَى أَنْ يُعْرَفْنَ فَلَا يُؤْذَيْنَ وَ كَانَ اللَّهُ غَفُوراً رَحِيماً﴾^۱.

دوم: ﴿وَ قُلْ لِلْمُؤْمِنَاتِ يَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ وَ يَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ وَ لَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَ لَا يُضْرِبْنَ بِمِحْرَمِهِنَّ عَلَى جُيُوبِهِنَّ وَ لَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا لِبُعُولَتِهِنَّ أَوْ آبَائِهِنَّ أَوْ آبَاءِ بُعُولَتِهِنَّ أَوْ أَبْنَائِهِنَّ أَوْ أَبْنَاءِ بُعُولَتِهِنَّ أَوْ إِخْوَانِهِنَّ أَوْ بَنِي إِخْوَانِهِنَّ أَوْ بَنِي أَخَوَاتِهِنَّ أَوْ نِسَائِهِنَّ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُنَّ أَوْ التَّابِعِينَ غَيْرِ أُولَى الْإِرْبَةِ مِنَ الرِّجَالِ أَوِ الطِّفْلِ الَّذِينَ لَمْ يَظْهَرُوا عَلَى عَوْرَاتِ النِّسَاءِ وَ لَا يَضْرِبْنَ بِأَرْجُلِهِنَّ لِيُعْلَمَ مَا يُخْفِينَ مِنْ زِينَتِهِنَّ وَ تَوْبُوا إِلَى اللَّهِ جَمِيعاً أَيُّهَا الْمُؤْمِنُونَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ﴾^۲.

آقای بروجردی چند نکته در مورد این آیات فرمودند و بحث کردند من جمله از کشف در مورد "يُدْنِينَ عَلَيْهِنَّ" نقل کردند که أدنی علیه و أدنی منه از باب افعال هستند ولی باهم فرق دارند، أدنی منه به معنای نزدیک شدن است اما أدنی علیه به معنای پوشاندن می باشد لذا یدنین علیهن یعنی با جلباب بدنشان را بپوشانند یعنی علاوه بر نازک نبودن حجم بدن را نیز بپوشانند.

بحث دیگر این است که آیا چادر حجاب برتر است یا اینکه پوشاندن مهم است ولو با غیر از چادر؟ یک مزیتی در چادر است که حجاب برتر می باشد، چادر حجابی است که اختیارش کاملاً در دست خود زن

^۱ سوره احزاب، آیه ۵۹.

^۲ سوره نور، آیه ۳۱.

والحمد لله رب العالمین و صلی الله علی
 مُحَمَّد و آلہ الطاهرین

" توجه "

کانال رسمی حضرت آیت الله العظمی نوری

همدانی (حفظه الله):

@noorihamedani

کانال دروس خارج فقه حضرت آیت الله

العظمی نوری همدانی (حفظه الله):

@noorihamedanidars



Telegram

می باشد و هر طور که بخواهد می تواند صورت و بدنش را در حالت‌های مختلف بپوشاند مثلاً می تواند طوری باشد که تمام صورتش دیده شود یا فقط چشمها دیده شود یا تمام چهره اش را پنهان کند و خلاصه کلاً اختیار به دست خودش می باشد ولی غیر از چادر اینطور نیست و در حجاب غیر چادر تنها یک حالت بیشتر وجود ندارد.

آقای بروجرودی می فرماید: "إشتهر بین العامة و الخاصة إن المرأة تمامها عورة" سر تا پای بدن زن عورت است، بعد ایشان از علامه حلی نقل می کند که فرموده عورت یعنی اینکه پوشاندن آن ممدوح است و سپس علامه روایتی را از نبی مکرم اسلام صلی الله علیه و آله نقل کرده که در آن اینطور گفته شده: "النساء کلها عورة" و بعد آقای بروجرودی با تتبعاتی که داشته اقوال زیادی را نقل کرده و فرموده هرچند روایت نبوی که علامه نقل کرده مرسل است ولی شهرت عملیه در مورد آن وجود دارد لذا ضعف سندش را جبران می کند، و سپس ایشان مباحث زیادی را مطرح کرده و روایاتی نیز نقل کرده من جمله این خبر که در آن اینطور گفته شده که: "النساء عی و عورة فاستروا عین بالسکوت واستروا عوراتهن بالبیوت"، و در ادامه نیز روایاتی را از وسائل نقل کرده که وجه و کفین را تخصیص زده اند و سپس به سراغ اقوال عامه رفته و کلمات آنها در مورد وجوب حجاب برای زن را ذکر کرده و فرموده مسئله وجوب حجاب برای زن مورد اتفاق عامه و خاصه می باشد، خلاصه بنده دیدم که استاد ما آقای بروجرودی بحثهای خیلی خوبی در مورد حجاب انجام داده اند لذا مقداری از کلام ایشان را خواندیم. بقیه بحث بماند برای بعد إن شاء الله تعالی ...



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

در رابطه با جریان صوفیه که در تهران به وقوع پیوست مطالبی را عرض خواهیم کرد، بنده در سال گذشته در بحث وقف به مناسبت وقف بر فِرَق عرض کردم که تمام فِرَق ۷۲ گانه ادعایی صوفیه منحرف هستند و جالب اینکه هرکدام از آنها دیگری را تکفیر می کنند و تنها وجه مشترک تمام آنها این است که دشمن اهل بیت علیهم السلام می باشند، امام صادق علیه السلام فرموده "إِنَّمْ أَعْدَانُنَا" و روایات زیادی در مذمت و انتقاد از صوفیه داریم، مقدس اردبیلی در حدیقه الشیعه و صاحب وسائل در رساله ای جداگانه و میرزای قمی در جامع الشتات و در همچنین جلد ۱۳ شرح نهج البلاغه خوئی انحرافات این فِرَق صوفیه را بیان نموده اند.

صوفیه چهره سازی و چهره آرای می کنند و کرامات و سخنان اهل بیت علیهم السلام را سرقت کرده و به نام خود چاپ می کنند تا چهره آرای کنند و عمده اینها ریشه در دوران ائمه علیهم السلام دارد که بنی امیه و بنی عباس آنها را درست و تقویت می کردند تا اهل بیت علیهم السلام را تحت الشعاع قرار دهند و خودشان حکومت کنند.

بنده حالات یک یک اقطاب و بزرگان صوفیه را مطالعه کردم و تمام انحرافات و لغزشهای آنها را در سه جلد نوشته ام.

یکی از بزرگان آنها مولوی می باشد که انحرافاتی دارد من جمله اینکه در شعری گفته: "آزمایش تا قیامت دائم است/پس به هر دوری ولیی لازم است/پس امام حی

مطلق آن ولی است/خواه از نسل عمر خواه از علی است!، خلاصه صوفیه انحرافات زیادی دارند و یکی از آنها این فرقه گنابادیه می باشد و علتش هم دور افتادن آنها از فرهنگ قران و فرهنگ اهل بیت علیهم السلام می باشد.

بعضی از تعابیر مسئولان در مورد صوفیه که گفته شده اینها عاقل و معتدل هستند درست نیست، نه اینها باطل و منحرف هستند و دروغ می گویند، اینها از اول با انقلاب نبودند و در دوران دفاع مقدس هم حضور نداشته اند.

شهادت شهدای نیروی انتظامی و بسیج را تسلیت عرض می کنیم، نیروی های انتظامی و بسیج خدمتگزاران صادقی هستند که بستر امنیت را در جامعه ایجاد می کنند و این امنیت را حفظ می کنند لذا هرچه سریعتر باید به جرائم و جنایات آنها رسیدگی شود و عاملان این جنایات باید قصاص شوند.

خب و اما بچثمان در قتل به عنوان یکی از موانع ارث بود، عرض کردیم که آیات ۱۱ و ۱۲ از سوره نساء و همچنین آیه آخر از سوره نساء عمومات ارث می باشند که در مواردی مثل کفر و قتل از آنها تخصیص خورده اند لذا گفتیم که کافر از مسلمان و همچنین قاتل از مقتول ارث نمی برد، بنابراین قاتل تخصیص خورد و از تحت عمومات ارث خارج شد ولی این مخصص خودش مطلق است که مقید شده به این صورت که مطلق قاتل ممنوع از ارث نیست بلکه قاتل عمداً و ظلماً از ارث ممنوع می باشد و قاتل بحق و خطائی ارث می برد. چند بحث باقی مانده:

اول اینکه در قتل و یا جنایات خطائی دیه بر عهده عاقله می باشد البته جای این بحث در کتاب دیات

می باشد، عاقله اقوام اُبی مثل پدر و جد و برادر می باشند و این حکم نیز تعبدی است و مقدار زیادی از فقه ما تعبدی می باشد البته گاهی خود معصوم علت حکم را بیان کرده و گاهی علت بیان نشده ولی عقل ما علت حکم را می فهمد و گاهی نیز تعبدی محض می باشد که ما آن را از معصوم قبول می کنیم، کتابی داریم بنام جامع عباسی که تالیف شیخ بهائی می باشد و در آن مسائل فقهی را به زبان فارسی دسته بندی کرده و ظاهراً به دستور شاه عباس این کتاب را تالیف کرده، در جامع عباسی وقتی به بحث دیه و عاقله می رسد اینطور نوشته شده که شیخ بهائی وقتی بحث دیات را می گفت شاه عباس در درس شیخ حضور پیدا کرد و گفت به چه مناسبتی شخصی مرتکب قتل یا جنایت خطائی شده ولی عاقله او باید دیه اش را پردازند؟ شیخ فرمود عاقله بزرگان خانواده و قوم هستند لذا باید از هر نظر مواظب افراد قوم خود باشند و وقتی یکی از افراد آنها رفته و مرتکب قتل یا جنایت شده معلوم می شود که عاقله او کوتاهی کرده اند لذا شارع مقدس برای آنها جریمه ای قائل شده تا در تعلیم و تربیت و مواظبت و اداره و تدبیر افراد زیر دستشان دقت داشته باشند و از طرفی این یک حکم تعبدی می باشد.

مطلب دوم اینکه در وسائل چندین باب درباره ارث بردن از دیه داریم که احکام آنها تعبدی هستند من جمله باب ۱۰ از ابواب میراث که در صفحه ۳۹۳ از جلد ۱۷ وسائل ۲۰ جلدی واقع شده است و عنوان باب این است: "أن الدية يرثها من يرث المال إلا الإخوة والأخوات من الأم" که خب این حکم تعبدی می باشد و روایات این باب مورد عمل فقهاء ما نیز

می باشد منتهی امام رضوان الله علیه در مسئله ۵ از تحریر الوسیله فرموده آیا إخوه و أخوات اُمی بخصوصه از دیه ارث نمی برند یا اینکه این یک معیار و ملاک است برای اینکه بگوئیم کلاً متقرین به اُم اعم از إخوه و أخوات و جدوده و خنوله از دیه ارث نمی برند؟ ایشان می فرمایند إخوه و أخوات چون در روایات ذکر شده اند قطعاً ارث نمی برند اما در مورد الباقی متقرین به اُم بهتر است که صلح شود یعنی با وراث دیگر صلح شود.

مطلب دیگر اینکه در باب ۱۴ از ابواب میراث که در صفحه ۳۹۷ از جلد ۱۷ وسائل واقع شده اینطور گفته شده که دیه در حکم مال میت می باشد و این مطلب درست است.

این مطالب از بحثهای مربوط به قتل باقی مانده بود که امروز خدمتتان عرض کردیم و از فردا به سراغ موانع دیگری که برای ارث ذکر شده خواهیم رفت إن شاء الله تعالی... .

والحمد لله رب العالمین و صلی الله علی

مُحَمَّد و آله الطاهرين

" توجه "

کانال رسمی حضرت آیت الله العظمی نوری همدانی (حفظه

الله):

@noorihamedani

کانال دروس خارج فقه حضرت آیت الله العظمی نوری

همدانی (حفظه الله):

@noorihamedanidars



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

یکی از آقایان نوشته ای دارند که از امام رضوان الله علیه نقل کردند: «نعم لا يرث من ديته التي تتحملها العاقلة على الأقوى»، در قتل خطائی دیه بر عهده عاقله می باشد و گفتیم که این بحث مبسوطاً در اواخر کتاب دیات مطرح شده و این یک حکم تبعیدی است که اهل بیت علیهم السلام بیان فرموده اند منتهی امام رضوان الله علیه و همچنین شهید در مسالک این مورد را استثناء کرده و فرمودند خود قاتلِ خطائاً از آن دیه ای که عاقله می پردازد ارث نمی برد بلکه از بقیه ترکه ارث می برد، بله امام رضوان الله علیه اینطور فرمودند ولی ما اخباری را از باب ۱۴ از ابواب میراث خواندیم که دلالت داشتند بر اینکه دیه حکم ترکه میت را دارد لذا قاتل خطائی همانطور که از ترکه ارث می برد از دیه نیز ارث می برد و منافاتی وجود ندارد.

باز نوشته شده که امام رضوان الله علیه دارند که گاهی قتل بالمباشرة و گاهی بالتسبیب می باشد و ما گفتیم که فرقی ندارد یعنی اگر عمداً و ظلماً باشد قاتل ارث نمی برد.

امام رضوان الله علیه در آخر کلامشان فرمودند: «نعم بعض التسبيبات التي قد يترتب عليها التلف مما لا ينسب ولا يستند إلى المسبب كحفر البئر وإلقاء المزالق والمعائر في الطرق والمعابر وغير ذلك وإن أوجب الضمان والدية على مسببها إلا أنها غير مانعة من الإرث، فيرث حافر البئر في الطريق عن قرية الذي وقع فيها ومات». (که ما می گوئیم چون در محل

رفت و آمد مردم است و در ملک شخصی محصور نیست حافر بئر عرفاً قاتل محسوب می شود و ضامن است و باید دیه پردازد)»^۱.

خب و اما در بحثی که دیروز درباره عاقله داشتیم مطالبی را عرض کردیم و امروز چند نمونه دیگر بیان می کنیم:

اول: شیخ طوسی در خلاف فرموده: «و روي أن امرأة ذكرت عند عمر بن الخطاب بسوء، فأرسل إليها فأجهضت ذا بطنها فاستشار الصحابة، فقالوا له: إنما أنت مؤدب لا شيء عليك، فقال لعلي عليه السلام ما تقول؟ فقال: ان اجتهدوا فقد أخطأوا، و ان تعمدوا فقد غشوك، عليك الدية. فقال له: عزمت عليك لو قسمتها على قومك، فأضاف قومه إلى علي عليه السلام تخاشيا لما بينهما - أي قومي قومك»^۲.

زیرا عمر خیلی خشن بوده و حضرت امیر علیه السلام در خطبه شقشقیه فرمودند حرف زدن و رفتارش با خشونت توأم بوده و خیلی دچار لغزش می شده و بعد عذر می آورده و می گفته: «لولا عليّ عليه السلام لهلك العمر» و ابن ابی الحدید نیز در بحث خشونت عمر می گوید اگر عایشه با غیر علی علیه السلام با خلیفه دیگری یعنی عمر مخالفت کرده بود و به جنگ آمده بود وقتی که عمر غالب می شد او را با شمشیر ریز ریز می کرد ولی علی علیه السلام خیلی با عایشه عطف داشت.

دوم: خبری از باب ۱۰ از ابواب میراث، خبر این است: ﴿مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ زُرْعَةَ، عَنْ سَمَاعَةَ، قَالَ: سَأَلْتَهُ عَنْ رَجُلٍ ضَرَبَ ابْنَتَهُ وَهِيَ

^۱ تحریر الوسيلة، امام خمینی (ره)، ج ۲، ص ۳۶۸.

^۲ الخلاف، شیخ طوسی، ج ۵، ص ۲۷۶.

حبلی فأسقطت سقطا ميتا فاستعدى زوج المرأة عليه
فقالَت المرأة لزوجها: إن كان لهذا السقط دية ولى فيه
ميراث فان ميراثي فيه لأبي قال: يجوز لأبيها ما وهبت
له^۳.

اولین از موانع ارث کفر بود و دوم قتل بود که در مورد
آنها بحث کردیم و اما سومین از موانع ارث رق یعنی عبد
بودن می باشد به این بیان که شخصی فوت کرده و
ورثه او عبد می باشند و عبد ارث نمی برد که ما فعلا
در این مورد بحث نمی کنیم و چهارمین از موانع ارث
تولد از زنا می باشد یعنی متولد از زنا ارث نمی برد.

خب واما روایاتی درباره این موضوع(عدم ارث متولد از
زنا) داریم که صاحب وسائل در آخر بحث ارث ذکر
کرده و بابی را منعقد کرده و فرموده: "ان ولد الزنا لا
یرثه الزانی ولا الزانیة ولا من تقرب بهما ولا یرثهم بل
میراثه لولده أو نحوهم ومع عدمهم للامام، وأن من
ادعی ابن جارسته ولم یعلم کذبه قبل قوله ولزمه" زیرا
شرع مقدس زنا را نسب محسوب نمی کند.
بقیه بحث بماند برای فردا إن شاء الله تعالی ...

والحمد لله رب العالمین و صلی الله علی
مُحَمَّد و آلِهِ الطاهرین

" توجه "

کانال رسمی حضرت آیت الله العظمی نوری همدانی (حفظه
الله):

@noorihamedani

کانال دروس خارج فقه حضرت آیت الله العظمی نوری
همدانی (حفظه الله):

@noorihamedanidars

^۳ وسائل الشیعة، شیخ حر عاملی، ج ۱۷، ص ۳۹۵، ابواب موانع ارث،
باب ۱۰، حدیث ۷، ط الإسلامیة.



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مقدمه عرض می کنیم که دو دلیل چهار نوع ارتباط و نسبت با هم دارند:

اول تخصص مثلاً وقتی گفته می شود "اکرم العالم" جاهل تخصصاً از آن خارج است. دوم تخصیص است یعنی یکی از دو دلیلی که با هم مواجه شده اند می خواهد حکماً از دیگری خارج بشود مثلاً یکی می گوید "اکرم العالم" و دیگری می گوید "لا تکرّم الفساق منهم". سوم حکومت است، یعنی تصرف أحد الدلیلین فی موضوع دلیل الآخر او فی محموله تنزیلاً و تشریحاً لا حقیقه و تکویناً، مثلاً در دلیل اول گفته شده ربا حرام است ولی در دلیل دوم گفته شده "لا ربا بین الوالد و ولده" که اینجا تضییق است و گاهی نیز توسعه می دهد مثلاً گفته شده کسی که در جائی قصد اقامت ده روز دارد مثل متوطن می باشد. چهارم ورود است، با قیام أحد الدلیلین موضوع دلیل دیگر حقیقتاً منتفی می شود مثل "رفع عن أمتی ما لا یعلمون" ولی یک دلیلی که مفید علم است می گوید نماز جمعه واجب می باشد.

خب و اما در بحثمان که می گوئیم در زنا ارث نیست اگر بگوئیم کلاً نسب نیست در اینصورت زنا تخصصاً خارج می شود و اگر بگوئیم نسب هست ولی ارث نیست در اینصورت زنا تخصیص خورده است مثل همان کفر و قتل که تخصیص بودند برای عمومات ارث.

امام رضوان الله علیه می فرماید: «مسألة ۱ : إن كان الزنا من الأبوين، لا يكون التوارث بين الطفل وبينهما ولا بينه وبين المنتسبين إليهما (أبوين)، وإن كان من

أحدهما دون الآخر، كما كان الفعل من أحدهما شبهة، لا يكون التوارث بين الطفل والزاني ولا بينه وبين المنتسبين إليه.»^۱

روایاتی که دلالت دارند بر اینکه در زنا توارث نیست در باب ۸ از ابواب موانع ارث وسائل الشیعة ذکر شده اند که عنوان باب این است: "أن ولد الزنا لا يرثه الزاني ولا الزانية ولا من تقرب بهما ولا يرثهم بل ميراثه لولده أو نحوهم ومع عدمهم للامام، وأن من ادعى ابن جاريته ولم يعلم كذبه قبل قوله ولزمه".

خبر اول: ﴿مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بِإِسْنَادِهِ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ، عَنِ ابْنِ أَبِي عَمِيرٍ، عَنْ حَمَادٍ، عَنِ الْحَلْبِيِّ، عَنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: أَيُّمَا رَجُلٍ وَقَعَ عَلَيْهِ وَلِيدَةٌ (كَنِيْزٍ) قَوْمٍ حَرَامًا ثُمَّ اشْتَرَاهَا فَادْعَى وَلَدَهَا فَإِنَّهُ لَا يُوْرَثُ مِنْهُ شَيْءٌ، فَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَالَ: الْوَلَدُ لِلْفَرَّاشِ وَلِلْعَاهِرِ (زَنَاكَارِ) الْحَجْرِ، وَلَا يُوْرَثُ وَلَدَ الزَّانَا إِلَّا رَجُلٌ يَدْعِي ابْنَ وَلِيدَتِهِ. الْحَدِيثُ.

ورواه الكليني عن علي بن إبراهيم، عن أبيه، عن ابن أبي عمير مثله. وعنه عن القاسم بن محمد، عن علي بن أبي حمزة، عن أبي عبد الله عليه السلام مثله.^۲

شیخ طوسی این خبر را از کتاب حسین بن سعید که از طبقه ۶ و اهوازی و محدث بسیار بزرگ و جلیل القدری بوده أخذ کرده، عن ابن أبي عمير عن حماد که ما دو حماد داریم؛ حماد بن عیسی و حماد بن عثمان و در اینجا حماد بن عثمان است زیرا آن حمادی که از حلبی نقل می کند حماد بن عثمان می باشد و حلبی نیز عبید الله بن علی بن ابی شعبه حلبی از بیت حلبی می باشد.

^۱ تحریر الوسيلة، امام خمینی (ره)، ج ۲، ص ۳۶۹.
^۲ وسائل الشیعة، شیخ حر عاملی، ج ۱۷، ص ۵۶۶، ابواب موانع ارث، باب ۸، حدیث ۱، ط الإسلامیة.

یا زنی زنا کند و پسری متولد شود آیا آن مرد می تواند با آن دختر و آن زن می تواند با آن پسر ازدواج کند یا نه؟ و بالاخره صاحب جواهر بحث را به چگونگی ازدواج اولاد آدم و تولید نسل آنها رسانده چراکه باهم خواهر و برادر بوده اند، برخی گفته اند علت کشتن قابیل هابیل را همین بوده، زیرا حواء فرزندان دوقولو یک پسر و یک دختر به دنیا می آورده و همزاد هابیل یک دختر بسیار زیبا ولی همزاد قابیل خیلی زشت بوده، همزاد هابیل را به قابیل و همزاد قابیل را به هابیل تزویج می کنند و این مسئله باعث ایجاد اختلاف بین هابیل و قابیل شد و باعث شد تا قابیل هابیل را بکشد، تمام مفسرین اهل سنت علت قتل هابیل را همین تفسیر کرده اند ولی مفسران شیعه این تفسیر را قبول ندارند.

بالاخره بحث به اینجا می رسد که در تفسیر المیزان در اول سوره نساء که گفته شده: ﴿وَبَثَّ مِنْهُمَا رِجَالًا كَثِيرًا وَنِسَاءً﴾^۱ و این همان ازدواج خواهر و برادر می باشد، خلاصه چنین بحثهایی مطرح شده که ان شاء الله بعدا عرض خواهیم کرد....

والحمد لله رب العالمین و صلی الله علی
مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

" توجه "

کانال رسمی حضرت آیت الله العظمی نوری همدانی (حفظه الله):

@noorihamedani

کانال دروس خارج فقه حضرت آیت الله العظمی نوری همدانی (حفظه
الله):

@noorihamedanidars

خبر دوم: ﴿وَعنه عن مُحَمَّد بن الحسن الأشعري قال: كتب بعض أصحابنا إلى أبي جعفر الثاني عليه السلام معي يسأله عن رجل فجر بامرأة ثم إنه تزوجها بعد الحمل فجاءت بولد هو أشبه خلق الله به، فكتب بخطه وخاتمه: الولد لَغِيَّةٍ (لام حرف جر است در المنجد و مجمع البحرين و مصباح گفته شده "غية" به فتح و کسر غین به معنای همان زنا زاده و نامشروع می باشد) لا یورث.^۲﴾

شیخ طوسی عن حسین بن سعید عن مُحَمَّد بن حسن أشعری که از أشعریین قم است و بسیار معروف می باشد البته در وثاقتش بحث است ولی خب این اخبار مورد عمل فقهاء و اصحاب ما می باشد که ضعف سند را جبران می کند.

خبر سوم: ﴿وباسناده عن علي بن الحسن بن فضال عن أحمد بن الحسن، عن أبيه، عن جعفر بن مُحَمَّد، عن علي بن الحسن بن رباط، عن شعيب الحداد، عن مُحَمَّد ابن إسحاق المديني، عن علي بن الحسين عليهما السلام قال: أيما ولد زنا ولد في الجاهلية فهو لمن دعاه من أهل الاسلام.^۳﴾

اخبار زیاد هستند و ما همه را نمی خوانیم و خلاصه اینکه تمام این اخبار می خواهند بگویند در زنا ارث نیست منتهی در اینجا چند بحث بوجود می آید:

اول اینکه صاحب جواهر بعد از طرح این بحث که در زنا ارث نیست وارد بحث دیگری شده و فرموده در زنا ارث نیست ولی آیا می توان با ولد زنا ازدواج کرد یا نه؟ به عبارت دیگر اگر مردی زنا کند و دختری متولد شود

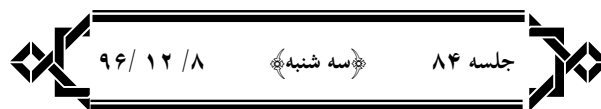
^۲ وسائل الشیعة، شیخ حر عاملی، ج ۱۷، ص ۵۶۷، ابواب موانع ارث،

باب ۸، حدیث ۲، ط الإسلامیة

^۳ وسائل الشیعة، شیخ حر عاملی، ج ۱۷، ص ۵۶۸، ابواب موانع ارث،

باب ۸، حدیث ۵، ط الإسلامیة

^۱ سوره نساء، آیه ۱.



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

زانی و زانیه از همدیگر حرام است؟ صاحب جواهر بحث را به نسب برده و فرموده اگر قرار باشد زنا نسب را از بین ببرد خب تنها ارث نیست نکاح هم هست یعنی اگر زنا نسب را از بین ببرد پس آن مردی که با زنی زنا کرده و دختری بوجود آمده باید بتواند با آن دختر ازدواج کند.

آیاتی در سوره نساء هستند که می فرمایند: ﴿حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ أُمَّهَاتُكُمْ وَبَنَاتُكُمْ وَأَخَوَاتُكُمْ وَعَمَّاتُكُمْ وَخَالَاتُكُمْ وَبَنَاتُ الْأَخِ وَبَنَاتُ الْأُخْتِ وَأُمَّهَاتُكُمْ اللَّائِي أَرْضَعْنَكُمْ وَأَخَوَاتُكُمْ مِنَ الرَّضَاعَةِ وَأُمَّهَاتُ نِسَائِكُمْ وَرَبَائِكُمُ اللَّائِي فِي حُجُورِكُمْ مِنْ نِسَائِكُمُ اللَّائِي دَخَلْتُمْ بِهِنَّ فَإِنْ لَمْ تَكُونُوا دَخَلْتُمْ بِهِنَّ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ وَحَلَائِلُ أَبْنَائِكُمُ الَّذِينَ مِنْ أَصْلَابِكُمْ وَأَنْ تَجْمَعُوا بَيْنَ الْأُخْتَيْنِ إِلَّا مَا قَدْ سَلَفَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ غَفُورًا رَحِيمًا﴾^۱ همگی مربوط به محرمات از نظر نسب می باشند، حالا اگر زنا صورت گرفت و فرزندی بوجود آمد کلا نسب وجود ندارد و مشمول این آیات نیست یا اینکه فقط ارث بین آنها نیست؟ اگر کلاً در زنا نسب نباشد خروج زنا از آیات می شود تخصص زیرا در آیات توارث در مورد نسب بیان شده ولی اگر بگوئیم نسب هست ولی شارع به عنوان حکومت می خواهد بگوید نسب نیست در این صورت باید ببینیم در چه موردی گفته است مثلاً در ربا گفته "لا ربا بین الوالد و ولده"، خلاصه باید ببینیم این تخصیص است یا تخصص یا حکومت یا ورود.

صاحب جواهر در جلد ۲۹ جواهر ۴۳ جلدی در کتاب النکاح این بحث تاریخی، قرآنی، فقهی، روایی را مفصلاً مطرح کرده و به فرزندان آدم و گسترش نسل آنها رسانده چراکه تزویج خود آدم و حواء مشخص است ولی تزویج فرزندان آنها که با هم خواهر و برادر بوده اند مشخص نیست، اگر بگوئیم باهم ازدواج کردند که می شود تزویج خواهر و برادر، خلاصه صاحب جواهر به شدت می گوید چنین تزویجی درست نیست و قبیح شدید ذاتی دارد، ما دو جور قبیح داریم؛ یک قبیح ذاتی داریم و یک قبیح بالجوه و الاعتبار، ظلم ذاتاً قبیح است یعنی علت تامه است برای قبیح و نمی شود که ظلم باشد ولی قبیح نباشد یا

بچثمان در تولد از راه زنا به عنوان یکی از موانع ارث بود، چند فرع از امام رضوان الله علیه می خوانیم تا مطلب روشن شود، اولین مطلبی که ایشان مطرح می کند این است که: «مسألة ۱: إن كان الزنا من الأبوين، لا يكون التوارث بين الطفل وبينهما ولا بينه وبين المنتسبين إليهما (أبوين)، وإن كان من أحدهما دون الآخر، كما كان الفعل من أحدهما شبهة، لا يكون التوارث بين الطفل والزاني ولا بينه وبين المنتسبين إليه.»^۱

فرع دوم: «مسألة ۳: المتولد من الشبهة كالتولد من الحلال يكون التوارث بينه وبين أقاربه أبا كان أو أما أو غيرهما من الطبقات والدرجات.»^۲

فرع سوم: «مسألة ۴: لا يمنع من التوارث التولد من الوطء الحرام غير الزنا كالوطء حال الحيض وفي شهر رمضان ونحوهما.»^۳

فرع چهارم: «مسألة ۵: نکاح سائر المذاهب والمثل لا يمنع من التوارث لو كان موافقا لمذهبهم وإن كان مخالفا لشرع الاسلام حتى لو كان التولد من نکاح بعض المحارم لو فرض جوازه في بعض النحل.»^۴

ما یک قاعده ای داریم که می گوید: "الزموهم علی معتقدهم" یعنی اگر عامه طبق قواعد و احکام و فقه خودشان کاری را انجام دادند ما آن را صحیح و موثر می دانیم البته در نکاح و طلاق و ارث اختلاف نظرهای زیادی داریم.

یک بحث مهمی که در اینجا وجود دارد این است که در آیات ارث که در سوره نساء می باشند ارث را مترتب بر نسب کرده حالا باید ببینیم آیا زنا به طور کلی نسب را قطع می کند یا اینکه نسب سر جایش هست ولی ارث بردن متولد از زنا و

^۱ تحریر الوسيلة، امام خمینی (ره)، ج ۲، ص ۳۶۹.

^۲ تحریر الوسيلة، امام خمینی (ره)، ج ۲، ص ۳۶۹.

^۳ تحریر الوسيلة، امام خمینی (ره)، ج ۲، ص ۳۷۰.

^۴ تحریر الوسيلة، امام خمینی (ره)، ج ۲، ص ۳۷۰.

^۵ سوره نساء، آیه ۲۳.

عدل ذاتاً حسن است و نمی شود عدل باشد ولی حسن نباشد، ولی صدق و کذب اینطور نیستند یعنی صدق حسن است ولی گاهی نباید راست گفت یا دروغ قبیح است ولی گاهی واجب است انسان دروغ بگوید، بنابراین حسن و قبح نسبت به بعضی چیزها علت تامه هستند و تغیر پذیر نیستند مثل ظلم و عدل، اما همین حسن و قبح نسبت به بعضی چیزها بالوجوه والإعتبار هستند و تغیر پذیرند مثل صدق و کذب، حالا صاحب جواهر در مانحن فیه می فرماید اینکه مرد با همان دختری که از زنا بوجود آورده ازدواج کند یا زن با پسری که از راه زنا از خودش بوجود آمده ازدواج کند قبیح ذاتی دارد و نمی تواند ازدواج کنند و اخباری نیز در این رابطه نقل می کند که دال بر حرمت هستند.

آیت الله طباطبائی اعلی الله مقامه در تفسیر المیزان در اول سوره نساء که گفته شده: ﴿وَبَثَّ مِنْهُمَا رِجَالًا كَثِيرًا وَنِسَاءً﴾^۱ می فرماید اینها همه از آدم بوجود آمده اند و این همان ازدواج خواهر و برادر می باشد و اشکالی هم ندارد و اگر قبحی هم داشته باشد بالوجوه والإعتبار است نه ذاتی.

برخی دیگر نیز قائلند همان طور که خداوند برای حضرت آدم حواء را خلق کرد برای دختران و پسران آنها نیز حوری و غلمان خلق کرد و با آنها ازدواج کردند و از این طریق نسل ها بوجود آمد و آقای خوئی نیز در شرح نهج البلاغه همین را اختیار کرده. در کتب تاریخی مثل "مروج الذهب" و "روضه الصفاء" گفته شده که به همان صورت که خواهر برادر با هم ازدواج کردند نسل ادامه پیدا کرده.

صاحب می فرماید به اندازه ای ازدواج خواهر و برادر قبیح است که حیوانات هم این کار را فطرتاً نمی کنند و حتی ایشان مثال می زند که یک گوسفند نر در حالی که نمی دانست با مادرش نزدیکی کرد و بعد که متوجه شد آلت ذکوریت خودش را با دندانش کند و بعد مرد.

اکثر مفسرین عامه این بحث را به داستان کشته شدن هایبیل توسط قابیل کشانده اند به این بیان که حواء در هر شکم فرزندان دوقولو یک پسر و یک دختر به دنیا می آورده و همزاد

هایبیل یک دختر بسیار زیبا ولی همزاد قابیل خیلی زشت بوده، همزاد هایبیل را به قابیل و همزاد قابیل را به هایبیل تزویج می کنند و این مسئله باعث ایجاد اختلاف بین هایبیل و قابیل شد و باعث شد تا قابیل هایبیل را بکشد، بخلاف مفسرین ما که این مطلب را قبول نمی کنند خلاصه ما الان در برابر یک بحث مفصل تاریخی، قرانی، روائی و فقهی هستیم که از کلام صاحب جواهر شروع می کنیم.

صاحب جواهر در کتاب نکاح این بحث را مطرح کرده و اینطور فرموده: «ولکن هل یحرم علی الزانی لو کان بنتاً؟ والزانیة لو کان ولداً؟ الوجه أنه یحرم، لأنه مخلوق من مائه ومائها فلا ینکح الإنسان بعضه بعضاً، كما ورد فی بعض النصوص النافیة لخلق حواء من آدم... إلى قوله الشریف: بل یظهر من النصوص أن التحريم ذاتی لا مدخلیة للنسب الشرعی فیه، قال زرارة فی المروی عنه فی محکی العلیل: "سئل أبو عبد الله علیه السلام عن بدو النسل من ذریة آدم علیه السلام فان عندنا أناسا یزعمون أن الله أمر آدم علیه السلام أن یزوج بناته من بنیه وأن أصل هذا الخلق من الإخوة والأخوات، قال أبو عبد الله علیه السلام: سبحان الله وتعالی عن ذلك علواً کبیراً عما یقولون، من یقول هذا؟ إن الله عز وجل جعل أصل صفوة خلقه وأحبائه وأنبیائه ورسله والمؤمنین والمؤمنات من حرام، ولم یکن له من القدرة ما یخلقهم من الحلال؟ وقد أخذ میثاقهم علی الحلال والطهر الطاهر الطیب، والله لقد نبئت أن بعض البهائم تنکرت له أخته، فلما نزا علیها ونزل کشف له عنها وعلم أنها أخته أخرج غرموله (آلت ذکوریت) ثم قبض علیها بأسنانه ثم قلعها ثم خر میتاً"»^۲.

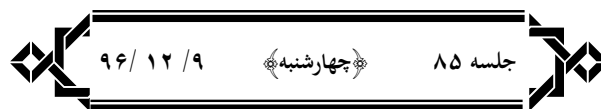
بقیه بحث بماند برای فردا إن شاء الله تعالی... .

والحمد لله رب العالمین و صلی الله علی

مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطاهِرین

^۱ جواهر الکلام، شیخ محمد حسن نجفی جواهری، ج ۲۹، ص ۲۵۷.

^۲ سوره نساء، آیه ۱.



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

چند مطلب نوشته شده، اول اینکه در جلسه قبل کلامی از امام رضوان الله علیه نقل کردیم که فرمودند در قتل فرقی بین قتل بالمباشرة و قتل بالتسبیب نیست و مثالهایی نیز برای این دو مورد زدند و بعد فرمودند در قتل بالتسبیب گاهی دیه و ضمان هست ولی قاتل صدق نمی کند مثل موردی که در مسیر حرکت کسی حفر بئر کرده یا چیزی انداخته که لیز خورده و افتاده و مرده، ولی ما عرض کردیم این (قتل بالتسبیب) دو صورت دارد؛ گاهی انسان در راه عمومی حفر بئر می کند که در اینصورت اگر کسی بیافتد قاتل صدق می کند و ضمان و دیه هم هست ولی اگر در ملک شخصی خودش حفر بئر کرده و شخصی آمده و افتاده، در این صورت مسلماً قاتل نیست و ضمان و دیه نیز وجود ندارد.

مسئله دیگری که سوال شده این است که خانمی با آقایی ازدواج کرده و ۱۲ بچه از آن زن به دنیا آمده و سپس آن زن از دنیا رفته و مرد با زن دیگری ازدواج دائم کرده و بعد مرد از دنیا رفته درحالی که از یک زن ۱۲ بچه و از زن دیگر هیچ بچه ای ندارد حالا ارث اینها چگونه است؟ تعدد و وحدت زوجه فرقی ندارد و قرآن کریم نیز فرموده: ﴿وَهُنَّ الرُّبُعُ مِمَّا تَرَكْتُمْ إِنْ لَمْ يَكُنْ لَكُمْ وَلَدٌ فَإِنْ كَانَ لَكُمْ وَلَدٌ فَلَهُنَّ الثُّمُنُ مِمَّا تَرَكْتُمْ مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ تُوصُونَ بِهَا أَوْ دَيْنٍ﴾^۱ یعنی اگر شوهر اولاد ندارد ربع مالش برای زن است چه زنها متعدد باشند چه واحد باشد و اگر شوهر اولاد دارد ثمن برای زنهاست چه متعدد باشند چه واحد.

خب و اما به مناسبتی موضوع افزایش نسل آدم و حواء مطرح شد، این یک مطلب تاریخی، قرآنی، حدیثی و فقهی

می باشد، باید توجه داشته باشیم که این یک قضیه خارجی است نه حقیقیه یعنی در خارج قضیه حضرت آدم و حواء و فرزندان شان و نشر نسلشان بوجود آمده، پس قضیه خارجیته منتهی در کیفیت آن داریم بحث می کنیم، این بحث بسیار مفصل می باشد مثلاً در کتب تاریخ مثل "مروج الذهب" و "روضة الصفاء" ذکر شده که حضرت حواء در هر شکم یک پسر و یک دختر به دنیا می آورده و بعد دختر از این شکم با پسر از آن شکم ازدواج می کرده که این در مرحله اول همان ازدواج برادر و خواهر می باشد و بعدا که پیش برود دیگر اینطور نخواهد بود.

خب و اما وقتی به سراغ تفسیر می آئیم نوعاً در این آیه شریفه: ﴿وَآتُوا عَلِيَّهُمْ نَبأً ابْنِ آدَمَ بِالْحَقِّ إِذْ قَرَّبَا قُرْبَانًا فَتُقُبِّلَ مِنْ أَحَدِهِمَا وَ لَمْ يُتَقَبَّلْ مِنَ الْآخَرِ قَالَ لَأَقْتُلَنَّكَ قَالَ إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ﴾^۲ بحث شده، هابیل و قابیل هر دو قربانی آوردند، هابیل گله دار و قابیل زارع بوده لذا هابیل یک گوسفند خوبی آورد ولی قابیل مقداری از بوته گندم آورد، از هابیل قبول شد ولی از قابیل قبول نشد، در تفاسیر ما کمتر ولی در بیشتر تفاسیر اهل سنت گفته شده علت اینکه قابیل هابیل را کشت این بوده که همزاد قابیل خیلی زیبا و همزاد هابیل زشت بوده، بعدا که همزاد هابیل را به قابیل می دهند و همزاد قابیل را به هابیل می دهند این مسئله باعث بروز اختلاف و حسد بین آنها شد تا حدی که قابیل هابیل را کشت.

خب و اما در ذهن اشخاص نیز این مطلب هست که ازدواج خواهر و برادر قبیح می باشد البته محوس همینطور بوده اند ولی در اسلام یک امر قبیحی تلقی می شود، وقتی به سراغ بحار الأنوار می رویم روایات زیادی ذکر شده و در بین آنها صحیح السنند هم وجود دارد که در بعضی از آنها ذکر شده که خداوند متعال برای اینکه ازدواج خواهر و برادر قبیح است دو حوری برای هابیل و قابیل فرستاد یعنی

^۱ سوره نساء، آیه ۱۲.

^۲ سوره مائده، آیه ۲۷.

مدیریت و خلقت بکار می رود، ثالثاً "نفس واحدة" یعنی خداوند متعال برای همه انسان ها یک هویت و یک ماهیت قرار داده، رابعاً "خلق منها زوجها" حرف "من" در اینجا تبعیضیه نیست بلکه نشریه است یعنی از همان جائی که خلقت انسان و آدم نشأت گرفته خلقت حواء نیز از همانجا نشأت گرفته و خمیر وجودی هر دوی آنها انسانیت می باشد، خامساً "وبثّ منهما رجالاً كثيراً و نساء" یعنی از همان خمیر وجودی و ماهیت انسانی که آدم و حواء از آن بوجود آمدند رجال و نساء کثیری در سطح زمین بوجود آمدند.

آیت الله طباطبائی در ادامه فرموده فکر نکنید در کثرت نسل آدم شخص دیگری در بین بوده و اینکه در بعضی از نقل ها گفته شده خداوند همسر یا ملک یا جن یا حوری برای هاییل و قایلیل خلق کرده درست نیست بلکه همه نسل ها از همان آدم و حواء بوجود آمده اند و بعد ایشان می فرماید اشکالی ندارد که ما بگوئیم فرزندان آدم یعنی خواهر و برادر با هم ازدواج کرده باشند و این مطلب قبح ذاتی ندارد بلکه در آن زمان و در شریعت آنها قبح نداشته و اشکالی هم نداشته ولی بعداً در ادیان دیگر حرام و قبیح شده، این کلام آیت الله طباطبائی و حل مسئله مذکور از طرف ایشان بود که به عرضتان رسید.

بقیه بحث بماند برای روز شنبه إن شاء الله تعالی ...

والحمد لله رب العالمین و صلی الله علی

مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

همانطور که خداوند متعال برای آدم حواء را فرستاد برای فرزندان نیز دو حوری فرستاد و به این صورت نسل آدم گسترش پیدا کرد، در برخی دیگر از روایات ذکر شده که خداوند متعال یک جن برای قایلیل و یک حوری برای هاییل فرستاد زیرا هاییل خیلی خوب و جانشین حضرت آدم بوده و همین نیز باعث اختلاف بین آنها شد.

خب و اما در جلد ۲ شرح نهج البلاغه خوئی در ذکر حالات پیغمبران وقتی به آدم و حواء می رسد همان کلام صاحب جواهر که خواندیم و همان روایت را نقل می کند و خیلی محکم و شدید می گوید که ازدواج خواهر و برادر بسیار قبیح است و حتی این در بین حیوانات نیز وجود ندارد و ایشان نیز قائل است خداوند متعال دو حوری برای آنها فرستاد.

خب و اما در بین اخباری که برای این موضوع نقل شده تعارض وجود دارد، اصل این مطلب قضیه واحد است اما اخبار مختلفی برای آن ذکر شده، به این بیان که آیا خواهر و برادر باهم ازدواج کرده اند یا برای هر دو حوری فرستاده شده یا یکی حوری و برای دیگری جن فرستاده شده؟ استاد بزرگوار ما آیت الله طباطبائی اعلی الله مقامه با توجه به همه این مطالب خواسته اند کلامی را به عنوان فصل الخطاب بیان کنند لذا فرمودند وقتی روایات به این ترتیب تعارض دارند باید به کتاب الله مراجعه کنیم و یکی از مرجحات ما نیز رجوع به کتاب الله می باشد، ایشان خواسته با یک آیه ای از قران مطلب را حل کند لذا به این آیه شریفه: ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَخَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا وَبَثَّ مِنْهُمَا رِجَالًا كَثِيرًا وَنِسَاءً وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي تَسَاءَلُونَ بِهِ وَالْأَرْحَامَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَيْكُمْ رَقِيبًا﴾^۳ استناد کرده و اینطور فرموده که؛ اولاً خطاب "أَيُّهَا النَّاسُ" خطاب به همه انسان ها در همه زمانها و مکانها می باشد، ثانیاً کلمه "ربکم" در مورد تکوین و

^۳ سوره نور، آیه ۱.



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

عرض کردیم بحث ادامه نسل آدم یک بحث اختلافی می باشد اما آیت الله طباطبائی اعلی الله مقامه با توجه به جمیع جهات می فرماید بعد از اینکه روایات با هم تعارض دارند باید ببینیم ظاهر آیات قرآن چه دلالتی دارند لذا در تفسیر آیه شریفه: ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَخَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا وَبَثَّ مِنْهُمَا رِجَالًا كَثِيرًا وَنِسَاءً وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي تَسَاءَلُونَ بِهِ وَالْأَرْحَامَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَيْكُمْ رَقِيبًا﴾^۱ می فرماید؛ اولاً خطاب "ایها الناس" خطاب به همه انسان ها در همه زمانها و مکانها می باشد، ثانیاً کلمه "ربکم" در مورد تکوین و مدیریت و خلقت بکار می رود، ثالثاً "نفس واحده" یعنی خداوند متعال برای همه انسان ها یک هویت و یک ماهیت قرار داده، رابعاً "خلق منها زوجها" حرف "من" در اینجا تبعیضه نیست بلکه نشریه است یعنی از همان جائی که خلقت انسان و آدم نشأت گرفته خلقت حواء نیز از همانجا نشأت گرفته و خمیر وجودی هر دوی آنها انسانیت می باشد، خامساً "وبث منهما رجالا كثيرا و نساء" یعنی از همان خمیر وجودی و ماهیت انسانی که آدم و حواء از آن بوجود آمدند رجال و نساء کثیری در سطح زمین بوجود آمدند.

آیت الله طباطبائی در ادامه دو مطلب بیان می کنند، اول اینکه فکر نکنید در کثرت نسل آدم شخص دیگری در بین بوده و اینکه در بعضی از نقل ها گفته شده خداوند همسر یا ملک یا جن یا حوری برای هابیل و قابیل خلق کرده درست نیست بلکه همه نسل ها از همان آدم و حواء بوجود آمده اند و بعد ایشان می فرماید اشکالی ندارد که ما بگوئیم خواهر و برادر با هم ازدواج کرده بودند.

^۱ سوره نور، آیه ۱.

^۲ المیزان، علامه طباطبائی، ج ۴، ص ۱۳۷.

بخشی از کلام علامه طباطبائی اعلی الله مقامه در مورد تکثیر نسل آدم این است که: «وینفزع علیه امران: أحدهما : أن المراد بقوله : (رجالاً كثيراً ونساءً) أفراد البشر من ذريتهما بلا واسطة أو مع واسطة فكأنه قيل : وبثکم منهما أيها الناس.

وثانیهما : أن الازدواج في الطبقة الأولى بعد آدم وزوجته أعني في أولادهما بلا واسطة إنما وقع بين الإخوة والأخوات (ازدواج البنین بالبنات) إذ الذکور والإناث كانا منحصرين فيهم يومئذ ، ولا ضير فيه فإنه حکم تشريعي راجع إلى الله سبحانه فله أن يبيحه يوما ويحرمه آخر.»^۲ این تتمه بحث قبلی بود که برای ما از همه جهت روشن شد.

مطلب دیگر اینکه یکی از آقایان نوشته اند که شیخ عطار شهید شده و باید مقام شهید محترم شمرده شود!

قبلاً در مورد صوفیه مفصل بحث کرده ایم و آدرس کتابهایی که در نقد و رد صوفیه نوشته شده را دادیم من جمله اینکه در جلد ۱۳ شرح نوح البلاغه خوئی حدود ۵۰ صفحه در مورد صوفیه مطلب نوشته شده و همچنین مقدس اردبیلی در حدیقة الشیعة مطالب زیادی در مورد صوفیه نوشته شده من جمله اینکه ایشان در صفحه ۵۶۸ تا ۵۶۹ از حدیقة الشیعة می فرماید باید توجه داشته باشیم که صوفیه وحدت وجودی هستند و حلول و اتحاد در مذهب صوفیه برقرار می باشد، حلول یعنی خداوند متعال در وجود انسان ها حلول کرده و اتحاد یعنی اینکه خداوند و مردم متحد هستند، به عبارت دیگر صوفیه همه کس و همه چیز را خدا می دانند تا اینکه می گویند توأم مثل اوئی أنا الحق بگو و بعد به اشعار مولوی اشاره می کند که این اعتقاد در سروده هایش زیاد است، خدا را تشبیه به دریا و مخلوقات را به موج دریا تشبیه می کنند و می گویند موج دریا عین دریاست و مخلوقات خدا نیز عین خدا هستند و این چیزها

در کلمات آنها بسیار زیاد است و همچنین می گویند شیعه و سنی نقل کرده اند که شیخ عطار وقتی گرفتار مغول شد در وقت کشته شدن آن کافر تاتار (همان مغول) که آمده بود او را بکشد گفت تو خدایی که آمدی من را بکشی! کلاه تاتاری بر سر میگذاری و به این صورت خود را به من می نمائی و قصد قتل می کنی گمان داری که من تورا نمی شناسم؟ بکش که هزاران جان من فدای شمشیر تو باید! خلاصه مقدس اردبیلی می فرماید مزخرفات و کفرهایی که این طائفه بی دین و خراب کنندگان شریعت سید المرسلین گفته اند بسیار زیاد است، خب شیخ عطار اینگونه بوده.

تمام صوفیه انحرافات داشته اند مثلاً مولوی اینطور می گوید:

چونکه بی رنگی اسیر رنگ شد / موسی با موسی در جنگ شد / چون به بی رنگی رسی کان داشتی. موسی و فرعون دارند آشتی!...

و یا در جای دیگر اینطور می گوید:

ما همه شیران ولی شیر علم / حمله مان از باد باشد دم به دم / حمله مان پیدا و ناپیداست باد / جان فدای آن که ناپیداست باد...

خلاصه از این انحرافات زیاد دارند و بنده نیز سه الی چهار جلد در مورد انحرافات و بطلان عقائد صوفیه مطلب نوشته ام.

خب و اما اخبار زیادی نیز بر علیه صوفیه داریم من جمله این خبر: ﴿عن البنظري انه قال: قال رجل من أصحابنا للصادق جعفر بن محمد عليه السلام: قد ظهر في هذا الزمان قوم يقال لهم الصوفية فما تقول فيهم؟ قال عليه السلام: أنهم أعداؤنا فمن مال اليهم فهو منهم و يحشر معهم، و سيكون أقوام يدعون حينا و يميلون اليهم و يتشبهون بهم و يلقبون أنفسهم بلقبهم و يأولون أقوالهم، ألا فمن مال اليهم فليس منا و انا منه براء، و من

أنكرهم وردّ عليهم كان كمن جاهد الكفار بين يدي رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم. ۳.

صاحب وسائل یک کتابی دارد که در آن فقط روایاتی که بر علیه صوفیه داریم را نقل کرده و ما در مورد هیچ فرقه ای به اندازه صوفیه روایت نداریم زیرا آلت دست بنی امیه و بنی عباس بودند و مورد حمایت آنها بودند و آنها برایشان خانقاه درست می کردند و آنها را در مقابل اهل بیت علیهم السلام قرار می دادند تا خودشان بتوانند حکومت کنند خلاصه انحرافات صوفیه در روایات و کلام فقهاء ما کاملاً مشخص است.

میرزای قمی نیز در آخر جامع الشتاة مطالب فراوانی را در مورد انحرافات صوفیه نوشته است.

ملای رومی در شعری می گوید:

آنان که طلبکار خدائید، خدائید / آنان که طلبکار خدائید، خدائید / حاجت به طلب نیست شمائید، شمائید / چیزی که نکردید گم از بحر چه جوئید / کس غیر شما نیست کجائید، کجائید...

از این قبیل اشعار زیاد دارند.

بنده خیلی متأسف شدم که یک شخصی بنام زهراء طالبی کتابی نوشته بنام عرف ستیزی عارفانه و بررسی آن در آراء مولوی و امام خمینی رضوان الله علیه و بعد در آن حرفهای امام رضوان الله علیه را با صوفیه جمع کرده!

صوفیه اولاً چهره آرائی و چهره سازی کرده اند، ثانیاً جعل کلمات کرده اند، علی أي حال این مباحث تتمه بحث قبلی بود که به عرضتان رسید.

بقیه بحث بماند برای فردا إن شاء الله تعالی ...

والحمد لله رب العالمين و صلى الله على
مُجدو آله الطاهرين

۳ سفينة البحار، شيخ عباس قمی، ج ۵، ص ۱۹۸، حدیث ۶۸۱۸.



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بجثمان در موانع ارث بود، کفر و قتل و تولد از زنا را مورد بحث قرار دادیم و اما یکی دیگر از موانع ارث لعان است که چون مورد ابتلاء نیست لذا از آن بحث نمی‌کنیم.

بحث دیگر در مورد حمل می باشد به این بیان که کسی از دنیا رفته ولی بچه ای در شکم مادر است حالا می خواهیم بدانیم این حمل با چه شرایطی از این شخص ارث می برد.

کلام امام رضوان الله علیه را می خوانیم، ایشان می فرمایند: «الأول الحمل ما دام حملاً لا يرث وإن علم حياته في بطن أمه، ولكن يجب من كان متأخراً عنه في المرتبة (مثلاً حمل در شکم، فرزند ابویی است که در این صورت حاجب فرزند اُمی یا فرزند اُمی به تنهایی می باشد) أو في الطبقة (مثلاً حمل در شکم حاجب برادران میت یا عمو یا خاله میت است)، فلو كان للميت حمل وله أحفاد (نوه) وإخوة يجوبون عن الإرث ولم يعطوا شيئاً حتى تبين الحال، فإن سقط حياً اختص به، وإن سقط ميتاً يرثوا.»^۱

فرع دوم: «مسألة ۵ : الحمل يرث ويورث لو انفصل حياً وإن مات من ساعته، فلو علم حياته بعد انفصاله فمات بعده يرث ويورث، ولا يعتبر في ذلك (خلافاً للعامة) الصياح (صیحه زدن و گریه کردن) بعد السقوط لو علم سقوطه حياً بالحركة البينة وغيرهما.»^۲

فرع سوم: «مسألة ۶ : لا يشترط ولوج الروح فيه حين موت المورث، بل يكفي انعقاد نطفته حينه (موت المورث)، فإذا مات شخص وتبين الحمل في زوجته بعد موته وكان بحيث يلحق به شرعاً يرثه لو انفصل حياً.»^۳

محقق در شرایع اینطور می فرماید: «الثالث الحمل : يرث بشرط انفصاله حياً و لو سقط ميتاً لم يكن له نصيب . و لو مات بعد وجوده حياً كان نصيبه لوارثه . و لو سقط بجنابة اعتبر بالحركة التي لا تصدر إلا من حي دون التقلص (هرجسمی وقتی از محیط گرم به محیط سرد برسد أو بالعكس یک حرکتی می کند) الذي يحصل طبعاً لا اختياراً.»^۴

بین ما و عامه در این مسئله اختلاف نظر وجود دارد لذا شیخ طوسی در خلاف اینطور می فرماید: «مسألة ۱۲۴: المولود إذا علم أنه حي حين ولادته بصياح (گریه کردن) أو حركة أو اختلاج (باز و بسته کردن چشم) أو عطاس بعد أن يتبين حياته فإنه يرث.

و به قال الحسن، و الأوزاعي، و الشافعي، و الثوري، و أبو حنيفة و أصحابه، و أهل العراق، الا أن من قول أبي حنيفة، و أبي يوسف، و محمد، و زفر، و الحسن بن صالح بن حي: أن المولود إذا خرج أكثره من الرحم و علم حياته، ثم خرج جميعه و هو ميت فإنه يرث و يورث منه.

و كان مالك، و أبو سلمة بن عبد الرحمن، و النخعي لا يورثون المولود حتى يسمع صوته.

^۳ تحرير الوسيطة، امام خميني، ج ۲، صفحه ۳۷۱، مسئله ۶.

^۴ شرايع، محقق حلي، ج ۴، ص ۱۰، ط اسماعيليان.

^۱ تحرير الوسيطة، امام خميني (ره)، ج ۲، صفحه ۳۷۱.

^۲ تحرير الوسيطة، امام خميني، ج ۲، صفحه ۳۷۱، مسئله ۵.

دلیلنا: إجماع الفرقة و أخبارهم ، و قوله ﴿يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثِيَيْنِ﴾^۵ ، و لم يفصل (لذا حمل نیز با شرایطی که عرض شد ارث می برد).^۶

خب و اما بعد از اینکه مشخص شد حمل ارث می برد حالا باید ببینیم اگر وراثت بخوانند قبل از به دنیا آمدنش ترکه را تقسیم کنند چه مقداری باید برای او سهم کنار بگذارند؟.

۹ فرض در اینجا متصور می شود:

۱: مذکر واحد

۲: مونث واحد

۳: خنثی واحد

۴: دو مذکر

۵: دو مونث

۶: دو خنثی

۷: یک مذکر و یک مونث

۸: یک مذکر و یک خنثی

۹: یک مونث و یک خنثی.

این ۹ فرض متصور شده که در میان آنها ذکرین بیشترین فرض می باشد لذا فقهاء ما فرمودند دو سهم پسر برای حمل در نظر گرفته می شود و بعد بقیه ترکه بین وراثت تقسیم می شود.

خب و اما اخباری که بر این مطالب دلالت دارند در صفحه ۵۸۶ از جلد ۱۷ وسائل الشیعة و در باب ۷ از ابواب میراث ذکر شده اند که مطالعه کنید تا فردا بحث را ادامه بدهیم إن شاء الله تعالی... .

والحمد لله رب العالمین و صلی الله علی

مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ

^۵ سوره نساء، آیه ۱۱.

^۶ الخلاف، شیخ طوسی، ج ۴، ص ۱۱۲.



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

دیروز مطالبی را در مورد اینکه حمل در صورتی ارث می برد که زنده به دنیا بیاید عرض کردیم و امروز روایات مربوط به آن را می خوانیم که در باب ۷ از ابواب فرائض و موارث کتاب وسائل الشیعة ذکر شده اند و عنوان باب این است: "أن الحمل يرث ويورث إذا ولد حيا، ويعرف بأن يصيح أو يتحرك حركة اختيارية، ولا يرث من دون ذلك، وحكم ميراث الودية".

خبر اول: ﴿عنه بن يعقوب، عن حميد بن زياد، عن الحسن بن محمد بن سماعة عن محمد بن زياد يعني ابن أبي عمير، عن عبد الله بن سنان في ميراث المنفوس﴾ بجه ای که تازه به دنیا آمده و تا حدی بدنش به خون نفاس آلوده است ﴿من الودية قال: لا يرث شيئا حتى يصيح ويسمع صوته. ورواه الشيخ كما يأتي﴾^۱.

کلینی از طبقه ۹ و موثق می باشد، حمید بن زیاد از طبقه ۸ و بسیار موثق است و ۱۵۴ مورد نام او در اسناد روایات واقع شده است، حسن بن محمد بن سماعة واقفی المذهب است ولی ثقة است و از طبقه ۷ می باشد، محمد بن زیاد همان ابن ابی عمیر است که از طبقه ۶ و در اعلى درجه وثاقت قرار دارد، عبد الله بن سنان نیز از طبقه ۵ و بسیار جلیل القدر است و در عین حال که شیعه بوده خزانه دار منصور و هارون الرشید نیز بوده، خبر سنداً خوب است.

خبر دوم: ﴿وعن علي بن إبراهيم، عن محمد بن عيسى، عن يونس، عن ابن عون، عن بعضهم عليهم السلام قال: سمعته

يقول: إن المنفوس لا يرث من الودية شيئا حتى يستهل (صوت الصبي عند الولادة) ويسمع صوته﴾^۲.

ابن عون توثیق نشده، آیت الله خوئی در آخر معجم رجال حدیث فصلی در اسامی مصدر به أب و مصدر به إبن دارد که اینها چه کسانی هستند، که در مورد ابن عون ایشان می فرماید اسمش معلوم نیست و توثیق هم نشده، عن بعضهم نیز می شود مرسل به ابهام واسطه، البته این اخبار مورد عمل فقهاء ما می باشد.

خبر سوم: ﴿وعنه عن أبيه وعن محمد بن إسماعيل، عن الفضل بن شاذان جميعا عن ابن أبي عمير، عن ربعي بن عبد الله، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: سمعته يقول في المنفوس إذا تحرك ورث، أنه ربما كان أخرس.﴾ (این در مقابل قول عامه است که برای صحیح موضوعیت فائند ولی ما می گوئیم فقط علامت است و در واقع قید غالبی است نه قید احترازی).^۳

دو نصفه سند ذکر شده و بعد به هم پیوند داده شده به این صورت که؛ کلینی عن علی بن ابراهیم عن ابيه و کلینی عن محمد بن اسماعیل عن فضل بن شاذان جميعا عن ابن ابی عمیر عن ربعی بن عبد الله که همگی موثق هستند.

خبر چهارم: ﴿وعنه عن أبيه، عن حماد بن عيسى، عن ربعي قال: سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: في السقط إذا سقط من بطن أمه فتحرك تحركا بينا: يرث ويورث فإنه ربما كان أخرس﴾^۴.

خبر پنجم: ﴿وباسناده﴾ (شیخ طوسی) عن محمد بن أبي عمير، عن عبد الله بن سنان، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

^۲ وسائل الشیعة، شیخ حر عاملی، ج ۱۷، ص ۵۸۶، ابواب فرائض و موارث، باب ۷، حدیث ۲، ط الإسلامية.

^۳ وسائل الشیعة، شیخ حر عاملی، ج ۱۷، ص ۵۸۶، ابواب فرائض و موارث، باب ۷، حدیث ۳، ط الإسلامية.

^۴ وسائل الشیعة، شیخ حر عاملی، ج ۱۷، ص ۵۸۷، ابواب فرائض و موارث، باب ۷، حدیث ۴، ط الإسلامية.

^۱ وسائل الشیعة، شیخ حر عاملی، ج ۱۷، ص ۵۸۶، ابواب فرائض و موارث، باب ۷، حدیث ۱، ط الإسلامية.

لا یصلی علی المنفوس (ما قائلیم بچه تا شش سالش نباشد نماز خواندن بر جنازه او واجب نیست ولی عامه قائلند همینکه به دنیا آمد در صورتی که مُرد واجب است بر او نماز خوانده شود) وهو المولود الذی لم یستهل ولم یصح، ولم یورث من الدیة ولا من غیرها، فإذا استهل فصل علیه (طبق فتوای عامه) وورثه. ^۵

خبر ششم: ﴿وباسنادہ﴾ (شیخ طوسی) عن الحسن بن مُجَدِّد بن سماعة، عن مُجَدِّد بن زیاد، عن عبد الله ابن سنان، عن أبي عبد الله علیه السلام فی المنفوس لا یرث من الدیة شیئا حتی یصح ویسمع صوته. ^۶

خبر سناً صحیح است.

خبر هفتم: ﴿وعنه عن صفوان، عن ابن مسکان، عن أبي بصیر قال: قال أبو عبد الله علیه السلام: قال أبي عبد الله علیه السلام: إذا تحرك المولود تحركاً بیناً فإنه یرث ویورث فإنه ربما كان أخرس. ^۷

بنده در دسته بندی اخبار نوشته ام که در خبر ۳ و ۴ و ۷ و ۸ گفته شده وقتی به دنیا آمد و تحرك بین داشت ارث می برد و در همه این اخبار عبارت "ربما كان أخرس" ذکر شده بنابراین صحیحه زدن یا استهلال میزان نیست و اما در خبر ۵ و ۱ و ۲ استهلال شرط دانسته شده که فقهاء ما اینها را حمل بر قید غالبی کرده اند یعنی مفهوم ندارد و معتبر نیست و مطلق را تقیید نمی کند خلافاً للعامه که می گویند اگر استهلال نکند ارث نمی برد.

ملا محسن فیض کاشانی در کتاب وافی (ملا محسن از علماء بزرگ ما می باشد و آیت الله العظمی آقای

بروجردی نیز عنایت خاصی به کتاب وافی داشتند) بین این دو طائفه از اخبار جمع کرده به اینصورت که آن طائفه از اخبار که می گویند اگر استهلال کند ارث می برد یعنی از دیه می برد و طائفه دیگر که گفته اند اگر استهلال نکند ارث نمی برد یعنی از دیه ارث نمی برد یعنی این را حمل بر دیه کرده که خب این جمع تبرعی است و فقهاء ما اینطور نگفته اند بلکه فرموده اند استهلال قید غالبی است لذا معتبر نیست.

خب و اما در اینجا یک بحث مهمی با صاحب جواهر داریم که در جلد ۳۹ مطالبی را ذکر کرده، ایشان می فرماید اینکه می گوئیم حمل در شکم اگر زنده به دنیا بیاید ارث می برد حالا در طول مدتی که در شکم بوده تا به دنیا بیاید سهمش از مال میت به چه کسی منتقل شده و کلا سهمش چه زمانی به او منتقل شده؟ آیا وقتی در شکم مادر است منتقل شده یا وقتی که زنده به دنیا آمده؟ همچنین نمائات نیز تابع ملک است حالا در این مدت تا اینکه بجوهد به دنیا بیاید نمائات سهم الارث او متعلق به چه کسی خواهد بود؟ اگر بگوئیم الان که متولد شد مالک شده خب نمائات قبلی متعلق به چه کسی بوده؟ اگر بگوئیم در همان زمان که در شکم مادرش بوده مالک شده که خب معلوم نبوده که زنده به دنیا بیاید، که فردا إن شاء الله در این رابطه بحث خواهیم کرد... .

والحمد لله رب العالمین و صلی الله علی

مُجَدِّد و آله الطاهیرین

^۵ وسائل الشیعة، شیخ حر عاملی، ج ۱۷، ص ۵۸۷، ابواب فرائض و موارث، باب ۷، حدیث ۵، ط الإسلامیة.

^۶ وسائل الشیعة، شیخ حر عاملی، ج ۱۷، ص ۵۸۷، ابواب فرائض و موارث، باب ۷، حدیث ۶، ط الإسلامیة.

^۷ وسائل الشیعة، شیخ حر عاملی، ج ۱۷، ص ۵۸۷، ابواب فرائض و موارث، باب ۷، حدیث ۷، ط الإسلامیة.



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بچثمان در ارث حمل بود و عرض کردیم که اگر حمل حياً متولد شود ارث می برد زیرا بالاخره حمل ولد است و قران کریم نیز فرموده: "يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ" و همچنین مشمول أدله ی داله ی بر ارث می باشد منتهی به این ترتیب که وقتی در شکم مادر است باید منتظر بمانیم تا حياً متولد شود و بعد ارث می برد.

روایاتمان دو دسته بودند؛ دسته اول می گفتند بعد از تولد باید استهلال کند و إلا ارث نمی برد که این قول عامه بود که برای استهلال موضوعیت قائلند و دسته دوم اخباری بودند که می گفتند همینقدر که مشخص شود زنده است کافی می باشد از این جهت ما قید استهلال را قید احترازی نمی دانیم بلکه قید غالبی می دانیم که نمی تواند مطلق را مقید کند.

عرض کردیم باید احتیاطاً سهم دو مذکر را برای حمل کنار بگذارند تا بعدا جنسیتش مشخص شود اما امام رضوان الله علیه فرمودند اگر عن علم با آلات و ابزاری بتوانند جنسیت حمل داخل شکم مادر را تشخیص دهند در اینصورت مطلب روشن است و اشکالی هم ندارد.

صاحب جواهر فرعی را مطرح کرده و فرموده وقتی که حمل در شکم مادر است تا اینکه حياً متولد بشود آیا از همان موقع مالک آن مالی که برای او کنار گذاشته و همچنین نمائات آن می باشد یا از آن وقتی که حياً به دنیا آمد مالک مال و نمائات آن می شود؟ از ظاهر کلام ایشان اینطور فهمیده می شود که وقتی متولد شد مالک می شود که اگر اینطور باشد این سوال مطرح

می شود که نمائات مال در طول مدتی که در شکم مادرش بوده متعلق به کیست؟ ظاهر أدله این است که شارع اینطور اعتبار کرده که مال و نمائاتش از اول متعلق به حمل بوده منتهی ملکاً متزلزلاً و تنزل از جهت زنده به دنیا آمدن و عدم زنده به دنیا آمدنش می باشد و اما بعدا که حياً به دنیا آمد کشف می شود که مال از اول انعقاد نطفه برای حمل بوده منتهی ملکاً متزلزلاً و بعدا که حياً به دنیا آمده تنجز پیدا کرده و این اشکالی هم ندارد زیرا اعتبار شارع می باشد و ظاهر روایاتمان نیز همین است مثل الحاق اجازه در بیع فضولی، خب و اما این بحث ظاهراً تمام شد و دیگر مطلب خاصی ندارد البته در مفتاح الکرامه فروعاً دیگری نیز بیان شده که مراجعه و مطالعه کنید.

خب و اما شیخ طوسی در خلاف فرمود وقتی حمل بعد از تولد تحرک نکرد ارث نمی برد و باید بر او نماز میت خوانده شود، محمد جواد مغنیه در کتاب "الفقه علی المذاهب الخمسة" در این رابطه اینطور گفته شده: «اختلفوا في الصلاة على الطفل، فقال الشافعية والمالكية: يُصَلَّى عليه إذا صرخ واستهل حين الولادة، أي أنّ حكم الصلاة حكم الميراث.

وقال الحنابلة والحنفية: يُصَلَّى عليه إذا تمّ له في بطن أمه أربعة أشهر. وقال الإمامية: لا تجب الصلاة على اطفال المسلمين إلاّ بعد بلوغهم ست سنين، وتستحب على كل من كان دون هذه السن.»^۱

خب و اما بحث دیگر این است که اگر کسی مفقود شده مثلاً مسافرت کرده و مدت زیادی گذشته و برنگشته در اینصورت برای تقسیم اموالش چه مقدار باید صبر کنیم؟ چند قول در اینجا وجود دارد، این

^۱ الفقه علی المذاهب الخمسة، محمد جواد مغنیه، ص ۵۹.

مسئله در تحریر الوسيلة نبود ولی عبارت شرایع را می خوانیم تا مطلب روشن شود: «الثاني الغائب غيبة منقطعة، لا يورث حتى يتحقق موته أو تنقضي مدة لا يعيش مثله إليها غالباً، فيحكم (حاکم شرع) لورثته الموجودين في وقت الحكم، و قيل يورث بعد انقضاء عشر سنين من غيبته، و قيل يدفع ماله إلى وارثه المملی (جمع ملا به معنای انسان غنی و ثروتمند که اگر بعداً برگشت بتوانیم مال را از او پس بگیریم) و الأول أولى.»^۲

یکی از کتابهایی که خیلی خوب باید مطالعه کنیم "جامع الشتاة" میرزای قمی می باشد که در مورد این مسئله اینطور فرموده: «مفقود الخبر را باید به اطلاع مجتهد عادل چهار سال در چهار جانب تفحص از او کرد. هر گاه هیچ خبری نشد اموال او را میانۀ ورثه قسمت میکنند. و مادامی که غایب است و خبر از او نرسیده، ولی او حاکم شرع است. یعنی مجتهد عادل مال او را باید به دست امینی بدهد که محافظت کند بر سبیل مصلحت. و منافع آن را ضبط کند تا خبری از او برسد یا از عمر او آن قدر بگذرد که در عادت آن زمان غالباً کسی بیش از آن عمر نمکند.

آن وقت ما بین وراثت قسمت میکنند. و عمر عادی را بعضی تحدید کرده اند به صد و بیست سال. و دور نیست که صد سال هم کافی باشد.

و اگر دسترس به مجتهد عادل نباشد عدول مؤمنین مال غایب را ضبط کنند و به هر کی امین دانند بسپارند»^۳.

خب و اما روایات مربوط به این مسئله را إن شاء الله فردا می خوانیم. ...

والحمد لله رب العالمين و صلى الله على
مُحَمَّدٍ و آله الطاهرين

^۲ شرایع، محقق حلی، ج ۴، ص ۱۰، ط اسماعیلیان.

^۳ جامع الشتات، میرزای قمی، ج ۲، ص ۴۹۰.



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

چند مطلب نوشته شده من جمله درباره آدم و حواء و چگونگی گسترش نسل آنها همانطور که عرض کردیم بحث مبتلی به نیست و اثر عملی ندارد و ما به مناسبتی متعرض شدیم و اقوال مختلفی را از تاریخ و تفسیر و حدیث نقل کردیم و قول آیت الله طباطبائی اعلی الله مقامه در تفسیر المیزان به نظر ما صحیح آمد و همچنین در مورد صوفیه پرسیده شده که بالاخره از مسلمانان ارث می برند یا نه؟ بله فقهاء ما غلاة و نواصب و خوارج را میان مذاهب اسلامی استثناء کرده اند و غیر از اینها فرق اسلامی از هم ارث می برند و بیشتر از این لازم نیست که در مورد این مسائل بحث شود.

خب و اما بختمان در این بود که اگر کسی مدتی غائب شده مثلاً مسافرت کرده و خبری از آن در دسترس نیست در مورد اموالش چه حکمی می شود؟ عرض کردیم که امام رضوان الله علیه در تحریر الوسيلة این فرع فقهی را ندارد ولی بالاخره مسئله مهمی است و در فقه ما مطرح شده، در اینجا دو مطلب وجود دارد؛ اول اینکه افرادی از بستگانش فوت کرده باشند که خب از آنها ارث خواهد برد و دوم اینکه باید مشخص شود که خودش مرده یا زنده است تا اینکه دیگران از او ارث ببرند.

فقهاء ما در اینجا اختلافوا علی اقوال: یک قول این است که چهار سال در اطراف و جوانبی که احتمال دارد رفته باشد تحقیق می شود که در نکاح نیز این مطلب بیان شده است، قول دوم اینکه باید به مقدار طول عمر طبیعی یک شخص صبر شود که این در آئینه مختلف ممکن است فرق داشته باشد لذا بعضی ها ۱۰۰ سال و بعضی ها ۱۲۰ سال گفته اند و دلیلش هم این است که در واقع

استصحاب حیات جاری می کنند و یترتب بر حیاتش اینکه تصرف در اموالش بدون اجازه او حرام می باشد فلذا با استصحاب حیات به اندازه عمر طبیعی یک شخص صبر می کنیم و بیشتر فقهاء ما نیز همین قول را اختیار کرده اند. قول دیگر اینکه به روایات مراجعه می کنیم که در برخی از روایات چهار سال و در بعضی دیگر ده سال ذکر شده که این مدت را صبر می کنیم و بعد اموالش را تقسیم می کنیم. قول چهارم نیز قول شیخ مفید است که فرموده بعد از چهار سال اموالش را تقسیم نمی کنند بلکه آن را به وراثت و اقوام ملى یعنی غنی و ثروتمند و مالدار او بدهند و حتی ایشان فرموده از او رهن هم بگیرند که اگر نمرده بود و بعداً آمد بتواند مالش را به راحتی از آنها پس بگیرد.

خب و اما عمده در اینجا روایات ما می باشد که در باب ۶ از ابواب فرائض و موارث ذکر شده اند که عنوان باب این است: "حکم میراث المفقود والمال المجهول المالك".

خبر اول: ﴿مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى بْنِ عُبَيْدٍ عَنْ يُونُسَ، عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ قَالَ: سَأَلَ خُطَّابَ الْأَعْوَرِ أَبَا إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَأَنَا جَالِسٌ فَقَالَ: إِنَّهُ كَانَ عِنْدَ أَبِي أَجِيرٍ يَعْمَلُ عِنْدَهُ بِالْأَجْرَةِ فَفَقَدْنَاهُ وَبَقِيَ مِنْ أَجْرِهِ شَيْءٌ وَلَا يَعْرِفُ لَهُ وَارِثٌ قَالَ: فَاطْلُبُوهُ، قَالَ: قَدْ طَلَبْنَاهُ فَلَمْ نَجِدْهُ، قَالَ: فَقَالَ: مَسَاكِينٌ وَحَرَكٌ يَدُهُ قَالَ: فَاعَادَ عَلَيْهِ قَالَ: اطْلُبْ وَاجْهَدْ فَانْ قَدَرْتَ عَلَيْهِ وَإِلَّا فَهُوَ كَسَيْلِ مَالِكٍ حَتَّى يَجِيءَ لَهُ طَالِبٌ، فَانْ حَدِثْ بِكَ حَدِثَ فَأَوْصُ بِهِ إِنْ جَاءَ لَهَا طَالِبٌ أَنْ يَدْفَعَ إِلَيْهِ.﴾^۱

خبر سنداً صحیح است.

خبر دوم: ﴿وَبِالْإِسْنَادِ عَنْ يُونُسَ، عَنْ الْهَيْثَمِ بْنِ أَبِي رُوْحٍ صَاحِبِ الْخَانَ قَالَ: كَتَبْتُ إِلَى عَبْدِ صَالِحٍ (إِمَامِ كَازِمٍ) عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنِّي أَتَقَبَّلُ الْفَنَادِقَ فَيَنْزِلُ عِنْدِي الرَّجُلُ فَيَمُوتُ فَجَاءَ وَلَا أَعْرِفُهُ وَلَا أَعْرِفُ بِلَادَهُ وَلَا وَرَثَتَهُ فَيَبْقَى الْمَالُ

^۱ وسائل الشیعة، شیخ حر عاملی، ج ۱۷، ص ۵۸۲، ابواب فرائض و موارث، باب ۶، حدیث ۱، ط الإسلامیة.

نیز همین را اختیار کرده و اما روایت ۴ سال و ۱۰ سال که خوانندیم مربوط می شود به اینکه در اصول عمل به روایات را چگونه اختیار کرده باشیم، بعضی قائلند در اخبار سلسله سند را می بینیم و اگر حجت باشد به آن عمل می کنیم مثل آیت الله خوئی که همینطور عمل کرده، اما برخی دیگر عمل فقهاء را در حجت و عدم حجت اخبار موثر می دانند به این صورت که اگر خبری ضعیف باشد ولی فقهاء و اصحاب به آن عمل کرده باشند ضعفش جبران می شود و در مقابل اگر خبری صحیح باشد ولی اصحاب از آن اعراض کرده باشند حجت نخواهد بود، بنابراین عمل به روایات که نوعاً خبر واحد هستند مربوط به مبنای ما در اصول می شود و ما مثل استاد بزرگوارمان آیت الله العظمی آقای بروجردی اعلی الله مقامه قائلیم که حصول اطمینان میزان است لذا عمل و عدم عمل فقهاء در حجت خبر موثر می باشد و اما در مانحن فيه فقهاء ما به اخبار ۴ سال و ۱۰ سال عمل نکرده اند لذا حجت نیستند بنابراین قولی که می گوید باید به اندازه عمر طبیعی یک شخص صبر شود اقوی می باشد.

آیت الله خوئی طبق مبنای خودشان که عرض کردیم (عمل و اعراض مشهور موثر نیست و مهم سند خبر است) فرموده: «مسألة ۱۸۲۷: المفقود خبره و المجهول حاله یتربص بماله و فی مدة التربص أقوال و الأقوی انما أربع سنین یفحص عنه فیها فإذا جهل خبره قسم ماله بین ورثته الذین یرثونه لو مات حین انتهاء مدة التربص و لا یرثه الذین یرثونه لو مات بعد انتهاء مدة التربص و یرث هو مورثه إذا مات قبل ذلك و لا یرثه إذا مات بعد ذلك و الأظهر جواز التقسیم بعد مضي عشر سنوات بلا حاجة إلى الفحص».^۵

بقیه بحث بماند برای روز شنبه إن شاء الله تعالی ...

والحمد لله رب العالمین و صلی الله علی

محمد و آله الطاهرین

عندي كيف أصنع به؟ ولمن ذلك المال؟ قال: اتركه علی حاله. ورواه الشيخ باسناده عن یونس وكذا كل ما قبله.^۲

یونس بن عبدالرحمن مقام بسیار عالی دارد و حضرت رضا علیه السلام سه مرتبه برای او بهشت را ضامن شده و نماینده حضرت بوده.

خبر سوم: «وبالاسناد عن یونس، عن إسحاق بن عمار قال: قال لي أبو الحسن علیه السلام: المفقود یتربص بماله أربع سنین ثم یقسم».^۳

در این خبر با صراحت ۴ سال بیان شده.

خبر چهارم: «وعنهم عن سهل، عن علي بن مهزيار قال: سألت أبا جعفر الثاني (امام جواد) علیه السلام عن دار كانت لامرأة وكان لها ابن وابنة فغاب الابن بالبحر وماتت المرأة فادعت ابنتها أن أمها كانت صيرت هذه الدار لها وباعت أشقاصا (جمع شقص به معنای قسمتی از آن) منها وبقيت في الدار قطعة إلى جنب دار رجل من أصحابنا وهو يكره أن يشتريها لغيبة الابن وما يتخوف أن لا یجل شراؤها وليس يعرف للابن خبر، فقال لي: ومنذ كم غاب؟ قلت: منذ سنین كثيرة قال: ينتظر به غيبة عشر سنین ثم يشتري، فقلت: إذا انتظر به غيبة عشر سنین یجل شراؤها؟ قال: نعم».^۴

سند خبر خوب است و همانطور که می بینید در این خبر ۱۰ سال ذکر شده که آیت الله العظمی آقای خوئی نیز به همین ده سال فتوا داده است.

خبر ۶ بر قول شیخ مفید که عرض کردیم دلالت دارد.

خب واما از نظر اقوال این قول که به اندازه عمر طبیعی یک شخص صبر شود أشهر اقوال است و صاحب جواهر

^۲ وسائل الشیعة، شیخ حر عاملی، ج ۱۷، ص ۵۸۳، ابواب فرائض و موارث، باب ۶، حدیث ۴، ط الإسلامیة.

^۳ وسائل الشیعة، شیخ حر عاملی، ج ۱۷، ص ۵۸۳، ابواب فرائض و موارث، باب ۶، حدیث ۵، ط الإسلامیة.

^۴ وسائل الشیعة، شیخ حر عاملی، ج ۱۷، ص ۵۸۴، ابواب فرائض و موارث، باب ۶، حدیث ۷، ط الإسلامیة.

^۵ منهاج الصالحین، سید ابوالقاسم خوئی، ج ۲، ص ۳۷۹، مسئله ۱۸۲۷.

بنابراین ما باید این درجات و اصناف را در نظر داشته باشیم.

خب و اما محقق در شرایع در ادامه کلامش که خواندیم اینطور می فرماید: «و لا یشارک الأولاد فی الإرث سوی الأبوین و الزوج أو الزوجة فإذا عدم الآباء و الأولاد فالإخوة و الأجداد و یمنع الأخ ولد الأخ و لو اجتمعوا بطونا متنازلة فالأقرب أولى من الأبعد و یمنع الإخوة و أولادهم و إن نزلوا من یتقرب بالأجداد من الأعمام و الأخوال و أولادهم و لا یمنعون آباء الأجداد فإن الجد و إن علا جد لکن لو اجتمعوا بطونا متصاعدة فالأدنی إلى الملیت أولى من الأبعد.

و الأعمام و الأخوال و أولادهم و إن نزلوا یمنعون أعمام الأب و أخواله و کذا أولاد أعمام الأب و أخواله یمنعون أعمام الجد و أخواله و یسقط من یتقرب بالأب وحده مع من یتقرب بالأب و الأم مع التساوي فی الدرج و المناسب و إن بعد یمنع مولى النعمة و کذا ولی النعمة أو من قام مقامه فی میراث المعتق یمنع ضامن الجريرة و ضامن الجريرة یمنع الإمام.»^۳

این حجب حرمان است که أقرب مانع أبعد می باشد و امام رضوان الله علیه نیز همینطور فرموده، بنابراین سه طبقه بیان کردیم و همچنین گفتیم که در هر طبقه نیز اصنافی وجود دارد و در تمام اینها الأقرب یمنع الأبعد که به این حجب حرمانی می گویند.

بقیه بحث بماند برای فردا إن شاء الله تعالی

والحمد لله رب العالمین و صلی الله علی

مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

^۳ شرایع، محقق حلی، ج ۴، ص ۱۱، ط اسماعیلیان.



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بجثمان در حجب بود و عرض کردیم حجب بر دو قسم یعنی حجب حرمان و حجب نقصان می باشد، گاهی افرادی از یک طبقه باعث می شوند افراد طبقه بعد کلاً از ارث محروم شوند که این می شود حجب حرمان و اما گاهی فردی سهم ارث دیگری را کاهش می دهد که این می شود حجب نقصان و بحث ما نیز در حجب نقصان بود.

عرض کردیم که طبق آیه شریفه: ﴿وَلَأَبْوَابِهِ لِكُلِّ وَّاحِدٍ مِّنْهُمَا السُّدُسُ مِمَّا تَرَكَ إِنْ كَانَ لَهُ وَلَدٌ فَإِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ وَلَدٌ وَوَرِثَتُهُ أَبْوَاهُ فَلِأُمَّهِ الثُّلُثُ فَإِنْ كَانَ لَهُ إِخْوَةٌ فَلِأُمَّهِ السُّدُسُ﴾^۱، یکی از موارد حجب نقصان إخوة می باشد که سهم مادر را از ثلث به سدس کاهش می دهد، البته عرض کردیم که محقق در شرایع شرایطی برای آن ذکر کرده و فرموده: «و أما حجب الإخوة فإنهم يمنعون الأم عما زاد عن السدس بشروط أربعة: الأول: أن يكونا رجلين فصاعداً، أو رجلاً وامرأتين أو أربع نساء.

الثاني: ألا يكونوا كفرة أو أرقاً، و هل يحجب القاتل فيه تردد و الظاهر أنه لا يحجب.

الثالث: أن يكون الأب موجوداً.

الرابع: أن يكونوا للأب و الأم أو للأب»^۲.

عرض کردیم که صاحب وسائل برای هر شرطی از این شروط أربعة یک بابی را منعقد کرده، اخبار شرط اول

در باب ۱۱ از ابواب موانع ارث صفحه ۴۵۶ از جلد ۱۷ وسائل الشیعة ۲۰ جلدی واقع شده است، اخبار شرط دوم در باب ۱۴ و ۱۵ از ابواب موانع ارث صفحه ۴۵۹ از جلد ۱۷ وسائل ۲۰ جلدی واقع شده است، اخبار شرط سوم در باب ۱۲ از ابواب موانع ارث و همچنین خبر ۳ از باب ۱۰ واقع شده اند و اخبار شرط چهارم در باب ۱۰ از ابواب موانع ارث صفحه ۴۵۴ از جلد ۱۷ وسائل ۲۰ جلدی واقع شده است.

خب و اما در شرط چهارم یعنی اینکه حتما إخوة أبوینی یا ابی باشد نه اُمی بین ما و عامه اختلاف نظر وجود دارد لذا کلام سید در انتصار را می خوانیم تا مطلب روشن شود: «مسألة: و مما انفردت به الإمامية: القول بأنه لا يحجب الأم عن الثلث إلى السدس الإخوة من الأم خاصة، و إنما يحجبها عنه الإخوة من الأب و الأم أو من الأب.

و خالف باقي الفقهاء(العامة) في ذلك، و ذهبوا إلى أن الإخوة من الأم يحجبون كما يحجب الإخوة من الأب و الام.

دلیلنا علی صحة ما ذهبنا إليه: الإجماع الذي قد تكرر. فإذا احتج علينا بظاهر قوله تعالى: "فإن كان له إخوة فلأُمِّهِ السُّدُسُ"، و أن الاسم يتناول الإخوة من الأم خاصة كما يتناول الإخوة من الأب و الأم.

قلنا: هذا العموم نرجع عن ظاهره بالإجماع، فإنه لا خلاف بين الطائفة في هذا.

و قول من يقول من أصحابنا: كيف يجوز أن يحجبها الإخوة من الأم و هم في كفالتها و مئونها؟ ليس بعله في سقوط الحجب، و إنما اتبعوا في ذلك لفظ الرواية،

^۱ سورة نساء، آیه ۱۱.

^۲ شرایع، محقق حلی، ج ۴، ص ۱۳، ط اسماعیلیان.

فإنهم يروون عن أئمتهم عليهم السلام أنهم لا يحبونها
 لا لأنهم في نفقتها و مئونها (يعنى تعبدى است).^۳
 امام رضوان الله عليه در تحرير الوسيلة يك مطلبى اضافه
 دارند که در کلام فقهاء نیست، ایشان می فرماید باید
 بين إخوة و أم مغايرت باشد لذا اگر یک نفر هم خواهر
 باشد و هم مادر کافی نیست و این فرض در وطى به
 شبهه متصور می شود که مثلا یک نفر با دختر خودش
 به خیال اینکه زنش هست آمیزش کرده و فرزندی از او
 بوجود آمده که در اینجا هم مادر است هم دختر، کلام
 ایشان این است: «سادسها - أن يكون بين الحاجب
 والمحجوب مغائرة، ويتصور عدمها في الوطاء
 بالشبهة».^۴

خب و اما صاحب جواهر اينطور فرموده: «وأما
 الحجب عن بعض الفرض المسمى بحجب النقصان
 فاثنتان: حجب الولد وحجب الإخوة .
 أما الولد فإنه وإن نزل ذكرا كان أو أنثى، يمنع الأبوين
 عما زاد عن السدسين، إلا مع البنت وحدها معهما،
 فإنه يبقى سدس يرد عليهم أخماسا عندنا، ومع أحدهما
 يبقى ثلث يرد عليهما أرباعا.
 أو البنتين فصاعدا مع أحد الأبوين فإنه يبقى أيضا
 سدس يرد عليهما أخماسا، خلافا لأبي علي، فخص
 الرد بالبنتين، وهو ضعيف كما ستعرفه إنشاء الله».^۵
 بقیه بحث بماند برای فردا إن شاء الله تعالى ...

والحمد لله رب العالمين و صلى الله على
 محمد وآله الطاهرين

^۳ الانتصار، سيد مرتضى، ص ۵۸۰.

^۴ تحرير الوسيلة، امام خميني (ره)، ج ۲، ص ۳۷۳.

^۵ جواهر الكلام، شيخ محمد حسن نجفی جواهری، ج ۳۹، ص ۷۸، ط ۴۳ جلدی.



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

از جمله کسانی که در مورد آنها حجب وجود ندارد زوج و زوجه می باشند، زیرا زوجین دو حال دارند که در هر دو حال سهمشان ثابت است: ﴿وَلَكُمْ نِصْفُ مَا تَرَكَ أَزْوَاجُكُمْ إِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُنَّ وَلَدٌ فَإِنْ كَانَ لَهُنَّ وَلَدٌ فَلَكُمْ الرُّبْعُ مِمَّا تَرَكَنَّ مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ يُوَصِّينَ بِهَا أَوْ دَيْنٍ وَهُنَّ الرُّبْعُ مِمَّا تَرَكَتُمْ إِنْ لَمْ يَكُنْ لَكُمْ وَلَدٌ فَإِنْ كَانَ لَكُمْ وَلَدٌ فَلَهُنَّ الثُّمُنُ مِمَّا تَرَكَتُمْ﴾^۱، اعم از اینکه زن ها متعدد باشند یا واحد و در صورتی که اولاد دارند اعم از اینکه اینکه اولاد مع الواسطه باشند یا بلا واسطه، بنابراین دو حالت دارد؛ هر کدام از زن و شوهر، یا فرزند دارند یا ندارند و سهم هرکدام در جای خودش به تفصیل مشخص و معلوم است.

(ابن عباس به عایشه که کل خانه پیغمبر را تصرف کرده بود اینطور گفت که: "جَمَلْتِ تَبَعَلْتِ وَلَوْ عِشْتَ تَفِيلْتِ / لك الثلث من الثمن وفي الكل تصرفت" یعنی یک هفتاد و دوم سهم عایشه از خانه پیغمبر بود ولی او تمام آن را تصرف کرد).

امام رضوان الله علیه در اینجا کلامی دارند و می فرمایند اگر مرد فوت کرد و غیر از زنش هیچ وارثی نداشت یا زن فوت کرد و غیر از شوهرش هیچ وارثی نداشت بقیه اموال متعلق به چه کسی خواهد بود؟ ایشان می فرمایند: "و اما الموضع الاول انحصار الوارث في الزوج فالمشهور بين الاصحاب وجوب رد مازاد عن فرض الزوج إليه عند انحصار الوارث فيه فالكل

للزوج" که نصف آن را فرضاً و نصف دیگر را رداً ارث می برد و مسالک و جواهر نیز در اینجا گفته اند این مسئله مشهور است و شهرت عظیمه دارد بلکه شیخین و جماعتی ادعای اجماع کرده اند و بعد روایات مربوط به این حکم را بیان کرده اند.

صاحب وسائل چند باب در این رابطه منعقد کرده تحت عنوان "ابواب میراث الأزواج" که در صفحه ۵۱۰ از جلد ۱۷ وسائل ۲۰ جلدی واقع شده است. عنوان باب اول این است: "باب ۱: أن للزوج النصف مع عدم الولد وان نزل والربع معه وللزوجة الربع مع عدمه والثلث معه ویرثان مع جمیع الوارث".

خبر اول: ﴿مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ عَيْسَى، وَعَنْ عِدَّةٍ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ جَمِيعًا، عَنْ ابْنِ مَجْبُوبٍ، عَنْ أَبِي أَيُّوبَ الْخِزَّازِ وَغَيْرِهِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: لَا يَرِثُ مَعَ الْأُمِّ وَلَا مَعَ الْأَبِّ وَلَا مَعَ الْإِبْنِ وَلَا مَعَ الْإِبْنَةِ إِلَّا الزَّوْجُ وَالزَّوْجَةُ، وَإِنْ الزَّوْجُ لَا يَنْقُصُ مِنَ النِّصْفِ شَيْئًا إِذَا لَمْ يَكُنْ وَلَدٌ، وَالزَّوْجَةُ لَا تَنْقُصُ مِنَ الرَّبْعِ شَيْئًا إِذَا لَمْ يَكُنْ وَلَدٌ، فَإِذَا كَانَ مَعَهُمَا وَلَدٌ فَلِلزَّوْجِ الرَّبْعُ وَلِلْمَرْأَةِ الثَّمَنُ.﴾^۲

خبر سنداً صحیح است.

عنوان باب دوم این است: "باب ۲: أن الزوجات إذا كن أربعا أو دونها فهن شريكات في الربع أو الثلث بالسوية".

خبر اول: ﴿مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بِإِسْنَادِهِ عَنِ الْفَضْلِ بْنِ شَاذَانَ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْوَلِيدِ عَنْ أَبِي الْقَاسِمِ الْكُوفِيِّ، عَنْ أَبِي يُونُسَ، عَنْ لَيْثِ بْنِ أَبِي سَلِيمَانَ، عَنْ أَبِي عَمْرٍ

^۲ وسائل الشیعة، شیخ حر عاملی، ج ۱۷، ص ۵۱۰، ابواب میراث الأزواج، باب ۱، حدیث ۱، ط الإسلامیة.

^۱ سوره نساء، آیه ۱۲.

العبدی عن علی بن ابي طالب علیه السلام فی حدیث أنه قال: ولا یزاد الزوج علی النصف ولا ینقص من الربع، ولا تزد المرأة علی الربع ولا تنقص من الثمن، وإن کن أربعاً أو دون ذلك فهن فیہ سواء.^۳

عنوان باب سوم این است: "باب ۳: أن الزوج إذا انفرد فله المال كله".

خبر اول: ﴿محمد بن الحسن باسناده عن الحسين بن سعيد، عن النضر بن سويد، عن عاصم بن حميد، عن محمد بن قيس، عن ابي جعفر عليه السلام في امرأة توفيت ولم يعلم لها أحد ولها زوج قال: الميراث لزوجها.﴾^۴

خبر سنداً صحیح است.

خبر دوم: ﴿وعنه عن القاسم بن محمد وفضالة جميعاً، عن أبان بن عثمان، عن ابي بصير قال: قرأ علی أبو عبد الله عليه السلام فرائض علي عليه السلام فإذا فیها: الزوج یحوز المال كله إذا لم یکن غیره.﴾^۵

خبر سوم: ﴿وعنه عن النضر، عن يحيى الحلبي، عن أيوب بن حر، عن ابي بصير قال: كنت عند ابي عبد الله عليه السلام فدعا بالجامعة فنظر فیها فإذا امرأة ماتت وتركت زوجها لا وارث لها غیره المال له كله.﴾^۶

در این باب روایات زیادی ذکر شده که همگی دلالت دارند بر اینکه اگر زن فوت کند درحالی که وارثی غیر از

شوهرش ندارد تمام اموالش به شوهرش می رسد یعنی نصف فرضاً و نصف رداً و مشهور بین فقهاء ما نیز همین می باشد.

عنوان باب چهارم این است: "باب ۴: میراث الزوجة إذا انفردت".

خبر اول: ﴿محمد بن يعقوب، عن عدة من أصحابنا، عن سهل بن زياد وعن محمد ابن يحيى، عن أحمد بن محمد جميعاً، عن علي بن مهزيار قال: كتب محمد بن حمزة العلوي إلى ابي جعفر الثاني عليه السلام: مولى لك أوصى بمائة درهم إلى وكنت أسمعه يقول: كل شيء هو لي فهو لمولاي، فمات وتركها ولم يأمر فیها بشئ وله امرأتان إحداهما ببغداد ولا أعراف لها موضعاً الساعة، والأخرى بقم ما الذي تأمرني في هذه المائة درهم؟ فكتب إليه: انظر أن تدفع من هذه المائة درهم إلى زوجتي الرجل، وحقهما من ذلك الثمن إن كان له ولد: وإن لم یکن له ولد فالربع وتصدق بالباقي علی من تعرف أن له إليه حاجة إن شاء الله.﴾^۷

راوی و ناقل علی بن مهزیار است که بسیار جلیل القدر می باشد و دیگر نیازی به شناخت کاتب نیست.

در واقع روایات این باب می خواهند بگویند که اگر مرد بمیرد و وارثی غیر از زن نداشته باشد زن سمهش را فرضاً می برد و الباقی مال امام علیه السلام می باشد بخلاف مرد که اگر تنها وارث زنش بود تمام مالش را ارث می برد نصف فرضاً و نصف رداً و ما علت این حکم را نمی دانیم.

بقیه بحث بماند برای فردا إن شاء الله تعالی ...

والحمد لله رب العالمين و صلى الله على

محمد وآله الطاهرين

^۳ وسائل الشیعة، شیخ حر عاملی، ج ۱۷، ص ۵۱۱، ابواب میراث الأزواج، باب ۲، حدیث ۱، ط الإسلامیة.

^۴ وسائل الشیعة، شیخ حر عاملی، ج ۱۷، ص ۵۱۱، ابواب میراث الأزواج، باب ۳، حدیث ۱، ط الإسلامیة.

^۵ وسائل الشیعة، شیخ حر عاملی، ج ۱۷، ص ۵۱۲، ابواب میراث الأزواج، باب ۳، حدیث ۲، ط الإسلامیة.

^۶ وسائل الشیعة، شیخ حر عاملی، ج ۱۷، ص ۵۱۲، ابواب میراث الأزواج، باب ۳، حدیث ۳، ط الإسلامیة.

^۷ وسائل الشیعة، شیخ حر عاملی، ج ۱۷، ص ۵۱۴، ابواب میراث الأزواج، باب ۴، حدیث ۱، ط الإسلامیة.



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بجثمان در میراث زوجین بود، امام رضوان الله عليه در این رابطه می فرماید: «المقصد الثاني في الميراث بسبب الزوجية:

مسألة ۱: لا يرث أحد الزوجين جميع المال بسبب الزوجية إلا في صورة واحدة، وهي انحصار الوارث بالزوج والإمام عليه السلام، فيرث الزوج جميع المال فرضاً و ردّاً كما تقدم، وقد ظهر مما مر أن فرض الزوج نصف تارة (اگر زوجه اولاد ندارد) و ربع أخرى (اگر زوجه اولاد دارد)، وفرض الزوجة ربع تارة (اگر زوج اولاد نداشته باشد) و ثمن (اگر زوج اولاد داشته باشد) أخرى، ولا يزيد نصيبهما (زوجین) ولا ينقص مع اجتماعهما بأي طبقة أو درجة إلا في الفرض المتقدم آنفا.^۱

امام رضوان الله عليه در ادامه کلامشان اینطور می فرمایند: «مسألة ۲: يشترط في التوارث بالزوجية أن يكون العقد دائماً، فلا توارث في الانقطاع لامن جانب الزوج ولا الزوجية بلا اشتراط بلا إشكال، ومع من جانب أو جانين في غاية الاشكال، فلا يترك الاحتياط بترك الشرط (يعنى شرط ارث بردن)، ومعه (يعنى اگر شرط کرده اند) لا يترك بالتصالح. وأن تكون الزوجة في حبال الزوج وإن لم يدخل بها، فيتوارثان ولو مع عدم الدخول. والمطلقة الرجعية بحكم الزوجة ما دامت في العدة بخلاف البائنة فلو مات أحدهما في زمان العدة الرجعية يرثه الآخر بخلاف ما لو مات في العدة البائنة، نعم لو طلقها في حال المرض ولو بائنا ومات بهذا المرض ترثه إلى سنة من حيث الطلاق بشرط أن لا يكون الطلاق بالتماس منها، فلا ترث المختلعة والمباراة، وأن لا تتزوج، فلو طلقها حال المرض وتزوجت بعد انقضاء عدتها ثم مات الزوج قبل انقضاء السنة لم ترث، وأن لا يبرأ الزوج من المرض الذي طلقها فيه،

فلو برأ منه ثم مرض ولو بمثل هذا المرض لم ترثه، ولو ماتت هي في مرضه قبل تمام السنة لا يرثها إلا في العدة الرجعية.^۲ .
 شیخ انصاری رساله ای به طور مجزا در شروط دارد و بحث مفصلی در مورد قاعده "المومنون عند شروطهم" کرده، اولاً خود شرط در لغت و اهل عرف "التزام فی التزام" است و به مجرد التزام شرط گفته نمی شود یعنی یک عقدی است و در ضمن آن شرطی گذاشته می شود، ثانیاً شرط نافذ است إلا ما أحل حراماً أو حرم حلالاً و کلاً نباید مخالف کتاب و سنت باشد و همچنین نباید مخالف مقتضای عقد باشد مثلاً در بیع شرط شود که مشتری یا بایع مالک نشوند، علی آیی حال امام رضوان الله عليه در مانحن فيه می خواهد بفرماید در عقد انقطاعی حتی اگر شرط هم شود توارث نیست، خلاصه بحث میزان نفوذ و عدم نفوذ شروط در عقود، بحث بسیار مهم و اجتهادی می باشد.

امام رضوان الله عليه در اینجا فرعی را مطرح می کنند که اگر مرد فوت کرد و غیر از زنش هیچ وارثی نداشت یا زن فوت کرد و غیر از شوهرش هیچ وارثی نداشت بقیه اموال متعلق به چه کسی خواهد بود؟ ایشان می فرمایند: "و اما الموضوع الاول انحصار الوارث فی الزوج فالمشهور بین الاصحاب وجوب رد مازاد عن فرض الزوج إليه عند انحصار الوارث فيه فالكل للزوج" که نصف آن را فرضاً و نصف دیگر را رداً ارث می برد و مسالک و جواهر نیز در اینجا همین را گفته اند و این مسئله مشهور است و شهرت عظیمه دارد بلکه شیخین و جماعتی ادعای اجماع کرده اند و بعد روایات مربوط به این حکم را بیان کرده اند.

^۲ 'تحریر الوسیلة، امام خمینی (ره)، ج ۲، ص ۳۹۶، مسئله ۲.

^۱ 'تحریر الوسیلة، امام خمینی (ره)، ج ۲، ص ۳۹۶، مسئله ۱.

عرض کردیم که صاحب وسائل چند باب در این رابطه منعقد کرده تحت عنوان "ابواب میراث الأزواج"، عجیب اینکه در باب ۳ از این ابواب ۹ خبر در این مورد از ابی بصیر نقل کرده، آیت الله العظمی آقای بروجردی اعلی الله مقامه در این موارد که از یک نفر چند خبر در یک موضوع نقل شده، همه اخبار را به یک خبر برمی گردانند و می فرمودند راوی یک دفعه از امام پرسیده و امام نیز یک دفعه جواب داده و اما بعداً در نقل معنی عبارات های مختلفی بیان شده.

ما چند ابوب بصیر داریم که یکی از آنها ابوب بصیر معروف مشهور مطلق یعنی یحیی بن قاسم أسدی است که مقام بسیار بالائی دارد و در سند چند هزار خبر واقع شده است، خب و اما همین ابوب بصیر در اینجا ۹ خبر دارد که دلالت دارند بر اینکه اگر زن بمیرد و هیچ وارثی غیر از شوهرش نداشته باشد تمام اموالش برای شوهرش می باشد که نصف را فرضاً و نصف دیگر را رداً می برد و این خیلی عجیب است که یک نفر در یک موضوع ۹ خبر نقل کرده و مطلب دیگر اینکه تمام این ۹ خبر را از یک امام نقل نکرده بلکه از امام باقر و امام صادق علیهما السلام نقل کرده.

یکی از بحثهای مهم این است که در کتب رجال مثل معجم رجال حدیث آقای خوئی پنج ابی بصیر ذکر شده که یکی از آنها همین یحیی بن قاسم أسدی بود که عرض کردیم و دیگری لیس بن بختری مرادی است که این دو نفر خیلی مهم هستند و در میان اینها ابی بصیر مکفوف یعنی نابینا وجود دارد که آقای خوئی می فرماید این همان یحیی بن قاسم أسدی می باشد که نقل شده شخصی به او گفت تو از مریدان و شاگردان خاص امام صادق علیه السلام هستی و می گوئی آنها

مریض شفاء می دهند خب از او بخواه تا چشم تورا شفاء بدهد، ابوب بصیر خدمت امام صادق علیه السلام رسید و گفت من از اول نابینا بودم و هیچ گله ای ندارم و در برابر قضا و قدر الهی تسلیم هستم ولی به من اینطور گفته اند، یکی از مقامات عالیه معنوی مقام صبر و دیگری مقام تسلیم است و بالاتر از اینها مقام رضا می باشد یعنی انسان از تقدیر پروردگار و اینکه دارد قضا و قدر او را تحمل می کند خوشحال است، خلاصه اینکه حضرت به او فرمود نزدیک بیا و بعد دستی بر روی چشم او کشید و بینا شد، حضرت فرمود این را بدان اگر صبر می کردی یک مقامی در بهشت داری البته الان هم به بهشت می روی ولی دیگر آن مقام را نداری، ابوبصیر گفت یابن رسول الله دلم می خواهد مثل اول باشم و حضرت دوباره دستی بر چشمان او کشید و مثل اول نابینا شد.

همان طور که عرض کردیم چندین باب در وسائل منعقد شده که دلالت دارند بر اینکه اگر زوجه بمیرد و هیچ وارثی غیر از زوج نداشته باشد تمام اموالش به زوج می رسد نصف آن فرضاً و نصف دیگر رداً ولی اگر زوج بمیرد و هیچ وارثی غیر از زوجه نداشته باشد زوجه سهم خودش را فرضاً می برد و بقیه به امام علیه السلام می رسد، بنابراین امام رضوان الله علیه بین زوج و زوجه اینطور تفصیل قائل شده.

بقیه بحث بماند برای بعد از تعطیلات إن شاء الله تعالی... .

والحمد لله رب العالمین و صلی الله علی

مُحَمَّد و آله الطاهرین



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بجثمان در کتاب ارث بود که با توفیق پروردگار متعال اولاً فروض و سهام مذکور در قران کریم (نصف و ربع و ثلث و ثلثان و سدس و ثمن) و صاحبان آنها را بیان کردیم و ثانیاً حساب و طرق محاسبه سهام را بیان کردیم و ثالثاً موانع ارث و رابعاً موجبات ارث و فروعات مربوط به آنها را مطرح کردیم.

خب و اما الان وارد بحث طبقات ارث می شویم، ما سه طبقه در ارث داریم؛ طبقه اول أبوان و أولاد، طبقه دوم إخوة و أجداد و طبقه سوم أعمام و أخوال که با توفیق پروردگار متعال بحث در مورد طبقه اول را شروع می کنیم.

امام رضوان الله علیه در تحریر اینطور فرموده: «المقصد الأول في ميراث الأنساب وهم ثلاث مراتب:

الأولى: الأبوان بلا واسطة والأولاد وإن نزلوا الأقرب فالأقرب.»^۱

قبلاً عرض کردیم که صاحب وسائل در باب اول از ابواب موجبات الارث دو خبر ذکر کرده (در دوجای قران کریم یعنی در سوره احزاب و سوره انفال این عبارت: "اولی الارحام بعضهم اولی ببعض فی کتاب الله" ذکر شده، اگر ما باشیم می گوئیم بعضی از ارحام اولویت دارند اما در چه چیزی؟ ائمه علیهم السلام این را به ارث تفسیر کرده اند و ملاک اولویت هم "الأقرب يمنع الأبعد" می باشد) که مضمون خبر اول که در صفحه ۴۱۴ از جلد ۱۷ وسائل ۲۰ جلدی ذکر شده

این است که در ارث بعضی از ارحام بر دیگری اولویت دارند و ملاک اولویت در ارث نیز "الأقرب فالأقرب" می باشد.

اما خبر دوم از باب اول از ابواب موجبات الارث این خبر می باشد: ﴿وَعَنْهُمْ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، وَسَهْلَ بْنِ زِيَادٍ، وَعَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ، وَعَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ جَمِيعًا، عَنْ ابْنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ، عَنْ يَزِيدِ الْكِنَاسِيِّ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: ابْنُكَ أَوْلَى بِكَ مِنْ ابْنِ ابْنِكَ، وَابْنُ ابْنِكَ أَوْلَى بِكَ مِنْ أَخِيكَ، قَالَ: وَأَخُوكَ لِأَبِيكَ وَأُمَّكَ أَوْلَى بِكَ مِنْ أَخِيكَ لِأَبِيكَ، وَأَخُوكَ لِأَبِيكَ أَوْلَى بِكَ مِنْ أَخِيكَ لِأُمَّكَ، قَالَ: وَابْنُ أَخِيكَ لِأَبِيكَ وَأُمَّكَ أَوْلَى بِكَ مِنْ ابْنِ أَخِيكَ لِأَبِيكَ، قَالَ: وَابْنُ أَخِيكَ مِنْ أَبِيكَ أَوْلَى بِكَ مِنْ عَمِّكَ، قَالَ: وَعَمُّكَ أَخُو أَبِيكَ مِنْ أَبِيهِ وَأُمَّهُ أَوْلَى بِكَ مِنْ عَمِّكَ أَخِي أَبِيكَ مِنْ أَبِيهِ أَوْلَى بِكَ مِنْ عَمِّكَ أَخِي أَبِيكَ مِنْ أَبِيهِ وَأُمَّهُ أَوْلَى بِكَ مِنْ ابْنِ عَمِّكَ أَخِي أَبِيكَ، قَالَ: وَابْنُ عَمِّكَ أَخِي أَبِيكَ، قَالَ: وَابْنُ عَمِّكَ أَخِي أَبِيكَ مِنْ أَبِيهِ أَوْلَى بِكَ مِنْ ابْنِ عَمِّكَ أَخِي أَبِيكَ لِأُمَّهُ.»^۲

کلینی چهار نصفه سند را از اساتید مختلف خودش نقل کرده و بعد همه را به هم پیوند داده و البته خبر سنداً صحیح می باشد و بر قاعده "الأقرب يمنع الأبعد" دلالت دارد.

صاحب جواهر در اینجا به اجماع و کتاب و سنت استدلال کرده منتهی اجماع در اینجا اجماع مدرکی است و مدرک مجمعی مشخص است لذا حجت نمی باشد و

^۲ وسائل الشیعة، شیخ حر عاملی، ج ۱۷، ص ۴۱۴، ابواب موجبات الارث، باب ۱، حدیث ۲، ط الاسلامیة.

^۱ تحریر الوسیلة، امام خمینی (ره)، ج ۲، ص ۳۷۸.

اما آنچه که در اینجا مهم است کتاب و سنت می باشد.

آیاتی که بر این مطلب دلالت دارند عبارتند از:

۱: ﴿وَأُولُو الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ﴾^۳.

۲: ﴿يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثِيَيْنِ ۚ فَإِن كُنَّ نِسَاءً فَوْقَ اثْنَتَيْنِ فَلَهُنَّ ثُلُثَا مَا تَرَكَ وَإِن كَانَتْ وَاحِدَةً فَلَهَا النِّصْفُ ۚ وَلِأَبَوَيْهِ لِكُلِّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا السُّدُسُ مِمَّا تَرَكَ إِن كَانَ لَهُ وَلَدٌ ۚ فَإِن لَّمْ يَكُن لَّهُ وَلَدٌ وَوَرِثَهُ أَبَوَاهُ فَلِأُمِّهِ الثُّلُثُ ۚ فَإِن كَانَ لَهُ إِخْوَةٌ فَلِأُمِّهِ السُّدُسُ ۚ مِن بَعْدِ وَصِيَّةٍ يُوصِي بِهَا أَوْ دِينٍ ۚ آبَاؤُكُمْ وَأَبْنَاؤُكُمْ لَا تَدْرُونَ أَيُّهُمْ أَقْرَبُ لَكُمْ نَفْعًا ۚ فَرِيضَةٌ مِّنَ اللَّهِ ۚ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا﴾^۴.

بقیه بحث بماند برای فردا إن شاء الله تعالی ...

والحمد لله رب العالمین و صلی الله علی

مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

^۳ سوره انفال، آیه ۷۵.

^۴ سوره نساء، آیه ۱۱.



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

در بحث ارث بعد از ذکر مقدمات و مبانی وارد بحث در طبقات ارث شدید و عرض کردیم ما سه طبقه در ارث داریم؛ طبقه اول أبوان و أولاد، طبقه دوم إخوة و أجداد و طبقه سوم أعمام و أخوال.

بخدمت فعال در طبقه اول می باشد، جواهر و شرایع و امام رضوان الله علیه همگی برای طبقه اول یعنی أبوان و أولاد فروعاتی ذکر کرده اند.

اجماعاً و کتاباً و سنهً هیچکس در ارث بر طبقه اول مقدم نیست، در مورد اجماع عرض کردیم که مدرکی است و حجت نمی باشد و اما در مورد کتاب الله عرض کردیم که در دوجای قران کریم یعنی در سوره احزاب و سوره انفال این عبارت: "اولی الارحام بعضهم اولی ببعض فی کتاب الله" ذکر شده و گفتیم که اهل بیت علیهم السلام این آیات را به ارث تفسیر کرده و فرموده اند در ارث باید "الأقرب یمنع الأبعد" را در نظر بگیریم.

صاحب جواهر فروعاتی را بر طبقه اول یعنی أبوان و أولاد مترتب کرده و اینطور فرموده:

« ۱: فان انفرد الأب عن من فی درجته والزوج فالمال له قرابةً لآیه اولی الارحام. ۲: وإن انفردت الأم فلها الثلث فرضاً (آیه ۱۱ سوره نساء) والباقي رد علیها عندنا خلافاً للعامة، فللعصبة (مردان مذکر از طائفه). ۳: ولو اجتمع الأبوان فللأم الثلث فرضاً وللأب الباقي قرابةً.

۴: ولو كان هناك إخوة حاجبون كان لها (للأم) السدس وللأب الباقي، ولا ترث الإخوة شيئاً وإن حجبوا ، وفي رواية شاذة عن ابن عباس أن لهم السدس الذي حجبوها عنه.

۵: ولو انفرد الابن فالمال له قرابةً ولو كان أكثر من واحد فهم سواء في المال لعدم الترجيح ، والأصل التساوي.

۶: ولو انفردت البنت فلها النصف فرضاً والباقي يرد علیها (بنت واحده) والعصبة بفيها التراب، بلا خلاف أجده في شيء من ذلك ، بل الكتاب والسنة والإجماع علیه.

۷: و كذا لو كانت بنتان فصاعدا فلهما أو لهن الثلثان والباقي يرد علیهما أو علیهن والعصبة بفيها التراب.

۸: وإذا اجتمع الذکران والانات فالمال لهم "لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثَيَيْنِ" ^۱ كما أوصى الله تعالى شأنه بذلك في كتابه.

۹: ولو اجتمع الأبوان أو أحدهما مع الأولاد فلكل واحد من الأبوين السدس كما في الكتاب العزيز والباقي للأولاد بالسوية إن كانوا ذكورا ، وإن كان معهم انثى أو اناث "فَلِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثَيَيْنِ" ^۲ كما قال الله تعالى.

۱۰: ولو كان معهم (أبوان) زوج أو زوجة (و فرض بر این است که میت فرزند دارد)، أخذ حصته الدنيا الربع (چون مرد است و میت فرزند دارد و اگر فرزند نداشت نصف می برد) أو الثمن (چون زن است و

^۱ سوره نساء، آیه ۱۱.

^۲ سوره نساء، آیه ۱۱.

نسبت سهام دختر و پدر است ضرب در ۶ که فریضه ی اولیه بود می شود و نتیجه می شود ۲۴ و حالا سه چهارم از ۲۴ تا یعنی ۱۸ سهم را دختر و یک چهارم از ۲۴ تا یعنی ۶ سهم را پدر می برد چون أرباعاً تقسیم کردیم)، ولا رد علی الأم للحاجب الذي یوجب الأم عما زاد علی السدس من غیر فرق بین الرد وغیره بلا خلاف أجده فيه ، بل فی المسالك وكشف اللثام ومحكي المجمع الاتفاق علیه ، وهو الحجة فی تخصيص أدلة الرد.^۳

بقیه بحث بماند برای روز شنبه إن شاء الله تعالی ...

والحمد لله رب العالمین و صلی الله علی
محمد و آله الطاهیرین

میت فرزند دارد و اگر فرزند نداشت ربع می برد) وكذا الأبوان يأخذان السدسین والباقي للأولاد .

۱۱: ولو كان مع الأبوين بنت خاصة، فللأبوين السدسان وللبنت النصف والباقي يرد عليهم أخماساً علی حسب سهامهم. (مخرج ۶ و ۲ داریم که در هم متداخل هستند لذا ۶ میزان است و مال به ۶ قسم تقسیم می شود و نصف آن یعنی سه ششم به دختر داده می شود و به هر کدام از پدر و مادر نیز یک ششم داده می شود و یک ششم اضافه می آید که این اضافه أخماساً یعنی بر طبق سهامشان تقسیم می شود به این صورت که یک ششم داریم که باید به ۵ قسمت که نسبت سهامشان است (۳ سهم دختر و ۱ سهم پدر و ۱ سهم مادر که جمعاً می شود ۵ سهم) تقسیم شود و نسبت سهام یعنی ۵ و فریضه ی اولیه یعنی ۶ تباین است لذا در هم ضرب می شوند و نتیجه می شود ۳۰ و باقیمانده یعنی آن یک ششم به ۳۰ قسمت تقسیم می شود و حالا یک پنجم از ۳۰ تا یعنی ۶ سهم به پدر و یک پنجم از ۳۰ تا یعنی ۶ سهم به مادر و سه پنجم از ۳۰ تا یعنی ۱۸ سهم به بنت واحده می دهیم چون أخماساً تقسیم کردیم).

۱۲: ولو كان إخوة للأب صالحون للحجب كان الرد علی البنت والأب أرباعاً علی نسبة سهامهما (مخرج نصف ۲ و مخرج سدس ۶ است که با هم تداخل دارند لذا مال به ۶ قسمت تقسیم می شود و سه ششم به دختر داده می شود و یک ششم به پدر و یک ششم نیز به مادر داده می شود و یک ششم نیز باقی می ماند که در اینجا أرباعاً محاسبه می شود چون مادر حاجب دارد لذا سهم دختر یعنی ۳ و سهم پدر یعنی ۱ با هم جمع می شوند که می شود ۴ و بعد ۴ که

^۳ جواهر الکلام، شیخ محمد حسن نجفی جواهری، ج ۳۹، ص ۱۱۱، ط ۴۳ جلدی.



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بجثمان در طبقات الارث بود، مسائلی را در مورد طبقه اول ارث یعنی أبوان و أولاد عرض کردیم که با بحثهای قبلی ما در مورد حساب مرتبط بودند بحثهایی مثل تسلط بر چهار عمل اصلی و یا تسلط بر کسر متعارفی و یا اینکه گاهی ترکه بر اساس فروض مذکور در قران کریم تقسیم می شود و کسر لازم نمی آید مثلاً زنی فوت کرده و فقط یک شوهر و یک خواهر دارد که خب در این صورت شوهر نصف و خواهر واحد هم نصف می برد و چیزی اضافه نمی آید ولی گاهی بعد از تقسیم بر اساس فروض مقدر در قران کریم انکسار لازم می آید به عبارت دیگر بین سهام و فروض توافق وجود ندارد که در این صورت باید سهامشان را با اصل فریضه بسنجیم و محاسبه کنیم و گفتیم که مخارج چهار نسبت متماتلین و متداخلین و متباینین و متوافقین با هم دارند.

در جلسه قبل مقداری از کلام صاحب جواهر و فروعاتی که ایشان در مورد طبقه اول ارث مطرح کرده بودند را شماره بندی کردیم و خواندیم که ۱۰ مورد اول روشن بود و نیازی به حساب نداشت اما مورد ۱۱ و ۱۲ نیاز به حساب داشت، کلام صاحب جواهر این است: « ۱۱: ولو كان مع الأبوين بنت خاصة، فلأبوين السدسان وللبنت النصف والباقي يرد عليهم أخماساً على حسب سهامهم. (در اینجا یک مخرج ۶ و یک مخرج ۲ داریم که در هم متداخل هستند لذا ۶ میزان است و ترکه به ۶ قسم تقسیم می شود، حالا نصف آن یعنی سه ششم به دختر داده می شود و به

هر کدام از پدر و مادر نیز یک ششم داده می شود و یک ششم اضافه می آید که این اضافه أخماساً یعنی بر طبق سهامشان تقسیم می شود به این صورت که ما یک ششم داریم و باید آن را به ۵ قسمت که نسبت سهامشان است (۳ سهم دختر و ۱ سهم پدر و ۱ سهم مادر که جمعاً می شود ۵ سهم) تقسیم کنیم، نسبت بین سهام یعنی ۵ و فریضه ی اولیه یعنی ۶ تباین است لذا در هم ضرب می شوند و نتیجه می شود ۳۰ و باقیمانده یعنی آن یک ششم به ۳۰ قسمت تقسیم می شود، حالا یک پنجم از ۳۰ تا یعنی ۶ سهم به پدر و همچنین یک پنجم از ۳۰ تا یعنی ۶ سهم به مادر و سه پنجم از ۳۰ تا یعنی ۱۸ سهم را به بنت واحد می دهیم).

۱۲: ولو كان إخوة للأب صالحون للحجب (چون برادران حاجب هستند در تقسیم اولی که بر اساس سهام مقدر در قران کریم است سهم مادر از ثلث به سدس تقلیل پیدا می کند و اما در تقسیم دوم یعنی در آن مقداری که اضافه آمده دیگر به مادر چیزی نمی دهیم لذا أرباعاً تقسیم می شود) كان الرد علی البنت والأب أرباعاً علی نسبة سهامهما، ولا رد علی الأم للحاجب الذي يحجب الأم عما زاد علی السدس من غیر فرق بین الرد وغیره بلا خلاف أجده فيه ، بل فی المسالك وكشف اللثام ومحكي الجمع الاتفاق علیه ، وهو الحجة فی تخصيص أدلة الرد.»^۱

مخرج نصف ۲ و مخرج سدس ۶ است که با هم تداخل دارند لذا ترکه به ۶ قسمت تقسیم می شود و نصف آن یعنی سه ششم به دختر داده می شود و یک ششم به پدر و یک ششم نیز به مادر داده می شود و یک

^۱ جواهر الکلام، شیخ محمد حسن نجفی جواهری، ج ۳۹، ص ۱۱۳، ط ۴۳ جلدی.

می باشد و پنج دوازدهم باقی می ماند که متعلق به دختر واحد می باشد در حالی که دختر واحد باید نصف یعنی شش دوازدهم ارث ببرد منتهی ما در اینجا طبق قواعد و روایاتی که داریم نقص را فقط بر دختر وارد می کنیم خلافاً للعامه که قائل به عول شده اند و نقص را بر همه وارد می کنند.

بقیه بحث بماند برای فردا إن شاء الله تعالی ...

والحمد لله رب العالمین و صلی الله علی
محمد و آله الطاهیرین

ششم باقی می ماند که در اینجا باقیمانده با توجه به سهامشان أرباعاً محاسبه می شود لذا سهم دختر یعنی ۳ و سهم پدر یعنی ۱ با هم جمع می شوند که می شود ۴ و بعد ۴ که نسبت سهام دختر و پدر است را با ۶ که فریضه اولیه است می سنجمیم که با هم متوافقین هستند لذا هر کدام از آنها را بر مقسوم علیه مشترک تقسیم می کنیم و بعد ضرب در دیگری می کنیم، در اینجا ۲ مقسوم علیه مشترک ۶ و ۴ می باشد، ۶ تقسیم بر ۲ می شود ۳ ضرب در ۴ می شود ۱۲، یا ۴ تقسیم بر ۲ می شود ۲ ضرب در ۶ می شود ۱۲، بنابراین باقیمانده یعنی آن یک ششم را به ۱۲ قسمت تقسیم می کنیم و ۳ سهم یعنی سه دوازدهم به دختر و یک سهم یعنی سه دوازدهم به پدر می دهیم و همان طور که عرض کردیم به مادر چون حاجب دارد چیزی نمی رسد. صاحب جواهر در ادامه اینطور می فرماید: «۱۳: ولو دخل معهم (پدر و مادر و یک دختر) زوج کان له نصيبه الأدنی وهو الربع، وللأبوين كذلك وهما السدسان، والباقي للبت لعدم العول عندنا.»^۲

یک مخرج ۶ و یک مخرج ۴ و یک مخرج ۲ داریم و چون ۲ در ۴ متداخل است ۴ را أخذ می کنیم لذا دو مخرج ۶ و ۴ داریم که نسبتشان متوافقین است لذا یکی را بر مقسوم علیه مشترک یعنی ۲ تقسیم می کنیم و ضرب در دیگری می کنیم، ۶ تقسیم بر ۲ می شود ۳ ضرب در ۴ می شود ۱۲، یا ۴ تقسیم بر ۲ می شود ۲ ضرب در ۶ می شود ۱۲ و ترکیه به ۱۲ قسمت تقسیم می شود و از این مقدار ربع یعنی سه دوازدهم متعلق به شوهر است و سدس یعنی دو دوازدهم متعلق به پدر و همچنین سدس یعنی دو دوازدهم متعلق به مادر

^۲ جواهر الکلام، شیخ محمد حسن نجفی جواهری، ج ۳۹، ص ۱۱۳، ط ۴۳ جلدی.



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بحث در این بود که گاهی بعد از تقسیم بر اساس سهام مقدر در قران کریم مقداری اضافه یا کم می آید، در اینجا بین ما و عامه اختلاف وجود دارد، آنها وقتی زیاد می آید آن مقدار زائد را به عصبه (رجالی که از طرف پدر با میت مربوط هستند) می دهند ولی ما می گوئیم باید دهان عصبه را پر از خاک کرد و چیزی به آنها نمی دهیم، اما وقتی کم بیاید عامه قائل به عول هستند یعنی سرشکن می کنند و بر همه نقص وارد می کنند ولی ما نقص را به افراد خاصی وارد می کنیم بنابراین ما عول و تعصیب را قبول نداریم.

در روزهای قبل کلام صاحب جواهر را نقل کردیم و اما ایشان در ادامه کلامشان اینطور فرموده: «۱۴: ولو كان معهم (پدر و مادر و بنت واحده) زوجة، أخذ كل ذي فرض فرضه فتأخذ البنت النصف والأبوان السدسین والزوجة الثمن (چون میت فرزند دارد)، والباقي ربع السدس (یک بیست و چهارم) یرد علی البنت والأبوين أحماسا دون الزوجة فإنه لا یرد علیها كما عرفت. ومع الإخوة الحاجبين للأُم یرد الباقي علی البنت والأب أرباعا كما تقدم»^۱.

در اینجا مخارج ۲ و ۶ و ۸ داریم که ۲ در ۶ داخل است لذا ۶ که اکثر هست را أخذ می کنیم، دو مخرج ۶ و ۸ باقی می ماند که با هم متوافقین هستند و مقسوم علیه مشترک آنها ۲ می باشد لذا یکی را بر مقسوم علیه مشترک تقسیم و ضرب در دیگری

می کنیم، ۶ تقسیم بر ۲ می شود ۳ ضرب در ۸ می شود ۲۴ یا ۸ تقسیم بر ۲ می شود ۴ ضرب در ۶ می شود ۲۴، بنابراین ترکیه به ۲۴ قسمت تقسیم می شود، یک ششم از ۲۴ تا یعنی ۴ سهم برای پدر و همین مقدار یعنی ۴ سهم نیز برای مادر می باشد، یک دوم (نصف) از ۲۴ تا یعنی ۱۲ سهم برای بنت واحده می باشد، و یک هشتم از ۲۴ تا یعنی ۳ سهم برای زوجه می باشد و یک بیست و چهارم یعنی ۱ سهم اضافه می آید که صاحب جواهر فرموده أحماساً باید تقسیم شود، به این صورت که نسبت سهام یعنی ۵ (۳ سهم دختر و ۱ سهم پدر و ۱ سهم مادر) را ضرب در فریضه اصلی اولی یعنی ۲۴ می کنیم و حاصلش می شود ۱۲۰ و حالا از این مقدار سه پنجم یعنی ۷۲ سهم برای بنت واحده و یک پنجم یعنی ۲۴ سهم برای پدر و یک پنجم یعنی ۲۴ سهم برای مادر می باشد.

خب و اما صاحب جواهر روایتی را نقل کرده و بحث را اینطور ادامه داده که: «قال مُحَمَّد (مُجَدِّبِینِ مُسْلِمِ) فِي الصَّحِيحِ: " أَقْرَأْنِي أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ صَحِيفَةَ كِتَابِ الْفَرَائِضِ الَّتِي هِيَ إِمْلَاءُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَخَطِ عَلِيِّ بِيَدِهِ فَوَجَدْتُ فِيهَا رَجُلَ تَرَكَ ابْنَتَهُ وَأَمَّهُ لِلابْنَةِ النِّصْفَ: ثَلَاثَةَ أَسْهُمٍ، وَالأُمُّ السُّدُسُ: سَهْمٌ يَقْسَمُ المَالُ عَلَى أَرْبَعَةِ أَسْهُمٍ، فَمَا أَصَابَ ثَلَاثَةَ أَسْهُمٍ فَلِلابْنَةِ وَمَا أَصَابَ سَهْمًا فَهُوَ لِلأُمِّ، قَالَ: وَقَرَأْتُ فِيهَا رَجُلًا تَرَكَ ابْنَتَهُ وَأَبَاهُ فَلِلابْنَةِ النِّصْفَ: ثَلَاثَةَ أَسْهُمٍ، وَللأبِ السُّدُسُ: سَهْمٌ يَقْسَمُ المَالُ عَلَى أَرْبَعَةِ أَسْهُمٍ، فَمَا أَصَابَ ثَلَاثَةَ أَسْهُمٍ فَلِلابْنَةِ وَمَا أَصَابَ سَهْمًا فَلِلأبِ، قَالَ مُحَمَّدٌ: وَجَدْتُ فِيهَا رَجُلًا تَرَكَ أَبُويَهُ وَابْنَتَهُ فَلِلابْنَةِ النِّصْفَ ثَلَاثَةَ أَسْهُمٍ، وَللأبوين لِكُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا السُّدُسُ، لِكُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا

^۱ جواهر الكلام، شيخ محمد حسن نجفی جواهری، ج ۳۹، ص ۱۱۳، ط ۴۳ جلدی.

سهم، يقسم المال على خمسة أسهم، فما أصاب ثلاثة فلابنة، وما أصاب سهمين فلأبوين^۲ .

صاحب جواهر در ادامه خبر دیگری را نقل می کند و می فرماید: «وفي الخبر: "في رجل ترك ابنته وأمه أن الفريضة من أربعة، لأن للبنث ثلاثة أسهم، وللأم السدس: سهم، وما بقي سهمان، فهما أحق بهما من العم ومن الأخ ومن العصة، لأن الله قد سمى لهما ولم يسم لهم، فيرد عليهما بقدر سهامهما" .^۳» .

خب و اما روایاتی که دلالت دارند بر اینکه بعد از تقسیم بر اساس فروض مقدر در قران کریم اگر اضافه بیاید به چه کسانی باید داده شود و همچنین اگر کم بیاید نقص به چه کسی وارد می شود در وسائل الشیعة ۲۰ جلدی، جلد ۱۷، صفحه ۴۱۷ نقل شده اند که در اینجا صاحب وسائل خبری را از مجمع بیان نقل کرده که در بخشی از آن اینطور گفته شده: ﴿فإن نقصت التركة عن سهامهم لمزاحمة الزوج أو الزوجة لهم كان النقص داخلا على البنث أو البنات دون الأبوين أو أحدهما ودون الزوج والزوجة ويصح اجتماع الكلائين معا لتساوي قرابتهما، وإذا فضلت التركة عن سهامهم يرد الفاضل على كلاله الأب والام أو الأب دون كلاله الأم... إلى آخر الحديث﴾^۴ .

بقیه بحث بماند برای فردا إن شاء الله تعالی

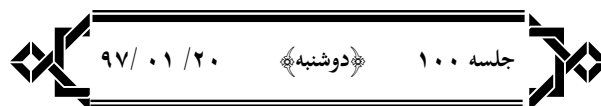
والحمد لله رب العالمين و صلى الله على

مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطاهرين

^۲ جواهر الكلام، شيخ محمد حسن نجفی جواهری، ج ۳۹، ص ۱۱۴، ط ۴۳ جلدی.

^۳ جواهر الكلام، شيخ محمد حسن نجفی جواهری، ج ۳۹، ص ۱۱۴، ط ۴۳ جلدی.

^۴ وسائل الشیعة، شيخ حر عاملی، ج ۱۷، ص ۴۱۷، ابواب موجبات الإرث، باب ۱، حدیث ۵، ط الإسلامية.



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

عرض کردیم بر اساس فروضی که در قران مجید برای فرض برها ذکر شده میان ما و عامه در تقسیم ترکه اختلافات بزرگی بوجود آمده به این صورت که گاهی از اوقات با توجه به فروض مذکور در قران بعد از تقسیم مقداری از ترکه اضافه یا کم می آید، عامه در مواقعی که ترکه نسبت به سهام کم بیاید قائل به عول شده اند یعنی نقص را بر همه وارد می کنند در حالی که ما طبق فرمایشات ائمه علیهم السلام نقص را فقط بر افراد خاصی وارد می کنیم، اما در مواقعی که ترکه نسبت به سهام اضافه باشد عامه قائل به تعصیب شده اند یعنی مقدار اضافه را به رجالی که از طرف پدر با میت مربوط هستند می دهند.

خب و اما صاحب وسائل اخبار مربوط به این بحث را در ۴ باب ذکر کرده که ابتدا فهرست این ابواب را بیان می کنیم و بعد چند خبر را به عنوان نمونه می خوانیم.

فهرست:

اول: وسائل الشیعة ۲۰ جلدی، صفحه ۴۱۶، باب ۱ از ابواب موجبات الإرث.

دوم: وسائل الشیعة ۲۰ جلدی، صفحه ۴۶۳، باب ۱۷ از ابواب میراث أبوین و اولاد.

سوم: وسائل الشیعة ۲۰ جلدی، صفحه ۴۶۵، باب ۱۸ از ابواب میراث أبوین و اولاد.

چهارم: وسائل الشیعة ۲۰ جلدی، صفحه ۴۲۵، باب ۷ از ابواب موجبات الإرث.

باب ۱: «ان الميراث يثبت بالنسب والسبب وان الأقرب من النسب يمنع الا بعد الا ما استثنى وحكم الاخوة من الرضاع ونحوهم وجملة من احكام المواریث والحضانة».

خبر اول: ﴿فإن نقصت التركة عن سهامهم لمزاحمة الزوج أو الزوجة لهم، كان النقص داخلاً على البنت أو البنات دون الأبوين أو أحدهما و دون الزوج والزوجة، ويصح اجتماع الكالتين معاً﴾ (کلاله سه نوع است؛ کلاله أبوینی و کلاله أمی و کلاله أبی) لتساوي قرابتهما (زیرا همه برادر هستند)، وإذا فضلت التركة عن سهامهم يرد الفضل على كلاله الأب والأم أو الأب دون كلاله الأم، وكذلك إذا نقصت عن سهامهم لمزاحمة الزوج أو الزوجة، كان النقص داخلاً عليهم دون كلاله الأم، فإن كلاله الام والزوج والزوجة لا يدخل عليهم النقصان على حال، فعلى هذا إذا اجتمع كلاله الأب مع كلاله الأم كان لكلاله الأم للواحد السدس وللأثنين فصاعدا الثلث لا ينقصون منه، والباقي لكلاله الأب، ولا يرث كلاله الأب مع كلاله الأب والأم ذكورا كانوا أو إناثا... إلى آخره^۱.

باب ۱۷: «ميراث الأبوين مع الأولاد وأحدهما مع أحدهم».

خبر اول از این باب ۱۷ همان خبر محمد بن مسلم است که دیروز در کلام صاحب جواهر نقل شده بود.

خبر دوم: ﴿وعن عدة من أصحابنا، عن سهل بن زياد، عن الحسن بن محبوب عن علي بن رثاب، عن زرارة قال: وجدت في صحيفة الفرائض: رجل مات وترك ابنته وأبويه، فللابنة ثلاثة أسهم وللأبوين لكل واحد سهم يقسم المال على خمسة أجزاء فما أصاب ثلاثة أجزاء فللابنة، وما أصاب جزءين فللأبوين﴾.^۲

در این باب ۱۷ اخبار زیادی ذکر شده که همه آنها صحیح نیستند ولی خب چون مورد عمل فقهاء ما هستند ضعفشان جبران می شود.

^۱ وسائل الشیعة، شیخ حر عاملی، ج ۱۷، ص ۴۱۷، ابواب موجبات الإرث، باب ۱، حدیث ۵، ط الإسلامية.

^۲ وسائل الشیعة، شیخ حر عاملی، ج ۱۷، ص ۴۶۳، ابواب میراث الابوين والاولاد، باب ۱۷، حدیث ۲، ط الإسلامية.

ذكرنا لم يكن لها غير خمسة من اثني عشر سهما، وإن كانت اثنتين فلهما خمسة من اثني عشر لأتقما لو كانا ذكرين لم يكن لهما غير ما بقي خمسة من اثني عشر سهما فقال زارة: هذا هو الحق إذا أردت أن تلقى العول فتجعل الفريضة لا تعول فإنما يدخل النقصان على الذين لهم الزيادة من الولد والأخوات من الأب والام، فأما الزوج والإخوة للام فإنهم لا ينقصون مما سمي الله لهم شيئا.^٦

كلىنى دو نصفه سند را به هم بيوند مى زند و خبر سنداً صحيح مى باشد.

باب ٧ : « كيفية القاء العول ومن يدخل عليه النقص وجملة من أحكام الفرائض ».

خبر اول: ﴿محمد بن يعقوب، عن علي بن إبراهيم، عن أبيه، عن ابن أبي عمير عن ابن أذينة، قال: قال زارة: إذا أردت أن تلقى العول فإنما يدخل النقصان على الذين لهم الزيادة من الولد والأخوة من الأب، وأما الزوج والأخوة من الام فإنهم لا ينقصون مما سمي لهم شيئا.﴾^٧

خبر دوم: ﴿وعن حميد بن زياد، عن الحسن بن محمد بن سماعة، عن عبد الله بن جبلة، عن أبي المغراء، عن إبراهيم بن ميمون، عن سالم الأشل أنه سمع أبا جعفر عليه السلام يقول: إن الله أدخل الوالدين على جميع أهل الموارث فلم ينقصهما من السدس، وأدخل الزوج والمرأة فلم ينقصهما من الربع والثلث.﴾^٨

اخبار باب ٧ بسيار مهم هستند و اما خبر ٦ از اين باب ٧ نيز مهم است كه بماند براى فردا إن شاء الله تعالى... .

والحمد لله رب العالمين و صلى الله على

محمد وآله الطاهرين

خبر سوم: ﴿وباسناده عن الصفار، عن عمران بن موسى، عن الحسن بن ظريف عن محمد بن زياد، عن سلمة بن محرز، عن أبي عبد الله عليه السلام في حديث أنه قال في بنت وأب قال: للبنت النصف، وللأب السدس، وبقي سهمان فما أصاب ثلاثة أسهم منها فللبنت وما أصاب سهماً فللأب، والفريضة من أربعة أسهم للبنت ثلاثة أرباع وللأب الربع.﴾^٩

خبر چهارم: ﴿وباسناده عن علي بن الحسن بن فضال، عن علي بن أسباط، عن محمد بن حمران، عن زارة قال: أراي أبو عبد الله عليه السلام صحيفة الفرائض فإذا فيها: لا ينقص الأبوان من السدسين شيئا.﴾^{١٠}

خبر پنجم: ﴿وعنه عن أحمد بن الحسن، عن أبيه، عن عبد الله بن المغيرة، عن موسى بن بكر الواسطي، قال: قلت لزارة: حدثني بكير، عن أبي جعفر عليه السلام في رجل ترك ابنته وأمه أن الفريضة من أربعة لان للبنت ثلاثة أسهم وللأم السدس سهم وما بقي سهمان فهما أحق بهما من العم ومن الأخ ومن العصبة، لان الله تعالى سمي لهما ومن سمي لهما فيرد عليهما بقدر سهامهما.﴾^{١١}

باب ١٨ : « ميراث الأبوين مع الولد وأحد الزوجين ».

خبر اول: ﴿محمد بن يعقوب، عن علي بن إبراهيم، عن أبيه، عن ابن أبي عمير وعن محمد بن عيسى، عن يونس بن عبد الرحمن جميعاً، عن عمر بن أذينة، عن زارة قال: قلت له: إني سمعت محمد بن مسلم وبكيرا يرويان عن أبي جعفر عليه السلام في زوج وأبوين وابنة، للزوج الربع ثلاثة أسهم من اثني عشر سهماً، وللأبوين السدسان أربعة أسهم من اثني عشر سهماً، وبقي خمسة أسهم للابنة لأنها لو كانت

^٦ وسائل الشريعة، شيخ حر عاملي، ج ١٧، ص ٤٦٥، ابواب ميراث الابوين والاولاد، باب ١٨، حديث ١، ط الاسلامية.

^٧ وسائل الشريعة، شيخ حر عاملي، ج ١٧، ص ٤٢٥، ابواب موجبات الارث، باب ٧، حديث ١، ط الاسلامية.

^٨ وسائل الشريعة، شيخ حر عاملي، ج ١٧، ص ٤٢٥، ابواب موجبات الارث، باب ٧، حديث ٢، ط الاسلامية.

^٩ وسائل الشريعة، شيخ حر عاملي، ج ١٧، ص ٤٦٤، ابواب ميراث الابوين والاولاد، باب ١٧، حديث ٤، ط الاسلامية.

^{١٠} وسائل الشريعة، شيخ حر عاملي، ج ١٧، ص ٤٦٤، ابواب ميراث الابوين والاولاد، باب ١٧، حديث ٥، ط الاسلامية.

^{١١} وسائل الشريعة، شيخ حر عاملي، ج ١٧، ص ٤٦٤، ابواب ميراث الابوين والاولاد، باب ١٧، حديث ٦، ط الاسلامية.



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بحث در این بود که گاهی بعد از تقسیم ترکه بر اساس فروض مقدره فی کتاب الله مقداری از ترکه زیاد یا کم می آید، گفتیم که در این مسئله بین ما و عامه اختلاف نظر شدیدی وجود دارد، عامه در اینجا به سراغ عول و تعصیب رفته اند یعنی در صورت نقص آن را به همه وارد کرده اند و در صورت زیاده آن مقدار زائد را به عصبه (رجالی که از طریق پدر با میت مربوط هستند) می دهند.

مقداری از روایات مربوط به این بحث را خواندیم و بقیه را از باب ۷ از ابواب موجبات الارث عرض می کنیم تا مطلب روشن شود.

دو خبر از باب ۷ را خواندیم، اخبار ۵ و ۶ از این باب مهم هستند و اما عنوان باب این است که: «باب ۷: کیفیة القاء (کنار گذاشتن) العول ومن یدخل علیه النقص وجملة من أحکام الفرائض».

خبر اول: ﴿وَعَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ عِيْنِ الْعَاصِمِيِّ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَسَنِ التِّيمِيِّ، عَنْ مُحَمَّدَ بْنِ الْوَلِيدِ، عَنْ يُونُسَ بْنِ يَعْقُوبَ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَا مَقْدَمَ لِمَا آخَرَ، وَلَا مُؤَخَّرَ لِمَا قَدَّمَ، ثُمَّ ضَرَبَ بِإِحْدَى يَدَيْهِ عَلَى الْأُخْرَى ثُمَّ قَالَ: يَا أَيُّهَا الْأُمَّةُ الْمُتَحِيرَةُ بَعْدَ نَبِيِّهَا لَوْ كُنْتُمْ قَدِمْتُمْ مِنْ قَدَمِ اللَّهِ وَأَخَّرْتُمْ مِنْ آخِرِ اللَّهِ وَجَعَلْتُمْ الْوَلَايَةَ وَالْوَارِثَةَ لِمَنْ جَعَلَهَا اللَّهُ مَا عَالَ وَوَلِيَ اللَّهُ وَلَا طَاشَ سَهْمٌ مِنْ فَرَائِضِ اللَّهِ، وَلَا اخْتَلَفَ اثْنَانِ فِي حُكْمِ اللَّهِ، وَلَا تَنَازَعَتْ الْأُمَّةُ فِي شَيْءٍ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ، أَلَا وَعِنْدَ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ فَذُوقُوا وَبِالْأَمْرِكُمْ وَمَا فَرَطْتُمْ فِيمَا قَدِمْتُمْ أَيْدِيكُمْ وَمَا اللَّهُ بِظَلَامٍ لِلْعَبِيدِ.﴾^۱

خبر دوم: ﴿وَعَنْ مُحَمَّدَ بْنِ إِسْمَاعِيلَ، عَنِ الْفَضْلِ بْنِ شَاذَانَ، عَنْ مُحَمَّدَ بْنِ يَحْيَى عَنْ عَلِيِّ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ إِبْرَاهِيمَ بْنِ

سعد، عن أبيه، عن محمد بن إسحاق عن الزهري، عن عبيد الله بن عبد الله [الرحمن] بن عتبة قال: جالست ابن عباس فعرض ذكر الفرائض في الموارث فقال ابن عباس: سبحان الله العظيم أترون أن الذي أحصى رمل عاجل (تبه ای در مکه) عددا جعل في مال نصفاً ونصفاً وثلاثاً فهذان النصفان قد ذهباً بالمال فأين موضع الثلث؟ فقال له زفر بن أوس البصري: فمن أول من أعال الفرائض؟ فقال: عمر بن الخطاب لما التفت الفرائض عنده ودفع بعضها بعضاً فقال: والله ما أدري أيكم قدم الله وأيكم آخر وما أجد شيئاً هو أوسع من أن أقسم عليكم هذا المال بالحصص، فادخل على كل ذي سهم ما دخل عليه من عول الفرائض وأيم الله لو قدم من قدم الله وأخر من آخر الله ما عالت فريضة، فقال له زفر: وأيها قدم وأيها آخر؟ فقال: كل فريضة لم يهبطها الله عن فريضة إلا إلى فريضة فهذا ما قدم الله، وأما ما آخر فللكل فريضة إذا زالت عن فرضها لم يبق لها إلا ما بقي، فتلك التي آخر، فأما الذي قدم فالزوج له النصف، فإذا دخل عليه ما يزيد عنه إلى الربع لا يزيد له عنه شيء، والزوجة لها الربع، فإذا دخل عليها ما يزيد عنها صارت إلى الثمن لا يزيد عنها شيء، والأم لها الثلث، فإذا زالت عنه صارت إلى السدس ولا يزيد عنها شيء، فهذه الفرائض التي قدم الله، وأما التي آخر ففريضة البنات والأخوات لها النصف والثلثان، فإذا أزالتهن الفرائض عن ذلك لم يكن لهن إلا ما بقي، فتلك التي آخر، فإذا اجتمع ما قدم الله وما آخر بدئ بما قدم الله فاعطي حقه كاملاً، فان بقي شيء كان لمن آخر، وإن لم يبق شيء فلا شيء له الحديث.

ورواه الشيخ باسناده عن الفضل بن شاذان. ورواه أيضاً باسناده عن أبي طالب الأنباري، عن أحمد بن هودة، عن علي بن محمد الحضيبي، عن يعقوب بن إبراهيم ابن سعد نحوه، ورواه الصدوق باسناده عن الفضل بن شاذان. ورواه في (العلل) عن عبد الواحد بن محمد بن عبدوس، عن علي بن محمد بن قتيبة، عن الفضل بن شاذان، عن محمد بن شاذان، عن محمد بن يحيى مثله وعن محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد بن عيسى.﴾^۲

^۱ وسائل الشريعة، شيخ حر عاملی، ج ۱۷، ص ۴۲۶، ابواب موجبات الارث، باب ۷، حدیث ۵، ط الاسلامیة.

^۲ وسائل الشريعة، شيخ حر عاملی، ج ۱۷، ص ۴۲۶، ابواب موجبات الارث، باب ۷، حدیث ۷، ط الاسلامیة.

۶ داخل است لذا اکثر که ۶ است را أخذ می کنیم و ۳ که کمتر است را کنار می گذاریم، دو مخرج ۸ و ۶ باقی می ماند که نسبتشان توافق می باشد و هر دو بر ۲ قابل قسمت هستند و مقسوم علیه مشترک آنها عدد ۲ می باشد لذا یکی را تقسیم بر ۲ و بعد ضرب در دیگری می کنیم، ۶ تقسیم بر ۲ می شود ۳ ضرب در ۸ می شود ۲۴ یا ۸ تقسیم بر ۲ می شود ۴ ضرب در ۶ می شود ۲۴، بنابراین ترکه را به ۲۴ قسمت تقسیم می کنیم، حالا سه بیست و چهارم به زوج و چهار بیست و چهارم به پدر و چهار بیست و چهارم به مادر و الباقی یعنی سیزده بیست و چهارم را به ابنته می دهیم که به اینها نقص وارد شده زیرا در واقع دو ثلث یعنی شانزده بیست و چهارم متعلق به آنها می باشد، خب ما باشیم طبق قواعد خودمان همین طور تقسیم می کنیم ولی در این خبری که خواندیم حضرت امیر علیه السلام فرموده "صار ثمنها تسعاً" یعنی یک هشتم زن شد یک نهم، حالا عامه به این خبر استناد کرده اند و می گویند طبق این خبر امیرالمؤمنین علیه السلام نیز قائل به عول بوده!

خبر چهارم: ﴿وباسناده عن أبي طالب الأنباري، عن الحسن بن محمد بن أيوب، عن عثمان بن أبي شيبة، عن يحيى بن أبي بكر، عن شعبة، عن سماك، عن عبيدة السلماني قال: كان علي عليه السلام على المنبر فقام إليه رجل فقال: يا أمير المؤمنين رجل مات وترك ابنتيه وأبويه وزوجة فقال عليه السلام: صار ثمن المرأة تسعاً قال سماك فقلت لعبيدة: وكيف ذلك؟ قال: إن عمر بن الخطاب وقعت في أمارته هذه الفريضة فلم يدر ما يصنع وقال للبنتين الثلثان وللأبوين السدسان وللزوجة الثمن، قال: هذا الثمن... إلى آخر الحديث﴾^۴.

در این خبر نیز حضرت فرموده "صار ثمن المرأة تسعاً".

حالا بررسی این دو خبر بماند برای فردا إن شاء الله تعالی ...

والحمد لله رب العالمين و صلى الله على

محمد وآله الطاهرين

از محمد بن مسلم زهری انتقادات زیادی شده ولی خبر مورد عمل فقهاء ما می باشد.

در پاورق ذکر شده که این خبر در کتب عامه مثل مستدرک حاکم نیشابوری و سنن بیهقی و کنز العمال نیز نقل شده است و همچنین ذکر شده که زفر بن اوس از ابن عباس پرسید که چرا امیرالمؤمنین علیه السلام در این مسئله با عمر مخالفت نکرد؟ ابن عباس جواب داد بخاطر هیبت عمر، مرحوم کافی در کتاب "الروضة من الکافی" فرموده در بیش از ۲۰ مسئله حضرت امیر علیه السلام با عمر اختلاف نظر داشت ولی عمر مردم را طوری تربیت کرده بود که پیشرفتی حاصل نشد، یکی از آنها همان نماز تراویح می باشد که الان نیز بین اهل سنت معمول است، حضرت وقتی به خلافت رسید نزدیک ماه مبارک رمضان عده ای را فرستاد تا اعلام کنند که نماز تراویح بدعت بود چراکه نماز مستحب نباید به جماعت خوانده شود و دیگر آن نماز را نخوانید، حضرت در منزل بودند که صدای تظاهراتی را شنیدند که مردم با شعار واعمره دارند به سمت منزل ایشان می آیند، حضرت از امام مجتبی علیه اسلام پرسیدند چه خبر است، امام مجتبی علیه السلام فرمودند مردم تظاهرات شدیدی کرده اند و می گویند اگر نماز تراویح نباشد اصلاً ماه مبارک معنی ندارد، حضرت ناچاراً فرمودند خب بخوانید و الان نیز ادامه دارد و می خوانند، خلاصه حضرت امیر علیه السلام بخاطر مصلحت با عمر مخالفت نکردند.

خبر سوم: ﴿وباسناده عن عبيدة السلماني، عن أمير المؤمنين عليه السلام حيث سئل عن رجل مات و خلف زوجة وأبوين وابنتيه فقال عليه السلام: صار ثمنها تسعاً. أقول: حملة الشيخ على الانكار دون الاخبار، وجوز حملة على التقية لما مضى وبأبي﴾^۳.

ما باشیم می گوئیم چونکه میت اولاد دارد زوجه یک هشتم ارث می برد و هرکدام از أبوين نیز یک ششم می برند و ابنتیه نیز ذاتاً ثلثان می برند که در این صورت ترکه نسبت به سهام وافی نیست، خب در اینجا سه مخرج یعنی ۸ و ۶ و ۳ داریم، ۳ در

^۴ وسائل الشیعة، شیخ حر عاملی، ج ۱۷، ص ۴۲۹، ابواب موجبات الارث، باب ۷، حدیث ۱۱۴، ط الاسلامیة.

^۳ وسائل الشیعة، شیخ حر عاملی، ج ۱۷، ص ۴۲۹، ابواب موجبات الارث، باب ۷، حدیث ۱۳، ط الاسلامیة.



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

برخی از آقایان سولاتی پرسیده اند، منتهی یک مطلبی را تکرار می کنیم که باید مورد توجه قرار بگیرد، ما دو مرحله برای تقسیم داریم ابتدا بر اساس فروضی که در قران مجید برای افراد معین شده تقسیم می کنیم ولی بعد از تقسیم می بینیم که ترکه وافی به تمام سهام نیست و انکسار بوجود آمده لذا ناچاریم که تقسیم دیگری انجام بدهیم و طبق قواعدی که بیان کردیم سهم هر کس را دقیقاً محاسبه کنیم منتهی باید توجه داشته باشیم که این تقسیم ثانوی در عرض تقسیم اولی نیست بلکه در واقع در طول همان تقسیم اولی می باشد.

خب واما بحث امروز تتمه بحث دیروز می باشد، در اخبار ۱۳ و ۱۴ از باب ۷ از ابواب موجبات الارث مطلبی ذکر شده بود که با قواعد و مطالبی که ائمه علیهم السلام بیان فرمودند جور در نمی آید، دو خبر مذکور به ترتیب این اخبار هستند:

خبر اول: ﴿عن عبیدة السلماني، عن أمير المؤمنين عليه السلام حيث سئل عن رجل مات و خلف زوجة و أبوين و ابنتيه فقال عليه السلام: صار ثمنها خبر دوم: ﴿عن عبیدة السلماني قال: كان علي عليه السلام على المنبر فقام إليه رجل فقال: يا أمير المؤمنين رجل مات وترك ابنتيه و أبويه و زوجة فقال عليه السلام: صار ثمن المرأة... إلى آخر الحديث^۱﴾.

^۱ وسائل الشیعة، شیخ حر عاملی، ج ۱۷، ص ۴۲۹، ابواب موجبات الارث، باب ۷، حدیث ۱۳، ط الاسلامیة.

^۲ وسائل الشیعة، شیخ حر عاملی، ج ۱۷، ص ۴۲۹، ابواب موجبات الارث، باب ۷، حدیث ۱۴، ط الاسلامیة.

چونکه میت اولاد دارد زوجه یک هشتم ارث می برد و هرکدام از أبوین نیز یک ششم می برند و ابنتیه نیز ثلثان می برند، در اینجا سه مخرج یعنی ۸ و ۶ و ۳ داریم، ۳ در ۶ داخل است لذا اکثر که ۶ است را اخذ می کنیم و ۳ که کمتر است را کنار می گذاریم، دو مخرج ۸ و ۶ باقی می ماند که نسبتشان توافق می باشد و هر دو بر ۲ قابل قسمت هستند و مقسوم علیه مشترک آنها عدد ۲ می باشد لذا یکی را تقسیم بر ۲ و بعد ضرب در دیگری می کنیم، ۶ تقسیم بر ۲ می شود ۳ ضرب در ۸ می شود ۲۴ و یا ۸ تقسیم بر ۲ می شود ۴ ضرب در ۶ می شود ۲۴، بنابراین ترکه را به ۲۴ قسمت تقسیم می کنیم، حالا سه بیست و چهارم به زوجه و چهار بیست و چهارم به پدر و چهار بیست و چهارم به مادر و الباقی یعنی سیزده بیست و چهارم را به ابنتیه می دهیم که به اینها نقص وارد شده زیرا در واقع دو ثلث یعنی شانزده بیست و چهارم متعلق به آنها می باشد، خب ما باشیم طبق قواعد خودمان همین طور تقسیم می کنیم ولی در این خبری که خواندیم حضرت امیر علیه السلام فرموده " صار ثمنها تسعاً " یعنی یک هشتم زن شد یک نهم که خب باید این اخبار را توجیه کنیم، قبلاً گفتیم که عامه قائل به عول هستند لذا نقص را بر همه وارد می کنند و اصطلاحاً سرشکن می کنند و در تقسیمی که ما انجام دادیم همه مخارج را لحاظ و جمع می کنند و جمع سهامشان می شود ۲۷ که خب در این صورت سه بیست و چهارم می شود ثمن ولی سه بیست و هفتم می شود تسع لذا در خبر گفته شده " صار ثمنها تسعاً "، خب این خبر از حضرت امیر علیه السلام نقل شده که با بقیه اخباری که خواندیم سازگار نیست.

خلاصه عرض می کنیم و تفصیلش بماند برای جلسه بعد:

قول اول: شیخ صدوق فرموده اگر أبوان باشند دیگر اولاد اولاد ارث نمی برند زیرا فقط خود اولاد با أبوان هم درجه هستند نه اولاد اولاد لذا با بودن أبوان دیگر اولاد اولاد ارث نمی برند.

قول دوم: در صورتی که اولاد نباشند اولاد اولاد مثل خود اولاد و طبق "للذكر مثل حظ الأنثیین" ارث می برند، مثلاً شخصی فوت کرده درحالی که اولاد ندارد ولی از دخترش یک پسر و از پسرش یک دختر باقی مانده که در اینجا طبق "للذكر مثل حظ الأنثیین" پسر دختر دو برابر دختر پسر ارث می برد.

قول سوم: اولاد این چه دختر باشند و چه پسر همان سهم این را می برند و اولاد بنت نیز چه پسر باشند و چه دختر همان سهم بنت را می برند، تقریباً برعکس قول دوم است یعنی باید بگوئیم که این دختر در واقع دختر پسر است و آن پسر در واقع پسر دختر است لذا دختر پسر همان سهم پسر را می برد و پسر دختر همان سهم دختر را می برد پس در این صورت دختر دو برابر پسر ارث می برد زیرا دختر پسر است و همان سهم پسر را می برد، این قول مشهور است و شرایع و امام رضوان الله علیه نیز همین قول را قبول کرده اند. بقیه بحث بماند برای بعد إن شاء الله تعالی ...

والحمد لله رب العالمین و صلی الله علی
محمد و آله الطاهیرین

شیخ طوسی در خلاف در مورد دو خیر مذکور اینطور فرموده: «و استدلووا أيضا بخبر رواه عبدة السلماني، عن علي عليه السلام حين سئل عن رجل مات و خلف زوجة و أبوين و ابنتيه، فقال عليه السلام: "صار ثمنها تسعا"، قالوا: و هذا صريح بالعول، لأنكم قلتُم أنها لا تنقص عن الثمن، و قد جعل عليه السلام ثمنها تسعا.

و الجواب عن ذلك من وجهين:

أحدهما: أن يكون خرج مخرج النقية، لأنه كان يعلم من مذهب المتقدم عليه القول بالعول، و تقرر ذلك في نفوس الناس، فلم يمكنه إظهار خلافه، كما لم يمكنه المظاهرة بكثير من مذاهبه، و لأجل ذلك، قال لقضاته، و قد سألوه: بم نحكم يا أمير المؤمنين؟ فقال: اقضوا بما كنتم تقضون حتى يكون الناس جماعة أو أموت كما مات أصحابي. و قد روينا شرح هذا في كتابنا الكبير. و ما روي من تصريح أمير المؤمنين - عليه السلام - بمذهبه لعمر، و أنه لم يقبل ذلك، و عمل بما أراه.

و الوجه الآخر: أن يكون ذلك خرج مخرج النكير (استفهام انکاری) لا الأخبار و الحكم، كما يقول الواحد منا إذا أحسن إلى غيره، و قابله بالذم و الإساءة، فيقول قد صار حسني قبيحا، و ليس يربد بذلك الخبر، بل يربد الإنكار حسب ما قدمناه.

و الكلام في هذه المسألة مستوفي حيث ذكرناه.^۳

خب و اما بحث دیگر در مورد اولاد اولاد می باشد، شخصی فوت کرده درحالی که اولاد ندارد ولی اولاد اولاد دارد، در اینجا سه قول وجود دارد که به طور

^۳ الخلاف، شیخ طوسی، ج ۴، ص ۷۷.



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

طبقات ارث به ترتیب عبارتند از: اول أبوان و اولاد، دوم إخوة و أجداد و سوم أعمام و أخوال، که الان از طبقه اول بحث می کنیم.

محقق در شرایع بعد از ذکر طبقات ارث مسائلی را بیان می کند و اینطور می فرماید: «مسائل: الاولى: أولاد الأولاد يقومون مقام آبائهم في مقاسمة الأبوين.

و شرط ابن بابويه رحمه الله (شيخ صدوق در هداية و مقنعة) في توريثهم عدم الأبوين (يعنى اگر أبوين باشند دیگر اولاد اولاد ارث نمی برند) و هو متروك.

و يمنع الأولاد من يتقرب بهم و من يتقرب بالأبوين من الإخوة و أولادهم و الأجداد و آبائهم و الأعمام و الأخوال و أولادهم و يترتبون الأقرب فالأقرب، فلا يرث بطن مع من هو أقرب منه إلى الميت و يرث كل واحد منهم نصيب من يتقرب به فيرث ولد البنت نصيب أمه ذكرا كان أو أنثى و هو النصف إن انفرد أو كان مع الأبوين و يرد عليه كما يرد على أمه لو كانت موجودة و يرث ولد الابن نصيب أبيه ذكرا كان أو أنثى جميع المال إن انفرد و ما فضل عن حصص الفريضة إن كان معه وارث كالأبوين أو أحدهما و الزوج أو الزوجة و لو انفرد أولاد الابن و أولاد البنت كان لأولاد الابن الثلثان و لأولاد البنت الثلث على الأظهر و لو كان زوج أو زوجة كان له نصيبه الأدنى و الباقي بينهم لأولاد البنت الثلث و لأولاد الابن الثلثان.»^۱

یک بحث بسیار مهمی که در اینجا وجود دارد این است که آیا اولاد اولاد نیز مثل همان آباء خودشان مستقلاً "للذكر مثل حظ الأنثيين" ارث می برند یا اینکه مستقلاً محاسبه نمی شود بلکه دقیقاً همان سهم پدران و مادران خودشان را ارث می برند؟ عده ای مثل سید مرتضی و بسیاری از علماء فرموده اند مستقلاً "للذكر مثل حظ الأنثيين" ارث می برند ولی همان طور که خواندیم خود محقق قائل است که اولاد اولاد دقیقاً همان سهم آباء خودشان را ارث می برند و سهمشان مستقلاً محاسبه نمی شود.

خب و اما شیخ طوسی در خلاف اینطور فرموده: «مسألة ۵۷: ولد الولد يقوم مقام الولد (همان قول محقق در شرایع)، و يأخذ كل واحد نصيب من يتقرب به، فولد البنت يقوم مقام البنت ذكرا كان أو أنثى، و ولد الابن يقوم مقام الابن ذكرا كان أو أنثى، فإذا اجتمعا أخذ كل واحد نصيب من يتقرب به.

مثال ذلك: بنت ابن و ابن بنت، لبنت الابن الثلثان، و لابن البنت الثلث، ثم الأقرب يمنع الأبعد، و الأعلى يمنع الأسفل، فعلى هذا لا يجتمع الأعلى مع من هو أنزل منه، ذكرا كان أو أنثى.

و خالف جميع الفقهاء في ذلك، و قالوا: ولد الولد يقوم مقام الولد.

و معناه: لو كانوا ولد الصلب لورثوا ميراث ولد الصلب، فولد البنت لا يرث على مذهب الشافعي.

و قد مضى الخلاف فيه.

و بنت الابن تأخذ النصف و ان كان معها أخوها كان للذكر مثل حظ الأنثيين، و بنتا الابن لهما الثلثان، و بنت الابن مع بنت ابن الابن تجريان مجرى البنت للصلب مع بنت الابن، و قد مضى الخلاف.

^۱ شرایع، محقق حلی، ج ۴، ص ۱۸، ط اسماعیلیان.

ثم على هذا التنزيل، للبنات العليا النصف، و للتي تليها تكملة الثلثين، و يسقط من هو أنزل منها، إلا أن يكون معها أخوها، فيكون الباقي بينهما للذكر مثل حظ الأنثيين.

دلیلنا: إجماع الفرقة و أخبارهم.^۲

خب و اما روایات مربوط به این بحث در وسائل الشیعة باب ۷ از ابواب میراث الأبوين والأولاد ذکر شده اند، که عنوان باب این است: «أن أولاد الأولاد يقومون مقام آبائهم عند عدمهم، و يرث كل منهم نصيب من يتقرب به، و يمنع الأقرب الأبعد و يشاركون الأبوين»، در این باب هفتم ۱۰ خبر ذکر شده که ۵ خبر آن برای عبدالرحمن بن حجاج می باشد، قبلاً گفتیم که آیت الله العظمی آقای بروجردی اعلی الله مقامه می فرمودند اگر یک راوی یک خبر را چند بار نقل کرده در واقع یک دفعه از امام علیه السلام شنیده و بعداً در نقل معنی چند جور از او نقل شده لذا در این موارد قدر متیقن اخبار او را أخذ می کنیم.

خبر اول: ﴿عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَعْقُوبَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ، عَنْ ابْنِ مَجُوبَ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ الْحَجَّاجِ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: بَنَاتُ الْإِبْنَةِ يَرِثْنَ إِذَا لَمْ يَكُنْ بَنَاتٌ كُنَّ مَكَانَ الْبَنَاتِ.﴾^۳

خبر سندا صحیح می باشد.

خبر دوم: ﴿وَعَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مَحْمُودٍ (مُتَّبِعٌ) كِتَابَ بَرَاءِ بْنِ عَازِبٍ فِي تَنْقِيحِ الْمَقَالِ مِثْلَ مَا فِيهِ مِنْ خَطِّهِ بِأَنَّ الْبَنَاتَ يَرِثْنَ إِذَا لَمْ يَكُنْ بَنَاتٌ كُنَّ مَكَانَ الْبَنَاتِ.﴾^۴

مسکین [سُکین] عن إسحاق بن عمار، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: ابن الابن يقوم مقام أبيه. ^۴
همان طور که می بینید در روایات گفته شده "يقوم مقام" یعنی خودشان مستقلاً ارث نمی برند بلکه بجای آبائشان می نشینند و دقیقاً همان سهم آبائشان را می برند.

بقیه بحث بماند برای فردا إن شاء الله تعالی ...

والحمد لله رب العالمين و صلى الله على
مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطاهرين

^۲ الخلاف، شيخ طوسي، ج ۴، ص ۵۰، مسئله ۵۷.

^۳ وسائل الشیعة، شيخ حر عاملی، ج ۱۷، ص ۴۴۹، ابواب میراث أبوان و أولاد، باب ۷، حدیث ۱، ط الإسلامیة.

^۴ وسائل الشیعة، شيخ حر عاملی، ج ۱۷، ص ۴۴۹، ابواب میراث أبوان و أولاد، باب ۷، حدیث ۲، ط الإسلامیة.



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بجثمان در ارث اولاد اولاد بود، همان طور که قبلاً عرض شد طبقات ارث به ترتیب عبارتند از: اول أبوان و اولاد، دوم إخوة و أجداد و سوم أعمام و أخوال، در طبقه اول در مورد اولاد اولاد سه قول میان ما وجود دارد:

قول اول: شیخ صدوق می فرماید اولاد اولاد در صورتی ارث می برند که میت أبوین نداشته باشد یعنی با وجود أبوین دیگر اولاد اولاد ارث نمی برد، صدوق رحمة الله علیه تقریباً بین طبقه و درجه خلط کرده، باید توجه داشته باشیم که بین طبقه و درجه فرق وجود دارد یعنی در طبقه درجات مختلفی وجود دارد که سابق بر لاحق مقدم است ولی همگی در طبقه یکی هستند.

قول دوم: سید مرتضی و ابن ادریس و عده زیادی از فقهاء قائلند که ولد اعم از ولد بلا واسطه و مع الواسطه می باشد و همگی در یک طبقه هستند لذا اولاد اولاد نیز مستقلاً و طبق "للدکر مثل حظ الانثیین" ارث می برند.

قول سوم: از زمان صاحب جواهر به بعد و فعلاً بین فقهاء ما مشهور است که اولاد اولاد مستقلاً لحاظ نمی شوند و مستقلاً ارث نمی برند بلکه دقیقاً همان ارث آباء خودشان را می برند لذا ولد بنت با ولد ابن فرق دارد به این صورت که ولد ابن ولو اینکه دختر باشد دو برابر ولد بنت ولو اینکه پسر باشد ارث می برد.

شیخ صدوق برای اثبات کلامش به دو خبر استناد کرده:

خبر اول: ﴿وعن عدة من أصحابنا، عن سهل بن زياد، وعن محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد جميعاً، عن ابن محبوب، عن سعد بن أبي خلف، عن أبي الحسن الأول عليه السلام قال: بنات الابنة يقمن مقام البنات إذا لم يكن للميت بنات ولا وارث غيرهن، وبنات الابن يقمن مقام الابن إذا لم يكن للميت أولاد ولا وارث غيرهن﴾.^۱

خبر سندا صحیح است و شیخ صدوق به عبارت "ولا وارث غیرهن" استناد کرده و فرموده اولاد اولاد در صورتی ارث می برند که وارثی غیر از آنها یعنی همان أبوین نباشند.

خبر دوم: ﴿محمد بن يعقوب، عن حميد بن زياد، عن الحسن بن محمد بن سماعة وعن عدة من أصحابنا، عن سهل بن زياد، وعن محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد جميعاً، عن ابن محبوب، عن أبي أيوب الخزاز، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: إن في كتاب علي عليه السلام أن كل ذي رحم بمنزلة الرحم الذي يجبر به إلا أن يكون وارث أقرب إلى الميت منه فيحجبه﴾.^۲

خبر سندا صحیح است و شیخ صدوق به عبارت "إلا أن يكون وارث أقرب إلى الميت منه فيحجبه" استناد کرده و فرموده پدر و مادر نسبت به اولاد اولاد أقرب به میت هستند لذا با وجود آنها دیگر اولاد اولاد ارث نمی برند.

خب و اما همانطور که دیروز عرض کردیم محقق حلی در شرایع این قول صدوق را قبول نکرد و فرمود: "وهو

^۱ وسائل الشیعة، شیخ حر عاملی، ج ۱۷، ص ۴۴۹، ابواب میراث أبوان و أولاد، باب ۷، حدیث ۳، ط الإسلامیة.

^۲ وسائل الشیعة، شیخ حر عاملی، ج ۱۷، ص ۴۱۸، ابواب موجبات الإرث، باب ۲، حدیث ۱، ط الإسلامیة.

متروک" علتش این است که ما روایات زیادی داریم که بر خلاف این دو خبر در آنها گفته شده که اگر اولاد بلاواسطه نباشند اولاد مع الواسطه ارث می برند چه أبوین موجود باشند و چه نباشند بعلاوه منظور از این دو خبر وراث طبقه دوم و سوم یعنی إخوة و أجداد و أعمام و أحوال می باشند و در واقع آنها را نفی می کند نه أبوین که در طبقه اول می باشند.

باید توجه داشته داشته باشیم که قول اول متروک است و اما قول دوم و سوم هر دو مخالف عامه می باشند زیرا عامه قائلند که اولاد اولاد مثل خود اولاد ارث می برند.

سید مرتضی و ابن ادریس و صاحب مفتاح الکرامه و شهید در مسالک و عده ای دیگر می خواهند بفرمایند که اولاد اولاد خود اولاد است و شواهدی نیز از لغت برای این مطلب آورده اند و همچنین آیت الله طباطبائی در تفسیر المیزان در تفسیر "یوصیکم الله فی اولادکم" فرموده اولاد اعم از بلاواسطه و مع الواسطه می باشد و بعلاوه در روایات ما نیز ولد را شامل اولاد بلاواسطه و مع الواسطه می دانند البته درجات را باید در نظر گرفت "الأقرب یمنع الأبعد" منتهی همه اولاد می باشند و طبق "یوصیکم الله فی اولادکم للذکر مثل حظ الأنثیین" ارث می برند، این قول دوم بود که عرض شد، منتهی چیزی که جلوی ما را می گیرد این است که ما روایات زیادی داریم که در آنها به طور خاص ذکر شده که بنت ابن همان سهم پدرش را می برد و همچنین ابن بنت همان سهم مادرش را می برد، بنابراین قول أقوى و مشهور همین قول سوم می باشد و منافاتی با قول دوم ندارد.

بقیه بحث بماند برای فردا إن شاء الله تعالی ...

والحمد لله رب العالمین و صلی الله علی

محمد و آله الطاهرین

۳ وسائل الشیعة، شیخ حر عاملی، ج ۱۷، ص ۴۵۰، ابواب میراث أبوان و أولاد، باب ۷، حدیث ۴، ط الإسلامیة.



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بِحثمان در حجب بود، آیه شریفه: ﴿وَلَا بَوَيْهَ لِكُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا السُّدُسُ مِمَّا تَرَكَ إِنْ كَانَ لَهُ وَلَدٌ فَإِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ وَلَدٌ وَوَرِثَتُهُ أَبَوَاهُ فَلِأُمِّهِ الثُّلُثُ فَإِنْ كَانَ لَهُ إِخْوَةٌ فَلِأُمِّهِ السُّدُسُ﴾^۱ با حجب ارتباط دارد، دیروز عرض کردیم که حجب به دو قسم حجب حرمان و حجب نقصان تقسیم می شود که در مورد حجب حرمان دیروز بحث کردیم و امروز با توفیق پروردگار متعال بحثمان در حجب نقصان می باشد و آیه شریفه ای که خواندیم نیز دال بر حجب نقصان می باشد زیرا اگر میت برادر نداشت مادرش ثلث می برد ولی بخاطر وجود برادر سدس می برد.

محقق در شرایط در مورد حجب إخوة و شرایط آن اینطور فرموده: «و أما حجب الإخوة فإنهم يمنعون الأم عما زاد عن السدس بشروط أربعة: الأول: أن يكونا رجلين فصاعداً، أو رجلاً و امرأتين أو أربع نساء (إخوه واحد نباشد).

الثاني: ألا يكونوا كفرة أو أرقاً (جمع رقيق)، و هل يحجب القتال فيه تردد و الظاهر أنه لا يحجب.

الثالث: أن يكون الأب موجوداً. (علت حجب و کاهش سهم مادر این است که با مرگ میت برادران او را باید پدرش اداره کند لذا شارع مقدس خواسته که عائدات پدر برای اداره پسرها بیشتر باشد بنابراین پدر باید موجود باشد).

الرابع: أن يكونوا للأب و الأم أو للأب. (زیرا برادر مادری هیچ ارتباطی با پدر میت پیدا نمی کند).

خب و اما شروط أربعه برای حجب إخوه بیان شد و حالا باید أدله این شروط یک به یک بیان شود.

دیروز بعضی از رفقا پرسیدند حجب با منع چه فرقی دارد؟ حجب همان منع است ولی خب از لحاظ لغت عرب منع به معنای مطلق منع است ولی حجب به معنای منع لعلی می باشد به عبارت دیگر حجب نوعی منع ظریف تر می باشد.

خب و اما در شرط اول ما بین ما و عامه اختلاف نظر وجود دارد لذا شیخ طوسی در خلاف می فرماید: «مسألة ۳۱: لا تحجب الأم عن الثلث إلا بأخوين، أو بأخ و أختين، أو أربع أخوات، و لا تحجب بأختين.

و قال جميع الفقهاء أنها تحجب بأختين أيضا .

و قال ابن عباس: لا تحجب بأقل من ثلاثة إخوة، و هذه في جملة الخمس مسائل التي انفرد بها.

دلینا: إجماع الفرقة، و لأن ما ذكرناه مجمع على وقوع الحجب به، إلا قول ابن عباس، و وقوع الحجب بأختين ليس عليه دليل.

فأما قوله تعالى "فإن كان له إخوة"^۲ و إن كان لفظه لفظ الجمع، فنحن نحمله على الاثنين، بدلالة الإجماع من الفرقة على أن في الناس من قال: أقل الجمع اثنان، فعلى هذا قد و في الظاهر حقه.^۳

خب ما روایاتی نیز در این رابطه داریم که در باب ۱۱ از ابواب موانع ارث ذکر شده اند و عنوان باب این است: "باب أنه لا يحجب الام عما زاد عن السدس

^۲ سوره نساء، آیه ۱۱.

^۳ خلاف، شیخ طوسی، ج ۴، ص ۳۹، مسئله ۳۱.

^۱ سوره نساء، آیه ۱۱.

در دو خبر بعدی این باب نیز همین تعبیرات وجود دارد و بر همین مطلب دلالت دارند.

خب و اما عنوان باب ۱۵ این است که: "باب أن الأخ الکافر لا یحجب الام".

خبر اول: ﴿مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بِإِسْنَادِهِ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ صَالِحٍ، عَنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: الْمُسْلِمُ يَحْجِبُ الْكَافِرَ وَيَرِثُهُ، وَالْكَافِرُ لَا يَحْجِبُ الْمُسْلِمَ وَلَا يَرِثُهُ. وَرَوَاهُ الْكَلْبِيُّ وَالشَّيْخُ كَمَا مَرَّ.﴾^۷

خب و اما شرط سوم این بود که پدر میت موجود باشد، خبر ۳ از باب ۱۰ از ابواب موانع ارث بر این شرط دلالت دارد، خبر این است: ﴿وَعَنْهُمْ عَنْ أَحْمَدَ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ، عَنِ فَضَالَةَ بْنِ أَيُّوبَ، عَنِ مُوسَى بْنِ بَكْرٍ، عَنِ عَلِيِّ بْنِ سَعِيدٍ، قَالَ: قَالَ لِي زُرَّارَةُ: مَا تَقُولُ فِي رَجُلٍ تَرَكَ أَبُويهِ وَإِخْوَتَهُ لَامَهُ؟ قُلْتُ: لَامَهُ السُّدُسُ وَلِلْأَبِّ مَا بَقِيَ، فَإِنْ كَانَ لَهُ إِخْوَةٌ فَلِأَمِّهِ السُّدُسُ، فَقَالَ: إِنَّمَا أَوْلَيْتُكَ الْإِخْوَةَ لِلْأَبِّ وَالْإِخْوَةَ مِنَ الْأَبِّ وَالْأُمِّ، وَهُوَ أَكْثَرُ لِنَصِيحَتِهَا إِنْ أَعْطَا الْإِخْوَةَ مِنَ الْأُمِّ الْثُلُثَ وَأَعْطَا السُّدُسَ، وَإِنَّمَا صَارَ لَهَا السُّدُسُ وَحُجْبَتِهَا الْإِخْوَةُ مِنَ الْأَبِّ وَالْإِخْوَةُ مِنَ الْأُمِّ لِأَنَّ الْأَبَّ يَنْفَقُ عَلَيْهِمْ فَوْفَرِ نَصِيحَتِهِ وَاتَّقَصَّتْ الْأُمُّ مِنْ أَجْلِ ذَلِكَ، فَأَمَّا الْإِخْوَةُ مِنَ الْأُمِّ فَلَيْسُوا مِنْ هَذَا بَشْيٍ وَلَا يَحْجِبُونَ أُمَّهُمْ عَنِ الثُّلُثِ، قُلْتُ: فَهَلْ تَرِثُ الْإِخْوَةَ مِنَ الْأُمِّ مَعَ الْأُمِّ شَيْئًا؟ قَالَ: لَيْسَ فِي هَذَا شَكٌّ أَنَّهُ كَمَا أَقُولُ لَكَ.﴾^۸

بقیه بحث بماند برای فردا إن شاء الله تعالی ...

والحمد لله رب العالمین و صلی الله علی

مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

من الإخوة أقل من أخوين أم أخ أو أختين أو أربع أخوات".

خبر اول: ﴿مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ، عَنِ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ، عَنِ أَبِيهِ، عَنِ ابْنِ أَبِي عَمِيرٍ عَنِ سَعْدِ بْنِ أَبِي خَلْفٍ، عَنِ أَبِي الْعَبَّاسِ، عَنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: إِذَا تَرَكَ الْمَيِّتُ أَخْوَيْنَ فَهَمَّ إِخْوَةٌ مَعَ الْمَيِّتِ حُجْبًا لِأُمِّهِ عَنِ الثُّلُثِ، وَإِنْ كَانَ وَاحِدًا لَمْ يَحْجِبِ الْأُمُّ وَقَالَ: إِذَا كُنَّ أَرْبَعٌ أَخْوَاتٌ حُجِبْنَ الْأُمُّ عَنِ الثُّلُثِ لِأَنَّهِنَّ بِمَنْزِلَةِ الْأَخْوَيْنِ، وَإِنْ كُنَّ ثَلَاثًا لَمْ يَحْجِبْنَ. وَرَوَاهُ الشَّيْخُ بِإِسْنَادِهِ عَنِ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ مِثْلَهُ.﴾^۴

خبر سنداً صحیح است.

خبر دوم: ﴿وَعَنْ أَبِي الْعَبَّاسِ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: لَا يَحْجِبُ عَنِ الثُّلُثِ الْأَخُ وَالْأَخْتُ حَتَّى يَكُونَا أَخْوَيْنَ أَوْ أَخًا وَأَخْتَيْنِ فَإِنَّ اللَّهَ يَقُولُ: "فَإِنْ كَانَ لَهُ إِخْوَةٌ فَلِأَمِّهِ السُّدُسُ".﴾^۵

شرط اول برای حجب إخوة در مورد تعداد بود که اقوال و روایات و مطالب مربوط به آن عرض شد.

شرط دوم این بود که برادران در صورتی حاجب هستند که کافر و رقیق نباشند، اخبار مربوط به این شرط در باب ۱۴ و ۱۵ از ابواب موانع ارث ذکر شده است، عنوان باب ۱۴ این است: "باب أن الإخوة إذا كانوا مملوكين لم یحجبوا الام".

خبر اول: ﴿مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بِإِسْنَادِهِ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ، عَنِ الْعَلَاءِ، عَنِ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ الْمَمْلُوكِ وَالْمَشْرُوكِ يَحْجِبَانِ إِذَا لَمْ يَرِثَا؟ قَالَ: لَا.﴾^۶

^۴ وسائل الشیعة، شیخ حر عاملی، ج ۱۷، ص ۴۵۶، ابواب موانع ارث،

باب ۱۱، حدیث ۱، ط الإسلامیة.

^۵ وسائل الشیعة، شیخ حر عاملی، ج ۱۷، ص ۴۵۸، ابواب موانع ارث، باب

۱۱، حدیث ۷، ط الإسلامیة.

^۶ وسائل الشیعة، شیخ حر عاملی، ج ۱۷، ص ۴۵۹، ابواب موانع ارث، باب

۱۴، حدیث ۱، ط الإسلامیة.

^۷ وسائل الشیعة، شیخ حر عاملی، ج ۱۷، ص ۴۶۰، ابواب موانع ارث، باب

۱۵، حدیث ۱، ط الإسلامیة.

^۸ وسائل الشیعة، شیخ حر عاملی، ج ۱۷، ص ۴۵۵، ابواب موانع ارث،

باب ۱۰، حدیث ۳، ط الإسلامیة.



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بچثمان در طبقه اول و در مورد ارث اولاد اولاد بود که گفتیم سه قول میان ما وجود دارد، قول اول قول شیخ صدوق بود که فرمود با وجود أبون دیگر اولاد اولاد ارث نمی برند که ما گفتیم این مطلب درست نیست و فقهاء ما فرمودند " و هو متروک " و دلیلش هم اجتهادی بود که معلوم شد.

خب و اما دو قول دیگر داشتیم که مهم تر بودند:

اول اینکه اولاد اولاد مثل اولاد بلاواسطه ولد محسوب می شوند و خودشان بین خودشان مستقلاً بر طبق " یوصیکم الله فی اولادکم للذکر مثل حظ الأنثیین " ارث را تقسیم می کنند والقائل به سید مرتضی و ابن ادریس و عده ای از فقهاء.

دوم اینکه اولاد اولاد در ارث بردن با اولاد بلاواسطه فرق دارند و مستقلاً ارث نمی برند بلکه همان سهم من یتقرب به را می برند یعنی اولاد بنت همان سهم بنت و اولاد ابن همان سهم ابن را می برند والقائل به صاحب جواهر و فقهاء معاصر.

این بحث در جلد ۱۹ مستند الشیعة نراقی و جلد ۱۳ مسالک شهید و جلد ۳۹ جواهر مبسوطاً مطرح شده که مراجعه و مطالعه بفرمائید.

خب و اما امروز مقداری از کلام امام رضوان الله علیه در تحریر الوسيلة را می خوانیم، ایشان اینطور می فرماید: «وهاهنا أمور: الأول: أولاد الأولاد وإن نزلوا یقومون مقام الأولاد فی مقاسمة الأبوين (خلافاً للصدوق) وحجهم عن أعلى السهمین إلى أدناهما، ومنع من عداهم من الأقارب، سواء كان والدا المیت موجودین أم لا، ویتقدم کل بطن علی البطن المتأخر.

الثانی: یرث کل واحد منهم نصیب من یتقرب به، فیرث ولد البنت نصیب أمه ذکرا کان أو أنثی، وهو النصف مع انفراده أو کان مع الأبوين، ویرد علیه وإن کان ذکرا كما یرد علی أمه لو كانت موجودة ویرث ولد الابن نصیب أبیه ذکرا کان أو أنثی، فإن انفرد فله جمیع المال، ولو کان معه ذو فریضة فله ما فضل عن حصص الفریضة.

الثالث: لو اجتمع أولاد الابن وأولاد البنت فأولاد الابن الثلثان نصیب أبیهم، وأولاد البنت الثلث نصیب أمهم، ومع وجود أحد الزوجین فله نصیبه الأدنى، والباقي للمذکورین، الثلثان لأولاد الابن والثلث لأولاد البنت.»^۱

تا حالا فهمیدم که اولاد ابن سهم ابن و اولاد بنت سهم بنت را می برند چه یک نفر باشد یا چند نفر باشند، حالا می خواهیم بدانیم که سهم آباء خودشان را مابین خودشان چگونه تقسیم می کنند آیا مثل همان اولاد بلاواسطه طبق " للذکر مثل حظ الأنثیین " تقسیم می کنند یا نه؟ بله این آیه شریفه " یوصیکم الله فی اولادکم للذکر مثل حظ الأنثیین " عام است و هم شامل اولاد بلاواسطه و هم شامل اولاد مع الواسطه می شود منتهی در ما نحن فیه در مورد اولاد مع الواسطه روایاتی داریم که این عام را تخصیص زده و فرمودند نصیب من یتقرب به را می برند یعنی اولاد ابن دقیقاً همان سهم ابن را می برند و اولاد بنت نیز دقیقاً همان سهم بنت را می برند منتهی مابین خودشان طبق " للذکر مثل حظ الأنثیین " تقسیم می کنند و امام رضوان الله علیه و آقای خوئی و کلاً بعد از زمان سید مرتضی فقهاء ما نیز همین را می فرمایند.

خب و اما روایات مذکور در باب ۷ از ابواب میراث الأبوين والأولاد ذکر شده اند که عنوان باب این است: «أن أولاد الأولاد یقومون مقام آبائهم عند عدمهم، ویرث کل منهم نصیب من یتقرب به، ویمنع الأقرب الأبعد ویشارکون الأبوين».

خبر ۱ و ۲ و ۳ از این باب را خواندیم و اما اخبار دیگر این باب نیز مهم می باشند.

خبر اول: ﴿وباسناده عن محمد بن الحسن الصفار، عن إبراهیم بن هاشم، عن صفوان، عن خزیمة بن یقظین، عن عبد الرحمن بن الحجاج، عن أبي عبد الله علیه السلام قال: ابن الابن إذا لم یکن من صلب الرجل أحد قام مقام الابن،

^۱ تحریر الوسيلة، امام خمینی، ج ۲، ص ۳۸۱، ط نجف.

در خبر اینطور ذکر شده که زنی فوت کرده درحالی که شوهر و ابویین و یک دختر دارد، ابویین سدس و زوج ربع می برد لذا ترکه در روایت به ۱۲ قسمت تقسیم شده زیرا دو مخرج ۴ و ۶ داریم که متوافقین هستند و هر دو بر عدد ۲ قابل قسمت هستند لذا هر کدام از آنها را بر ۲ تقسیم و بعد ضرب در دیگری می کنیم، ۴ تقسیم بر ۲ می شود ۲ و ضرب در ۶ می شود ۱۲ و یا ۶ تقسیم بر ۲ می شود ۳ و ضرب در ۴ می شود ۱۲، بنابراین معلوم می شود ائمه علیهم السلام نیز طبق همان حسابی که ما عرض کردیم محاسبه می کردند.

در خبر ۳ از این باب ۱۸ که مهم می باشد اینطور ذکر شده: ﴿وإن ترك الميت أما أو أبا وامرأة وابنة فان الفريضة من أربعة وعشرين سهما، للمرأة الثمن ثلاثة أسهم من أربعة وعشرين سهما، ولكل واحد من الأبوين السدس أربعة أسهم...إلى : إن لم يكن ولد وكان ولد الولد ذكورا أو إناثا فإنهم بمنزلة الولد وولد البنين بمنزلة البنين، يرثون ميراث البنين، وولد البنات بمنزلة البنات يرثون ميراث البنات، ويحجبون الأبوين والزوجين عن سهامهم الأكثر وإن سفلوا بطنين وثلاثة وأكثر، يرثون ما يرث ولد الصلب ويحجبون ما يحجب ولد الصلب.﴾

ابویین سدس و زوجه ثمن و ابنته نیز نصف می برد، سه مخرج ۶ و ۸ و ۲ داریم که ۲ در ۶ داخل است لذا اکثر که ۶ است را أخذ می کنیم و اما ۶ و ۸ متوافقین هستند و هر دو بر عدد ۲ قابل قسمت می باشند لذا ۶ تقسیم بر ۲ می شود ۳ و ضرب در ۸ می شود ۲۴ و یا ۸ تقسیم بر دو می شود ۴ ضرب در ۶ می شود ۲۴ بنابراین ترکه به ۲۴ سهم تقسیم می شود، خب در اینجا نیز طبق همان حسابی که قبلا عرض کرده بودیم محاسبه شده است.

خب و اما همان طور که دیدید این خبر ۳ از باب ۱۸ صراحت دارد در اینکه ولد ابن سهم ابن و ولد بنت سهم بنت را می برد.

بقیه بحث بماند برای فردا إن شاء الله تعالی... .

والحمد لله رب العالمين و صلى الله على

محمد و آله الطاهرين

قال: وابنة البنت إذا لم يكن من صلب الرجل أحد قامت مقام البنت. ۲.

خبر دوم: ﴿وباسناده عن الصفار، عن معاوية بن حكيم، عن أحمد بن محمد بن أبي نصر قال: سألت أبا الحسن عليه السلام عن ابن بنت و بنت ابن قال: إن عليا عليه السلام كان لا يألو أن يعطى الميراث الأقرب قال: قلت: فأيهما أقرب؟ قال: ابنة الابن. ۳.

خبر سندا صحیح است، بالاخره اخبار این باب با عباراتی که دارند عام قرانی "یوصیکم الله فی اولادکم" را تخصیص و تقیید می کنند.

خب و اما یک خبری در باب ۱۸ وجود دارد که مهم می باشد، خبر این است: ﴿محمد بن یعقوب، عن علي بن إبراهيم، عن أبيه، عن ابن أبي عمير وعن محمد بن عيسى، عن يونس بن عبد الرحمن جميعا، عن عمر بن أذينة، عن زرارة قال: قلت له: إني سمعت محمد بن مسلم وبكيرا يرويان عن أبي جعفر عليه السلام في زوج وأبوين وابنة، للزوج الربع ثلاثة أسهم من اثني عشر سهما، وللأبوين السدسان أربعة أسهم من اثني عشر سهما، وبقي خمسة أسهم فهو للابنة لأنها لو كانت ذكرا لم يكن لها غير خمسة من اثني عشر سهما، وإن كانت اثنتين فلهما خمسة من اثني عشر لأنهما لو كانا ذكرا لم يكن لهما غير ما بقي خمسة من اثني عشر سهما فقال زرارة: هذا هو الحق إذا أردت أن تلقى العول فتجعل الفريضة لا تعول فإنما يدخل النقصان على الذين لهم الزيادة من الولد والأخوات من الأب والام، فأما الزوج والإخوة للام فإنهم لا ينقصون مما سمي الله لهم شيئا. ۴.

خبر سندا صحیح است.

۲ وسائل الشیعة، شیخ حر عاملی، ج ۱۷، ص ۴۵۰، ابواب میراث الابوان والاولاد، باب ۷، حدیث ۵، ط الاسلامیة.

۳ وسائل الشیعة، شیخ حر عاملی، ج ۱۷، ص ۴۵۱، ابواب میراث الابوان والاولاد، باب ۷، حدیث ۹، ط الاسلامیة.

۴ وسائل الشیعة، شیخ حر عاملی، ج ۱۷، ص ۴۶۵، ابواب میراث الابوان والاولاد، باب ۱۸، حدیث ۱، ط الاسلامیة.



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بخدمت دربار "حبوة" بود که یکی از مختصات فقه امامیه می باشد، حبوه شامل لباس و انگشتر و شمشیر و قران می شود که بعد از مرگ متعلق به پسر بزرگتر می باشد، گفتیم که روایات مربوط به این بحث در باب ۳ از ابواب میراث أبوان و أولاد ذکر شده است.

در مورد حبوه بحثهایی مثل اینکه اساساً حبوه چه چیزی است و آیا واجب است یا مستحب و امثال این مباحث مطرح شده منتهی مطلب مهمی که فقهاء ما به آن اشاره نکرده اند این است که از روایات باب حبوه معلوم می شود در مکتب تربیتی و فرهنگی اهل بیت علیهم السلام این مواردی به عنوان حبوه ذکر شده بسیار اهمیت دارند، نقش نگین انگشتر هر شخصی حاکی از فکر و اندیشه او بوده مثلاً نقش نگین انگشتر صاحب بن عباد این بوده که: "أنا و جميع من فوق التراب / فداء تراب نعل أبي تراب" بنابراین این خودش یک مطلبی است که اگر کسی بخواهد روایات را نه تنها از نظر فقهی بلکه از نظر وضع زمان و فرهنگی که در آن زمان حاکم بوده بررسی کند معلوم می شود که در آن زمان اینطور معمول بوده که اولاً بیوت عظمت داشته اند و ثانیاً هر مردی و هر بزرگ خانواده ای از هر بیتی سیف و خاتم و شمشیر و قران داشته که اینها بسیار اهمیت داشته اند و نگین انگشتر او نشانه فرهنگ و فکر او بوده و شمشیر او نشانه جهاد بوده و روایات زیادی نیز در مورد شمشیر و جهاد داریم علی آئی حال به نظر بنده از روایات مربوط به حبوه اینطور برداشت می شود که در فرهنگ اهل بیت علیهم السلام باید مسلمانان طوری تربیت می شدند که با قران و شمشیر و انگشتر مرتبط باشند البته فقهاء ما متعرض این مطلب نشده اند ولی بالاخره این

خودش مطلب مهمی برای حفظ موقعیت و جایگاه بیوت و خانواده ها می باشد.

خب و اما چند مطلب در مورد روایات باب حبوه وجود دارد:

مطلب اول مفاد و مضمون روایات می باشد، صاحب وسائل در باب ۳ از ابواب میراث أبوين و أولاد ۱۰ خبر در مورد حبوه ذکر کرده که مضمون آنها این است که:

خبر اول: " إذا مات الرجل فسیفه ومصحفه وخاتمه وکتابه ورحله وراحلته وکسوته لأکبر ولده".

خبر دوم: " فللأکبر من ولده سیفه ومصحفه وخاتمه ودرعه". (این خبر مورد فتوای امام رضوان الله علیه و اغلب فقهاء ما می باشد).

خبر سوم: " فللأکبر السیف والدرع والخاتم والمصحف".

خبر چهارم: " إن الرجل إذا ترك سیفا وسلاحا فهو لابنه". (خبر مرسل می باشد).

خبر پنجم: " فان لابنه الأکبر السیف والرحل والثياب ثياب جلده".

خبر ششم: "إن الرجل إذا ترك سیفا أو سلاحا فهو، لابنه".

خبر هفتم: " فان لابنه السیف والرحل والثياب ثياب جلده".

اخبار ۸ و ۹ مربوط به بحث ما نیستند و اما مضمون خبر دهم این است که: "قال: السیف والسلاح والرحل وثياب جلده".

خب و اما از نظر مضمون و مفاد اخبار باب ۱۰ این تفاوتها را با هم دارند و اما از نظر سند خبر ۱ و ۲ و ۳ و ۵ صحیح السند هستند و خبر ۴ مرسل می باشد.

مطلب دوم اینکه آیا دادن این موارد به پسر بزرگتر از نظر حکم تکلیفی واجب است یا مستحب می باشد؟ که برخی از فقهاء فرمودند مستحب است و برخی دیگر فرمودند

واجب می باشد و باز اینکه وقتی حبوه را دادند آیا بجانی بدهند یا باید قیمتش را از او بگیرند؟ که گفتیم سید مرتضی در انتصار فرموده قیمتش را باید پردازد.

مطلب سوم اینکه آیا پسر بزرگتر بعد از فوت پدرش مالک آنها می شود یا اینکه مالک نمی شود بلکه مستحب است ورثه به او بدهند؟.

مطلب چهارم اینکه عمومات باب ارث دلالت دارند بر اینکه وقتی شخصی از دنیا رفت تمام اموال او من جمله

حبوه متعلق به وراثت می باشد ولی بعد از این عمومات توسط روایات باب حبوه که مخصص منفصل هستند تخصیص

خورده اند و در تخصیص اگر امر دائر بین اقل و اکثر باشد باید اقل را أخذ کرد و در بقیه باید به همان عام رجوع کرد.

خب و اما برای روشن شدن مطلب کلام جواهر را می خوانیم، ایشان ابتدا فرموده با اینکه در روایات ما موارد

مختلفی برای حبوه ذکر شده ولی بین فقهاء ما چهار مورد مشهور است؛ سیف و ثیاب و مصحف و خاتم، حالا

می خواهیم ببینیم شهرت در اینجا چقدر نقش دارد، صاحب جواهر می فرماید در اینجا شهرت عملیه وجود

دارد به این بیان که ولو در روایات ما موارد زیادی برای حبوه ذکر شده است ولی شهرت عملیه بین فقهاء ما در

همین چهار مورد یعنی سیف و مصحف و ثیاب و خاتم وجود دارد.

صاحب جواهر در ادامه مبسوطاً بحث می کند که دادن حبوه به پسر بزرگتر واجب است نه مستحب زیرا روایات ما

تاکید بر این مطلب دارند و حرف "لام" در آنها بکار رفته که دلالت بر ملکیت دارد یعنی بعد از فوت پدر این چهار

مورد مال پسر بزرگتر می باشد و بعد صاحب جواهر در دوجا فرموده توجه داشته باشید که ما نحن فیه مثل اخبار بئر

نیست بلکه مشهور فقهاء ما به اخبار حبوه عمل کرده اند و این چهار مورد را به عنوان حبوه بیان کرده اند، اخبار بئر

مربوط به این است که وقتی نجاسات مختلف در بئر ریخته

شد چند دلو باید کشیده شود تا آب چاه پاک شود، چندین قرن اخبار بئر حاکم و مورد عمل بود و در مورد آنها اجماع بود تا زمان علامه که ثابت کرد این درست نیست و اخبار مربوط به بئر اولاً مضموناً دارای اختلافات زیادی هستند و ثانیاً از نظر سند درست نیستند لذا حمل بر استحباب می شوند و به آنها عمل نمی شود و اجماعی که برای آنها ذکر شده نیز مدرکی است که حجت نمی باشد بعلاوه آب بئر مثل آب کر و جاری می باشد و تا وقتی اوصاف ثلاثه آن تغییر نکرده پاک می باشد.

مطلب دیگری که صاحب جواهر مطرح کرده این است که گفته شده پسر بزرگتر که این چهار مورد را ارث می برد

باید نماز و روزه پدرش را قضا کند، آیا این قضا کردن عبادات پدر شرط دادن حبوه است یا نه؟ ما دو جور

شرط داریم، بعضی شروط حکمت تشریح هستند و برخی دیگر علت تشریح و شرط حکم می باشند مثلاً در

حکمت طلاق گفته شده زن باید در طهر غیر مواقعه باشد تا اینکه اختلاف انساب بوجود نیاید که این حکمت تشریح

می باشد اما در صورتی که شخصی چند سال نبوده مثلاً مسافرت بوده و بعد زنش را طلاق داده باز فرمودند زن

حین طلاق باید در پاکی باشد نه عادت با اینکه در طول چند سالی که شوهرش نبوده چندین بار حیض شده و پاک

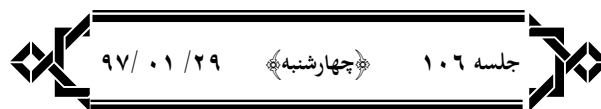
شده، پس این حکمت تشریح است نه شرط ولی گاهی گفته شده "لا تشرب الخمر لأنه مسکر" که این شرط و

علت است، علی ای حال در ما نحن فیه حکمت تشریح حکم بیان شده نه علت.

بقیه بحث بماند برای فردا إن شاء الله تعالی ...

والحمد لله رب العالمین و صلی الله علی

محمّد و آله الطاهیرین



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

یکی از مسائلی که در بحث ارث اولاد مطرح است بحث "حبوه" می باشد که امروز با توفیق پروردگار متعال در این رابطه بحث خواهیم کرد.

صاحب جواهر در این رابطه اینطور فرموده: «المسألة الثالثة: من متفردات الإمامية ومعلومات مذهبهم أنه يحیی الولد الأكبر من تركة أبيه بثياب بدنه وخاتمه وسيفه ومصحفه وبذلك تظافرت نصوصهم عن أئمتهم عليهم السلام.»^۱

"حیی حبوه" به معنای بخشش بلا جزاء است و در مجمع البحرین ذکر شده که صلاة حبوه همان صلاة جعفر بن ابی طالب است که مشهور بین فریقین می باشد و علت نامگذاری اش این بود که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله این نماز را به عنوان عطیه به او داد.

قاعدتاً اقتضای ظاهر آیات قران کریم و روایات این است که تمام اموال میت برای وراثت باشد و انتقال مال از شخصی که فوت می کند به ورثه اش یک انتقال شرعی قهری می باشد منتهی روایاتی داریم که دلالت دارند بر اینکه چند چیز از اموال پدر یعنی لباس بدن و انگشتر و شمشیر و قران متعلق به پسر بزرگتر او می باشد.

در شرایع عبارتی اضافه شده و آن اینکه: «الثالثة يحیی الولد الأكبر من تركة أبيه بثياب بدنه و خاتمه و سيفه و مصحفه و عليه قضاء ما عليه من صلاة و صيام و من شرط اختصاصه أن لا يكون سفیها و لا فاسد الرأي علی قول مشهور»^۲.

امام رضوان الله علیه در تحریر الوسیله اینطور فرموده: «الخامس: يحیی الولد الأكبر من تركة أبيه بثياب بدنه و خاتمه و سيفه و مصحفه.

مسألة ۱ - تختص الحبوة بالأکبر من الذکور بأن لا يكون ذکر أكبر منه، ولو تعدد الأكبر بأن يكونا بسن واحد ولا يكون ذکر ذکر منها تقسم الحبوة بينهما بالسوية، وكذا لو كان أكثر من اثنين، ولو كان الذکر واحدا يحیی به، وكذا لو كان معه أنثی وإن كانت أكبر منه.»^۳

خبری داریم که دلالت دارد بر اینکه از دوقولوها آن بچه ای که دوم به دنیا می آید بزرگتر است، خبر این است: «محمد بن یعقوب، عن محمد بن یحیی، عن أحمد بن محمد بن عیسی، عن علي بن أحمد بن أشیم، عن بعض أصحابه، قال: أصاب رجل غلامین في بطن فهناه أبو عبد الله علیه السلام ثم قال: أيهما الأكبر " أكبر. خ ل " فقال: الذي خرج أولاً، فقال أبو عبد الله علیه السلام: الذي خرج أخيراً هو الأكبر، أما تعلم أنها حملت بذلك أولاً، وأن هذا دخل علی ذاك فلم يمكنه أن يخرج حتى يخرج هذا، فالذي خرج أخيراً هو أكبرهما. ورواه الشيخ یاسناده عن محمد بن یعقوب.»^۴

بالاخره مسائل در اینجا زیاد است حالا ما چند مسئله دیگر از تحریر الوسیله را می خوانیم تا مطلب روشن شود.

مسئله ۲: «لا فرق في الثياب بين أن تكون مستعملة أو مخیطة للبس وإن لم يستعملها، ولا بين الواحد والمتعدد، كما لا فرق بين الواحد والمتعدد في المصحف والخاتم والسيف لو كانت مستعملة أو معدة للاستعمال.»^۵

مسألة ۳: «الأقوی عدم كون السلاح غير السيف والرحل والراحلة من الحبوة، والاحتياط بالتصالح مطلوب جدا.»^۶

راحله آن مرکبی است که انسان سوار می شود ولی رحل آلات و ابزاری است که مسافر همراه خود دارد.

سید مرتضی در انتصار اینطور فرموده: «مسألة ۳۱۶: و مما انفردت به الإمامية: أن الولد الذکر الأكبر یفضل دون سائر الورثة بسيف أبيه و خاتمه و مصحفه. و باقي الفقهاء یخالفون في ذلك.

^۱ تحریر الوسیله، امام خمینی (ره)، ج ۲، ص ۳۸۱، مسئله ۱، ط نجف.

^۲ وسائل الشیعة، شیخ حر عاملی، ج ۱۵، ص ۲۱۳، ابواب احکام اولاد، باب ۹۹، حدیث ۱، ط الاسلامیه.

^۳ تحریر الوسیله، امام خمینی (ره)، ج ۲، ص ۳۸۲، مسئله ۲، ط نجف.

^۴ تحریر الوسیله، امام خمینی (ره)، ج ۲، ص ۳۸۲، مسئله ۳، ط نجف.

^۱ جواهر الکلام، شیخ محمد حسن نجفی جواهری، ج ۳۹، ص ۱۲۷، ط ۴۳ جلدی.

^۲ شرایع، محقق حلّی، ج ۴، ص ۱۹، ط اسماعیلیان.

خبر سوم: ﴿وعن علي بن إبراهيم، عن أبيه عن حماد بن عيسى، عن حريز عن أبي عبد الله عليه السلام قال: إذا هلك الرجل وترك ابنتين فلأكبر السيف والدرع والخاتم والمصحف، فإن حدث به حدث فلأكبر منهم﴾.^{۱۱}

خبر چهارم: ﴿وعنه عن أبيه، عن ابن أبي عمير، عن ابن أذينة، عن بعض أصحابه عن أحدهما عليهما السلام إن الرجل إذا ترك سيفاً وسلاحاً فهو لابنه، فإن كان له بنون فهو لأكبرهم﴾.^{۱۲}

خبر پنجم: ﴿محمد بن علي بن الحسين باسناده عن حماد بن عيسى، عن شعيب بن يعقوب، عن أبي بصير، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: الميت إذا مات فإن لابنه الأكبر السيف والرحل والثياب ثياب جلده﴾.^{۱۳}

خبر ششم: ﴿محمد بن الحسن باسناده عن علي بن الحسن بن فضال، عن علي بن أسباط، عن محمد بن زياد بن عيسى، عن ابن أذينة، عن زرارة ومحمد بن مسلم وبكير وفضيل بن يسار، عن أحدهما عليهما السلام إن الرجل إذا ترك سيفاً أو سلاحاً فهو، لابنه فان كانوا اثنين فهو لأكبرهما﴾.^{۱۴}

۱۰ خبر در این باب وجود دارد واما در خبر ۸ مطلب دیگری ذکر شده، خبر این است: ﴿وعنه عن محمد بن عبيد الله الحلبي والعباس بن عامر، عن عبد الله بن بكير، عن عبيد بن زرارة، عن أبي بصير، عن أبي جعفر عليه السلام قال: كم من إنسان له حق لا يعلم به قلت: وما ذاك أصلحك الله؟ قال: إن صاحبي الجدار كان لهما كنز تحتته لا يعلمان به أما أنه لم يكن بذهب ولا فضة قلت: وما كان؟ قال: كان علما قلت: فأيهما أحق به؟ قال: الكبير كذلك نقول نحن﴾.^{۱۵}

بقیه بحث بماند برای روز شنبه إن شاء الله تعالی ...

والحمد لله رب العالمين و صلى الله على

محمد وآله الطاهرين

و الذي يقوى في نفسي أن التفضيل للأكبر من الذكور بما ذكروه إنما هو بأن يخص بتسليمه إليه و تحصيله في يده دون باقي الورثة و إن احتسب بقيمته عليه، و هذا على كل حال انفراد من الفقهاء، لأنهم لا يوجبون ذلك و لا يستحبونه و إن كانت القيمة محسوبة عليه﴾.^۷

شیخ طوسی در خلاف اینطور فرموده: «مسألة ۱۲۹: يخص الابن الأكبر من التركة بثياب جلد الميت، و سيفه، و مصحفه دون باقي الورثة. و خالف جميع الفقهاء في ذلك. دليلنا: إجماع الفرقة و أخبارهم﴾.^۸

خب و اما مهم ترین مسئله روایاتی است که در این رابطه وارد شده که در جلد ۱۷ وسائل ۲۰ جلدی صفحه ۴۳۹ باب ۳ از ابواب میراث الابوين والاولاد ذکر شده اند و عنوان باب این است که: «باب ما یحیی به الولد الذکر الأكبر من تركة أبيه دون غيره وأحكام الحبوۃ».

خبر اول: ﴿محمد بن يعقوب، عن عدة من أصحابنا، عن أحمد بن محمد بن خالد عن أبيه، عن حماد بن عيسى، عن ربعي بن عبد الله، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: إذا مات الرجل فسيفه ومصحفه وخاتمه وكتبه ورحله وراحلته وكسوته لأكبر ولده فإن كان الأكبر ابنة فلأكبر من الذكور. ورواه الشيخ باسناده عن أحمد بن محمد بن خالد. ورواه الصدوق باسناده عن حماد بن عيسى مثله إلا أنه أسقط وراحلته﴾.^۹

سند در اعلى درجه صحت قرار دارد.

خبر دوم: ﴿وعن محمد بن إسماعيل، عن الفضل بن شاذان، عن ابن أبي عمير، عن ربعي بن عبد الله، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: إذا مات الرجل فلأكبر من ولده سيفه ومصحفه وخاتمه ودرعه. ورواه الشيخ باسناده عن الفضل بن شاذان مثله﴾.^{۱۰}

^۷ الانتصار، سيد مرتضى، ۵۸۲، مسئله ۳۱۶.

^۸ الخلاف، شيخ طوسی، ج ۴، ص ۱۱۵، مسئله ۱۲۹.

^۹ وسائل الشیعة، شيخ حر عاملی، ج ۱۷، ص ۴۳۹، ابواب میراث الابوان والاولاد، باب ۳، حدیث ۱، ط الاسلامیة.

^{۱۰} وسائل الشیعة، شيخ حر عاملی، ج ۱۷، ص ۴۳۹، ابواب میراث الابوان والاولاد، باب ۳، حدیث ۲، ط الاسلامیة.

^{۱۱} وسائل الشیعة، شيخ حر عاملی، ج ۱۷، ص ۴۴۰، ابواب میراث الابوان والاولاد، باب ۳، حدیث ۳، ط الاسلامیة.

^{۱۲} وسائل الشیعة، شيخ حر عاملی، ج ۱۷، ص ۴۴۰، ابواب میراث الابوان والاولاد، باب ۳، حدیث ۴، ط الاسلامیة.

^{۱۳} وسائل الشیعة، شيخ حر عاملی، ج ۱۷، ص ۴۴۰، ابواب میراث الابوان والاولاد، باب ۳، حدیث ۵، ط الاسلامیة.

^{۱۴} وسائل الشیعة، شيخ حر عاملی، ج ۱۷، ص ۴۴۰، ابواب میراث الابوان والاولاد، باب ۳، حدیث ۶، ط الاسلامیة.

^{۱۵} وسائل الشیعة، شيخ حر عاملی، ج ۱۷، ص ۴۴۱، ابواب میراث الابوان والاولاد، باب ۳، حدیث ۸، ط الاسلامیة.



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بخدمت در حبوه بود، در اخبار تقریباً ده مورد برای ولد اکبر به عنوان حبوه ذکر شده است ولی آنچه که بین فقهاء ما مسلّم و مشهور است چهار چیز یعنی ثیاب و خاتم و مصحف و سیف می باشد.

در اینجا بحثهای متعددی پیش می آید، اول اینکه با وجود صحت سند برخی از اخبار که در آنها بیشتر از چهار مورد ذکر شده چطور شده که فقهاء ما فقط به این چهار مورد فتوا داده اند؟ این بحث بر می گردد به اینکه ما با توجه به عمومات قران و روایات می دانیم که ترکه میت کلاً برای وراثت می باشد منتهی در این موارد تخصیص و تقیید قائل شده ایم و این چهار مورد را خارج کرده ایم و فقط به ولد اکبر داده ایم، خب این تخصیص دلیل لازم دارد که به حجیت اخبار آحاد بر می گردد، دلیل حجیت اخبار آحاد بناء عقلاء می باشد یعنی خبر واحدی که موجب اطمینان عند العقلاء باشد حجت می باشد به عبارت دیگر دلیل ما برای حجیت اخبار آحاد حصول اطمینان بابت صدور خبر از معصوم علیه السلام می باشد، از طرفی فقهاء ما از بقیه اخبار اعراض کرده اند و به آنها عمل نکرده اند و فقط به اخباری که همین چهار مورد (ثیاب و مصحف و خاتم و سیف) در آنها ذکر شده عمل کرده اند و همین اعراض و عدم عمل فقهاء ما به بقیه اخبار باعث می شود که اطمینان لازم برای ما حاصل نشود لذا فقط نسبت به همین چهار مورد حجت داریم.

آیت الله العظمی آقای خوئی طبق مبنای خودشان اعراض و عمل اصحاب را در حجیت اخبار آحاد موثر نمی داند بلکه به سند خبر نگاه می کند و می فرماید اگر خبر سنداً صحیح بود حجت است ولو اینکه فقهاء به آن عمل

نکرده باشند و اگر خبر سنداً ضعیف بود حجت نیست ولو اینکه فقهاء به آن عمل کرده باشند البته ایشان نتوانستند این مشی را ادامه بدهند زیرا در ما نحن فیه فقط همین چهار مورد را به عنوان حبوه برای ولد اکبر ذکر کرده با اینکه در خبر اول باب که صحیح هم بود علاوه بر اینها رحل و راحله نیز ذکر شده است.

مطلب دوم اینکه صاحب جواهر در دو جا فرمودند بین این اخبار که مورد بحث ماست با اخبار مربوط به بئر فرق وجود دارد، چند قرن فقهاء ما اجماع داشتند که اگر نجاستی در چاه بیافتند نجس می شود و باید مقدار مشخصی از آب چاه کشیده شود تا پاک بشود ولی بعداً فقهاء ما فرمودند آب چاه مثل آب کر و جاری است و تا أحد از اوصاف ثلاثه بواسطه نجاست تغییر نکند نجس نمی شود زیرا خبر صحیحی داریم که بر این مطلب دلالت دارد و این خبر صحیح تمام اخبار بئر با اجماعی که در مورد آن بود را کنار زد، خلاصه ما نحن فیه با اخبار بئر فرق دارد.

خب و اما مقداری از کلام امام رضوان الله علیه را می خوانیم تا مطلب روشن شود، ایشان در تحریر الوسيلة اینطور فرمودند: «الخامس: یحیی الولد الأكبر من ترکه أبیه بثیاب بدنه وخاتمه و سیفه و مصحفه.

مسألة ۱ : تختص الحبوة بالأکبر من الذکور بأن لا یکون ذکر اکبر منه، ولو تعدد الأكبر بأن یکونا بسن واحد ولا یکون ذکر ذکر منها تقسم الحبوة بینهما بالسوية، وكذا لو کان أكثر من اثنين، ولو کان الذکر واحداً یحیی به، وكذا لو کان معه أنثی وإن کانت أكبر منه»^۱.

چند روز قبل خبری را در مورد تولد فرزندان دو قولو خواندیم که امام صادق علیه السلام فرموده بودند آن فرزندی که دوم به دنیا می آید بزرگتر است زیرا نطفه او اول منعقد شده ولی امام رضوان الله علیه و دیگران این مطلب را بیان نکرده اند و به این خبر عمل نکرده اند شاید علتش

^۱ تحریر الوسيلة، امام خمینی (ره)، ج ۲، ص ۳۸۱، مسئله ۱، طنجف.

این باشد که عرفاً آن فرزندی که زودتر به دنیا بیاید بزرگتر شناخته می شود نه آن یکی که نطفه اش زودتر منعقد شده، خلاصه نظر امام رضوان الله علیه این است که آن فرزندی که از نظر ولادت زودتر متولد شده بزرگتر می باشد.

امام رضوان الله علیه در ادامه اینطور می فرماید: «مسئله ۲: لا فرق في الثياب بين أن تكون مستعملة أو مخيطة للباس وإن لم يستعملها، ولا بين الواحد والمتعدد، كما لا فرق بين الواحد والمتعدد في المصحف والخاتم (به نظر بنده اینطور نیست و از اخبار این فهمیده نمی شود لذا باید به عرف رجوع کرد و هر جا شک کردیم نیز به عمومات باب ارث رجوع می کنیم که ترکه را برای همه رواث می دانند)، والسيف لو كانت مستعملة أو معدة للاستعمال.

مسئله ۳: الأقوى عدم كون السلاح غير السيف (سلاح روز) والرحل والراحلة من الحبوة، والاحتياط بالتصالح مطلوب جدا.

مسئله ۴: لو لم تكن الحبوة أو بعضها فيما تركه لا يعطى قيمتها.

مسئله ۷ - الأقوى عدم اشتراط كون الولد عاقلا رشيدا، وفي اشتراط كونه غير المخالف من سائر فرق المسلمين تأمل و إن لا يبعد إلزامه بمعتقده (قاعده الزام) إن اعتقد عدم الحبوة.

مسئله ۸ - يقدم تجهيز الميت وديونه على الحبوة مع تزامنها بأن لا تكون له إلا الحبوة، أو نقص ما تركه غير الحبوة عن مصرف التجهيز والدين، ومع عدم التزامها بأن يكون ما تركه غيرها كافيا فالأحوط للولد الأكبر أن يعطى لهما منها بالنسبة.^۲

حب و اما آیت الله العظمی آقاي خوئی نیز در منهاج الصالحين مسائلی در مورد حبوه دارند و اینطور

فرمودند: «مسئله ۱۷۴۶: لا يدخل في الحبوة مثل الساعة و في دخول مثل الدرع و الطاس و المغفر و نحوها من معدات الحرب إشكال بل الأظهر العدم و الأحوط في مثل البندقية و الخنجر و نحوهما من آلات السلاح المصالحة مع سائر الورثة نعم لا يبعد تبعية غمد السيف و قبضته و بيت المصحف و حمانلهما لهما و في دخول ما يحرم لبسه مثل خاتم الذهب و ثوب الحرير اشكال، و إذا كان مقطوع اليدين فالسيف لا يكون من الحبوة و لو كان أعمى فالمصحف ليس منها نعم لو طرأ ذلك اتفاقا و كان قد أعدهما قبل ذلك لنفسه كانا منها.

مسئله ۱۷۴۷: إذا اختلف الذكر الأكبر و سائر الورثة في ثبوت الحبوة أو في أعيانها أو في غير ذلك من مسائلها لاختلافهم في الاجتهاد أو في التقليد رجعوا إلى الحاكم الشرعي في فصل خصومتهم»^۳.

این مسائل تماماً اجتهادی می باشد.

سید بحر العلوم در اشعار فقهی که دارد اینطور فرموده:

«و الولد الأكبر حتما يحيى/من مال ميته و قيل ندبا

ثيابه و سيفه و المصحفا/و خاتما ان غير هذا خلفا

و اختلفوا فرأى بعض العلماء/في هذه الأشياء ان تقوما

عليه من ميراثه المعلوم/و قيل بل يحيى بلا تقويم

فيأخذ المذكور من غير عوض/لكنه يقضى الصيام المفترض

عنه و يقضى أيضا الصلاتا/إذ العذر لا لعمد فاتا»^۴.

خب واما با توفيق پروردگار متعال بحثمان در طبقه اول ارث

تمام شد و از فردا إن شاء الله در مورد طبقه دوم بحث

خواهیم کرد... .

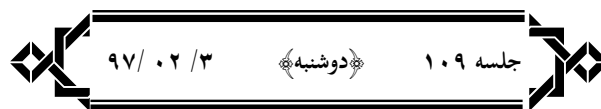
والحمد لله رب العالمين و صلى الله على

محمد و آله الطاهرين

^۳ منهاج الصالحين، سيد ابوالقاسم خوئی، ج ۲، ص ۳۶۱.

^۴ الدررة النجفية، سيد بحر العلوم، ص ۱۹۳.

^۲ تحرير الوسيلة، امام خمينی (ره)، ج ۲، ص ۳۸۲، ط نجف.



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

یکی از آقایان مطالبی در مورد بحث دیروز که مربوط به حبوه بود نوشته اند، ما عرض کردیم که عمومات قران کریم و همچنین روایات دلالت دارند بر اینکه کسی که از دنیا می رود ترکه او متعلق به همه وراث است و حبوه نوعی تخصیص و تقیید این عمومات می باشد زیرا حبوه می گوید این موارد متعلق به پسر بزرگتر است به عبارت دیگر مقتضای عمومات اشتراک همه وراث در ترکه میت است ولی مقتضای روایات حبوه اختصاص موارد حبوه به پسر بزرگتر می باشد و اینجا مخصص منفصل می باشد و ما یک قاعده داریم هرجائی که امر دائر بین اقل و اکثر شد و ما شک کردیم که اقل از تحت عام خارج است یا اکثر در این صورت قدر متیقن که اقل است را از تحت عام خارج می کنیم و اقل را أخذ می کنیم و حجت می دانیم.

در مورد روایات باب حبوه نیز عرض کردیم که برخی از اخبار با وجود صحت سند مورد اعراض فقهاء هستند و شهرت عملیه بر خلافشان وجود دارد لذا از حجیت ساقط می شوند.

ما چیزی به عنوان اصل عدم نقیصه و اصل عدم الزیاده نداریم و شارع مقدس چنین اصولی را حجت ندانسته.

حبوه حرمت تصرف در مال غیر ندارد زیرا ما در سبب و موضوع که همان مال غیر است بحث می کنیم نه در مسبب که آیا حرام است یا نه، خلاصه این موارد نوشته شده بود که به عرضتان رسید.

خب و اما بچثمان در طبقه اول به پایان رسید و با توفیق پروردگار متعال از امروز در طبقه دوم ارث یعنی اخوانه و اجداد بحث خواهیم کرد.

صاحب جواهر در مورد اینکه بر چه اساسی این طبقه بندی در ارث بوجود آمده یک مطلبی دارد که قابل توجه می باشد، ایشان می فرماید: «مَنْ وَلِدَ الْمَيِّتِ وَمَنْ وَلَدَهُ الْمَيِّتُ بِهِ مِنْ كُلِّ أَحَدٍ، وَهُمْ الْأَبْوَانُ وَالْأَبْنَاءُ وَإِنْ سَفَلُوا أَهْلَ الطَّبَقَةِ الْأُولَى الَّتِي هِيَ عَمُودُ النِّسَبِ، ثُمَّ مِنْ بَعْدِهِمْ مَنْ وَلَدَ أَبَ الْمَيِّتِ وَمَنْ وَلَدَهُ أَبُو الْمَيِّتِ، وَهُمْ الْإِخْوَةُ وَأَوْلَادُهُمُ وَالْأَجْدَادُ وَإِنْ عَلَوْا أَهْلَ الطَّبَقَةِ الثَّانِيَةِ بَعْضُهَا مِنَ الْعَمُودِ وَبَعْضُهَا مِنْ حَاشِيَةِ النِّسَبِ، ثُمَّ مِنْ بَعْدِهِمْ مَنْ وَلَدَهُ الْأَجْدَادُ، وَهُمْ الْأَعْمَامُ وَالْأَخْوَالُ أَهْلَ الطَّبَقَةِ الثَّلَاثَةِ الَّذِينَ جَمِيعُهُمْ مِنْ حَاشِيَةِ النِّسَبِ، وَيَتْرَبُونَ فِيمَا بَيْنَهُمْ كَتَرْتَبِ الْأَجْدَادِ وَالْإِخْوَةَ وَأَوْلَادَهُمْ»^۱.

مطلب دیگری که لازم است ما مقدمه برای بحث در طبقه دوم عرض کنیم آیات قران کریم می باشد، در سوره نساء که آیات ارث ذکر شده، آیه ۱۱ فقط طبقه اول را بیان می کند و اما در آیه ۱۲ و آیه ۱۷۶ ارث طبقه دوم ذکر شده: ﴿وَإِنْ كَانَ رَجُلٌ يُورَثُ كَلَالَةً أَوْ امْرَأَةً وَ لَهُ أَخٌّ أَوْ أُخْتُ فَلِكُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا السُّدُسُ فَإِنْ كَانُوا أَكْثَرَ مِنْ ذَلِكَ فَهُمْ شُرَكَاءُ فِي الثُّلُثِ مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ يُوصِي بِهَا أَوْ دَيْنٍ غَيْرِ مُضَارٍّ وَصِيَّةً مِنَ اللَّهِ وَ اللَّهُ عَلِيمٌ حَلِيمٌ﴾^۲، این آیه مربوط به کلاله اُمی است و اما حکم ارث کلاله اُبوینی و اُمی در آیه ۱۷۶ از سوره نساء بیان شده: ﴿يَسْتَفْتُونَكَ قُلِ اللَّهُ يُفْتِيكُمْ فِي الْكَلَالَةِ إِنَّ امْرُؤًا هَلَكَ لَيْسَ لَهُ وَلَدٌ وَ لَهُ أُخْتُ

^۱ جواهر الكلام، شيخ محمد حسن نجفی جواهری، ج ۳۹، ص ۱۷۳، ط ۴۳ جلدی.

^۲ سوره نساء، آیه ۱۲.

وارد بحث شده اند که ابتدا اصول مباحث این طبقه را به پنج فصل تقسیم کرده اند؛ فصل اول إخوه و أخوات بدون اجتماع با اجداد یعنی الأخ و وحدة، الأخت و وحدها، الأخ المتعدد، الأخت المتعددة و جمع أخ و أخت، و همین اقسام را در إخوه و اجداد اُمی نیز بیان کرده اند و بعد به سراغ اجداد رفته اند، هر انسانی در مرحله اول چهار جد دارد، جد و جده پدری و جد و جده مادری و بعد همینطور طبقه طبقه بالا می روند، حب و اما در اجداد نیز بحثهای مختلفی مطرح شده که بماند برای بعد إن شاء الله تعالی ...

والحمد لله رب العالمین و صلی الله علی
محمد و آله الطاهیرین

فَلَهَا نِصْفُ مَا تَرَكَ وَ هُوَ يَرِثُهَا إِنْ لَمْ يَكُنْ لَهَا وَلَدٌ
فَإِنْ كَانَتْ أَثْنَتَيْنِ فَلَهُمَا الثُّلُثَانِ مِمَّا تَرَكَ وَ إِنْ كَانُوا
إِخْوَةً رِجَالًا وَ نِسَاءً فَلِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثَيَيْنِ يُبَيِّنُ
اللَّهُ لَكُمْ أَنْ تَضَلُّوا وَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ^۳.

حب و اما برای اینکه بدانیم چه مقدار باید مطالعه کنیم آدرس بحث را در کتب مختلف خدمتتان عرض می کنم:
اول: جواهر الکلام، جلد ۳۹، صفحه ۱۴۷ از طبع ۴۳ جلدی.

دوم: مستند الشیعة، جلد ۱۹، صفحه ۲۵۹.
سوم: مسالک الأفهام، جلد ۱۳، صفحه ۱۴۱.
چهارم: ریاض المسائل، جلد ۱۴، صفحه ۳۲۴.
پنجم: کشف اللثام، جلد ۹، صفحه ۴۲۳.
ششم: خلاف شیخ طوسی، جلد ۴، صفحه ۸۸.
هفتم: مفتاح الکرامه، جلد ۳ یا ۲۴، صفحه ۲۳۲.
هشتم: مهذب الأحکام، جلد ۳۰، صفحه ۱۳۶.
نهم: مختلف الشیعة، جلد ۹، صفحه ۴۲.
دهم: قواعد الاحکام، جلد ۳، صفحه ۳۶۲.
یازدهم: وسائل الشیعة، جلد ۱۷، صفحه ۴۷۴.
دوازدهم: جامع أحادیث الشیعة، جلد ۲۴، صفحه ۳۷۳.

آیت الله العظمی آقای بروجردی اعلی الله مقامه چندین مرتبه فرمودند علم فقه یک علم منقول است لذا ما باید به کتب مراجعه کنیم و ببینیم قرآن و اهل بیت علیهم السلام چه فرموده اند و این مطالعه لازم دارد تا اینکه بالاخره یک نظریه ای برای خودمان اتخاذ کنیم.

حب و اما حالا با توفیق پروردگار متعال وارد بحث در طبقه دوم از طبقات ارث می شویم، فقهاء ما اینجور

^۳ سوره نساء، آیه ۱۷۶.



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

دیروز از کتابهایی نام بردیم که باید در بحثمان مورد توجه و مطالعه قرار بگیرند، یکی از آن کتب "مستند الشیعة" تألیف مرحوم ملا احمد نراقی بود که دارای امتیازات بسیار بالائی در کتب فقهی است البته دوره کامل فقه نیست ولی کتاب بسیار مهم و خوبی در فقه می باشد، یکی دیگر از کتب ایشان "عوائد الأيام" می باشد که کتاب بسیار خوبی است و در آن مبسوط و کامل و جامع به بحث ولایت فقیه پرداخته شده و تا آن زمان هیچکس به این صورت به بحث ولایت فقیه نپرداخته بوده، ایشان بسیار اهل تحقیق و دقت نظر بوده و در آن زمان در ایران مرجعیت داشته و به همراه سید محمد مجاهد در جنگ علیه روسیه نیز شرکت داشته، یکی دیگر از ویژگیهای حاج ملا احمد نراقی این است که خیلی اهل شعر و هنر و ادب بوده، کمتر عالمی در آن زمان به اندازه ایشان از نظر شعر و ادب قدرت داشته، ایشان کتابی بنام "طاقدیس" در شعر دارد که یکی از اشعارش را حین جنگ با روسیه در روز عید قربان سروده و در آن اینطور گفته که؛ پروردگارا امروز روز عید قربان است و مردم در مکه به منا رفته اند و امسال منای ما اینجاست و من این قربانی ها را از ایران برای جنگیدن با کفار آورده ام تا جلوی تسلط کفر بر اسلام را بگیریم، خلاصه اشعار بسیار فصیح و بلیغی دارد، علی آئی حال شناخت علماء و فقهاء و خصوصیات و ویژگیهای آنها خودش یک مسئله بسیار مهمی می باشد.

خب و اما مقداری از کلام مرحوم نراقی در مستند الشیعة در مورد بحثمان را می خوانیم تا با کلام ایشان نیز آشنا بشویم، ملا احمد نراقی اینطور فرموده: «الفصل الثاني: في ميراث الإخوة والأجداد.

ويعبر عن الإخوة بالكالالة ، من الكلّ ، وهو الثقل ، لكونها ثقلاً على الرجل ، لقيامه بمصالحهم مع عدم التولد الموجب لمزيد الإقبال والنخفة على النفس، أو من الإكليل ، وهو ما يزين بالجوهر شبه العصابة ، لإحاطتهم بالرجل كإحاطته بالرأس.»^۱

مرحوم نراقی در ادامه مسائلی را ذکر می کند و اینطور می فرماید: «البحث الأول: في ميراث الإخوة إذا لم يكن معهم جدّ.

وفيه مسائل:

المسألة الاولى : لا يحجب الإخوة ولا الأخوات عن الإرث أحد خلقه الله غير الأبوين والأولاد وأولاد الأولاد وإن نزلوا، بالإجماع؛ للأقربية، وخصوصيات الأخبار الواردة في الموارد الجزئية ، كما يأتي.

المسألة الثانية : إذا فقد الأبوان والأولاد وأولادهم فلا يرث مع الإخوة أو الأخوات أحد غير الجدود والزوجين إجماعاً ؛ لما مر . وفي ابن الأخب للأبوين مع الأخ لأم خلاف يأتي.

المسألة الثالثة : إذا انفرد الأخ للأب والأم كان له المال كله بالقرابة ؛ للإجماع ، ومنع الأقرب للأبعد ، وأحقية السابق ، وقول أبي جعفر عليه السلام في صحبة بكير الطويلة : "فإن الله قد سمى للأخ الكل"»^۲.

ملا احمد نراقی در ادامه کلامشان روایاتی را ذکر می کند که باید به آنها توجه داشته باشیم، اخبار مذکور در باب ۳ از ابواب موجبات الارث واقع شده اند.

خبر اول: ﴿محمد بن الحسن باسناده عن الفضل بن شاذان، عن ابن أبي عمير، عن جميل بن دراج، عن بكير،

^۱ مستند الشیعة، مرحوم نراقی، ج ۱۹، ص ۲۵۹.

^۲ مستند الشیعة، مرحوم نراقی، ج ۱۹، ص ۲۵۹.

من لا يحضر نیست، از اینجا معلوم می شود اینطور نبوده که همه کتب در اختیار آنها بوده باشد و اما جالب اینکه ابن ادریس بعد از اینها در مستدرک السرائر بعضی روایات را ذکر کرده که در هیچکدام از کتب أربعة نیستند.

در زمان امام صادق علیه السلام شاگردان ایشان کتابهایی بنام "اصول أربعة مئة" نوشته اند یعنی ۴۰۰ کتاب تالیف کرده اند و ۴۰۰۰ هزار نفر نامشان به عنوان شاگرد امام صادق علیه السلام ذکر شده، کتابی نوشته شده که در آن روایات احادیثی که ایرانی و از اصحاب پیغمبر و ائمه علیهم السلام بوده اند جمع آوری شده است.

در مورد خبری که خواندم بنده سوالی دارم که چطور شده که اینجا گاهی به دو خواهر نصف و گاهی ثلثان می دهیم؟ و معیار در اینجا برای نقص یا زیاده چیست؟ قبلاً گفتیم که اهل تسنن در اینجا قائل به عول شدند و نقص را بر همه وارد کردند ولی ما طبق روایاتی که داریم نقص را بر افراد خاصی وارد می کنیم و اما معیار ما در اینجا نقص را به افراد خاصی وارد می کنیم این است که در قران کریم سهم بعضی ها زیاد و کم شده لذا زیاد باشد به آنها می دهیم و کم بیاید هم نقص را به آنها وارد می کنیم اما بعضی ها اینطور نیستند مثل زوج و زوجه و کلاله امی که همیشه سهم خودشان را می برند و سهمشان هیچوقت زیاد و کم نمی شود برخلاف کلاله ابوینی که گاهی زیاد می آید و از آن مقدار اضافه به آنها نیز می دهیم ولی گاهی کم می آید و نقص به آنها وارد می شود.

بقیه بحث بماند برای فردا إن شاء الله تعالی ...

والحمد لله رب العالمین و صلی الله علی

محمد و آل الطاهیرین

عن أبي جعفر عليه السلام قال: سأله رجل عن أختين وزوج فقال: النصف والنصف، فقال الرجل: قد سمى الله لهما أكثر من هذا لهما الثلثان فقال: ما تقول في أخ وزوج؟ فقال: النصف والنصف، فقال: أليس قد سمى الله له المال، فقال: وهو يرثها إن لم يكن لها ولد" .^۳

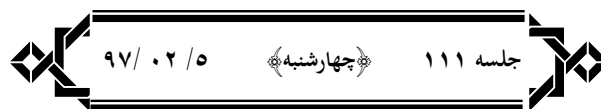
شیخ طوسی طبقه ۱۲ و فضل بن شاذان ثقه و از طبقه ۶ می باشد و شیخ ابن خبر را از کتاب فضل گرفته است، ابن ابی عمیر از طبقه ۶ و مقامش بسیار بالاست، جمیل بن دراج از طبقه ۵ و بسیار خوب است، بکیر بن أعین برادر زراره و از بیت رفیع زراره و مقام بسیار بالائی دارد، خبر سنداً صحیح می باشد.

یکی از مسائل مهمی که باید به آن توجه داشته باشید مسئله بیوت است، بعضی از بیوت بیت علم و فقهاست بوده لذا در اعیان الشیعة و همچنین در الفوائد الرضویه بیوت ذکر شده اند که یکی از آنها بیت زراره می باشد که شش برادر هستند و همگی آنها از روایات خوب هستند.

رسم و مشی مشایخ ثلاثه در نقل خبر با هم فرق دارد، شیخ کلینی از خودش تا امام علیه السلام تمام رجال سند را ذکر می کند، شیخ صدوق اخبار را از کتب گرفته ولی واسطه بین خودش تا آن کتاب را ذکر نکرده منتهی در آخر کتاب وسائط بین خودش و صاحب کتب را ذکر کرده، شیخ طوسی نیز اخبار را از کتب گرفته، در آخر کتاب جامع الرواة وسائط بین شیخ صدوق و شیخ طوسی با کتبی که از آنها اخبار را نقل کرده اند ذکر شده است.

مطلبی که باید به آن توجه داشته باشیم این است که ما روایاتی در کافی می بینیم که در من لا يحضر نیست و یا روایاتی در تهذیب و استبصار می بینیم که در کافی و

^۳ وسائل الشیعة، شیخ حر عاملی، ج ۱۷، ص ۴۸۱، ابواب موجبات الارث، باب ۳، حدیث ۱، ط الإسلامیة.



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سوالی درباره مسائل گذشته مطرح شده و اینطور نوشته شده که: "ولو كان إخوة للأب صالحين للحجب كان الرد على البنت والأب أرباعاً"، قبلاً این فرع را مطرح و مورد بحث قرار دادیم و عرض کردیم که اگر شخصی از دنیا رفته درحالی که پدر و مادر و بنت واحده دارد در اینصورت چون میت اولاد دارد سهم پدر سدس و مادر سدس می باشد ولی اگر میت اولاد نداشت سهم هرکدام از ابویین ثلث بود، بنت واحده نیز نصف می برد، دو مخرج ۶ و یک مخرج ۲ داریم ۲ در ۶ داخل است لذا اکثر که ۶ باشد را أخذ می کنیم و ترکه را به ۶ قسمت تقسیم می کنیم و بعد سه ششم متعلق به بنت واحده و یک ششم متعلق به پدر و یک ششم متعلق به مادر می باشد و یک ششم باقی می ماند که أرباعاً بین دختر و پدر تقسیم می شود و به مادر از این یک ششم اضافه چیزی داده نمی شود زیرا إخوة حاجب او بودند، حالا ایشان در تقسیم یک سهم باقیمانده بین ابویین و بنت واحده به سراغ متوافقین رفته اند منتهی ما عرض می کنیم که جای متوافقین و کلاً چهار نسبتی که قبلاً برای مخارج ذکر کردیم (متداخلین، متوافقین، متمائلین، متباینین) اینجا و در مرحله دوم که می خواهیم مقدار اضافه را تقسیم کنیم نیست، بلکه راهش این است که وقتی می خواهیم آن یک ششم اضافه را تقسیم کنیم باید ببینیم به چند سهم تقسیم می شود یعنی در اینجا سهام معتبر می باشد، لذا سهم دختر یعنی ۳ و سهم پدر یعنی ۱ با هم جمع می شوند و بعد

مجموع سهامشان یعنی ۴ ضرب در ۶ که فریضه ی اولیه بود می شود و حاصل ضرب می شود ۲۴ و حالا سه چهارم از ۲۴ تا یعنی ۱۸ سهم را دختر و یک چهارم از ۲۴ تا یعنی ۶ سهم را پدر می برد.

خب و اما بچثمان در طبقه دوم ارث یعنی إخوة و أجداد بود، مقداری از کلام مرحوم نراقی در مستند الشیعة را خواندیم و الان تمه کلام ایشان را می خوانیم که فرمودند: «المسألة الثالثة: إذا انفرد الأخ للأب والأُم كان له المال كله بالقرابة؛ للإجماع، ومنع الأقرب للأبعد، وأحقية السابق، وقول أبي جعفر عليه السلام في صحیحة بکیر الطویلة: "فإنَّ الله قد سمى للأخ الكل".^۱»

صحیحه بکیر خبر ۳ از باب ۳ از ابواب میراث إخوة و أجداد است که در آن حضرت با استدلال به آیه شریفه: «إِنَّ أَمْرًا هَلَكَ لَيْسَ لَهُ وَكَدَّ وَلَهُ أُخْتٌ فَلَهَا نِصْفُ مَا تَرَكَ وَهُوَ يَرِثُهَا إِنْ لَمْ يَكُنْ لَهَا وَكَدٌّ^۲» فرمودند " وَهُوَ يَرِثُهَا إِنْ لَمْ يَكُنْ لَهَا وَكَدٌّ" یعنی کل مال را ارث می برد.

مرحوم نراقی در ادامه اینطور می فرماید: «وصحیحته الأخری: عن أختین وزوج، فقال: " النصف والنصف" فقال الرجل: أصلحك الله قد سمى الله لهما أكثر من هذا: لهما الثلثان، فقال: "ما تقول في أخ وزوج؟" فقال: النصف والنصف، فقال: "أليس قد سمى الله له المال فقال: وَهُوَ يَرِثُهَا إِنْ لَمْ يَكُنْ لَهَا وَكَدٌّ"^۳».

^۱ مستند الشیعة، ملا احمد نراقی، ج ۱۹، ص ۲۶۰.

^۲ سوره نساء، آیه ۱۷۶.

^۳ مستند الشیعة، ملا احمد نراقی، ج ۱۹، ص ۲۶۰.

فقال زرارة : وهذا قائم عند أصحابنا لا يختلفون فيه.°

بقیه بحث بماند برای روز شنبه إن شاء الله تعالی .. .

والحمد لله رب العالمین و صلی الله علی
محمد و آله الطاهرین

صحيحه أخرى از بکیر، خبر ۱ از باب ۳ از ابواب میراث إخوة و اجداد می باشد که در آن حضرت فرموده شوهر نصف مال و نصف دیگر را اُختین می برند، خبر این است: ﴿محمد بن الحسن باسناده عن الفضل بن شاذان، عن ابن أبي عمير، عن جميل بن دراج، عن بکیر، عن أبي جعفر عليه السلام قال: سأله رجل عن اُختين وزوج فقال: النصف والنصف، فقال الرجل: قد سمي الله لهما أكثر من هذا لهما الثلثان، فقال: ما تقول في أخ وزوج؟ فقال: النصف والنصف، فقال: أليس قد سمي الله له المال، فقال: وهو يرثها إن لم يكن لها ولد.°

بنابراین باید توجه داشته باشیم که موارد با هم فرق دارند کسانی که در صورت زیاده بیشتر می برند اگر کم باشد نیز نقص بر آنها وارد می شود و در اینجا نیز این برادران به همین ترتیب می باشند.

ادامه کلام مرحوم نراقی: «و رواية موسى بن بكر : قال، قلت لزرارة : إن بکیراً حدثني عن أبي جعفر عليه السلام : (أنّ الإخوة للأب والأخوات للأب والأم يزدون وينقصون لأنهن لا يكنّ أكثر نصيباً من الإخوة والأخوات للأب والأم لو كانوا مكانهنّ ، لأنّ الله تعالى يقول : "إِنْ أَمْرُؤُ هَلَكَ لَيْسَ لَهُ وَلَدٌ وَلَهُ أُخْتٌ فَلَهَا نِصْفُ مَا تَرَكَ وَهُوَ يَرِثُهَا إِنْ لَمْ يَكُنْ لَهَا وَلَدٌ" ، يقول : يرث جميع مالها إن لم يكن لها ولد ، فأعطوا من سمي الله له النصف كمالاً ، وعمدوا فأعطوا (از طرف اهل بيت عليهم السلام) الذي سمي الله له المال كله أقلّ من النصف ، والمرأة لا تكون أبداً أكثر نصيباً من رجل لو كان مكانها) قال :

° وسائل الشیعة، شیخ حر عاملی، ج ۱۷، ص ۴۸۱، ابواب موجبات الارث، باب ۳،

حدیث ۱، ط الإسلامیة.

° مستند الشیعة، ملا احمد نراقی، ج ۱۹، ص ۲۶۰.



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بختمان درباره کلاله بود، در آیه ۱۲ از سوره نساء تعبیر کلاله اُمی و در آیه آخر از این سوره تعبیر کلاله اُبوینی و اُبی استفاده شده لذا فقهاء ما به برادر و خواهر میت اصطلاحاً کلاله می گویند.

کلاله سه قسم است: اُبوینی، اُبی، اُمی، فروع زیادی درباره کلاله داریم لذا اول باید درباره خود کلاله از لحاظ مراتب بحث شود و بعد درباره فروع آن.

بحث اول اینکه با بودن کلاله اُبوینی به کلاله اُبی ارث نمی رسد، بله در جائی که کلاله اُبوینی نباشد کلاله اُبی بجای آن می نشیند، این بحث در اعمام و احوال نیز تاثیر گذاشته زیرا در آنجا نیز عمومی اُبوینی و اُبی داریم و همچنین خاله اُبوینی و اُبی داریم خلاصه در کل اینها آنکه اُبوینی است بر اُبی مقدم می باشد، البته باید توجه داشته باشید که کلاله اُمی سر جای خودش هست یعنی هم با اُبوینی و هم با اُبی جمع می شود.

روایاتی در این موضوع (تقدم کلاله اُبوینی بر اُبی) داریم که چند خبر را به عنوان نمونه می خوانیم:

خبر اول: ﴿محمد بن یعقوب، عن عدة من أصحابنا، عن أحمد بن محمد، عن ابن محبوب، عن ابن بكير، عن زرارة قال: سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: "ولكل جعلنا موالی (وراث) مما ترك الوالدان والأقربون" قال: إنما عنى بذلك أولوا الأرحام في الموارث ولم يعن أولياء النعمة، فأولاهم بالميت أقربهم إليه من الرحم التي يجزه إليها.﴾^۲

^۱ سوره نساء، آیه ۳۳.

^۲ وسائل الشیعة، شیخ حر عاملی، ج ۱۷، ص ۴۱۴، ابواب موجبات الارث، باب ۱، حدیث ۱، ط الاسلامیة.

عبدالله بن بکیر محل بحث می باشد و عده ای گفته اند فطحی المذهب (کسانی که عبدالله اُفطح پسر بزرگ امام صادق علیه السلام را بعد از ایشان امام می دانند) است ولی موثق است و خبر سنداً صحیح می باشد.

خبر دوم: ﴿وعنه عن أحمد بن محمد، وسهل بن زياد، وعن علي بن إبراهيم عن أبيه، وعن محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد جميعاً، عن ابن محبوب، عن هشام ابن سالم، عن يزيد الكناسي، عن أبي جعفر عليه السلام قال: ابنك أولى بك من ابن ابنك، وابن ابنك أولى بك من أخيك، قال: وأخوك لأبيك وأمك أولى بك أخيك لأبيك، وأخوك لأبيك أولى بك من أخيك لامك، قال: وابن أخيك لأبيك وأمك أولى بك من ابن أخيك لأبيك، قال: وابن أخيك من أبيك أولى بك من عمك، قال: وعمك أخو أبيك من أبيه وأمه أولى بك من عمك أخي أبيك من أبيه، قال: وعمك أخو أبيك من أبيه أولى بك من عمك أخي أبيك لامه، قال: وابن عمك أخي أبيك من أبيه وأمه أولى بك من ابن عمك أخي أبيك، قال: وابن عمك أخي أبيك من أبيه أولى بك من ابن عمك أخي أبيك لامه.﴾^۳

یزید کناسی توثیق نشده ولی این خبر مورد عمل اصحاب و فقهاء است لذا ضعفش جبران می شود و حجت می باشد.

خبر بعدی در باب ۳ از ابواب میراث إخوه و اجداد ذکر شده است، خبر این است: ﴿وبالاسناد عن بكير، قال: جاء رجل إلى أبي جعفر عليه السلام فسأله عن امرأة تركت زوجها وإخوتها لأمها وأختاً لأبيها، فقال: للزوج النصف ثلاثة أسهم، وللإخوة للأم الثلث سهمان، وللأخت من الأب السدس سهم، فقال له الرجل (که از عامه بوده): فان فرائض زيد(زيد بن سعد از فقهاء

^۳ وسائل الشیعة، شیخ حر عاملی، ج ۱۷، ص ۴۱۴، ابواب موجبات الارث، باب ۱، حدیث ۲، ط الاسلامیة.

عامه) وفرائض العامة والقضاة على غير ذلك يا أبا جعفر، يقولون؛ للأخت من الأب ثلاثة أسهم تصير من ستة تعول إلى ثمانية، فقال أبو جعفر عليه السلام: ولم قالوا ذلك؟ قال: لان الله تبارك وتعالى يقول: "وله أخت فلها نصف ما ترك" فقال أبو جعفر عليه السلام: فان كانت الأخت أختاً... إلى آخر الحديث.^۴

خبر مفصل و طولانی می باشد که خودتان مطالعه کنید، علی آئی حال فقه اهل بیت علیهم السلام این است که با بودن برادر و خواهر ابوینی نوبت به خواهر و برادر آبی نمی رسد.

خبر بعدی در باب ۱۳ از ابواب میراث إخوه و اجداد ذکر شده، خبر این است: ﴿محمد بن یعقوب، عن محمد بن یحیی، عن أحمد بن محمد، عن ابن محبوب، عن هشام بن سالم، عن بريد الكناسي، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: ابنك أولى بك من ابن ابنك، وابن ابنك أولى بك من أخيك، وأخوك لأبيك وأمك أولى بك من أخيك لأبيك، قال: وابن أخيك لأبيك وأمك أولى بك من ابن أخيك لأبيك، قال: وابن أخيك من أبيك أولى بك من عمك.﴾^۵

خبر دوم از این باب ۱۳ این خبر است: ﴿وعنه عن محمد بن بكر، عن صفوان بن خالد، عن إبراهيم بن محمد ابن مهاجر، عن الحسن بن عمارة أنه قال لأبي عبد الله عليه السلام: حدثنا أبو إسحاق السبيعي، عن الحارث الأعور، عن أمير المؤمنين علي بن أبي طالب عليه السلام أنه كان يقول: أعيان بني الام أقرب من بني

العلات، فقال له أبو عبد الله عليه السلام: جئت بها من عين صافية. الحديث.^۶

در جواهر و همچنين شيخ صدوق و ديگر فقهاء اين تعبير حضرت امير عليه السلام: "أعيان بني الأم أقرب من بني العلات" را ذکر در مورد آن بحث کرده اند.

صاحب جواهر عبارت مذکور در خبر: "أعيان بني الأم أقرب من بني العلات" را اينطور معنی کرده: « و لكن لا يرث أخ ولا أخت من أب مع واحد من الاخوة للأب والأم، ولو أنثى بلا خلاف أجده فيه ، بل الإجماع بقسميه عليه لاجتماع السببين في كلاله الأبوين ، فيكون أقرب من كلاله الأب ، وقد قال الله تعالى "وأولوا الأرحام" إلى آخره وفي النبوي والمرتضوي: " أن أعيان بني الأم أحق بالميراث من بني العلات" .

والأعيان : الإخوة لهما ، من عين الشيء : أي النفيس منه ، وبنوا العلات : اللدون للأب وحده. وقيل : سموا بذلك لأن شرب الإبل الماء أولاً نَهَل ، والثاني عُل بعد نَهَل، فكان من تزوج بأهمهم بعد الأولى نهل أولاً بالأولى ثم عل بالثانية.﴾.

"عَلَاة" جمع "عَلَّة" است مثل "حَيَّة" و "حَيَّاة" ، أعيان فقط إخوه أبوينی و عَلَاة فقط إخوه آبی می باشد.

بالاخره مقصود ما این است که إخوه أبوينی بر إخوه آبی مقدم هستند و با بودن إخوه أبوينی به إخوه آبی ارث نمی رسد و این مسئله در أعمام و أحوال أبوينی و آبی نیز تاثیر گذار است و کلاً بسيار وسعت دارد و فروع زيادی هم دارد که إن شاء الله بعدا به عرضتان خواهد رسيد... .

والحمد لله رب العالمين و صلى الله على

محمد و آله الطاهرين

^۴ وسائل الشيعه، شيخ حر عاملی، ج ۱۷، ص ۴۸۳، ابواب ميراث إخوه و اجداد، باب ۳، حديث ۳، ط الاسلاميه.

^۵ وسائل الشيعه، شيخ حر عاملی، ج ۱۷، ص ۵۰۲، ابواب ميراث إخوه و اجداد، باب ۱۳، حديث ۱، ط الاسلاميه.

^۶ وسائل الشيعه، شيخ حر عاملی، ج ۱۷، ص ۵۰۳، ابواب ميراث إخوه و اجداد، باب ۱۳، حديث ۱، ط الاسلاميه.



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بحثمان در طبقه دوم ارث یعنی إخوه و اجداد و در مورد کلاله بود، مشی فقهاء ما اینطور بوده که بعد از ذکر أدله و نقل اقوال کلیات و اصولی را معین می کردند و بعد فروعاتی را بر اساس آن اصول می نوشتند و اجتهاد نیز همین "تفریع الفروع علی الاصول" می باشد و هر مقدار ما در این مسئله مهارت بیشتری داشته باشیم دلیل بر اجتهاد کامل می باشد.

خب واما در طبقه دوم ابتدا در مورد إخوه یعنی همان کلاله أبوینی و ابی و اُمی بحث کرده اند و بعد به سراغ اجداد رفته اند.

اجداد اقسامی دارد، هر انسانی در مرحله اول چهار جد دارد؛ جد و جد و ابی و جد و جد و اُمی، حالا هرکدام از اینها پدر و مادری دارند که می شوند مرحله دوم و به همین ترتیب شمرده اند و مسائلی را برای آنها بیان کرده اند.

فصولی برای إخوه به تنهایی و فصولی برای جد به تنهایی و فصولی نیز برای جمع بین اب و جد ذکر شده است و اصول و فروعی نیز درباره إخوه و اجداد ذکر شده؛ أخ تنها، أخت تنها، أختان، أخوات، کلاله با هم، جد تنها، اجداد با هم.

خب واما اصول مباحث طبقه دوم ارث یعنی إخوه و اجداد در پنج فصل ذکر شده، فصل اول إخوه و أخوات بدون اجتماع با اجداد چون اجداد و إخوه هم طبقه هستند لذا گاهی تک تک در مورد آنها بحث شده

و گاهی هر دو را با هم مورد بحث و بررسی قرار داده اند مثلاً؛ الأخ وحده، الأخت وحدها، الأخ المتعدد، الأخوات المتعدد و اجتماع الأخ والأخت.

فصل دوم اجداد بدون اجتماع با إخوه و أخوات که این نیز تقسیماتی دارد؛ اجداد أربعه، جد و جد و ابی، جد و جد و اُمی.

فصل سوم إخوه و أخوات با هم.

دو مثال ذکر می کنیم تا بتوانیم مسائل را بهتر تحلیل کنیم و بفهمیم:

مثال اول: شخصی فوت کرده درحالی که پنج برادر أبوینی و پنج برادر اُمی دارد(هیچگاه إخوه ابی با إخوه أبوینی جمع نمی شود زیرا همیشه إخوه أبوینی بر إخوه ابی مقدم است)، در قران کریم إخوه أبوینی ثلثان و إخوه اُمی ثلث می برند، در اینجا ذاتاً در مرحله اول ترکه به سه قسمت تقسیم می شود چون دو مخرج ۳ داریم که با هم متمائل هستند، وقتی ترکه قسمت شد دو حالت پیش می آید؛ گاهی بعد از تقسیم انکسار پیش نمی آید و سهم هر کس معین است و به او می دهیم ولی گاهی انکسار پیش می آید که در اینجا همینطور است چون دو سوم دادیم به إخوه أبوینی در حالی که آنها پنج نفر هستند و همچنین یک سوم دادیم به أخوه اُمی در حالی که آنها نیز پنج نفر هستند، خب در اینجا باید سهام را در نظر بگیریم که سهام برادران أبوینی ۵ است و سهام برادران اُمی نیز ۵ می باشد، عدد سهام اینها با هم متمائلین هستند لذا یکی از آنها را أخذ می کنیم و بعد در اصل فریضه یعنی ۳ ضرب می کنیم حاصلش می شود ۱۵ و حالا ۱۰ سهم را به برادران أبوینی و ۵ سهم را به برادران اُمی می دهیم.

بقیه بحث بماند برای فردا إن شاء الله تعالی ...

والحمد لله رب العالمین و صلی الله علی
محمّد و آله الطاهیرین

مثال دوم: شخصی فوت کرده درحالی که دو پسر و سه دختر از کلاله أبوینی و همچنین دو پسر و سه دختر از کلاله أمی دارد، در إخوه أمی مذکر و مونث مساوی هستند ولی در إخوه أبوینی "للذکر مثل حظ الأنثیین" می باشد، اصل فریضه به سه قسمت تقسیم می شود چون سهم اصلی إخوه أبوینی دو سوم و سهم اصلی إخوه أمی یک سوم است که با هم متمثلین هستند لذا یکی را أخذ می کنیم، اما سهام إخوه أبوینی ۷ است زیرا "للذکر مثل حظ الأنثیین" می باشد و سهام إخوه أمی ۵ است زیرا مساوی سهم می برند، در هر دو مورد انکسار بوجود آمده زیرا إخوه أبوینی ۵ نفرند و دو سوم سهم به آنها دادیم و إخوه أمی نیز ۵ نفرند و یک سوم به آنها دادیم، خب و اما به سراغ سهام می رویم که سهام إخوه أبوینی ۷ و سهام إخوه أمی ۵ می باشد که با هم متباین هستند لذا أحدهما یضرب فی الآخر که حاصل ضرب می شود ۳۵ ، حالا ۳۵ را در فریضه اولیه یعنی ۳ ضرب می کنیم که حاصلش می شود ۱۰۵ و از این مقدار ۷۰ سهم برای إخوه أبوینی است که به ۷ قسمت تقسیم می شود و ۳۵ سهم برای إخوه أمی می باشد که به ۵ قسمت تقسیم می شود.

خب و اما مطلبی که لازم است ذکر شود در مورد اجداد می باشد، در وسائل الشیعة ابوابی منعقد شده که در آنها ذکر شده که ارث إخوه و اجداد مساوی می باشد، اول باب ۶ از ابواب فرائض و مواریث است که در صفحه ۴۸۸ از جلد ۱۷ وسائل ۲۰ جلدی واقع شده است و عنوان باب این است که: «باب ۶: أن الجد مع الإخوة كالأخ والجدة كالأخت فیتساویان إذا اجتمعا وكذا إذا تعددوا، وان اختلفوا لأب أو أبوین فللذکر مثل حظ الأنثیین».



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سوال شده که شما فرمودید باید ترکه را در یک مرحله تقسیم کرد و حال آنکه در برخی صور که ترکه بیشتر از سهام است اینطور نیست، مثلاً مسئله ای اینطور فرض شد که شخصی از دنیا رفته در حالی که پدر و مادر و یک دختر دارد، در اینجا چونکه میت اولاد دارد پدر سلس می برد و مادر نیز چون حاجب دارد سلس می برد و سهم دختر نصف می باشد، دو مخرج ۶ و یک مخرج ۲ داریم، چون دو مخرج ۶ با هم متمثلین هستند یکی کنار می رود و یک مخرج ۲ و یک مخرج ۶ باقی می ماند و چون ۲ در ۶ داخل است ۶ را أخذ می کنیم پس ترکه را به ۶ قسم تقسیم می کنیم و بعد سه ششم بنت واحده و یک ششم پدر و یک ششم مادر می برد و یک ششم نیز اضافه می آید و این یک ششم را چونکه مادر حاجب دارد بین پدر و دختر ارباعاً تقسیم می کنیم یعنی طبق سهامشان (۳ سهم بنت واحده و ۱ سهم پدر) باید سه ربع به دختر و یک ربع به پدر بدهیم به این صورت که ۴ که جمع سهام دختر و پدر است را در ۶ که فریضه اولیه است ضرب می کنیم و حاصلش می شود ۲۴ و بعد سه چهارم از ۲۴ یعنی ۱۸ سهم برای دختر و یک چهارم از ۲۴ یعنی ۶ سهم برای پدر می باشد و تقسیم درست می شود، علی ای حال ما که گفتیم باید ترکه یک دفعه تقسیم شود منظورمان این است که باید تقسیم را طوری ترتیب بدهیم که دیگر چیزی به ورثه ندهیم که برونند ما بین خودشان تقسیم کنند و دیگر نگفتیم حتماً تقسیم یک مرحله ای است و قبلاً نیز خواندیم که گاهی بعد از تقسیم ترکه بر اساس فروض مقدره فی کتاب الله کسر لازم می آید که ما ناچاریم خودمان یک مرحله دیگر ایجاد کنیم تا کسر بر طرف شود.

خب و اما بحث دیروزمان در طبقه دوم ارث یعنی إخوه و اجداد بود و عرض کریم در اینجا ما بین ما و عامه اختلاف

بزرگی وجود دارد، عامه با بودن جد به إخوه ارث نمی دهند ولی ما می گوئیم إخوه و اجداد هر دو از طبقه دوم هستند. نقل اقوال:

شیخ طوسی رحمة الله علیه در خلاف فرموده: «مسألة ۹۷: الإخوة من الأم مع الجد للأب، يأخذون نصيبهم الثلث المفروض، و الباقي للجد. و خالف جميع الفقهاء (عامه) في ذلك و قالوا: المال للجد و يسقطون.

دلیلنا: إجماع الفرقة.

و أيضا قوله تعالى: "وَ إِنْ كَانَ رَجُلٌ يُورَثُ كَلَالَةً أَوْ امْرَأَةٌ وَ لَهُ أَخٌ أَوْ أُخْتُ فَلِكُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا السُّدُسُ، فَإِنْ كَانُوا أَكْثَرَ مِنْ ذَلِكَ فَهُمْ شُرَكَاءُ فِي الثُّلُثِ" و لم يفرق، فمن أسقطهم مع الجد فقد خالف نص القرآن.^۱

روایات:

اخبار مربوط به این مسئله در باب ۶ از ابواب إخوه و اجداد ذکر شده که در صفحه ۴۸۸ از جلد ۱۷ وسائل ۲۰ جلدی واقع شده است و عنوان باب این است که: «باب ۶: أن الجد مع الإخوة كالأخ والجدة كالأخت فيتساويان إذا اجتمعا وكذا إذا تعددا، وإن اختلفوا لأب أو أوبن فللذكر مثل حظ الأنثيين».

صاحب وسائل ابتدا چند خبر از صدوق و بعد چند خبر از کلینی و در پایان چند خبر از تهذیب شیخ طوسی نقل کرده.

اول: «محمد بن علي بن الحسين باسناده عن الحسن بن محبوب، عن عبد الله ابن سنان، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: سألته عن أخ لأب وجد قال: المال بينهما سواء.»^۲

شیخ این خبر را از کتب أخذ کرده، عبدالله بن سنان مقام بسیار بالائی دارد و از اصحاب ائمه علیهم السلام است و با اذن ائمه علیهم السلام در دربار بنی عباس خازن بوده و در طبقه ۵ است و در سند بیش از ۱۰۰۰ حدیث واقع شده.

دوم: «وعنه عن عبد الله بن سنان، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: سألته عن رجل ترك إخوة وأخوات لأب وأم وحدا، قال: الجد كواحد من الإخوة المال بينهم للذكر مثل حظ الأنثيين.»^۳

^۱ الخلاف، شیخ طوسی، ج ۴، ص ۸۸، مسئله ۹۷.

^۲ وسائل الشیعة، شیخ حر عاملی، ج ۱۷، ص ۴۸۸، ابواب إخوه و اجداد، باب ۶، حدیث ۱، ط الاسلامیة.

^۳ وسائل الشیعة، شیخ حر عاملی، ج ۱۷، ص ۴۸۹، ابواب إخوه و اجداد، باب ۶، حدیث ۲، ط الاسلامیة.

ارائه می دادند لذا خبر ۲۱ و ۲۲ از صحیفه الفرائض می باشند.

نهم: ﴿وباسناده عن علي بن الحسن بن فضال، عن علي بن أسباط عن محمد بن حمران، عن زرارة قال: أراني أبو عبد الله عليه السلام صحيفة الفرائض فإذا فيها: لا ينقص الجد من السدس شيئاً ورأيت سهم الجد فيها مثبتاً.﴾^{۱۰}

دهم: ﴿وروى الحسن بن أبي عقيل في كتابه على ما نقل عنه أن رسول الله صلى الله عليه وآله أملى على أمير المؤمنين عليه السلام في صحيفة الفرائض أن الجدة مع الإخوة يرث حيث ترث الإخوة ويسقط حيث تسقط، وكذلك الجدة أخت مع الأخوات ترث حيث يرثن وتسقط حيث يسقطن.﴾^{۱۱}

یکی از مسائل مهمی که در فقه باید به آن توجه داشته باشیم این است که عامه چه می گویند و آیت الله العظمی آقای بروجردی همینگونه بودند و در واقع ایشان یک تحولی بوجود آوردند و در هر مسئله ای سیر تاریخی آن مسئله را تا زمان ما ذکر می کردند و در مانحن فيه نیز باید توجه داشته باشیم که عامه قائلند با بودن جد و جده دیگر آخ و أخت ارث نمی برند ولی ائمه علیهم السلام فرمودند آخ و أخت با جد و جده در یک طبقه قرار دارند و با هم ارث می برند.

در بحثمان به سه کتاب باید مراجعه کنیم تا با اقوال عامه آشنا بشویم؛ اول "خلاف" شیخ طوسی جلد ۴، دوم "بداية المجتهد و نهاية المقتصد" تالیف ابن رشد اندلسی جلد ۲ و "الفقه علی المذاهب الخمسة" تالیف محمد جواد مغنیه. بقیه بحث بماند برای فردا إن شاء الله تعالی ...

سوم: ﴿وعنه عن خالد بن جرير، عن أبي الربيع، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: كان علي عليه السلام يورث الأخ من الأب مع الجد ينزله بمنزلته.﴾^۴

چهارم: ﴿وباسناده عن عمر بن أذينة، عن زرارة وبكير ومحمد بن مسلم والفضل وبريد بن معاوية، عن أحدهما عليهما السلام أن الجدة مع الإخوة من الأب مثل واحد من الإخوة.﴾^۵

پنجم: ﴿وباسناده عن حماد، عن حريز، عن حماد أو غيره، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: إن الجد شريك الإخوة وحظه مثل حظ أحدهم ما بلغوا أو أقلوا.﴾^۶

ششم: ﴿وباسناده عن محمد بن الوليد، عن حماد بن عثمان، عن إسماعيل الجعفي قال: سمعت أبا جعفر عليه السلام يقول: الجد يقاسم الإخوة ولو كانوا مائة ألف.﴾^۷

هفتم: ﴿وباسناده عن الفضل بن شاذان، عن فراش (سنی می باشد)، عن الشعبي، عن ابن عباس أنه قال: كتب إلى علي بن أبي طالب عليه السلام في ستة إخوة وجد أن اجعله كأحدهم وامح كتابي، فجعله علي عليه السلام سابعا معهم وقوله: وامح كتابي كره أن يشنع عليه بالخلاف علي من تقدمه.﴾^۸

هشتم: ﴿وعن محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد، عن ابن محبوب، عن ابن رثاب، عن أبي عبيدة، عن أبي جعفر عليه السلام في رجل مات، وترك امرأته وأخته وجدته، قال: هذه من أربعة أسهم للمرأة الربع، وللأخت سهم، وللجد سهمان. ورواه الصدوق باسناده عن الحسن بن محبوب وكذا الشيخ. ورواه الشيخ أيضا باسناده عن أحمد بن محمد مثله.﴾^۹

خب واما مطلب دیگر این است که در جائی که بین ما و عامه اختلاف شدیدی بوده ائمه علیهم السلام صحیفه الفرائض را

^۴ وسائل الشیعة، شیخ حر عاملی، ج ۱۷، ص ۴۸۹، ابواب إخوه و أجداد، باب ۶، حدیث ۳، ط الاسلامیة.

^۵ وسائل الشیعة، شیخ حر عاملی، ج ۱۷، ص ۴۸۹، ابواب إخوه و أجداد، باب ۶، حدیث ۴، ط الاسلامیة.

^۶ وسائل الشیعة، شیخ حر عاملی، ج ۱۷، ص ۴۸۹، ابواب إخوه و أجداد، باب ۶، حدیث ۵، ط الاسلامیة.

^۷ وسائل الشیعة، شیخ حر عاملی، ج ۱۷، ص ۴۸۹، ابواب إخوه و أجداد، باب ۶، حدیث ۶، ط الاسلامیة.

وسائل الشیعة، شیخ حر عاملی، ج ۱۷، ص ۴۸۹، ابواب إخوه و أجداد، باب ۶، حدیث ۸، ط الاسلامیة.

^۸ وسائل الشیعة، شیخ حر عاملی، ج ۱۷، ص ۴۸۹، ابواب إخوه و أجداد، باب ۶، حدیث ۸، ط الاسلامیة.

^۹ وسائل الشیعة، شیخ حر عاملی، ج ۱۷، ص ۴۹۰، ابواب إخوه و أجداد، باب ۶، حدیث ۱۰، ط الاسلامیة.

والحمد لله رب العالمین و صلی الله علی

محمد و آله الطاهرین

^{۱۰} وسائل الشیعة، شیخ حر عاملی، ج ۱۷، ص ۴۹۳، ابواب إخوه و أجداد، باب ۶، حدیث ۲۱، ط الاسلامیة.

^{۱۱} وسائل الشیعة، شیخ حر عاملی، ج ۱۷، ص ۴۹۳، ابواب إخوه و أجداد، باب ۶، حدیث ۲۲، ط الاسلامیة.



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

عرض کردیم از جمله مسائلی که بین ما و عامه محل اختلاف است مسئله مربوط به جد و إخوه می باشد، در روایات ما جد نیز مثل أخ حساب شده ولی عامه جد را مقدم بر أخ می دانند لذا گفتیم که باید به کتابهای خلاف شیخ طوسی و بدایة المجتهد و الفقه علی المذاهب الخمسة مراجعه کنیم تا با اقوال عامه در این رابطه آشنا بشویم.

اخباری که در این رابطه خواندیم از باب ۶ از ابواب إخوه و أجداد بودند، اخبار ۱ و ۳ و ۵ و ۷ و ۸ و ۱۱ و ۱۲ می گویند: "الجد كالأخ" و اخبار ۲ و ۹ و ۱۰ می گویند: "الجد كواحد من الإخوة" یا "الجد أخ والجدة أخت" و اما اخبار ۱۷ و ۱۸ را صاحب وسائل فرمودند باید حمل بر تقیه شوند چون مضمون آنها با اخبار دیگر فرق دارند، مثلاً در خبر هفدهم با اینکه سنداً خوب است اینطور گفته شده: «وباسناده عن الحسين بن سعيد، عن محمد بن الفضيل، عن أبي الصباح الكناني وعمرو بن عثمان، عن الفضل، عن زيد الشحام وصفوان بن يحيى، عن ابن مسكان، عن الحلبي كلهم عن أبي عبد الله عليه السلام أنه قال في الأخوات مع الجد: إن لهن فريضةن [فريضةن] إن كانت واحدة فلها النصف وإن كانت اثنتين أو أكثر من ذلك فلهما الثلثان وما بقي فللجد. أقول: يأتي وجهه وأنه تقية.»^۱

خبر هجدهم: «وعنه عن الحسين بن سعيد، عن ابن عمير، عن علي، عن أبي بصير: عن أبي عبد الله عليه السلام في الأخوات مع الجد لهن فريضةن، إن كانت واحدة فلها النصف وإن كانت اثنتين أو أكثر من ذلك فلهن الثلثان، وما بقي فللجد.»^۲

در این دو خبر بر خلاف اخبار دیگر باب، إخوه و أخوات مقدم بر جد و جده دانسته شده اند درحالی که ما إخوه و

أخوات و جد و جده را در یک طبقه و ردیف قرار می دهیم و همه را مثل هم حساب می کنیم لذا صاحب وسائل این خبر را حمل بر تقیه دانسته است به عبارت دیگر از طرفی اخبار دیگر باب مورد عمل فقهاء ماست ولی این دو خبر موافق قول عامه هستند فلذا ناچاریم این دو خبر را حمل بر تقیه کنیم.

مطلب دیگر اینکه شیخ طوسی در خلاف در این رابطه مسائل زیادی را مطرح کرده که بین ما و عامه محل اختلاف می باشد من جمله این مسئله که: «مسألة ۹۷: الإخوة من الأم مع الجد للأب، يأخذون نصيبهم الثلث المفروض، و الباقي للجد. و خالف جميع الفقهاء(عامه) في ذلك و قالوا: المال للجد و يسقطون.»^۳

شیخ طوسی حدوداً ۸ مسئله در این رابطه بیان کرده و مفصلاً بحث کرده.

عرض کردیم که صاحب جواهر بسیار خوب و عالی و مفصل مسائل فقهی را مطرح و مورد بررسی قرار داده ولی به اقوال عامه اشاره ای نکرده و در مقابل آقای بروجردی عنایت خاصی به سیر تاریخی مسائل فقهی و اقوال عامه دارند که اینها دو سبک مختلف هستند.

یکی دیگر از کتابهایی که باید به آن مراجعه کنید "بدایة المجتهد و نهاية المقتصد" جلد ۲ صفحه ۳۴۰ می باشد که مفصلاً در مانحن فيه بحث کرده و در بخشی از کلامش اینطور فرموده که: " أجمع العلماء على أن الأب يحجب الجد(تا اینجا با ما مشترک است) و أنه يقوم مقام الأب عند عدم الأولين... إلى آخر كلامه" ولی ما می گوئیم جد از طبقه دوم است و جای أب را نمی گیرد.

و اما کتاب دیگری که باید مطالعه کنید "الفقه علی المذاهب الخمسة" می باشد که اگر ما بخواهیم یک به یک نقل کنیم و مورد بررسی قرار بدهیم بحث خیلی طولانی می شود لذا خودتان مراجعه و مطالعه بفرمائید.

بقیه بحث بماند برای روز شنبه إن شاء الله تعالى... .

والحمد لله رب العالمين و صلى الله على

محمد و آله الطاهرين

^۱ وسائل الشیعة، شیخ حر عاملی، ج ۱۷، ص ۴۹۲، ابواب إخوه و أجداد، باب ۶، حدیث ۱۷، ط الاسلامیة.

^۲ وسائل الشیعة، شیخ حر عاملی، ج ۱۷، ص ۴۹۲، ابواب إخوه و أجداد، باب ۶، حدیث ۱۸، ط الاسلامیة.

^۳ الخلاف، شیخ طوسی، ج ۴، ص ۸۸، مسئله ۹۷.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

یکی از آقایان نوشته اند که شما فرمودید در جواهر اقوال عامه مطرح نشده درحالی که در جواهر نیز به اقوال عامه پرداخته شده، عرض بنده این بود که آن تشدد و عنایت و نظر خاصی که اهل بیت علیهم السلام در مقابل فقه عامه داشتند را در کلام صاحب جواهر نمی بینیم بلکه در کلام و سبک و مشی فقهی آیت الله العظمی آقای بروجردی اعلی الله مقامه می بینیم که ایشان با دقت سیر تاریخی هر مسئله ای را بیان کرده اند و درست هم همین است البته صاحب جواهر در سبک و مشی خودش بسیار عالی بحث کرده و در واقع این دو بزرگوار دو سبک و مشی مختلف در طرح و بحث مسائل فقهی دارند.

خب و اما بچثمان در إخوه و اجداد بود، عرض کردم که امام رضوان الله علیه در این بحث مسائلی را در تحریر الوسيلة ذکر کرده که برخی از آنها را می خوانیم و بررسی می کنیم.

مسألة ۹: «لو اجتمع الجد أو الجدة أو هما لأُم، مع جد أو جدة أو هما لأب، فللمتقرب بالأُم منهم الثلث بالسوية (مانند کلاله أُمی) وللمتقرب بالأب الثلثان (مانند کلاله أبی)، لذلك مثل حظ الأنثیین.»^۱

ما "هما" یعنی جد و جده باهم را فرض می کنیم لذا اصل فریضه به سه قسمت تقسیم می شود، ثلثان مال متقرب به أب و ثلث مال متقرب به أم می باشد، بعد از تقسیم بر هر دو طائفه انکسار وارد می شود زیرا به

متقرب به أب دو سهم دادیم درحالی که باید به سه قسمت تقسیم شود چون "للذکر مثل حظ الأنثیین" و به متقرب به أم یک سهم دادیم درحالی که دو نفرند و باید دو سهم ببرند، قبلاً خواندیم که وقتی انکسار بوجود آمد باید سهام را در نظر بگیریم که سهام متقرب به أم ۲ و سهام متقرب به أب ۳ می باشد چونکه "للذکر مثل حظ الأنثیین"، ۲ و ۳ متباین هستند لذا أحدهما يضرب فی الآخر که حاصلش می شود ۶ و بعد این ۶ را در اصل فریضه که ۳ بود ضرب می کنیم حاصلش می شود ۱۸ پس فریضه باید به ۱۸ قسمت تقسیم شود، ثلث از ۱۸ یعنی ۶ سهم را به متقرب به أم می دهیم که دو نفرند هرکدامشان ۳ سهم می برند و ثلثان از ۱۸ یعنی ۱۲ سهم را به متقرب به أب می دهیم که به ۳ قسمت تقسیم می شود و دو قسمت آن یعنی ۸ سهم برای جد و یک قسمت آن یعنی ۴ سهم برای جده می باشد.

مسألة ۱۲: «لو اجتمع الإخوة من قبل الأب والأُم أو من قبل الأب، مع الجد أو الجدة أو هما من قبل الأُم، فالثلث من التركة للجد (زیرا از طرف أم و متعدد هستند) ومع التعدد يقسم بالسوية مطلقاً (ذکوراً کان أو أنثاءً أو ذکوراً و أنثاءً)، والثلثان للإخوة، ومع التعدد والاختلاف للذکر ضِعف الأنثیین.»^۲

اصل فریضه به ۳ قسمت تقسیم می شود و مسئله را اینطور فرض می کنیم که إخوه و أخوات أبوینی چهار نفر مذکر (۸ سهم) و دو نفر مؤنث (۲ سهم) هستند که در واقع می شود ۱۰ سهم زیرا "للذکر مثل حظ الأنثیین"، خب در اینجا انکسار بوجود آمده زیرا دو ثلث را باید به ۱۰ سهم تقسیم کنیم، و از طرفی جد و

^۱ تحریر الوسيلة، امام خمینی (ره)، ج ۲، ص ۳۸۴، ط نجف.

^۲ تحریر الوسيلة، امام خمینی (ره)، ج ۲، ص ۳۸۵، ط نجف.

بهاء الدین محمد بن حسن محمد اصفهانی مشهور به
فاضل هندی در کشف اللثام در مورد اجداد ثمانیه
مطالبی دارد که بماند برای فردا إن شاء الله تعالی ...

والحمد لله رب العالمین و صلی الله علی
محمد و آله الطاهیرین

جده اُمی نیز دو نفرند ولی به آنها یک ثلث داده ایم که
اینجا نیز انکسار بوجود می آید، خب در اینجا باید
سهام را در نظر بگیریم که ۱۰ سهم (۸ سهم مذکر و
۲ سهم مونث) برای إخوه و أخوات أبوینی است و ۲
سهم برای جد و جده اُمی می باشد، ۱۰ و ۲
متداخلان هستند لذا اکثر که ۱۰ است را أخذ
می کنیم و در اصل فریضه یعنی ۳ ضرب می کنیم
حاصلش می شود ۳۰، حالا دو ثلث از ۳۰ یعنی ۲۰
سهم برای إخوه و أخوات أبوینی هرکدام ۲ سهم است
و یک ثلث از ۳۰ یعنی ۱۰ سهم برای جد و جده
اُمی هرکدام ۵ سهم می باشد.

تمام مسائلی که امام رضوان الله علیه بیان فرموده را به
همین ترتیب و طبق قواعدی که قبلاً خواندیم باید محاسبه
کنیم.

خب و اما وارد بحث در اجداد ثمانیه می شویم، هرکسی
با دو نفر یعنی پدر و مادر مربوط است وقتی یک طبقه
بالتر می رویم با چهار نفر مربوط می شود یعنی پدر و
مادر و جد و جده اُمی و اُمی، بعد وقتی یک طبقه
دیگر بالاتر می رویم با هشت نفر مربوط می شود یعنی
پدر و مادر و جد و جده اُمی و اُمی و پدر جد و پدر
جده اُمی و اُمی که این می شود همان اجداد ثمانیه و
بحث در نحوه تقسیم ارث بین این هشت نفر می باشد.
خب و اما مقداری از کلام فاضل هندی در "کشف
اللثام" را می خوانیم تا مطلب روشن شود، کشف اللثام
کتابی بوده که صاحب جواهر حتی یک سطر از
جواهر را بدون مطالعه و مراجعه به آن نمی نوشته،
فاضل هندی قبل از سن بلوغ به اجتهاد رسیده بوده،
احوال فاضل هندی را محدث قمی در کتاب الفوائد
الرضویه مفصلاً نوشته است.



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بخدمت در اجداد بود، همان طور که عرض شد إخوه و اجداد در فقه اهل بیت علیهم السلام در یک ردیف و طبقه هستند، اجداد نیز مثل إخوه گاهی تعدد پیدا می کنند به این صورت که هر کسی با دو نفر یعنی پدر و مادر مربوط است وقتی یک طبقه بالاتر می رویم با چهار نفر یعنی جد و جدہ اُمی و جد و جدہ اُمی مربوط می شود که به آنها اجداد اربعه می گوئیم، وقتی یک طبقه دیگر بالاتر می رویم با هشت نفر یعنی پدر و مادر جد اُمی و پدر و مادر جدہ اُمی و همچنین پدر و مادر جد اُمی و پدر و مادر جدہ اُمی مربوط می شود که به مجموع آنها اجداد ثمانیه گفته می شود البته کم اتفاق می افتد که اجداد ثمانیه عمر کنند و باقی بمانند لذا چون مبتلی به نیست امام رضوان الله علیه از اجداد ثمانیه بحث نکرده و فرموده اگر محقق شد بین خودشان تصالح کنند ولی خب فقهاء بزرگ ما قرناً بعد قرن در این رابطه بحث کرده اند لذا ما خلاصه این بحث را می گوئیم که با این مسئله آشنا باشیم.

چهار نفر از اجداد ثمانیه از طرف اُم با انسان مربوط هستند و چهار نفر از طرف اَب لذا فقهاء ما فرمودند آن چهار نفری که از طرف اُم هستند مثل کلاله اُمی می باشند یعنی در سهم الارث با هم مساوی هستند ولی آن چهار نفری که از طرف اَب هستند به صورت "للذکر مثل حظ الأنثیین" ارث می برند.

فرض می کنیم شخصی از دنیا رفته و اجداد ثمانیه دارد، ابتدا مال به سه قسمت تقسیم می شود و بعد دو قسمت را به آھائی که از طرف اَب هستند می دهیم و یک قسمت را به آھائی که از طرف اُم هستند می دهیم زیرا "للذکر مثل حظ الأنثیین" ، آھائی که از طرف اُم هستند

بین خودشان به صورت مساوی تقسیم می کنند ولی آھائی که از طرف اَب هستند در هر مرتبه به صورت "للذکر مثل حظ الأنثیین" ارث می برند، از طرفی سهم هرکسی نسبت خودش انکسار دارد زیرا اجداد مادری چهار نفرند که یک ثلث سهم دارند و اجداد پدری نیز چهار نفرند که دو ثلث سهم دارند، خلاصه در هر مرتبه انکسار وجود دارد چون آن مقداری که می گیرند با سهامشان تطابق ندارد، بنابراین ۴ سهم از طرف مادری داریم زیرا مساوی می برند و ۹ سهم از طرف پدری داریم چون در هر مرتبه مذکر دو برابر مونث می برد، خب در اینجا نیز به سراغ سهام می رویم و سهام را در هم ضرب می کنیم یعنی ۴ را در ۹ ضرب می کنیم حاصلش می شود ۳۶ و بعد آن را در اصل فریضه یعنی ۳ ضرب می کنیم حاصلش می شود ۱۰۸ ، بنابراین مجموع سهام در اجداد ثمانیه ۱۰۸ می شود که ۷۲ سهم برای طرف اَب می باشد چون دو ثلث می بردند و ۳۶ سهم نیز برای طرف اُم می باشد چون یک ثلث می بردند، ۳۶ سهم طرف اُم بالسویة بینشان تقسیم می شود یعنی هر نفر ۹ سهم می برد ولی ۷۲ سهم طرف اَب به صورت "للذکر مثل حظ الأنثیین" تقسیم می شود.

مرحوم سید عبد الاعلی سبزواری در جلد ۳۰ مذهب الاحکام صفحه ۱۶۳ این بحث اجداد ثمانیه را خیلی خوب به بیانی که عرض کردیم مطرح کرده که مراجعه و مطالعه بفرمائید و بیشتر از این لازم نیست در این مسئله اجداد ثمانیه بحث کنیم.

بحث إخوه و اجداد تمام شد و حالا وارد بحث اولاد إخوه می شویم تا ببینیم به چه صورت ارث می برند، جواهر و شرایع و دیگر فقهاء ما فرمودند اولاد إخوه نیز مثل اولاد اولاد می باشد یعنی همانطور که اولاد اولاد همان سهم آباء خودش را می برد(بنت ابن سهم ابن و ابن بنت سهم بنت) در اینجا نیز اولاد إخوه همان سهم من یتقرب به را می برند

یعنی اولاد خواهر همان سهم خواهر و اولاد برادر همان سهم برادر را می برند.

امام رضوان الله علیه در تحریر الوسيلة اینطور فرمود: «هاهنا امور:

الأول: أولاد الإخوة بحکم أولاد الأولاد في أنه مع وجود أحد من الإخوة من الأب أو الأم ولو كان أنثى لا يرث أولاد الإخوة ولو كانوا من الأب والأم.

الثاني: يرث أولاد الإخوة إرث من يتقربون به، فلو خلف أحد الإخوة من الأم وارثا فالمال له فرضا ورداء مع الوحدة، ومع التعدد يقسم بالسوية، ولو كان من أحد الإخوة من الأب فله المال مع الانفراد ومع التعدد يقسم بينهم للذكر ضعف الأنثى... إلى آخر كلامه الشريف»^۱.

خب و اما در باب ۵ از ابواب ميراث إخوه و أجداد روايات فراوانی در این رابطه داریم و چون در این مسئله بین ما و عامه اختلاف نظر وجود دارد ائمه علیهم السلام خیلی باشند این مطلب را بیان کرده اند.

خبر اول: ﴿محمد بن يعقوب، عن علي بن إبراهيم، عن أبيه، عن ابن أبي عمير عن أبي أيوب، عن محمد بن مسلم قال: نشر أبو جعفر عليه السلام صحيفة فأول ما تلقاني فيها: ابن أخ وجد المال بينهما نصفان فقلت: جعلت فداك إن القضاة عندنا (عامه) لا ينقضون لابن الأخ مع الجد بشئ فقال: ان هذا الكتاب بخط علي عليه السلام وإملاء رسول الله صلى الله عليه وآله.﴾^۲.

خبر دوم: ﴿وعنه عن محمد بن عيسى، عن يونس، عن القاسم بن سليمان، عن أبي عبد الله عليه السلام أن عليا عليه السلام كان يورث ابن الأخ مع الجد ميراث أبيه.﴾^۳.

خبر سوم: ﴿وعنه عن أبيه، عن ابن أبي نجران [عمير]، عن عاصم بن حميد عن محمد بن قيس [مسلم]، عن أبي جعفر عليه السلام قال: حدثني جابر عن رسول الله صلى الله عليه وآله، ولم يكذب جابر: أن ابن الأخ يقاسم الجد.﴾^۴.

خبر چهارم: ﴿وعن حميد بن زياد، عن الحسن بن محمد بن سماعة، عن أبي شعيب عن رفاعه، عن أبان بن تغلب، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: سألته عن ابن أخ وجد فقال: المال بينهما نصفان.﴾^۵.

خبر پنجم: ﴿وعن محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد، عن علي بن الحكم، عن أبي أيوب الخزاز، عن محمد بن مسلم قال: نظرت إلى صحيفة ينظر فيها أبو جعفر عليه السلام فقرأت فيها مكتوبا: ابن أخ وجد المال بينهما سواء، فقلت لأبي جعفر عليه السلام: إن من عندنا لا يقضون بهذا القضاء لا يجعلون لابن الأخ مع الجد شيئا، فقال أبو جعفر عليه السلام: أما أنه إملاء رسول الله صلى الله عليه وآله وخط علي عليه السلام من فيه بيده.﴾^۶.

اخبار این باب همه بر ما نحن فيه دلالت دارند و مورد عمل فقهاء و اصحاب نیز می باشند.

بنابراین اولاد إخوة با جد هم ردیف هستند و سهم من يتقرب به را می برند.

بقیه بحث بماند برای فردا إن شاء الله تعالى ...

والحمد لله رب العالمين و صلى الله على
محمد وآله الطاهرين

^۱ وسائل الشريعة، شيخ حر عاملی، ج ۱۷، ص ۴۸۶، ابواب إخوه و أجداد، باب ۵، حدیث ۳، ط الإسلامية.

^۲ وسائل الشريعة، شيخ حر عاملی، ج ۱۷، ص ۴۸۶، ابواب إخوه و أجداد، باب ۵، حدیث ۴، ط الإسلامية.

^۳ وسائل الشريعة، شيخ حر عاملی، ج ۱۷، ص ۴۸۶، ابواب إخوه و أجداد، باب ۵، حدیث ۵، ط الإسلامية.

^۱ تحریر الوسيلة، امام خمینی (ره)، ج ۲، ص ۳۸۸، ط نجف.

^۲ وسائل الشريعة، شيخ حر عاملی، ج ۱۷، ص ۴۸۵، ابواب إخوه و أجداد، باب ۵، حدیث ۱، ط الإسلامية.

^۳ وسائل الشريعة، شيخ حر عاملی، ج ۱۷، ص ۴۸۶، ابواب إخوه و أجداد، باب ۵، حدیث ۲، ط الإسلامية.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

چند نوشته داریم، اول اینکه در مورد مسئله ۸ از تحریر الوسیلة نوشته اند تعبیر "جد لهما" که در کلام امام رضوان الله علیه آمده معنی ندارد، جد انسان یا جد ابی است و یا جد اُمی، این حرف ایشان در مورد کلام امام رضوان الله علیه درست می باشد، ما این عبارت را در کلمات فقهاء دیگر مثل شرایع و جواهر نمی بینیم و توجیه این تعبیر امام رضوان الله علیه قدری مشکل می باشد.

مطلب دیگر اینکه یکی از آقایان زحمت کشیده اند و در مورد إخوه و اجداد از مسئله ۸ تا مسئله ۲۶ تحریر الوسیلة تمام صور مختلف را از جهت سهام بررسی کرده اند که خیلی خوب است و این نشان از تسلط کامل ایشان بر سهام دارد منتهی ما عرض کردیم اینها را بر اساس قواعدی که در حساب خوانندگی یک به یک محاسبه کنید و بنویسید، حالا ما مسئله ۲۶ را می خوانیم و محاسبه می کنیم: «مسألة ۲۶ - لو اجتمع أحدهما مع الإخوة من قبل الأبوين أو الأب والإخوة من قبل الأم والجدودة من قبلها والجدودة من الأب فلا أحدهما نصيبه الأعلى، والثالث للمتقرب بالأُم بالسوية مطلقاً، والباقي للباقي للذكر ضعف الأنثى.»^۱

فرض می کنیم زن فوت کرده درحالی که شوهر، إخوه أبوینی و اجداد اُبی، و همچنین إخوه اُمی و اجداد اُمی دارد، خب در اینجا چون زوجه ولد ندارد زوج نصف می برد، در فقه ما إخوه اُمی و اجداد اُمی مثل هم محاسبه می شوند و ارث می برند یعنی اگر یک نفر باشد سلس و اگر متعدد باشند ثلث می برند، إخوه أبوینی و اجداد اُبی نیز مثل هم محاسبه

می شوند منتهی از باقی مانده ارث می برند و همچنین اگر کم بیاید از سهم آنها کم می شود.

خب واما به این صورت محاسبه می شود که إخوه و اجداد اُمی ثلث و زوج نصف می برند یعنی دو مخرج ۳ و ۲ داریم که با هم تباین دارند لذا در هم ضرب می شوند و حاصلش می شود ۶، پس اصل فریضه به ۶ قسمت تقسیم می شود، حالا زوج نصف یعنی سه ششم و إخوه و اجداد اُمی نیز ثلث یعنی دو ششم می برند و یک ششم باقی می ماند که متعلق به إخوه أبوینی و اجداد اُبی می باشد که باید ببینیم چند نفرند تا بین آنها تقسیم کنیم، حالا فرض می کنیم که إخوه و اجداد اُمی ۵ نفر و إخوه و اجداد اُبی ۶ نفر باشند که خب در اینصورت انکسار پیش می آید زیرا إخوه و اجداد اُمی دو ششم ارث بردند درحالی که ۵ نفرند و إخوه و اجداد اُبی یک ششم ارث بردند درحالی که ۶ نفرند، خب حالا ۵ را ضرب در ۶ می کنیم حاصلش می شود ۳۰ و بعد در اصل فریضه یعنی ۶ ضرب می کنیم حاصلش می شود ۱۸۰، از این مقدار نصفش یعنی ۹۰ سهم برای زوج است و ثلث آن یعنی ۶۰ سهم برای إخوه و اجداد اُمی است و باقیمانده یعنی ۳۰ سهم هم متعلق به إخوه و اجداد اُبی است یعنی هر نفر ۵ سهم، خب ما گفتیم به این صورت بنویسید یعنی با محاسبه دقیق و کامل.

سوم اینکه نوشته شده طرح مسائل رجالی و همچنین درایه در بحث فقهی که داریم لازم می باشد، بله همین طور است، رجال خیلی مهم است و یکی از پایه های فقه ما می باشد، مرحوم مامقانی در تنقیح المقال قریب به ۱۴ هزار نفر را به عنوان رجال حدیث ذکر کرده که ما باید تمام آنها را بشناسیم، آیت الله العظمی آقای برورجردی اعلی الله مقامه مثل پدری که فرزندش را می شناسد این ۱۴ هزار نفر را می شناخت و یکی از کارهای مهم مجتهد نیز همین است چون اگر ما رجال احادیث را نشناسیم نمی توانیم بفهمیم

^۱ تحریر الوسیلة، امام خمینی (ره)، ج ۲، ص ۳۸۷، ط نجف.

کدام حدیث صحیح است و کدام حدیث صحیح نمی باشد، خب واما درایه نیز بسیار مهم است چون تمام رجال احادیث یکسان نبودند بلکه از نظر علمی و مقام و منزلت با هم فرق داشتند.

مطلب دیگری که پرسیدند درباره اصول أربعة مئة می باشد، ما قبلاً گفتیم که ۴ هزار نفر از بلاد مختلف داریم که از امام صادق علیه السلام حدیث نقل کرده اند، اینها احادیث حضرت را می نوشتند و وقتی به محضر ایشان می رفتند همراهشان قلم و کاغذ بوده و سوالات مختلفی می کردند و می نوشتند و حضرت نیز آنها را تشویق به نوشتن می کرد و می فرمود بعداً به آنها محتاج خواهید شد و حتی گاهی حضرت نوشته افراد را مطالعه می کرد و می فرمود چقدر عالی نوشته است خداوند متعال به او نور بدهد، علی ای حال بعد از شهادت حضرت شاگردان حضرت ۴۰۰ کتاب نوشتند که به آنها اصول أربعة مئة می گفتند، هم زمان عامه نیز مشغول نوشتن صحیح بخاری و دیگر کتب خودشان بودند البته عجیب است که بخاری با اینکه هم عصر امام صادق علیه السلام بوده ولی فقط یک حدیث از حضرت نقل کرده! درحالی که از خوارج احادیث زیادی نقل کرده!، خلاصه همینطور نسل بعد از نسل شاگردان ائمه علیهم السلام این احادیث را می نوشتند تا رسید به عصر مشایخ ثلاثه که کتب اربعه را نوشته اند، خب تمام کتب در اختیار مشایخ ثلاثه نبوده چون ما می بینیم احادیثی را صدوق دارد که کلینی ندارد و معلوم می شود تمام آن چیزی که در اختیار صدوق بوده در اختیار کلینی نبوده و البته تمام کتب نیز در اختیار خود صدوق نبوده زیرا شیخ طوسی احادیثی را دارد که این دو نفر ندارند بنابراین تمام کتب در اختیار مشایخ ثلاثه نبوده، برخی می گویند مشایخ ثلاثه تمام روایات را در کتب اربعه آورده اند اما ابن ادریس مستدرکاتی نوشت و در آن روایاتی را نقل کرد که در کتب اربعه نبودند، بعضی از اخبار را صحیح

نمی دانستند مثلاً ما ۳۵ هزار حدیث در وسائل داریم و ۲۲ هزار حدیث در مستدرک داریم که مجموعاً ۵۷ هزار حدیث در باب فقه داریم، صاحب وسائل در اول وسائل نوشته که من از ۱۵۰ کتاب نقل می کنم که نصف آنها را در اختیار دارم و نصف دیگر را مع الواسطه نقل می کنم که این خودش یک مسئله ای می باشد، مثلاً یکی از کتابهای ما "فقه الرضا علیه السلام" می باشد که صاحب وسائل از آن نقل نمی کند ولی صاحب مستدرک از آن نقل می کند، نوشته اند علامه مجلسی به مکه رفتند و در کتابخانه ای فقه الرضا علیه السلام را دیدند و خیلی خوشحال شدند و با خودشان آوردند و بعداً از آن نقل کردند ولی آقای بروجردی از آن نقل نمی کردند و یا مرحوم حاج آقا رضای همدانی می فرمودند این کتاب از امام رضا علیه السلام نیست چون وقتی امام رضا علیه السلام یک حدیثی در نیشابور بیان فرمودند نزدیک به ۳۰۰ هزار نفر آن را نوشتند لذا اگر فقه الرضا علیه السلام از حضرت بود ما آن را قبول می کردیم و قرائتی نیز پیدا شده که یک فقیهی آن را نوشته است، بنابراین شناخت کتب خودش یک مسئله مهمی می باشد و همچنین شناخت رجال حدیث و واسطه های نقل خبر نیز بسیار مهم می باشد.

خب و اما بحث ارثی ما در اولاد إخوة بود، امام رضوان الله علیه در این رابطه می فرماید: «الثانی:

یرث أولاد الإخوة إرث من یتقربون به، فلو خلف أحد الإخوة من الأم وارتا، فالمال له فرضاً و رداً مع الوحدة، ومع التعدد یقسم بالسوية، ولو كان من أحد الإخوة من الأب، فله المال مع الانفراد ومع التعدد یقسم بينهم للذکر ضعف الأنثی...الی آخر کلامه الشریف»^۲.

بقیه بحث بماند برای فردا إن شاء الله تعالی ...

والحمد لله رب العالمین و صلی الله علی

محمّد و آله الطاهیرین

^۲ تحریر الوسیلة، امام خمینی (ره)، ج ۲، ص ۳۸۸، طنجف.